آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی خاورشناسی

سلسلهٔ آثارِ اَدَبی مِلَلِ خاوَر

متون سری بزرگ

۹

ادارهٔ انتشارات « دانش »
شعبهٔ ادبیات خاور

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان
انستیتوی ملل خاور میانه و نزدیک



محمد بن هندوشاه نخجوانی

دستور الکاتب فی تعیین المراتب

جلد دوم

متن علمی و انتقادی با مقدمه و فهرستها

بسعی و اهتمام

عبدالکریم علی اوغلی علی زاده

مسکو - ۱۹۷۶

بخاطرهٔ ارجمند والدینم **علی لطفعلی اوغلی و خانم داداش قیزی**

اتحاف میگردد

پیشگفتار

کتاب «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» اثر دانشمند و رجل دولتی قرن چهاردهم آذربایجان، محمد بن فخرالدین هندوشاه نخجوانی مشهور به «شمس منشی»[1] یکی از منابع عمده کتبی خاورزمین در دوران قرون وسطاست.

درباره تاریخ دقیق تولد خود محمد نخجوانی ونیز پدر وی اطلاعات قابل اعتمادی در دست نداریم. براساس بعضی از محاسبات تقریبی میتوان احتمال داد که اوان کودکی وی با دوران سلطنت ارغون خان ایلخانی (سالهای ۱۲۸۴ - ۱۲۹۱) مصادف بوده است.

از منابع آشکار میگردد که، هنگام فرمانروائی ایلخانیان، بپدر محمّد نخجوانی بعنوان یکی از رجال بزرگ زمان خود لقب «فخرالدین» داده شده است. او دانشمندی برجسته و درعین حال رجل دولتی بزرگی بود[2]. از پدر و پسر چند

۱- راجعه کنید به اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستور الکاتب فی تعیین المراتب،. متن علمی - انتقادی باهتمام ع.ع. علیزاده، مسکو، جلد اول، قسمت اول، ص ۸؛ جلد دوم، مسکو، ص ۳۶۸، ۳۷۰ درباره منشی راجعه کنید به جلد اوّل، ص ۷، جلد دوّم، ص ۳۶۴.

۲- درباره هندوشاه نخجوانی راجعه کنید به: تجارب السلف، تهیه کننده متن عباس اقبال، تهران، ۱۳۴۴، پیشگفتار عباس اقبال.

اثر بزرگ که محصول سالهای ممتد کار توان فرسا و شاهد سطح بالای علمی نویسندگان آنهاست بجای مانده است. فخر الدین هندوشاه علاوه براینکه یکی از نمایندگان پراستعداد جهان دانش در دوران خود بود، در امر اداره امور مالی نیز ید طولائی داشت وبعنوان حاکم امورچندولایت را اداره مینمود[1]. محمد نخجوانی درچند جای اثرش، محققانه ومنصفانه از پدرخویش بخوبی یاد میکند واورا می ستاید، سخنان اورا درباره مسائل مختلف میآورد وگاهی به اشعاراو استناد مینماید[2].

محمد نخجوانی که در خانواده معلومات وسیعی کسب کرده بود، توانست مانند پدرش چند اثر ازجمله کتاب مهم و جامعی نظیر «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» رابنویسد.

محمد نخجوانی با فرزند رشید الدین (۱۳۱۸) غیاث الدین محمد رشیدی (۱۳۳۶) دانشمند ورجل دولتی قرن چهاردهم و وزیر ابوسعید (سالهای ۱۳۱۶ - ۱۳۳۵) وآرپاخان (سالهای ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶) مناسبات بسیار نزدیکی داشت. آشنائی نزدیک این دو رجل بزرگ قرن چهاردهم را این موضوع تائید میکند که محمد نخجوانی مانند پدرخود دانشمند ورجل دولتی مشهوری بود. از قرار معلوم، هنگامیکه غیاث الدین وزیر بود، محمد نخجوانی بااستفاده ازموقعیت وی فعالیت خودرا در «دیوان

۱- برای توضیح بیشتر راجعه کنید به: تجارب السلف تهیه کننده متن عباس اقبال، پیشگفتار.

۲- محمد بن هندوشاه نخجوانی، متن علمی - انتقادی «دستور الکاتب فی تعیین المراتب»، جلد دوم، ص ۳۴۲.

انشاء » نیز ادامه میداد این موضوع را خود وی مینگارد [1]. غیاث الدین که براستعداد ونیز اطلاعات محمد نخجوانی بر امور داخلی دولت ایلخانیان واقف بود ، طبق یرلیغ ابوسعید وی را به نگارش « دستور الکاتب فی تعیین المراتب »[2] توصیه نمود. محمد نخجوانی بعلت اشتغالات بیحد نتوانست درحیات غیاث الدین دست بکار انجام این ماموریت گردد [3]. او در اواخر عمر و یا دقیق تر درسن هفتاد و سه سالگی [4] ، بعد از قتل وزیر غیاث الدین ، که در سال ۱۳۳۶ بوقوع پیوست ، اثر خود را باتمام رسانید . از کتاب او آشکارا پیداست که اطلاعات کاملاً گرانبهائی در دست داشته که از واقعیت عینی آنزمان اخذ گردیده است . اویقین داشت که در سایهٔ تالیف این کتاب هنگام پیری از لحاظ مادی تامین خواهد شد از اینرو « دستور الکاتب فی تعیین المراتب » را به سلطان اویس (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴) پسر شیخ حسن بزرگ (۱۳۳۶ - ۱۳۵۶) موسس سلسلهٔ جلایر اتحاف نمود [5]. ما نمیدانیم

---

۱ - محمد نخجوانی ، دستور الکاتب فی تعیین المراتب ، متن انتقادی ، جلد اول قسمت اول مسکو ، ۱۹۶۴ ، ص ۲۴ .

۲ - در همانجا ، ص ۲۵ ، ۳ - در همانجا ، ص ۲۵ .

۴ - برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به : محمد نخجوانی ، اثر فوق الذکر ، جلد اول قسمت اول ، مسکو ، ۱۹۶۴ ، مقدمه ، ص ۸ - ۹ (مقدمه بزبان فارسی ، ص X - XIII) .

۵ - محمد نخجوانی ، متن انتقادی فوق الذکر ، جلد اول ، قسمت اول ، ص ۱۳ - ۲۷ ؛ جلد دوم ، ص ۳۶۱ - ۳۶۷ .

امید او تا چه حد برآورده شد ، ولی حقیقت این است که او
برخلاف همفکران خویش نظام الملک ، رشیدالدّین ، غیاث الدّین
و دیگران در نیاز دائمی میزیست و زندگی کاملاً ساده ای داشت و
همیشه محتاج به کمک مادی بود

چون کتاب مزبور ، همانطورکه در بالا ذکر شد ، بنابه توصیه وزیر
غیاث الدین محمد رشیدی نگارش یافته وبعداً بسلطان شیخ اویس
اتحاف گردیده ، لذا شکی نیست که نسخ خطی این کتاب باید بمراتب
بیشتر از آن باشد که امروز دراختیار داریم . لیکن بعقیدهٔ ما بعلت
عدم توانائی مالی مؤلف ونیز بسبب یک رشته اوضاع واحوال تاریخی،
بعضی از آنها ، علی الخصوص ، نسخه خط خود محمد نخجوانی بما نرسیده است.
علت اصلی این موضوع بعقیدهٔ ما آنست که ، اوّلاً محمد نخجوانی باوجود
اینکه یکی از دانشمندان نامدار واصلاح طلب دوران خود بود ، برخلاف
نظام الملک ، رشیدالدّین وغیاث الدّین بطوریکه دربالا ذکر گردید
ثروتمند نبود واز تمام امکاناتی که دانشمندان ورجال دولتی فوق الذکر
برای استنساخ کتب خود داشتند محروم بود ؛ ثانیاً باید علت فقدان
منابع کتبی ، ازجمله نسخهٔ خطّ خود محمد نخجوانی را درحوادث فجیعی که بعد
از مرگ سلطان اویس بوقوع پیوست ، از لحاظ اقتصادی وسیاسی
برای خلقهای خاور نزدیک دوران سخت ورقّت آوری بود
جستجو نمود .

بعد از مرگ سلطان اویس اراضی تحت حکومت جلایریان
به صحنهٔ کشمکشهای فئودالی مبدل گشت . اصلاحاتیکه قسماً بدست

سلطان اویس انجام یافته بود بتدریج اهمیت سابق خود را از دست داد و فرزند خردسال سلطان اویس در دست قشر فوقانی فئودالها که نیرومند شده بودند بازیچه تبدیل گردید. تشدید جنگهای فئودالی، زد و خوردهای دائمی بین فئودالهای کوچ نشین و نیمه کوچ نشین، همچنین بین خود فئودالهای محلّی، پیکار برای بدست گرفتن قدرت، جنگهای مخرب و خانمانسوز دائمی، خودسریها و زورگوئیهای کارمندان عالیرتبه، طمع زیاده از حدّ مباشرین ومحصّلین مالیاتی، تصرّف آذربایجان توسّط فئودالهای بیگانه، نبردهای خونین بر سر تاج و تخت و در زمینهٔ همه اینها برادرکشی وغیره در وضع تولید کنندگان مستقل بشدّت تاثیر بخشید وسبب فقر و تنگدستی و ورشکستگی توده‌های مردم، کاهش نیروهای تولیدی، و محو فرهنگ مادی ونیز فقدان تعداد بیشماری از منابع کتبی و کتب خطّی نویسندگان قرون وسطی گردید. باید بخصوص خاطرنشان ساخت که در پایان قرن ۱۴، همانطور که معلوم است هجوم تیمور وجنگهائی که همراه داشت منجر بورشکستگی، محو واسارت ساکنان قادر بکار شهرها و دهات، نابودی آثار باستانی و از بین رفتن بسیاری از کتابخانه‌ها ومنابع کتبی شد. اراضی آذربایجان که پایتخت جلایریان در آن قرار داشت مانند سایر نقاط، تحت حکومت انان هدف حمله قشون تیمور واقع شد. تیمور با درنظر گرفتن اهمیّت اقتصادی، سیاسی وسوق الجیشی آذربایجان تصمیم گرفت بهر قیمتی که شده این اراضی را بتصرف در آورد. بعلاوه

در این وقت آذربایجان درمعرض تاخت و تاز تقتمش خان
بخوف قزل اوردا قرار گرفت که لشکرکشی او بآذربایجان با
غارت ، ویرانیها و بیدادگریهای شدید و اسارت بیرحمانهٔ
توده های مردم ، ویرانی و خرابی شهرها و دهات و ازبین رفتن آثار
فرهنگ مادی همراه بود . مقدار زیادی از منابع کتبی وکتابخانه ها
ازمیان رفت . ما از بحث پیرامون حوادثی که بعداز مرگ تیمور
و درزمان حکومت تیموریان ، قره قویونلو ، آق قویونلو ، صفویان
وغیره درخاک آذربایجان وبطورکلی درخاور نزدیک و میانه
رخ داده صرفنظر نموده فقط اشاره میکنیم که یورش چنگیز بکشورهای
متمدن و فرمانروائی بعدی فئودالهای کوچ نشین ونیز حوادثی که
باختصار شرح دادیم در وضع انکشاف نیروهای مولده تأثیر بد و صف
ناپذیری باقی گذارد ویکی ازعلل اساسی تنزل تمدن درخاور
زمین همین وقایع بود . در اثر این حوادث چنانکه در بالا اشاره
شد ، آثار گرانبهای بیشماری از تألیفات نویسندگان قرون
وسطائی خاور محو و سوزانده شد و از حیز انتفاع افتاد که در
میان آنها نسخه خط خود مؤلف و شاید نسخهٔ دیگر ازکتاب این
دانشمند ومتفکر قرن چهاردهم رامیتوان نام برد. باوجود همهٔ اینها ما
امیدواریم درآینده نسخ خطی آثار بسیاری ازمؤلفین قرون
وسطای خاور وشاید کتبی که بخط خود آنان ازجمله نسخ دیگر خطی
کتاب محمد نخجوانی ودستنویس خود وی پیدا شود وباین ترتیب
گنجینهٔ نسخ خطی نویسنده وسیاست مدار ما با نسخ جدیدی

تکمیل گردد .

*

* *

یکی از وظایف عمده ما عبارتست از بررسی مسائل وموضوعاتی که ماهیت مضمون کتاب محمد نخجوانی را تشکیل میدهد . در این پیشگفتار مختصر امکان پذیر نیست که حتی قسمتی از آن مسائل وموضوعات متنوع ، پرمضمون و وسیعی را که محمد نخجوانی در کتاب خود آورده است مورد بحث قرار داد .

در این کتاب بقدری مسائل و موضوعات جالب مطرح گردیده که حتی بحث اجمالی درمورد آنها بچند اثر تحقیقی مستقل نیاز دارد ولی ما خواهیم کوشید تنها بچند مسئله اجتماعی - اقتصادی اشاره کنیم و به تحلیل متن از نظر زبان شناسی که خود مبحث جالب جداگانه ای است نخواهیم پرداخت .

یاد آور میشویم که کتاب محمد نخجوانی تقریباً تمام مسائل مهم جامعهٔ فئودالی درخصوص حیات اجتماعی - اقتصادی وسیاسی ؛ ازجمله مسائل کشاورزی واستفاده از زمین ، انواع مالکیت بر زمین ؛ مالیات ها وشیوه های اخذ آنها ؛ دادگاه ها و طرز رسیدگی به دعاوی ؛ حیات شهرها - حرفه وتجارت ؛ مسائل مربوط به اقتصادیات حضری وکوچ نشینی ؛ مسائل سازمان دولت با شمارش تقریباً تمام مشاغل وتشریح مفصل آنها طبق سلسله مراتب

فئودالی؛ ذکر نام بسیاری از دانشمندان، رجال دولتی، درباریان و کارمندان باضافه شرح صفات آنها؛ مسائل مربوط بساختمان، نام صنعتگران، معماران برحسب مقامی که درجامعه و وظائفی که برعهده دارند ومسائلی ازاین قبیل را در برمیگیرد. نویسنده هنگام شرح مسائل ومباحث راجع بآنان اظهار عقیده میکند ونظریات اصلاح طلبانه خردمندانه وارزنده ای بمیان میگذارد که برای تمام دانشمندان ورجال دولتی میتواند جالب توجه باشد.

کتاب محمد نخجوانی بسبک خاص ادبی او بااستعمال اصطلاحات فراوان وبکاربردن کلمات وعبارات متعدد درباره کلیه رشته های اصلی علم، امور دولتی وحیات اجتماعی - اقتصادی وتولیدی نگاشته شده است. بدون مبالغه میتوان گفت که محمد بن هندوشاه نخجوانی واقعاً دانشمندی متبحر واقف به تمام امور دولتی، متفکری ژرف اندیش ودر دایرهٔ وسیعی از رشته های دانش، نظریه وعمل صاحب عقیده بوده است.

بطوریکه در بالا گفته شد کتاب محمد نخجوانی سرشار از اصطلاحات فراوان، کلمات وعبارات علمی، اجتماعی - اقتصادی ونیز اصطلاحات جداگانه ای دربارهٔ کوچ نشینان است مثلاً در مقابل اصطلاح «مقیمی» بمعنای «آبادی نشین»، محمد نخجوانی اصطلاح «کوچکنجی» را بمعنای کوچ نشین بکار میبرد. این اصطلاح واصطلاحات متشابه را ما درآثار نظام الملک، رشیدالدین،

حمداله قزوینی و نویسندگان دیگر عصر سلجوقیان و مغولان مشاهده نمیکنیم. بکار بردن اصطلاحات فراوان توسط محمد نخجوانی اولاً بما امکان میدهد که بوجود اصطلاحات مزبور در رشته جداگانه از علوم آنزمان پی میبریم و ثانیاً این امر تسلط نویسنده را بر زبانهای عربی و فارسی و اصطلاحات سرشار این دو زبان (که هیچ یک زبان مادری او نبودند) نشان میدهد.

خود محمد نخجوانی، نظیر وصّاف، درجه اطلاعات خودرا از زبان فارسی بیان میدارد و تائید مینماید که بزبان عربی نیز به همین اندازه تسلط دارد[1] وضمناً وعده میدهد که کتاب دیگری بزبان عربی خواهد نوشت[2].

از مطالب فوق الذکر این سؤال پیش میآید که آیا زبان مادری خانوادهٔ نخجوانی بطور کلّی کدام زبان بوده است؟ برای روشن

---

۱ - محمد نخجوانی، متن انتقادی «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» جلد دوم ص. ۳٦٦.

... که این ضعیف نحیف همچنانک در میدان فارسی زبانی که بر مراکب خسروانی سواری میکند در بیداء عربیت نیز با باد پایان تازی انبازی می تواند نمود و بر تکاوران عربی بهر مقصد که میخواهد می تواند دوانید ...

۲ - در همانجا، ص. ۳٦٦

... واین ضعیف را وقت و عمر ساعدت و مسامحت کند برهمین نمط کتابی دیگر در منشیات عربی مصنف و مرتب گرداند تا طالبان انشاء عربی نیز برایسر وجوه بمطالب خود رسند ...

ساختن این سؤال بیجا نخواهد بود اگر دربارهٔ نقش زبانهای اصلی رایج بین مسلمانان خاور در قرون وسطی یعنی زبانهای عربی ، فارسی و ترکی مطالبی بیان کنیم . همانطور که معلوم است در ایران ، آذربایجان وکشور های همجوار در دوران قرون وسطی زبانهای عربی و فارسی چون زبانهای رسمی شناخته شده بود و تا دوران معیّنی ابتدا تحصیل بزبان عربی و بعداً بزبان فارسی انجام میگرفت . درطول چند قرن تا قرن یازدهم زبان حاکم کتابی زبان عربی بود ، سپس عربی و فارسی و تقریباً از قرن سیزدهم اساساً زبان فارسی گردید . ما در این مورد که زبان ترکی برای خلقهای غیر ترک زبان تحصیلی وکتابی باشد اطلاعاتی در دست نداریم . باین ترتیب نویسندگان کتبی که بزبان ترکی نوشته اند خود ازمحیط ترک زبان برخاسته بوده اند .

معلوم است که پدر محمد نخوانی کتابی بنام «صحاح العجم» درلغات و دستور زبان فارسی به سه زبان فارسی ، عربی و ترکی برشتهٔ تحریر درآورده است[1]. پس پدر محمد نخوانی زبانهای عربی و فارسی را بنحو اکمل میدانسته است . ولی چون درکتاب «صحاح العجم» زبان ترکی را نیز مرادف با زبانهای عربی و فارسی بعنوان زبان کتابی بکار برده همین اثر شاهد آنست که زبان مادری او ترکی بوده و برآن تسلط کامل داشته است . براساس اصل فوق الذکر ، یعنی تعلق نویسندگان کتب بزبان ترکی فقط بخلقهای ترک زبان

۱ - باکمال تأسف باید گفت که این کتاب تا امروز بچاپ نرسیده است .

میتوان یکبار دیگر باجسارت تائید کرد که زبان مادری خانوادهٔ نخجوانی ترکی بوده وپسر نیز مانند پدر منسوب بآن گروه از خلقهای ترک زبان بوده که از قدیم الایّام در اراضی آذربایجان جنوبی وشمالی مسکن داشته اند .

مانند خانوادهٔ نخجوانی بسیاری از نمایندگان خلقهای ترک زبان کتب تاریخی ، فلسفی ، طبّی ، جغرافیائی ، مذهبی وغیرهٔ خود را وهمچنین بسیاری از شعرا ، جهانگردان بزرگ وغیره که منسوب بخلقهای ترک زبان هستند واز آذربایجان ویاکشورهای دیگر خاورنزدیک ومیانه برخاسته اند کتابهای خود را بزبانهای عربی وفارسی نگاشته اند نه بزبان مادری . حتّی تا دوران معیّنی دانشمندان فارسی زبان نیز آثار خود را بزبان عربی مینوشتند . ما این پدیده را کاملاً طبیعی میدانیم ، زیرا بانظام اقتصادی زندگی این خلقها وسیستم تحصیل آنها وابستگی کامل دارد . موضوع ازاین قراراست که عناصر نژادی ترک زبان وایرانی زبان که از لحاظ منشاء یکی از کهن ترین خلقها بشمار میروند که نظام حاکم اقتصادی متفاوتی داشتند . قبایل ایرانی زبان اساساً زندگی حضری داشتند ، درصورتیکه قبایل ترک زبان اصولاً مشغول دامپروری وشکار بودند که با طرز زندگی کوچ نشینی رابطهٔ ناگسستنی داشت بدون اینکه بجزئیات این مسئله که خارج از موضوع تحقیقات ماست بپردازیم ، متذکر میشویم که چه دراصل ادارهٔ اقتصادیات حضری وکوچ نشینی وچه درسطح فرهنگ مردمی که زندگی حضری وکوچ نشین

داشتند تفاوت های کاملاً محسوس دیده میشود . قبل از همه کوچ نشینان فاقد شرائطی بودند که آبادی نشینان برای رشد و ترقی فرهنگ داشتند که این نیز مربوط بنظام اقتصادی و طرز زندگی آنان بود . زندگی در صحرا ، اقتصاد دامپروری ، انتقال دائمی از محلی بمحل دیگر ، جنگ و جدال برای تصرف مراتع و شکارگاهها ، خصومتهای قبیله ای وغیره مانع جدی رشد فرهنگ کوچ نشینان و یکی از علل اساسی عقب ماندگی فرهنگی آنان نسبت بآبادی نشینان بود . آبادی نشینان از دوران قدیم دارای الفبا بودند ، درصورتیکه کوچ نشینان بعللی که در بالا ذکر شد در آن دوران الفبا نداشتند برخلاف آبادی نشینان از خود کتبی بمیراث نگذاشتند . لیکن برای مطالعه زندگی اقتصادی ، تسلیحات و وسایلی که در تولید بکار میبردند ، برای آشنائی انواع اصلی اشتغالات و کارهای روزانه آنها از جمله شکار ، صنایع ظریفه ، رقصها ، آلات موسیقی آنها و نیز برای شناخت عالم حیوانات و بدست آوردن اطلاعات مردم شناسی پیرامون حیات کوچ نشینان دامپرور مدارک مادی ذیقیمتی در دست داریم که آبادی نشینان نظیر آنها را نداشتند . این مدارک عبارتند از تصاویر بیشمار که در روی سنگها کنده شده و متعلق بدوره های گوناگون است که از هزاران سال قبل از میلاد آغاز میگردد . این سنگ نوشته ها در بعضی از کشورهای آسیا ، از جمله در آذربایجان و کشورهای همجوار آن وجود دارند .

نظر باینکه تصاویر روی سنگها اصولاً در کشورهائی که ساکنان

آنها خلقهای ترک زبان هستند گسترش یافته ، لذا وجود این آثار در آذربایجان ، اساساً مربوط بتاریخ گذشته قبایل کوچ نشین ترک زبان میباشد. با درنظر گرفتن شرایط طبیعی و ثروتهای آذربایجان وفور مراتع ، شکارگاهها و وضع جغرافیائی آن میتوان تصدیق کرد که آذربایجان از این حیث وضع مستثنائی دارد بعضی از تصاویر روی سنگها که در آذربایجان و ممالک اطراف آن کشف شده ، از جمله تصاویری که ا.م. جعفرزاده در قوبستان یافته تقریباً بدوران چند هزار سال قبل از میلاد تعلق دارند [1] این موضوع نشان میدهد که حتی قبل از پیدایش تصاویر روی سنگها در اراضی آذربایجان ، در این سرزمین همچنان قبایل کوچ نشین ترک زبان سکونت داشتند. اینان بعدها ، هرچند گاه ، هم از سمت شمال وهم از جانب جنوب وگاهی هم از طریق مهاجرت چنانکه در دوران انوشیروان (سالهای ۵۳۱ - ۵۷۸) درقرن ششم بوقوع پیوست ، قبایل کوچ نشین ترک زبان که از لحاظ زبان و ادارهٔ امور اقتصادی نزدیک بودند بهم پیوسته هسته اصلی اهالی آذربایجان جنوبی وشمالی را تشکیل دادند که اکنون بچند ملیون میرسند.

---

۱ - مراجعه کنید به اثر : ا.م. جعفرزاده ، تصاویر روی سنگهای قوبستان (آذربایجان شوری) ، آثار تحقیقی انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان ، جلد سیزدهم ، ص ۲ - ۷۹ (۵۷ - ۱۹۵۸) ، باکو.

همین مؤلف ، آلبوم تصاویر روی سنگهای قوبستان ، مسکو ، ۱۹۷۳ ، (بزبان روسی).

دولت هائی که قبایل کوچ نشین ترک زبان در قدیم بوجود میاوردند گاهی بچنان قدرتی میرسیدند که دول بزرگ همسایه مجبور میشدند آنهارا جداً بحساب بیاورند. نفوذ عمیق و فرمانروائی دراز مدت قبایل ترک زبان در ایران و آذربایجان را اگر با حاکمیت سده های قبلی مقایسه کنیم این نفوذ مربوط بدوران سلسله غزنویان میگردد که این حاکمیت در هنگام سلطنت سلجوقیان باوج قدرت خود رسید بطوریکه چندین قرن دوام یافت. درین دوران قبایل ترک زبان، بعد از تصرف آذربایجان بقبایل هم قوم خود که مشغول اقتصادیات حضری و کوچ نشینی بودند برخورد کردند و درطول چند قرن بین خودشان و همچنین با ساکنین محلی درهم آمیخته مستحیل شدند.[1]

۱- نظرها درباره این مسئله درمقالات زیرین نیز منعکس شده است:
ع.ع. علیزاده «بعضی از مسائل مربوط به تاریخ سلطنت سلجوقیان در خاورمیانه و ماورای قفقاز»، مسائل تاریخ خلقهای قفقاز، تفلیس، ۱۹۶۶، ص ۲۶۸-۲۶۹؛ همین مؤلف: اشتراک نظر دانشمندان قرون یازدهم چهاردهم ایران و آذربایجان، اطلاعات آکادمی علوم آذربایجان شوروی، سری تاریخ، فلسفه وحقوق؛ ۱۹۶۸، شماره اول ص ۴۸، ۴۹؛ همین مؤلف: نظام الملک، رشیدالدین ومحمد نخجوانی، اطلاعات آکادمی علوم آذربایجان شوروی، سری تاریخ، فلسفه وحقوق، ۱۹۶۹، شماره اول ص ۳۲ - ۴۰؛ همین مؤلف: استعمال اصطلاحات ترکی ومغولی در آثار رشیدالدین و وصّاف، ماخذشناسی گرجی، جلد سوم تفلیس، ۱۹۷۱، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ همین مؤلف: عقاید اصلاح طلبانه واشتراک نظر نظام الملک، رشیدالدین ومحمد نخجوانی پیرامون مسائل - (بقیه در صفحه بعد)

درمنابع کتبی درباره ستمها ، غارتها ، بیعدالتیهای فئودالهای ترک زبان در دوران فرمانروائی آنها و همچنین شجاعت آنها مطالب فراوانی وجود دارد . ولی دراین باره که فئودالهای ترک زبان درآذربایجان و ولایات دیگر تحت تابعیت خود اهالی را بزور وادار به ترکی حرف زدن میکردند درمنابع اطلاعاتی وجود ندارد . همچنین دراین باره که درزمان فرمانروائی سلسله های فئودالی ترک زبان درخاک ایران ، آذربایجان ، عراق ، گرجستان ، آسیای صغیر وکشورهای دیگر تحصیل بزبان استیلا گران انجام میگرفته اطلاعی دردست نداریم . برعکس درآن دوران تحصیل دررشته هائی نظیر فلسفه ، طب ، ستاره شناسی (نجوم) ، شرعیات وغیره بزبانهای عربی وفارسی بود . در مدارس عالی آن زمان مانند « مدرسه نظامیّه » بغداد و « مدرسه مجیدیّه » تبریز و مدرسه طب « دارالشفاء » تبریز تحصیل بزبانهای عربی و فارسی صورت میگرفت . بسیاری از دانشمندان عربی زبان ، فارسی زبان و ترکی زبان دراین مدارس کسب دانش نموده اند . دران دوران حتی سخنی از تحمیل زبان ترکی در ادارات دولتی درمیان نبود . برعکس در ادارات دولتی (غیر از ارتش) ، درمکاتبات بین حکام ، در دادگاهها وغیره زبانهای عربی و فارسی بکار میرفت . حتی فرمانهای دولتی ، یرلیغها وغیره برای اینکه خلقهای دیگر مضمون آنها را درک کنند ، گاهی بزبان

(ادامه پاورقی صفحهٔ قبل) . اقتصادی (قرون یازدهم - چهاردهم) ، اطلاعات آکادمی علوم آذربایجان شوروی ، سری تاریخ ، فلسفه وحقوق ، ۱۹۷۱ ، شماره دوم ، ص ۴۹ - ۵۰ . (ادبیات نامبرده همه بزبان روسی است) .

هر خلق انتشار مییافت[1]

کتابها و بطور کلی آثار علمی و اشعار بزبانهای عربی و فارسی نوشته میشدند . در زمان سلطنت سلسله های فئودالی کوچ نشین ترک زبان خلقهای تابع غیر ترک زبان را مجبور نمیکردند که بزبان خلقهای ترک صحبت کنند . اغلب فئودالهای ترک زبان میکوشیدند بزبان فارسی سخن بگویند . گاهی خود آنها بزبان فارسی شعر میگفتند و مکاتبه میکردند . باین ترتیب از طرف طبقه حاکم سلسله های فئودالی ترک زبان چنین قصدی وجود نداشت که زبان ترکی را بزور بخلقهای غیر ترک تحمیل کنند . اصولاً باید گفت که در خاور فئودالی قرون وسطی سیاست تحمیل قهری زبان خلقی بر خلق دیگر وجود نداشت ، در حالیکه در مورد قبول اعتقادات

---

۱ - در این باره راجعه کنید به : و.و. بارتولد ، کتیبهٔ فارسی دیوار مسجد منوچهر در آنی ، سنت پطربورگ ۱۹۱۱ ، ص ۱۲ ، ۱۳ . همانجا : سخنان مورخ جوینی و محمد نخجوانی نقل میگردد (ص ۱۳ تبصره ۱) . بنا بقول و.و. بارتولد « حتی در دربار مونکه خان (۱۲۵۱ - ۱۲۵۹) کارمندان ایرانی ، اویغوری ، چینی ، تبتی ، تانغوت و دیگران خدمت میکردند تا هر خلقی بتواند فرمانها را بزبان خود دریافت دارد . این فرمانها بنا بقول رشید الدین بطور نفیس تنظیم میشد و بهتر از دوران پادشاهان قبل از مغول بود و اگر آنها زنده بودندی یقین که از نمونه هائی که در زمان مغولها بوجود آمد تقلید میکردندی (همانجا ، ص ۱۲ ، ۱۳) .

مذهبی کاملاً وضع دیگری بچشم میخورد. درمورد دین تحمیل قهری عملی میگردید. میدانیم که خلقهای ترک زبان ومغولی زبان تحت نفوذ فرهنگ محل، خود بطور دستجمعی اسلام را پذیرفتند[1] و بعداً سخت کوشیدند تا آنرا رواج دهند. خود خلقهای ترک زبان بحکم اقتصادیات کوچ نشینی بزبانهای عربی و فارسی تحصیل میکردند وآثارخود را باین زبانها مینوشتند. باین ترتیب آنها با اینکه ازنظر مشخصات قومی ترک زبان بودند، لیکن مانند دانشمندان عربی زبان و فارسی زبان فرهنگ اسلامی خاور را رشد میدادند. تعداد دانشمندان ترک زبان وشعرای آنها که بزبانهای عربی وفارسی کتاب نوشته اند بسیار زیاد است. خانوادهٔ هندوشاه و فرزند وی محمد نخجوانی نیز جزو آنها بشمار میایند.



بطوریکه از نوشته های محمد نخجوانی پیداست وی از سازمان

۱- هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف، چاپ فوق الذکر ص ۲۵۹؛ رشیدالدین جامع التواریخ، متن علمی - انتقادی باهتمام ع.ع. علیزاده، جلدسوم، باکو، ۱۹۵۷، ص ۲۹۴ - ۲۹۸؛ جامع التواریخ جلدسوم، ترجمهٔ روسی، پروفسور آ.ک. آرندس، باکو، ۱۹۵۷، ص ۱۶۵ - ۱۶۷؛ وصاف الحضرت، تاریخ وصاف، چاپ سنگی بمبئی ۱۲۶۹ هجری، ص ۳۱۶، ۳۱۷. بقول وصاف. درعرض یک روز دویست هزار نفر اسلام آوردند. وصاف، ص ۳۱۷.

دولتی ایلخانیان و جلایر اطلاعات کامل داشته و راجع بتمام ادارات و صاحبان مشاغل که در ترکیب سازمان دولتی سلسله‌های یادشده وارد بودند اطلاعات گرانبهائی میدهد.

درمورد سازمان دولتی، قبل ازهمه باید از امور نظامی، موقعیت امیرها بویژه امیر الامرا سخن گفت و محمد نخجوانی بر این امور وقوف کامل داشت.

واضح است امور نظامی تماماً دراختیار فئودالهای کوچ نشین و نیمه کوچ نشین یعنی شاهزاده ها، نویان ها، امرای بین باشی، سرکرده های قبائل کوچ نشین و امیران عالیمقام دیگر قرار داشت که ازمیان آنها سلطان امیرالامرا را برمیگزید. شخص اخیرازلحاظ مقام نظامی که درسازمان دولتی ایلخانیان و جلایر داشت، بعد از سلطان شخص دوم شمرده میشد

امیرالامرا که درسیستم حیات اجتماعی - اقتصادی وسیاسی دولت نقش بزرگ وقابل اهمیتی ایفا میکرد، مطاع کلیّه امرای دیگر - سرکرده های قبایل کوچ نشین بود وازمیان آنها برای اداره امور نظامی هر ولایت بطور جداگانه ومستقل سرکرده‌ای راتعیین مینمود. موازین این امرا مختلف بود. شرح مفصل این امور، اسامی نمایندگان بزرگ نظامیان کوچ نشین سرشناس درآثار مورخین دورهٔ مغول ازجمله محمد نخجوانی آورده شده است.[1]

۱- دربارهٔ ادارات نظامی، مناسبات متقابل بین امیرها وعساکر ونیز در بارهٔ سازمان ارتش بنگرید: محمد نخجوانی ؛ (بقیه درصفحهٔ بعد)

محمد نخجوانی علاوه براینکه مطالبی پیرامون امور ادارات دیوان نظامی درسیستم سازمان دولتی را مینگارد ، ضمنا درکتاب خود ، اصطلاحات نظامی را که آنها را بخوبی میدانسته رستعمال میکند وما در فهرست راهنمائی که برای این کتاب تنظیم کرده ایم اصطلاحات مزبور را تشریح نموده ایم .

فعالیّت قشر نظامی بواگذاری مالکیت اراضی مشروط بنام « اقطاع » وابسته بود . واگذاری زمین های اقطاع به نظامیان از آغاز دوران سلطنت سلجوقیان شدت بیشتری میابد وسپس برای مدتی کوتاه هنگام سلطنت اوّلین سلاطین مغول قطع میگردد . درسلطنت مغولها ، تا اصلاحات غازان خان ، املاکی که بفئودالهای بزرگ وکوچک ومالکین محلّی تعلّق داشت واراضی موقوفه نیز توسط فاتحین بیرحمانه غصب میگردید . ولی بعد از ویرانیهای شدید ، واگذاری اراضی « اقطاع » بنفع خزانه ، امنیّت دولتی و بعلت علاقهٔ لشگریان ، لزوم احیای تصرفات کشاورزی ، تشدید وابستگی امرا ونظامیان ازقدرت مرکزی وغیره ، درهمه جاگسترش میابد و مدت مدیدی ادامه پیدا میکند . اطلاعات محمد نخجوانی دربارهٔ واگذاری « اقطاع » به امرا وقشر نظامی

(بقیه ازصفحهٔ قبل) دستور الکاتب فی تعیین المراتب ، جلد دوّم ، صفحه ۱۰-۷۲؛ و. و. بارتولد ، ترکستان درعصرحملهٔ مغول ، قمست دوم ، سنت پطربورگ ، ۱۹۰۰ ، صفحه ۴۱۲ - ۴۱۵ (بزبان روسی) ؛ ع.ع. علی زاده ، تاریخ اجتماعی - اقتصادی وسیاسی آذربایجان ، قرون سیزدهم - چهاردهم ، باکو ، ۱۹۵۶ ، ص ۱۲۲-۱۳۳ ، وص ۲۷۰ - ۲۸۹ (بزبان روسی) .

حائز اهمیّت علمی میباشد . اطلاعات او دربارهٔ «اقطاع» گاهی نوشته های رشیدالدین را تکمیل مینماید . درمورد واگذاری اراضی اقطاع وسیورغال بفئودالهای کوچ نشین و نیمه کوچ نشین یعنی سرکرده ها و موازین حقوقی این نوع مالکیت ارضی مشروط ، فصول ویژه ای اختصاص داده شده ، که طی آنها نام بسیاری از سرکرده ها - امیرتومانها ومین باشی ها که دارای مقامی عالی بودند قید میگردد . مثلاً سلیمان بهادر، شیخ حسن (امیرتومان - ده هزار باشی) ، شیخ علی (امیر مین باشی) در «اران» و «مغان» ، زمینهائی بعنوان «اقطاع» دریافت داشته اند . کلیهٔ مالیاتی که آنها وصول میکردند بنفع تومانهای آنان ونیز خرید اسلحه صرف میشد . هنگام ضرورت این امرا با کلیهٔ عساکرخود بایستی در محل معیّن حاضرشده و علیه دشمن بجنگند . بنا بفرمان غازان خان صاحبان زمینهای اقطاع مُوظف بودند هرسال پنجاه من تبریز غلات بانبار شخصی تحویل دهند ، واین موضوع را رشیدالدین نیز اطلاع میدهد و مانیز در ادبیات خود قید کرده ایم[1] . شکّی نیست که در دوران چوپانیان مقررات حقوقی صاحبان اقطاع استوارتر گردید واحتمال زیاد میرود که آنها واقعاً چیزی بدیوان دولت نمیپرداختند و زمین های اقطاع را چون املاک شخصی خویش مینگریستند .

بطوریکه ازمتن محمد نخجوانی دیده میشود ، این شکل مالکیت ارضی دارای دفاتر ویژه ای بنام «دفاتر اقطاع» بود . در این دفاتر مخصوص

---

۱ - ع . ع . علی زاده ، مسئله انستیتوی اقطاع در آذربایجان اطلاعات شعبه آذربایجان آکادمی علوم اتحاد شوروی ، ۱۹۴۲ ، شماره ۵ .

تمام زمینهای اقطاع با تفصیل شرایط، اطلاعات مربوط بآنها ومقررات حقوقی مالکین اقطاع ورعایا و وضع عمرانی این زمینها وغیره ثبت میگردید.

درکتاب محمد نخجوانی تعریف دقیق زمینهای «اقطاع» داده میشود ودربارهٔ آنها اطلاعات تاریخی کوتاهی درج وعلل واگذاری اقطاع بنظامیان تشریح میشود.

نظریات اصلاح طلبانه محمد نخجوانی عبارت از آنست که ضمن شرح مکرر «اقطاع» و انتصاب امرا بمقامهای پرمسئولیت، دعوت میکند که بکیفیت فعالیت آنها توجه ویژه ای مبذول گردد، و شایسته ترین، تواناترین، شرافتمندترین و با استعدادترین افراد انتخاب شود بشرطی که آنها به اهالی زمینهای اقطاع تعدی نکنند، بغارت، زورگوئی، خودسری، نقض فرمانهای دولتی واعمال غیرقانونی دیگر راه ندهند. بی شک همهٔ اینها شاهد بیرحمیها، قساوتها و تعدیاتی است که درسیستم سازمان دولتی بطورکلی وجود داشته ومحمد نخجوانی برطرف ساختن آنها راخواستار میشود.

نظام الملک، رشید الدین ومحمد نخجوانی دربارهٔ زمینهای اقطاع اطلاعات گرانبهائی دراختیار ما می نهند.[1]

---

۱ - برای تفصیل بنگرید: نظام الملک، سیاستنامه، تنظیم کننده متن فارسی محمد قزوینی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۵-۴۶، ۱۵۵. سیاستنامه کتاب مربوط بکشور داری اثر نظام الملک، ترجمه، مقدمه پرفسور ب. ن. زاخودر، درتحقیق اثر، مسکو - لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۳۴-۴۰، ۱۴۰؛ رشید الدین، «جامع التواریخ» متن انتقادی بزبان فارسی، تهیه کننده ع.ع. علی زاده، (بقیه درصفحهٔ بعد)

نظر باینکه این مسئله درکتابهای دانشمندان ذکرشده مورد بحث قرار گرفته، لذا در اینمورد بآنچه گفته شد اکتفا میکنیم.[1]

بعد از دیوان نظامی، در سازمان دولتی دیوانهای بیشماری مقام مهم دارند که محمد نخجوانی درباره آنها مطالب ذیقیمتی باطلاع ما میرساند. چون او بعنوان کارمند دیوان انشاء با امور کلیه دیوانها آشنائی تمام داشت لذا نه تنها مهمترین رشته های تمام دیوانها، بلکه وظایف فرداً فرد صاحب منصبان وکارمندان راخوبی میدانست. بعلاوه کلیه اصطلاحات و لغات مربوط باین اداره مهم را بکار میبرد.

محمد نخجوانی برخلاف مورخان دیگر عهد ایلخانیان، درباره سازمان دولتی مطالب کاملاً گرانبهائی ذکر مینماید ونام دیوانها را میآورد که شماره آنها رقم بزرگی را تشکیل میدهد. بنا بقول محمد نخجوانی آنها عبارتنداز: دیوان؛ دیوان اعلی[2]؛ دیوان بزرگ؛ دیوان سلطنت[3]

(بقیه ازصفحهٔ قبل) جلدسوم، باکو ۱۹۵۷، ص ۵۰۸ - ۵۱۹؛ رشید الدین، «جامع التواریخ» (مجموعهٔ وقایع نگاریها)، جلدسوم، ترجمه از فارسی، پروفسور آ. ک. آرندس، باکو، ۱۹۵۷، ص ۲۹۰ - ۲۹۶؛ محمد نخجوانی، «دستورالکاتب فی تعین المراتب» متن انتقادی، جلد دوم، ص ۴۸ - ۵۳.

۱ - ع. ع. علی زاده، مسئله انستیتوی اقطاع در آذربایجان، اطلاعات شعبهٔ آذربایجان آکادمی علوم اتحادشوروی، ۱۹۴۲، شماره ۵؛ همین مؤلف، تاریخ اجتماعی -اقتصادی... فوق الذکر ص ۱۶۹ - ۱۸۵؛ ای پ. پتروشوسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی درایران قرون ۱۳-۱۴، مسکو، لنینگراد، ۱۹۶۰ ص ۲۵۶ - ۲۶۹. ۲ - محمد نخجوانی متن انتقادی فوق الذکر، جلداول قسمت دوم، ص ۴۶۵، جلد دوم ص ۱۲۱. ۳ - همانجا، جلد اول، قسمت اول ص ۳۰، ۳۱، ۲۷۱، جلد دوم، ص ۳۵۷ و ۳۶۰.

دیوان قضاء ممالک[1]؛ دیوان قضاة ممالک[2]؛ دیوان یارغو[3]
دیوان وقف[4]؛ دیوان مساس[5]؛ دیوان امارت[6]؛ دیوان وزارت[7]
دیوان مظالم[8]؛ دیوان انشا[9]؛ دیوان قانون[10]؛ دیوان بیت المال[11]؛
دیوان بایرات[12]؛ دیوان رسالت[13]؛ دیوان کرکیراق (چارق یراق)[14]
دیوان ممالک[15]

---

۱ - محمد نخجوانی، دستور الکاتب ... جلد دوم ص ۱۸۳، ۲۴۰، (دیوان قضا) جلد دوم ص ۱۹۶

۲ - همانجا، جلد اوّل، قسمت اوّل ص ۳۲٦؛ جلد دوم، ص ۱۹۱.

۳ - همانجا، جلد دوم، ص ۳۲، ۱۵٦.

۴ - همانجا، جلد اوّل، قسمت دوّم، ص ۳٦۸، جلد دوم، ص ۲۱۱، ۲۱۲.

۵ - همانجا، جلد اوّل، قسمت دوّم، ص ۳۴۹، ۴۴۱

٦ - همانجا، جلد دوم، ص ۱۲۰.

۷ - همانجا، جلد اوّل، قسمت اوّل، ص ۳۰، ۳۱؛ جلد اوّل، قسمت دوم، ص ۱؛ جلد دوم، ص ۸۰.

۸ - همانجا، جلد اوّل، قسمت دوم، ص ۴۸۷.

۹ - همانجا، جلد اوّل، قسمت اوّل، ص ۲۴، جلد دوم، ص ۱۱۹

۱۰ - همانجا، جلد سوم، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.

۱۱ - همانجا، جلد دوم، ص ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۵.

۱۲ - همانجا، جلد دوم، ص ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰.

۱۳ - همانجا، جلد اوّل، قسمت اوّل، ص ۱۰۱، ۱۰۲.

۱۴ - همانجا، جلد اوّل، قسمت دوم، ص ۴۱۱.

۱۵ - همانجا، جلد اوّل قسمت دوم، ص ۹، ۱۰، ٦۰؛ جلد دوم، ص ۱۱۷، ۱۲۹

محمد نخجوانی از دیوانهای یادشده اغلب اصطلاح « دیوان » را (تقریباً در ۱۴۶ صفحه) و اصطلاح « دیوان بزرگ » را (تقریباً در ۹۶ صفحه) بکار میبرد. باید تذکر داد که در اکثر اوقات این دو اصطلاح از لحاظ مفهوم اساساً یکسان هستند و از هر دو بطور کلّی یک مفهوم یعنی « دیوان بزرگ » استفاده میشود، که بدست صاحب دیوان و یا وزیر اداره میگردید. علاوه بر محمد نخجوانی، رشیدالدین، وصاف، محمود بن محمّد آق سرائی نیز از « دیوان » و « دیوان بزرگ » صحبت میکنند. درکتب مورخان فوق الذکر تعداد دیوانها بمراتب کمتر از کتاب محمد نخجوانی است. بکار بردن تعداد زیادی از آنها در اثر محمد نخجوانی ما را باین فکر میاورد که شاید در عهد جلایر اصطلاح دیوان مفهوم وسیعتری کسب کرده است و ادارات اصلی سازمان دولتی « دیوان » نامیده میشدند.

رشیدالدین با وجود اینکه اصطلاح « دیوان » را بیشتر بکار میبرد، ضمناً اصطلاح « دیوان بزرگ »، « دیوان اعلی[1] »؛ « دیوان المطالبه[2] » « دیوان خالصات[3] » و « دیوان اوقاف[4] » را نیز استعمال مینماید. برخلاف محمد نخجوانی، رشیدالدین از اصلاح « دیوان اصل[5] » نیز

---

۱ - رشیدالدین، جامع التواریخ، متن انتقادی ذکرشده، جلدسوم، ص ۴۶۶.

۲ - همانجا، ص ۴۲۸

۳ - همانجا، ص ۴۱۲، ۵۶۲، ۵۶۳

۴ - همانجا، ص ۴۲۳.

۵ - همانجا، ص ۴۷۰.

استفاده میکند که معنای آن، بطوریکه از مضمون متن پیداست، با « دیوان بزرگ یکی است. باین ترتیب مقایسهٔ متون آثار بعضی از مورخان امکان میدهد باین نتیجه برسیم که در زیر اصطلاح « دیوان »، « دیوان اصل » ، « دیوان وزارت »، « دیوان امارت » و « دیوان ممالک » از یک طرف و « دیوان بزرگ » از طرف دیگر، باحتمال قوی، یک مفهوم، و یا بعبارت صحیح « دیوان بزرگ » مستفاد میشد که همانطور که در بالا ذکر گردید بدست صاحب دیوان و یا وزیر اداره میگشت.

وصاف علاوه بر دیوانهای « اعلی »، « بزرگ »، « خالصات » و « وزارت » وجود « دیوان زکوة »[1] که باید آنرا چون سازمان جمع آوری اعانه از توانگران بنفع فقرا دانست، و نیز « دیوان عمارت »[2] را خاطرنشان میسازد. وصاف در جای دیگر اصطلاح « دیوان عمارت خاصه »[3] و نیز « دیوان اینجو »[4] را بکار میبرد که وجود آنرا محمّد آق سرائی نیز اطلاع میدهد[5]. شخص اخیر علاوه بر « دیوان » و « دیوان بزرگ » همچنین وجود « دیوان دلای »، « دیوان اینجو » و

۱- وصاف، کتاب فوق الذکر، ص ۳۸۹

۲- همانجا، ص ۳۸۴.

۳- همانجا، ص ۳۴۹؛ بنگرید: همانجا، پیرامون « دیوان خالصات » و « دیوان اعلی ».

۴- همانجا، ص ۲۳۱.

۵- محمود بن محمد آق سرائی، مسامرات الاخبار و مسایرات الاخیار، تهیه کننده متن علمی - انتقادی و مؤلف پیشگفتار دکتر عثمان توران، آنکارا، ۱۹۴۴، ص ۲۲۸

« دیوان استیفا»[1] را نیز متذکر میشود .

وصاف ، بعلاوه : از «دیوان حضرة»[2] نیز نام میبرد که مفهوم آن ، از قرار معلوم با « دیوان سلطنت » و نتیجتاً با « دیوان اعلی» مطابقت دارد .

علت عدم یاد آوری کلمهٔ « دیوان اینجو » درکتاب محمد نخجوانی ظاهراً آنست که بعد از مرگ ابوسعید ارثیت سلطنت (از پدر به پسر) اهمیت سابق خود را از دست میدهد . کشمکشهای قبیله ای فئودالی شدت مییابد و اراضی دولت ایلخانی درمعرض تصرف و منازعه قرار میگیرد . تشکیل یک رشته دول و امیرنشینهای مستقل و نیمه مستقل ، عدم وجود وارث تاج وتخت ، ایلخانیان وسازمان دولتی متمرکز و انتقال واقعی قدرت بدست امرا ، سبب تصرف اراضی اینجو و درآمدن آنها بمالکیت فئودالها و امرای دیگر میگردد . خود اصطلاح اینجو نیز بتدریج از دایرهٔ استعمال خارج میشود . درعهد جلایر املاک فئودال مافوق یعنی سلطان با اصطلاحات دوران قبل از مغول یعنی «املاک خاصه»[3] ، « دیهها‌ی خاصه»[4] .

۱- همانجا ، ص ۲۲۸ : چهارمستوفی در دیوان مباشر مهمات شغل قلمی ولایت بودند ، دونفر در دیوان دالای و (ثانی اثنین) دیگر در دیوان اینجو چون عجز و اضطرار ایشان در دیوان استیفا بغایت رسید ...

۲- وصاف ، کتاب یاد شده ، ص ۳۳۷ ، ۳۶۳ .

۳- محمد نخجوانی ، متن انتقادی اشاره شده ، جلد دوم ، ص ۳۰۹ (بزبان فارسی) .

۴- همانجا ، جلد اول ، قسمت دوم ، ص ۴۱۸ .

«متملکات سلطانی»[1]، «باغات خاصه»[2] و غیره خوانده میشوند. از اینرو وظایف «دیوان اینجو» با وظایف «دیوان اعلی» ونتیجتاً «دیوان سلطنت» که اداره تقریباً تمام امور کشور واز جمله مسائل اقتصادی را بعهده داشت، یکی میشود. «دیوان سلطنت» را محمود آقسرائی نیز بشکل «دیوان سلطنت روم»[3] میآورد.

بکار بردن اصطلاح «دیوان عمارت» توسط وصّاف با انجام امور ساختمانی مربوط است که درسلطنت غازان خان توسعهٔ زیادی یافت. ساختمان تعداد زیادی تاسیسات تازه، ازجمله سیستمهای آبیاری، راههای کاروان رو، ابواب البر، مدرسه، حمام، کاروانسرا، دیوارهای قلعه، خانقاه، رباط وبناهای دیگر[4]

---

۱ - محمد نخجوانی، متن انتقادی اشاره شده، جلد اوّل قسمت اول، ص ۲۹۷.

۲ - همانجا، ص ۴۱۸.

۳ - محمود آقسرائی، کتاب یادشده، ص ۲۷

۴ - برای تفصیل ساختمان شنب غازان با جلب معماران مجرب (مهندسان حاذق صنّاع زیرک صاحب تجربت، مواد واردشده از روم (آلات آهن وارزیز)، مقیاس ساختمان، مقدار مواد بکاررفته و کارگران، مورد استعمال بناهای یادشده بطور جداگانه، احداث حصار شهر تبریز و نیز ساختمانهای شهر همدان و غیره بنگرید: وصّاف، کتاب فوق الذکر، ص ۳۸۲ - ۳۸۶؛ حصار شهر تبریز ونیز امور ساختمانی درشهر همدان وامور ساختمانی دیگر درکلیه ولایات را بنگرید: وصّاف، کتاب فوق الذکر، ص ۳۸۲ - ۳۸۶؛ رشیدالدین «جامع التواریخ»، متن انتقادی فوق الذکر، جلدسوم، ص ۴۱۰ - ۴۲۵؛ ترجمهٔ روسی یادشده، ص ۲۳۵ - ۲۴۱.

و نیز ابزار کمک بامور کشاورزی و تامین ملاکین و کشاورزان با ابزار کار، بذر و حیوانات بارکش و غیره از قرار معلوم توسط «دیوان عمارت» انجام میگرفت. علاوه براین دیوان، همانطور که در بالا ذکر شد، «دیوان عمارت خاصه» نیز وجود داشت که مجری آن امور ساختمانی بود که بدستور شخص سلطان و بحساب وی انجام مییافت.

در عهد چوپانیان قادر بودن این دیوانها برای انجام وظیفه بطور شاید و باید، بعید بنظر میرسد. همانطور که بارها تذکر داده ایم، در عهد چوپانیان کشور دچار بحران اقتصادی و سیاسی شدیدی بود که تمام رشته های کشاورزی و اقتصاد شهرها را فرا گرفته بود. از اینرو در این دوران مشکل میتوان گفت که ساختمان تاسیسات بزرگی انجام یافته است.

«دیوان خالصات» بنا بقول رشید الدین و وصاف با واگذاری زمین به مالکین و کشاورزان برای کشت، بشرط پرداخت سهم معینه که خراج نامیده میشد و ثبت آنها، بستگی نزدیک داشت. شرایط کشت و پرداخت مقدار معین خراج را رشیدالدین و وصاف شرح داده اند[1]. از متن رشیدالدین دیده میشود که اراضی بایر دیوان و اینجو برای کشت واگذار میگردید و این اراضی بنام املاک کشاورزان

---

[1] - مفصل تر بنگرید : رشیدالدین، متن انتقادی یاد شده، جلد سوم، ص ۴۱۲، ۵۶۲، ۵۶۳؛ وصاف، کتاب یاد شده، ص ۳۴۹؛ و نیز بنگرید : ع.ع. علی زاده، «تاریخ اجتماعی - اقتصادی ...»، ص ۱۶۴ (بزبان روسی).

بوده و آنها حق داشتند این اراضی را چون ملک خصوصی خود بفروشند و به بخشند و یا بمیراث بگذارند .
درمورد « دیوان بایرات » آشنائی نزدیک با اسناد تاحدی اجازه میدهد احتمال دهیم که در اثر اجرای سیاستی که تا سلطنت غازان خان وجود داشت و نیز در دوران چوپانیان میزان اراضی بایر بحدی زیاد بود که بعداً لزوم تشکیل این دیوان ویژه یعنی « دیوان بایرات » ضروری شد که محمد نخجوانی نیز وجود آنرا قید مینماید . دراین دیوان اراضی بیصاحب ثبت شده و برای آبادی آنها اقدام میگردید . این اراضی سپس بملک تبدیل میشوند باین ترتیب دراثر اصلاحات غازان خان و نیز بعداً درعصر سلطان اویس تعداد گروههای مالکیت ارضی « ملک » بمقدار قابل ملاحظه افزایش مییابد[1] .
« دیوان مظالم » که محل رسیدگی بشکایتها، نیازها و مسائل دیگری

1- بتفصیل راجعه کنید : ع.ع. علیزاده ، سیاست ارضی ایلخانیان در آذربایجان در قرون سیزدهم - چهاردهم ، آثار انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان شوروی بنام ع. باکیخانوف ، جلد اول ، باکو، ۱۹۴۷. دراین اثر برای اولین بار عهد ایلخانیان ازلحاظ اجتماعی واقتصادی باد وار تقسیم شده است. درمورد تقسیم قرون سیزدهم - چهاردهم بادوار اجتماعی اقتصادی بنگرید : ع.ع. علیزاده ، تاریخ اجتماعی - اقتصادی ... مندرجه درصفحت قبل ، باکو، ۱۹۵۶ ، ص ۳۴۵ - ۳۵۰

بود که احتیاج به بررسی دقیق داشتند ، از دیوانهائی است که محمّد نخجوانی اشاره کرده است . دراین دیوان ، باحضور مشایخ ، اربابها ، صاحب منصبان ، معتمدین ، متشخصین و شخصیتهای دیگر که محمّد نخجوانی فهرست آنهارا میآورد ، هرهفته یک بار مسائل مورد اختلاف ونیز اخذ مالیاتهای غیر قانونی ، خود داری از پرداخت خراجات بموقع خود ، تصرف اموال منقول وغیرمنقول اهالی وامور دیگری مثلاً نظیر اخذ مالیاتها بنفع دولت حل میشد . همهٔ اینها احتیاج برسیدگی همه جانبه داشت . آرزوی محمّد نخجوانی طبق روحیهٔ معمولی او ، مبنی براینکه هنگام رسیدگی بامور باید راه حل عادلانهی را یافت و ازفشار ، بیدادگری ، بی قانونی ، سوء استفاده ، غصب اموال غیر وسایره خودداری کرد ، جالب توجه است[1]. وجود « دیوان مظالم » نشان میدهد که درجه استثمار وبیدادگری باندازه‌ای زیاد بود که احتیاج بهتشکیل دیوان مزبور پیش آمده است .

بمناسبت « دیوان مظالم » بجاست متذکرگردیم که در یرلیغهای غازان خان وجود « دیوان المطالعة » قید میگردد

هنگام نگاشتن متن انتقادی جامع التواریخ متذکرشدیم که دربعضی ازنسخ خطی ، بخصوص درنسخ لندن ، ایران ، پاریس وانستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحادشوروی بجای کلمه « المطالعه » نوشته شده است « المظالم » که با « دیوان مظالم » اشاره شده بوسیله محمد نخجوانی

۱- درین مورد بتفصیل راجعه کنید : محمد نخجوانی ، متن انتقادی یادشده ، جلد دوّم ، ص ۱۵ ، ۸۴ ، ۲۵۹ ، ۳۲۶ .

مطابقت دارد . وظایف این دیوانها متشابه است . از متن رشید الدین مورد استعمال این دیوان که در یرلیغهای غازان خان مقام معینی دارد واضح میگردد . بعلت اهمیت این دیوان و تعیین دقیق وظایف آن قسمتی از فرمان غازان خان را پیرامون این موضوع نقل میکنیم متن فرمان بقرار زیراست :

" . . . دیگر دعوی که میان دو مغول باشد یا میان یک مغول و یک مسلمان و دیگر قضایا که قطع و فصل آن مشکل باشد فرمودیم تا در هر ماهی دو روز شحانی و ملوک و بتیکچیان و قضاة و علویان و دانشمندان در مسجد جامع بدیوان المظالم (LIPB) جمع شوند و دعاوی بجمعیت بشنوند و بکنه آن رسیده بموجب حکم شریعت بفیصل رسانند و مکتوب نویسند و سجل کرده خطهای خود بگواهی بنویسند تا بعد از آن هیچ آفریده را مجال طعن نباشد و ابطال نتواند کرد . . . "[1]

بنظر ما این متن مجد کافی ماهیت دیوان فوق را آشکار میسازد . اطلاعات رشید الدین و محمد نخجوانی از روزهای تجمع اشخاص مربوطه برای رسیدگی بامور جلب توجه مینماید . طبق فرمان غازان خان تجمع اشخاص برای رسیدگی امور ماهی دو بار انجام میگرفت ، درصورتیکه محمد نخجوانی درهفته یکبار مینویسد[2] . این موضوع نشان میدهد که

۱- رشید الدین ، کتاب فوق الذکر ، جلد سوم ، ترجمه روسی پروفسور آ . ک . آرندس ص ۲۴۳ ؛ متن انتقادی یادشده ، ص ۴۲۸ ، ۴۲۹ .

۲- محمد نخجوانی ، متن انتقادی یادشده ، جلد دوم ، ص ۸۴ .

موارد شکایات و اختلاف در دوران نخجوانی بمراتب زیادتر از دوران رشید الدین بوده است .

در مورد « دیوان یارغو » که محمد نخجوانی قید کرده ، میتوان گفت که یارغو ابتدا هنگام تسلط مغول رسیدگی دادگاهی بامور اعضای خاندان سلطنت ، سرکرده های قبایل کوچ نشین ، امرا ، صاحب منصبان ، اشراف مغول وگاهی محلی طبق یاسای چنگیزخان ربوط بود و یکی از مهمترین ادارات درسیستم سازمان دولت شمرده میشد[1]. پس از قبول اسلام توسط مغولها « یارغو » بتدریج وظایف اوّلیه خود را از دست داد و با حفظ شکل سابق ، تا حدی تحت نفوذ قوانین شریعت قرار گرفت و مانند « قضا » خود « دیوانی » داشت . به نسبت قدرت گرفتن و گسترش نفوذ اسلام امور محاکمه طبق قوانین شریعت جریان مییافت و اصطلاح « یارغو » ، « یارغوچی » و « دیوان یارغو » بتدریج از دایرهٔ استعمال خارج میگردید . در عهد صفویان ، تا آنکه بر ما معلوم است دیگر این اصطلاحات استعمال نمیشدند و امور محاکمه در ولایات اسلامی طبق قوانین شریعت انجام میگردید . همانطورکه معلوم است ، قبل از هجوم مغول درکشورهای اسلامی محاکم منحصراً طبق قوانین شریعت و درسازمان دادگستری که « قضا » نامیده میشد تشکیل میگردیدند . از نوشته محمد نخجوانی پیداست که این سازمان نیز خود « دیوان » داشت و آنرا « دیوان قضا » مینامید[2].

---

۱ - « یارغو » بنگرید : ع.ع. علی زاده ، تاریخ اجتماعی - اقتصادی ... ص ۲۶۹ .

۲ - درباره تمام اینها بنگرید : محمد نخجوانی ، متن انتقادی فوق الذکر ، جلد دوّم ، ص ۱۷۷ - ۲۰۲ .

استعمال اصطلاح «دیوان مساس» توسط محمد نخجوانی بسیار شایان توجه است. این دیوان با صنایع، فعالیت صنعتگران و تولیدات صنعتی رابطهٔ کامل داشته که برای رشد شهرها، وضع بازرگانی و سازمان های حرفه ای مهم بوده است. فکر میکنیم که منظور از «دیوان مساس» سازمانی بود که صنعتگران رشته های گوناگون را متحد بسازد و ضمناً مانند دیوانهای دیگر در این دیوان نیز «دفاتر» مربوط به «دیوان مساس» حفظ میشد.

احتمال زیاد دارد که درین دوره کارگاههای صنعتی (کارخانه) متعلق بدولت وجود داشتند که در آنها عدّهٔ زیادی صنعتگر کار میکردند. آنها مشغول تولید مصنوعات گوناگون، از جمله اسلحه برای دولت بودند. این صنعتگران در اختیار «دیوان مساس» قرار داشتند و دستمزد دریافت میکردند که از میزان آن اطلاعی در دست نداریم. بطوریکه از نوشته های محمد نخجوانی پیداست، برای پرداخت دستمزد صنعتگران از ولایات وجوهات میگرفتند و این مبلغ به «دیوان مساس» تحویل میشد.

کلیّهٔ این دیوانها، بجز دیوانهای شخصی سلطان و نظامی، تابع وزیر اعظم - صاحب دیوان بودند. در هر دیوان خزانه ای با عدّه ای

---

۱ - محمد نخجوانی، متن انتقادی یادشده، جلد اوّل، قسمت دوّم، ص ۴۳۹:
... صاحب معظم جلال انور را خواجه شمس الدین می باید که چون واقف گردد دفاتر دیوان مساس را که در عهدهٔ اوست با بروات که جهت وجوهات مساس از دیوان به ولایات اطلاق رفته بزودی اینجا آرد.

کارمند و دفاتر ثبت وجود داشت.

دراین پیشگفتار بحث مفصل پیرامون دیوانهای فوق الذکر که اکثر آنها احتیاج به بررسی ویژه دارند دشوار است. بعلاوه همانطورکه از منابع دیده میشود بعداز ابوسعید استعمال اصطلاح دیوان توسعه زیاد مییابد وتقریباً کلیهٔ ادارات وسازمانهای واقع درترکیب دولت «دیوان» خوانده میشوند. طبیعی است که پژوهشهای بیشتر در این زمینه وبدست آوردن اسناد جدید بر اطلاعات ما پیرامون سازمان دولتی ایلخانیان وسلاطینی که بعداز آنان فرمانروائی کرده اند خواهد افزود.

از نوشته محمد نخجوانی آشکار میگردد که بجز دیوانهای فوق الذکر، هر شهر برای خود دیوان داشت. بدیوان شهرهای تبریز و مدینه دراین کتاب اشاره میکند. خواه دیوان این شهرها وخواه دیوانهای ذکر شده دربالا دارای دفاتری بودند که منشی ها تمام مسائل مربوط به فعالیت و وظایف هر دیوان را جداگانه ثبت مینمودند. فهرست ها و دفاتر اراضی دولتی که وصول خراجات و مالیاتها ازولایات واسناد مهم دیگررا ثبت میکردند نیز درآنجا قرار داشتند[1].

ازکتاب محمد نخجوانی پیداست که درامر تنظیم درآمد وهزینه (جمع و خرج) دیوان شمس الدین جوینی وخواجه جمال الدین منشی نقش اصلی را بازی میکردند. آنها دفاتر ویژه ای ترتیب دادند که کلیه درآمد ها وهزینه های دولت ونیز مالیاتها و خراجات واصله ازولایات دراین دفاتر قید میگردید. بااین امور خواجه جمال الدین مشغول

۱- دربارهٔ «دفتر» بنگرید: ع. ع. علی زاده، تاریخ اجتماعی - اقتصادی... ص۲۹۱

میشد . بعداً شمس الدین جوینی صدر الدین حمزه را بعنوان دفتر دار ، یعنی ادارهٔ امور تمام دفاتر دیوان تعیین نمود . بطوریکه از نوشته محمد نخجوانی معلوم میشود ، گاهی شغل دفترداری از پدر به پسر منتقل میگردید .[1]

این دفاتر دراختیار کارمندی قرار داشتند که « دفتر دار » خوانده میشد . کارمندی که متصدی ثبت اسناد و وصولات ومخارج دیوان بود ، درکلیهٔ منابع دوران مغول بنام « بتکچی » مشهوراست . تمام بتکچی ها تابع بتکچی کل بودند که « الغ بتکچی » خوانده میشد . الغ بتکچی وظیفه نظارت برتمام امور دیوان ، ازجمله وصولات ومخارج را بعهده داشت . اهمیت موقعیت الغ بتکچی از آنجا پیداست که مردم برای حل مسائل گوناگون همیشه بوی مراجعه میکردند. وصاف علاوه براصطلاح الغ بتکچی اصطلاح کچیک بتکچی را نیز بکار میبرد که بمعنای بتکچی کوچک است .[2] احتمال زیاد میرود که اصطلاح کیچیک بتکچی فقط بمعنای بتکچی - منشی بکار رفته که تابع بتکچی ارشد میباشد . محمد نخجوانی هنگام بکار بردن اصطلاح « بتکچی » و « الغ بتکچی » از بتکچی اردبیل ، بغداد ، تبریز ، مراغه ، سلماس ، سلطانیه ، همدان و غیره نام میبرد[3]. واضح است که در هرشهر اداره مالیه محل وجود

۱- مراجعه کنید : محمد نخجوانی ، کتاب یاد شده جلد دوم ، ص ۱۲۶ - ۱۳۲ .

۲- وصاف ، کتاب یادشده ، جلد چهارم ، ص ۴۳۹ ؛ ع.ع. علی زاده ، تاریخ اجتماعی اقتصادی ، ص ۲۹۱ .

۳- محمد نخجوانی . کتاب یادشده ، جلد دوم ، ص ۴۴ ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ، ۱۲۰ ، ۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶ ، ۲۲۰ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵

داشته و در هر دیوان عده بتکچی کار میکردند که تابع بتکچی کل - الغ بتکچی بودند. همچنین از بتکچی دیوان زمینهای آباد نشده یعنی اراضی بایرات نیز سخن میرود [1]. از نوشته محمد نخجوانی پیداست که تدابیری اتخاذ گردیده بود تا بتکچی مطلقاً کلیهٔ زمینهای بایر را ثبت کند. مقدار این اراضی چنان زیاد بود که نیاز به تشکیل دیوان مخصوصی داشت تا «دیوان بایرات» آنها را طبق شرایط معین برای عمران و آبادی تحویل بدهد.

ضمن تشریح بعضی از اطلاعات مقدماتی پیرامون گفتارهای محمد نخجوانی دربارهٔ «دیوانها» باید بخصوص متذکر گردید که بررسی جامع همهٔ این دیوانها تاکنون موضوع تحقیقات همه جانبه نبوده است. برخی از آنها توسط محققین منفرد بررسی گردیده اند [2]. تحلیل کامل تمام این اصطلاحات هنوز محتاج به تحقیقات جامع میباشد.

۱- محمد نخجوانی، متن انتقادی یادشده، ص ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰.

۲- بنگرید: و. و. بارتولد، کتیبهٔ فارسی دیوار مسجد منوچهر در آنی، سنت پطربورگ، ۱۹۱۱، ص ۲۹، در همانجا نقل قولی از کاترمر وجود دارد بنگرید: تبصرهٔ ۲؛ وو. بارتولد، محافظ اسناد در دولتهای مسلمان شرق، جلد VIII، مسکو، ۱۹۷۳، ص ۳۵۰ - ۳۶۱. ع. ع. علی‌زاده، تاریخ اجتماعی - اقتصادی...، ص ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۶۷ - ۲۶۹، ۲۹۰ و صفحات بعد؛ ای. پ. پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران قرون ۱۳-۱۴، ص ۲۴۲، ۲۴۶ و صفحات بعد (همهٔ آنها به زبان روسی است)؛ شیرین بیانی، تاریخ آل جلایر، تهران، ۱۳۴۵ شمسی، ص ۱۷۷ - ۲۶۵؛ دربارهٔ «دیوان» رجوع کنید به «مقدمهٔ ابن خلدون» تالیف عبدالرحمن بن خلدون، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۳۶، جلد ۱، ص ۴۸۰-۴۸۴.

در میان دیوانهائی که قید کردیم ، دیوان بزرگ مقام اصلی را دارد که بسیاری از دیوانهای نامبرده شده تابع آن بودند و مالیاتها و خراجهائی که از اهالی وصول میگردید باین دیوان تحویل داده میشد. در این دیوان تمام زمینهای دولت به ثبت میرسید که تعداد آنها در عهد مغول تا غازان خان رقم بزرگی راتشکیل میداد . بعلاوه، درآمدها، هزینه ها و بطورکلی تمام مسائل مالی حکومت از طریق این دیوان انجام میگرفت که درواقع وظایف اداره مالیه سراسر حیطۀ سلطنت را باواقع بینی بجا میآورد . کلیۀ این امور تحت نظر کارمند عالی رتبه ای قرار داشت که آنرا « صاحب دیوان » مینامیدند وسپس وزیرش خواندند . وزیر در سیستم اداری حکومت حکام ، ولات، صاحب منصبان ، کارمندان دیوانها ومشاغل پرمسئولیت دیگر را منصوب مینمود . چون دیوان بزرگ یا ادارۀ مالیه ، درسیستم سازمان دولتی جای مهمی داشت ، لذا ما طبق نوشته های محمّد نخجوانی ، بفعالیت این دیوان که برای تصدی آن مبارزات بیرحمانه ای درگیر بود وتمام صاحب دیوانها بجز یکنفر ، همگی کشته شده اند ، اشاره ای مینمائیم .

همانطور که در بالا ذکر شد ، « دیوان » و « دیوان بزرگ » یعنی ادارۀ مالیه درسیستم نظام دولتی جامعۀ فئودالی یکی از مقامهای مهم را دارد . یکی از مهمترین رشته ها که تابع دیوان بود و درسیستم ادارۀ امور مالی نقش اساسی را بازی میکرد بعضی از اشکال مالکیت ارضی ، ازجمله زمینهای دولتی است که درکلیه ولایات گسترش وسیع

یافته بود . بعلاوه مالیاتها و خراجاتی که از اهالی شهرها و دهات و نیز از کوچ نشینان دریافت میگردید وارد دیوان میشد و تمام دخل و خرج دولت از طریق دیوان انجام مییافت .

نظر باینکه مغولهای کوچ نشین ، چنانکه واضح است قادر به اداره امور مالی نبودند ، لذا این سازمان هم در مرکز و هم در ولایات اساساً بدست صاحب منصبان و کارمندان محلّی اداره میشد . ادارهٔ امور دیوان ، همانطورکه در فوق اشاره شد ، در دست وزیر بود که در عهد ایلخانان «صاحب دیوان» مینامیدند در دوران آخرین سلاطین ایلخانی و نیز در عهد جلایر و بعد از آنها ، در نتیجهٔ بعضی علل اصطلاح «صاحب دیوان» از استعمال خارج میگردد و مانند دوره قبل از مغول ، مجدداً اصطلاح وزیر بکار میرود که بنا بنظر محمّد نخجوانی از کلمهٔ «وزر» مشتق است که بمعنای پناهگاه میباشد[1] . در واقع طبق سلسله مراتب فئودالی ، وزیر از لحاظ موقعیتی که در ادارهٔ امور کشور دارد بعد از سلطان شخص دوم شمرده میشود .

محمد نخجوانی بموضوع دیوان و تقسیم مشاغل میان صاحب منصبان دیوان فصل ویژه‌ای تخصیص داده و با ابعاد مختلف در بارهٔ نقش وزیر و صاحب منصبان و کارمندان دیوان بتفصیل

---

۱ - محمد نخجوانی ، کتاب فوق ، جلد دوم ، ص ۷۳ ، ۷۴ : چه اشتقاق وزیر از وزارت و وزر پناهگاه را گویند . در این خصوص رجوع کنید به «مقدمهٔ ابن خلدون» ترجمهٔ محمد پروین گنابادی ، تهران ، ۱۳۳۶ . جلد اوّل ، ص : ۴۶۷ - ۴۷۴ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰ :

«... وزارت ، از مهمترین درجات سلطنتی و اساس همهٔ پایگاههای پادشاهی است . و نام آن بر مطلق یاری دلالت میکند ، زیرا این کلمه یا از «موازرت» بمعنی معاونت و یا از «وزر» بمعنی سنگینی مأخوذ است ... »

سخن میگوید وبسیاری از مسائل مربوط بمدیریت وتمام مهمترین رشته های این موسسه و نیز مسائل مربوط باشکال مالکیت ارضی، واگذاری اقطاعات وسیورغال ، منابع درآمد ومخارج حکومت مرکزی ، مالیاتها وطرق دریافت آنها ، مهمترین رشته های سازمان دولت ، انتصاب صاحب منصبان ، حکام وکارمندان مشاغل حساس رانیز روشن میسازد و نیز وظایف وفعالیت وزیر ، معاون وی (نائب) وصاحب منصبان دیگر ، حکام وکارمندان دیوان ، طرز اداره این مهمترین سازمان حکومت وغیره رامفصلاً شرح میدهد[1] او ضمن توصیه نامزد برای شغل صاحب منصبی ویا وزارت ، معاون وی ، حکام ولایات وصاحب منصبان عالیرتبهٔ دیگر وکارمندان نخست توجه ویژه ای به دانش وصفاتی نظیر استعداد ، صداقت ،شایستگی ،پشت کار، توانائی، عدالت مبذول میدارد و نیز نفوذ آنها وعدم آزمندی

۱- بتفصیل بنگرید : محمد نخجوانی ، متن انتقادی یادشده ، جلد دوّم ، ص ۷۳-۹۱ :

صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه شمس الدین زید قدره را وزیر حضرت شریفه ما و حاکم علی الاطلاق ممالک دانسته ... اصحاب دیوان بزرگ و بتیکچیان دواوین دیگر کما ذکرت وزیرت و حکام وشحنگان ولایات و متقلدان مناصب دینی و دیوانی خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول دانند ومحاسبات جموع و اخراجات ممالک ومال و متوجهات ولایات با نواب او روشن و منقح گردانند ... ص ۷۹ .

وحرص و غیره را درنظر میگیرد . بی شک این نظر مؤلف را باید پدیده ای مترقی درسیستم اداره امور حکومت بشمار آوریم . ولی، در واقع اداره مالیه - دیوان ، در مواقع بسیار نادر بدست صاحب منصبان و کارمندان شایسته سپرده میشد . اکثر آنها ، معمولاً ، بدنبال منافع شخصی خود و بستگان و نزدیکان خود بودند ومیکوشیدند خواه بحساب مردم و خواه بحساب خزانه دولت ثروت بیشتری بیاندوزند . علت این وضع اساساً آن بود که آنها بعداز اشغال مقام های حساس چون رجال دولتی تصادفی ، بااستفاده از فرصت و بطورعمده بطرق نامشروع مشغول اندوختن ثروت میشدند و باین ترتیب تلاش میکردند که موقعیت خود را تحکیم بخشند .

محمد نخجوانی هنگام ارائه اطلاعات گرانبها درباره اداره مالیه - دیوان ، راجع به وزیر ، معاون او ، صاحب منصبان و کارمندان دیگر دیوان ، باقتضای مقام اصطلاحاتی بکار میبرد که معنای آنها مربوط به رشته های گوناگون اداره امور مالی ، گروههای صاحب منصبان و کارمندان میباشد ![1]

مسئله زمینداری و اشکال مالکیت ارضی ، که فوقاً راجع بآن سخن رفت ، درنظام جامعه فئودالی دوران قرون وسطی مقام مهمی دارد . با درنظر گرفتن این موضوع ، بجاست که بطور مختصر در باره اطلاعات فراوانی که درکتاب محمد نخجوانی پیرامون مسائل فوق الذکر وجود دارد بحث کنیم . او درباره زمینداری اطلاعات

---

۱ - این اصطلاحات در رهنمائی که تنظیم کرده ایم قید شده است .

ذیقیمتی میآورد و به بعضی از اشکال مالکیت ارضی ، از جمله زمینهای دیوان ، املاک سلطان ، اراضی موقوفه ، اقطاع ، سیورغال ، زمینهای خصوصی فئودالها و غیره فصل مخصوصی را اختصاص میدهد. بعضی از انواع این اراضی همانطور که در بالا ذکر شد ، در اختیار دیوان قرار داشت و مالیات ها وخراجات آنها تحویل دیوان میگردید.
همانطور که در نوشته های خود متذکر شده ایم ، دراثر هجومها و استقرار تسلط فئودالهای کوچ نشین مغول درسیستم مالکیت ارضی و مناسبات فئودالی قرون سیزدهم - چهاردهم وضع بسیار بغرنج وسردرگمی بوجود آمد . درسیستم مالکیت ارضی نسبت بدوران قبل از مغول تغییرات کاملاً مؤثری انجام گرفت که درنتیجه درترکیب طبقه حاکمه وحیات اقتصادی متصرفات مغول نیز دگرگونیهائی بوجود آورد .
با درنظر گرفتن وضع پیچیده ای که درآن دوران پدیدآمده بود بیمورد نیست درباره آن حقایق تاریخی که تغییراتی درکلیه شئون زندگی اجتماعی - اقتصادی و تولیدی ایجاد کرده بود بطور مختصر اشاره نمائیم .
چنانکه معلوم است ، هنگام هجوم مغولهای کوچ نشین بکشورهای متمدن اکثریت اهالی شهرها ، دهات وقلاع متصرفه که در برابر مهاجمین سخت مقاومت میورزیدند بیرحمانه بقتل رسیده و یا ببرده تبدیل شدند . اموال آنها درمعرض چپاول قرار گرفت بخصوص که کوچ نشینان دراین امر ذینفع بودند و برای آن جنگ

میکردند. خانه های ساکنین محل و بناهای تاریخی ویران گردیده گنجینه های ثروتمند کتاب سوخته شد و شهرهای آباد خالی از سکنه گشتند. کسانیکه زنده مانده بودند دچار فقر و فلاکت شدند و درخط دائمی میزیستند. صنعت و بازرگانی و نیز کشاورزی در شرایط بسیار دشوار و توانفرسائی قرارداشتند. اکثر فئودالهای محلی و ملاکین بزرگ و کوچک، املاک و اموال خود را از دست دادند و مدام ضعیف تر میگردیدند. باین ترتیب بعضی از آنها نابود شدند، برخی اسیر گردیده و یا رو به فرار و مهاجرت نهادند. عده ای که باقی مانده بودند موقعیت سابق خود را از دست داده بودند و تحت خط دائمی زندگی میکردند.

فئودالهای کوچ نشین بعد از تصرف اراضی وسیع و برقراری تسلط خود املاک متصرفه فئودالها و ملاکین محلی را بین خود تقسیم کردند. این سیاست حتی در دوران ایلخانیان اول - هلاکو (۱۲۵۸- ۱۲۶۵) و آباقا (۱۲۶۵- ۱۲۸۲) شدت بیشتری یافت قسمت اعظم اراضی متصرفه، از جمله اراضی موقوفه جزو زمینهای «دیوان» یعنی دولتی و املاک خاندان شاه تحت عنوان «اینجو» درآورده شدند. سرکردگان قبایل کوچ نشین، شاهزادگان، خاتونها، نویان، امرا از هر طراز و کوچ نشینان ذی نفوذ که با امور دامپروری رابطه نزدیک داشتند، ضمناً املاک بزرگ، مراتع و شکارگاهها را نیز تصاحب کردند. تغییر سیستم کشاورزی منجر به تغییر طبقه فئودالها نیز گردید. در اثر تغییرات حاصله

میزان اراضی دیوان و اینجو و زمینهای متصرفهٔ فئودالهای کوچ نشین وکوچ نشینان ، بی اندازه افزایش یافت ، درحالیکه میزان املاک فئودالها و ملاکین محلّی و نیز میزان زمینهای موقوفه مدام کاهش بیشتری پیدا میکرد . ضمناً میزان مراتع وشکارگاهها نیز بیشتر میشد .

فئودالهای کوچ نشین بمنظور تحکیم وضع خود میکوشیدند پستهای پرمسئولیت را اشغال کنند تا بحساب اهالی زحمتکش وخزانه دولت ثروت بیشتری بیاندوزند . وضع بدین ترتیب ادامه یافت تا اینکه فئودالهای کوچ نشین بحدّ کافی ثروتمند شدند و بتدریج بشرایط محلّی خو گرفتند وکم کم بطرز زندگی نیمه ساکن و بعدها ساکن مستقل گردیدند وکوشیدند از طریق استثمار مالیات دهندگان وبحساب خزانه دولت ثروت بازهم بیشتری گرد آورند .

اخذ مالیات از اراضی دیوان و اینجو که در تمام ولایات بحد وفور وجود داشته ، اصولاً بطریق مقاطعه ، انجام میگرفت مقاطعه کاران اساساً از ساکنین محل بودند که طبقهٔ جدید فئودالها را تشکیل میدادند . در عهد سلطنت ایلخانیان تا غازان خان اراضی دیوان و اینجو برای مدتی کوتاه و معمولاً برای یک سال بمقاطعه داده میشد . علت این عمل آن بود که صاحب منصبان و کارمندان دیوان میخواستند برای خود یک ممر درآمد دائمی را تأمین نمایند ، چونکه دراین مورد ، همانطور که از مآخذ پیداست ، رشوه های بزرگی دریافت میگردید . مقاطعه کاران

که مطمئن نبودند درآینده مجدداً از زمینهای اجاره‌ای مالیات اخذ خواهند کرد ، لذا هنگام وصول مالیات دست بهرگونه تعدی میزدند ، مالیات دهندگان را غارت میکردند و مالیات را سه برابر - چهار برابر وحتی چندین برابر دریافت میداشتند وضمناً هرگز بر اعمال غیرقانونی آنان نظارت نمیشد . هنگام واگذاری اخذ مالیات بمقاطعه، مقاطعه کاران رشوه نیز میپرداختند تا بتوانند هنگام جمع آوری مالیات مطابق میل خود رفتار کنند و با مانع و یا نظارت سازمانهای دولتی برخورد ننمایند. واگذاری جمع آوری مالیات بمقاطعه و مقاطعه‌کاری حاوی تعهدات بسیاری بوده است که قبل از همه لزوم پرداخت رشوه‌های کلان بصاحب منصبان و کارمندان دیوان بود . رشوه خواران با یکدیگر تماس دائمی داشتند و از اینرو میزان رشوه هردم افزایش مییافت وبطوریکه از مآخذ پیداست، صاحب منصبان عالیرتبه میکوشیدند تا میزان حق المقاطعه بیشتر گردد و رشوه های کلانی دریافت دارند . با درنظر گرفتن نفع شخصی وراه آسان ثروتمند شدن بحساب اهالی زحمتکش و خزانه دولت ، بر عدهٔ مقاطعه‌کاران مدام افزوده میگشت و درنتیجه هم میزان حق المقاطعه و هم میزان رشوه‌ها زیادتر میشد . کسانیکه قادر بپرداخت رشوه های کلان بودند میتوانستند مقاطعه جمع آوری مالیاتها را بدست آورند . چون این وضع هرسال تکرار میشد وبا وسعت عملی میگردید، طبیعی است که مقیاس و میزان رشوه خواری نیز مدام افزایش مییافت. درجهٔ ثروتمندی طبقهٔ نوخاستهٔ فئودالها به نقطه اوج خود رسید . صاحب منصبان ، کارمندان محاکم ، محصلین مالیات و دیگران

بقوانین پشت پا زده ، از مقرراتی که خود وضع کرده بودند پیروی مینمودند[1] و بوضع کشاورزی وصنعت بی اعتنائی نموده درباره حال مالیات دهندگان نمی اندیشیدند .

خلاصه باید اذعان کرد که این وضع منجر به پیدایش قشر نیرومندی از افراد مفتخواره وانگل در سرزمینی وسیع گردید که بحساب اهالی زحمتکش وخزانهٔ دولت آباسانی ثروتمند شدند ، اموال منقول و غیر منقول بیکرانی گرد آوردند و در زندگی اجتماعی - اقتصادی کشور نقش مهمی بازی کردند . از نوشته های محمد نخچوانی پیداست که در این شرایط ، افراد دستکار ، پراستعداد ، تحصیل کرده وعاقلی نیز وجود داشتند که فاقد هر نوع امکان شرکت در زندگی اجتماعی- اقتصادی کشور بودند . از متن کتاب محمد نخچوانی آشکار میشود که آنها از کار برکنار گشته و مقاماتشان در برابر مبلغی کلان بافراد تصادفی، بی استعداد ، عالم نما ، نادرست ، پست و رجال دولتی بی تدبیر فروخته میشد که در تلاش برای منافع شخصی خود بمقامهای عالی پر درآمد رسیدند .

باین ترتیب ، این قشر فئودالها آباسانی ثروتمند شدند تقریباً تمام مقامهای مهم و پر درآمد اساساً از طریق پرداخت رشوه های

1 - محمد نخچوانی ، کتاب یادشده جلد اوّل ، قسمت ۲ ، ص ۴۵۱ : ... جمعی از متغلبان بهر وقت در کار قضا مدخل میسازند و متحاکمان را بحمایت میگیرند و حقوق در محال و مراکز خود استقرار نمی یابد ... و دفع تغلب ایشان قطعاً میسر نمی شود ...

کلان و پیشکش کردن هدایای گرانبها و غیره بدست میآمد. طبیعی است مبالغی که صرف رشوه دادن و یا پیشکش هدایا میگردید، بعداً بطرق گوناگون غیرقانونی و بمیزان چند برابر از گروه زحمتکشان شهرها و دهات که مانند همیشه در دوران فئودالیزم درمعرض فریب، غارت، خواستهای غیرقانونی و هرنوع ستم و فشار قرار داشتند، کشیده میشد. دراین موارد، معمولاً تعداد افراد تصادفی، نادرست و بی استعداد که مقامهای پرمسئولیت و پردرآمد را اشغال میکردند از تعداد افراد درستکار و با استعداد، شرافتمند وپشتکاردار بیشتر بود.

از اینرو، همانطورکه ازمتن کتاب محمدنخجوانی نیز پیداست، خرابی و انهدام بیش از آبادی بود.[1]

عامل مهم تشکیل قشرنوین طبقه فئودالها، ثروت اندوزی شدید صاحب منصبان و کارمندان ادارات مالی و سازمان قضائی ازطریق زورگوئی واستثمار وحشیانه مالیات دهندگان وتصاحب اموال و زمینهای دیوان بوسیلهٔ اشاعه رشوه خواری وفریب تودهای وسیع اهالی بود، که دربارهٔ آن مورخین دوره مغول وازجمله رشیدالدین، وصاف، حمداله قزوینی ونیز محمدنخجوانی و مورخان، جغرافی دانان وسیاحان دیگر قرون ۱۳ - ۱۵ مطالب فراوانی نوشته اند. امرا، وزرا ومعاونین آنها، حکام ولایات ومعاونین آنها، صاحب منصبان وکارکنان دستگاه قضائی از قاضی القضات

۱- محمدنخجوانی، کتاب یادشده، ص ۳۱۶، ۳۱۷. ... خرابی بیش از آبادانی .....

و معاونین او گرفته تا تقریباً کلیهٔ خدمهٔ دستگاه قضا، خواه در مرکز و خواه در ولایات، و نیز مقاطعه کاران تحصیلداران مالیات و بسیاری از کارمندان دولت با استفاده از هر وسیله نامشروع میکوشیدند بر ثروت خود بیافزایند و دامنه املاک خود را توسعه بخشند. گاهی ثروتمند شدن بعضی از صاحب منصبان عالیرتبه و امرا بحدی میرسید که علت مستقیم قتل آنها میگردید.

باین ترتیب، چنانکه از مآخذ، از جمله از نوشته های محمد نخجوانی مشاهده میگردد، طبقه نوخاستهٔ فئودالها از یک طرف شامل فئودالهای کوچ نشین - شاهزادگان، خاتونها، نویان ها، امرای اعظم و امرای طراز مختلف، از امیر تومانها گرفته تا صاحبان اقطاع و سیورغال، طبق سلسلهٔ راتب فئودالی بسرکردگی فئودال حاکم و از طرف دیگر حکمرانان و اتال و نیز صاحب منصبان و کارمندان دستگاه مالی و قضائی - نظیر صاحبان مالکیت های ارضی بزرگ، اغنام و احشام، صاحبان بردگان فراوان، وجوهات نقدی کلان و اموال منقول و غیرمنقول و ثروتهای دیگر بود.

در مقام مقایسهٔ وضع طبقه نوخاسته فئودالها با وضع فئودالهای قبل از دوران مغول، با اطمینان میتوان گفت که قسمت بزرگی از طبقه نوخاسته فئودالها علاقه بمقامهای عالی داشتند و بعلاوه افرادی تن پرور، نادرست و عالم دروغین بودند. آنها رجال دولتی تصادفی بودند که فقط درباره منافع شخصی خویش می اندیشیدند و بدین جهت از استثمار وحشیانه طبقه مولد جانبداری میکردند،

مفتخور ، رشوه گیر ، دزد ، عاشق زندگی بی بند و بار ، کم سواد و گاهی اصولا بیسواد بودند و الخ .

وضع طبقهٔ نوخاسته فئودالها با وضع فئودالهای محلّی و مالکینی که از قتل و غارت مغول جان سالمی بدر برده بودند قابل مقایسه نیست زیرا فئودالها و ملاکین محلی املاکی با رعایای فاقد وسیلهٔ تولید داشتند لاجرم بخاطر داشتن یک منبع درآمد دائمی مجبور بودند دهقانان را بحد متعادل استثمار کنند ، زیرا درغیر اینصورت ممکن بود خود آنها بصورت مقاطعه کاران درآمده و منبع درآمد دائمی خود را از دست بدهند .

پس میتوان بدین نتیجه رسید که وضع دهقانانی که در زمینهای « دیوان » و املاک سلطنتی کار میکردند بمراتب بدتر از وضع دهقانان فئودالها و ملاکین محلّی بود و ما این موضوع را در نوشته های خود چندین بار متذکر شده ایم .

تحوّل محسوسی که درعهد سلطنت غازان خان در سیستم مالکیت ارضی بوجود آمد ، سبب شد که میزان املاک شخصی فئودالها و موقوفات بحساب زمینهای « دیوان » « اینجو » و متروک بطور محسوسی افزایش یابد.[1] محمّد نخجوانی ضمن تشریح اشکال مالکیت ارضی از ملاکین بزرگ و کوچک و نیز اراضی شخصی یاد میکند که میزان آنها در اثر

---

۱ - در بارهٔ سیستم مالکیت ارضی و سیاست ارضی مغول بنگرید : ع. ع. علی زاده ، سیاست ارضی ایلخانیان در آذربایجان (قرون ۱۳ - ۱۴) ، آثار تحقیقی انستیتوی تاریخ بنام ع. باکیخانوف ، جلد ۱ ، ۱۹۴۷ ، ع. ع. علی زاده ، تاریخ اجتماعی - اقتصادی ... یادشده ، ص ۱۳۵ - ۱۵۴ .

اصلاحات غازان خان نظیر زمینهای موقوفه مدام افزایش مییافت.

محمّد نخجوانی در اثر خود راجع به انواع و اقسام مختلف اشکال اصلی مالکیت ارضی اطلاعات بسیار مهمّی میدهد وچنانکه از نوشته هایش معلوم میشود او نیز مانند رشیدالدین هوا دار افزایش میزان اراضی تحت مالکیت شخصی فئودالی بوده ، که بطور بارز سبب رشد اقتصادیات کشاورزی میگردد .

در اثر محمّد نخجوانی ، اطلاعات جالبی درباره واگذاری زمین بشکل « مقاسه » (مالکیت ابدی) و انواع دیگر واگذاری های مشروط به شرایط معیّن مشاهده میگردد [1] که با این تفضیل در آثار نظام الملک و رشیدالدین وجود ندارد .

بجاست خاطرنشان سازیم که در نوشته های محمد نخجوانی اغلب

---

۱ - درباره اصطلاحات «مقاسه» ، «ادرار» ، «معیشت» و «مرسوم» بنگرید: محمّد نخجوانی ، کتاب یادشده ، جلد ۲ ، ص ۲۶۰ - ۲۷۴ ؛ و نیز بنگرید: ای . پ . پطروشوسکی ، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران قرون ۱۳-۱۴ ؛ مسکو - لنینگراد ، ۱۹۶۰ ، ص ۲۶۹ - ۲۷۲ ؛ ع . ع . علی زاده ، نظریات اصلاحی و اشتراک نظر نظام الملک ، رشیدالدین و محمد نخجوانی پیرامون مسائل اقتصادی ، اطلاعات آکادمی علوم آذربایجان شوروی ، (سری تاریخ ، فلسفه و حقوق) ، ۱۹۷۱ ، شماره ۲ ، ص ۴۵ ، ۴۶ ؛ ع . ع . علی زاده ، انواع مالکیت ارضی وسیستم مالیات ایلخانیان در آذربایجان در قرون ۱۳ - ۱۴ ، ۱۹۴۲ ، ص ۱۲۰ - ۱۲۲ ، (رسالهٔ نامزدی علوم مؤلف - با ماشین تحریر نوشته شده ومنتشر نگردیده است) ، نقل قولهائی از مآخذ وجود دارد .

بوجود اراضی بایر بطور کلی و وجود املاک دولتی بایر (بایرات املاک دیوانی)[1] و اینکه میزان زمینهای بایر بیش از زمینهای آباد میباشد وغیره اشاره شده است.[2] در واقع چنین وضعی نه تنها در دوران قبل از سلطنت غازان خان (درعهد کیخاتو و بایدو) وجود داشته ، بلکه در عهد چوپانیان که اطلاعات محمد نخجوانی مربوط بآن دوران است بمراتب بدتر بوده است . او بدفعات از لزوم بازگردانیدن رعایای متواری بمحل سکونت سابق خود و اینکه زمینهای بایر پس از ثبت در دیوان باید زیرکشت قرار گیرند ، سخن میگوید . همهٔ اینها بالاخره منجر به کشت اراضی وتحکیم موقعیت فئودالهای زمیندار محلّی یعنی صاحبان مالکیت های ارضی میگردید .

در نوشته های محمد نخجوانی مطالب فراوانی درتشریح وضع طبقه حاکمه فئودالهای زمیندار محلی که روحانیان نیز جزو آنها هستند ، قشر بالائی فئودالها ، که با زندگی شهرها رابطه نزدیک دارند ودر عملیات بازرگانی داخل وخارج کشور شرکت مینمایند وجود دارد . درباره فئودالهای سابق محلّی - واسالها که هنگام سلطنت مغول آشکارا ضعیف شده بودند باید گفت که بعداً درعهد غازان خان در نتیجه سیاست او ، وازجمله بسبب ضعف حکومت مرکزی ایلخانیان از اواخر سلطنت ابوسعید ، بخصوص هنگام پادشاهی چوپانیان ، آن عده که باقی مانده بودند ، نیرومندتر شدند وحتی در مواردی

---

۱ - محمد نخجوانی ، کتاب یاد شده ، جلد ۲ ، ص ۳۱۷ .

۲ - همانجا : بایرات زیادتر عامرات .

باستقلال رسیدند. مثلاً محمد نخجوانی، شیروانشاه عصر خود را شیروانشاه اعظم مینامد.[1] میدانیم که شیروانشاهان در عهد مغول تا غازان خان چنان ضعیف شده بودند که حتی در مآخذ از آنها کمتر نام برده میشود. ولی بعدها آنان مبارزه خود را در راه استقلال شیروان باشدت بیشتری ادامه دادند. معلوم است که فرزند رشیدالدین امیرعلی، دختر شیروانشاه را بهمسری انتخاب کرده بود.[2]

*

* *

یکی از عوامل اساسی اداره مالیه یعنی دیوان که معرف وضع زندگی اقتصادی دولت است، وصول مالیاتها و خراجات است که از مالیات دهندگان دهات وشهرها، از جمله کشورزان اراضی دیوان (زمینهای دولتی) اخذ میگردید و محمد نخجوانی دراین باره اطلاعات ذیقیمتی در اختیار ما میگذارد. آوردن اصطلاحات مالیاتی در نوشته های محمد نخجوانی، که هنگام فرمانروائی خانهای مغول، ازجمله در عهد ایلخانیان، گسترش زیادی یافته بود، نشان میدهد که بسیاری از این مالیاتها و خراجها در دوران حکومت چوپانیان وبعدها در عهد

۱- محمد نخجوانی، متن انتقادی یادشده، جلد ۱، قسمت ۲، ص ۵۱، ۴۱۲.

۲- کتاب مکاتبات رشیدی، تحت نظر پروفسور محمد شفیع، لاهور، ۱۹۴۵، ص ۱۲۹ - ۱۳۰. ونیز بنگرید: ترجمه روسی مکاتبات رشیدی، توسط آ. ای. فالینا، مسکو، ۱۹۷۱، ص ۱۸٦.

جلایر نیز دریافت میگردید . از اصطلاحات مربوط بمالیات و خراج که محمد نخجوانی آورده میتوان اصطلاحات زیر را نام برد : بهره؛ تغار؛ تمغا؛ قبچور؛ خراج؛ علفه؛ علوفه؛ نزل؛ مال ومتوجهات؛ مال؛ تابغور؛ شوسون؛ زکوة؛ نماری؛ جزیه؛ آش؛ خانه شمار؛ باغ شمار؛ سرشمار؛ باج؛ صدقه - (صدقه فطر و مال تجارت)؛ عوارض؛ جریمه؛ کرکیراق؛ رسوم شحنگی؛ حق التحریره؛ حق التقریر؛ زواید؛ شورپا؛ شلتاق معهود وغیر معهود ونظایر اینها .

محمد نخجوانی تعداد زیادی اصطلاحاتی که جنبه عمومی دارند بکار میبرد، نظیر: متوجهات دیوانی؛ متوجهات سلطانی؛ متوجهات دیهها و مزارع؛ حوالات دیوانی؛ توقعات؛ اخراجات؛ مال دیوان؛ رسوم؛ تکالیف؛ مخاطبات؛ تخصیصات؛ قسمات؛ توزیعات و غیره .

بدون اینکه به بحث پیرامون تمام اصطلاحات فوق بپردازیم ؛ زیرا آنهارا اساساً ، با ارائه اسناد و توضیحات لازمه درمطبوعات درج کرده ایم [1] فقط متذکر میگردیم که درکتاب محمد نخجوانی نام برخی از خراجات آورده میشود که در آثار رشید الدین و مورخان دیگر دورهٔ مغول دربارهٔ آنها مطلبی مشاهده نمیگردد . اصطلاحات « باغ شمار » ، « خانه شمار » و برخی دیگر از آنهاست . عکس این حالت نیز اتفاق میافتد و بعضی از اصطلاحات مالیاتی را که رشید الدین بکار میبرد محمد نخجوانی استعمال نمیکند . ونیز اصطلاح مالیاتی

۱- بنگرید : ع.ع. علی زاده ، تاریخ اجتماعی - اقتصادی ... ص۱۹۳ - ۲۵۱ .

«قپچور» اغلب در آثار جوینی، رشید الدین، وصاف و چند مورخ دیگر مشاهده میشود، درصورتیکه محمد نخجوانی در آثار خود این اصطلاح را نسبتاً کم بکار میبرد. از این امر میتوان چنین استنباط کرد که اصطلاح مالیاتی «قپچور» که نخست از کوچ نشینان دریافت شده بود و بعد از تسلط مغول برکشورهائی که اکثر مردم آنها را اهالی حضری تشکیل میدادند نفوذ و مستعمل شده، در دوران حیات محمد نخجوانی بتدریج از استعمال خارج و بمفهوم ابتدائی خود نزدیک میگردد. همچنین در دورهٔ فوق الذکر اصطلاحات مالیاتی که قبل از مغول رواج داشت وسیعاً بکار میبرد، مانند: «خراج»، «خراج راتب»، «مال» وغیره

بدون اینکه به تحلیل و توصیف مشخصات اصطلاحات مالیاتی بپردازیم، متذکر میگردیم که در اثر محمد نخجوانی درچند مورد میزان آنها نیز قید میگردد وطبق متن مؤلف میتوان چنین نتیجه گیری کرد که در این دوره پول ارزش خود را از دست داده و میزان مالیاتهای اساسی مانند «خراج» دو برابر شده وحتی طرز وصول آن نیز بیرحمانه تر گردیده بود. بدون شک این وضع رقت بار در دورهٔ فرمانروائی چوپانیان که کشور ازنظر اقتصادی وسیاسی وضع بسیار نامطلوبی داشت ادامه داشت. این وضع منجر بورشکستگی مالیات دهندگان میشد، که بارها محمد نخجوانی در اثر خود بآن اشاره میکند.

در اثر محمد نخجوانی اطلاعات کاملی درمورد اخذ مالیاتها، خراجها، وضع کشاورزی، شرایط اقتصادی شهرها و وضع خود مالیات دهندگان، سطح زندگی آنها، وضع خزانهٔ دولت که وابستگی به طرز

اخذ مالیاتها و تعهدات وسوء استفاده ها وبیداد گریهای گیرندگان مالیات دارد میدهد .

مطالب بیشماری که محمّد نخجوانی توضیح داده شهادت میدهند که در دورهٔ حیات وی تحصیلداران خراجات ، مالیات ها را طبق دلخواه خود اخذ میکردند وتحت بهانه های گوناگون بر میزان آنها چند بار بیشتر ازآنچه معمولاً دیوان ها تعیین کرده بودند میافزودند ، ودراین امر بهرنوع سوء استفاده وخواستهای غیر قانونی ، فشار و غارت دست میزدند .

نبودن نظارت شدید در دوران فرمانروائی چوپانیان ، رواج وسیع رشوه خواری ، فریب قشرهای وسیع اهالی از طرف صاحب منصبان وکارمندان ادارات مالی ، دستگاه قضائی ، فئودالهای کوچ نشین ونیمه کوچ نشین ، امراو دیگر کارمندان ذینفع حکومت و در بعضی موارد حتی فئودالهای محلی ، وضعیت اقتصادیات حضری و مالیات دهندگان وخامت بیشتری یافت و برای ورشکستگی و تفرقه اهالی زحمتکش هرنوع شرایطی بوجود آورد.[1] مطالبی که محمد نخجوانی بشکل نامه ها و جواب آنها ونیز بصورت فصول جداگانه نگاشته ، منظرهٔ رقت انگیز کشاورزی ، صنعت ، تجارت ، دادرسی و بطورکلی امورقضائی ورشته های دیگر اقتصادیات شهری و درمواردی حتی کوچ نشینی باوضوح تمام نشان میدهد . از این مطالب معلوم میشود که درجهٔ استثمار طبقه تولید کننده بحد

۱ - محمد نخجوانی ، کتاب فوق الذکر ، جلد ۲ ، ص ۱۳۸ .

غیر قابل تحمل رسیده بود . این امر از یک سو سبب افزایش میزان اراضی بایر و ازدیاد بیدادگریها ، فقر ، دزدی ، رشوه خواری ، فریب افراد ، ورشکستگی مالیات دهندگان ، کاهش اراضی زیرکشت ، غصب قطعات زمین و فرار دهقانان و از سوی دیگر هیجانات مردم و حمله بر امرا ، صاحب منصبان ، کارمندان ، عمال محاکم ، از جمله قاضی القضات ، معاونین وی و قضات دیگر و نیز افراد مرفه و ثروتمند و غیره میگردید .

باین ترتیب مثالهای بیشماری که محمد نخجوانی باشکال مختلف در کتاب خود درج کرده تصوری بارز از وضع کشاورزی ، مالیاتها ، از جمله طرز وصول آنها ، از درجه استثمار مالیات دهندگان ، بیدادگریهای متداول ، ورشکستگی و فرار اهالی زحمتکش شهرها و دهات و غیره بدست میدهد[1]. محمد نخجوانی باین مسائل فصول ویژه ای تحت عناوین گوناگون اختصاص داده است .

محمد نخجوانی ضمن شرح مفصل این و یا آن پدیده ، عقیده شخصی خود را نیز بیان میدارد ، که اساساً شامل پشتیبانی از طبقه تولید کننده ،

۱- محمد نخجوانی ، کتاب یاد شده ، جلد ۱ ، قسمت ۱ ، ص ۲۵۷ : ... و کسانی که تا این غایت سوخته منصب و مال و ساخته عوام و جهال و بنده جاه و مکنت و خادم خدمتی و رشوت باشند هرچه در بندگی حضرت از خیرخواهی و صلاح اندیشی بعرض رسانند ملوث باغراض و مشوب باطماع باشد و تا صد فایده در آن جهت خود تصور نکرده باشند یک مصلحت جهت مملکت و سلطنت نیندیشند ... .

لزوم بهبود شرایط زندگی آنان از طریق بازگردانیدن رعایای فراری بمحل سکونت خود ، تقسیم اراضی بایر بین آنان ، تامین آنها با بذر و وسائل تولید طبق شرایط معین ، استثمار متعادل مالیات دهندگان ، ایجاد شرایط جهت رشد صنعت و بازرگانی و نگهبانی راه های بازرگانی ، تنظیم سیستم مالیاتها ، اتخاذ تدابیر جدی علیه رشوه خواری ، دزدی وسوءاستفاده ها ، و نیز جلب اشخاص بااستعداد ، مجرب ، بحدکافی باسواد درستکار و دارای میدان دید و دانش وسیع بدستگاه دولتی میباشد. بعقیده وی راه بهبودی نسبی وضع اکثریت اهالی ، رشد کشاورزی ، صنعت و تجارت وبطورکلی اقتصادیات حضری ، بدون اجرای شرایط ذکرشده در بالا غیرممکن است . علاوه برآن امور ساختمانی درمقیاس وسیع و نیز رونق فرهنگ وغیره برای نیل بدین مقصود حائز اهمیت است . او ضمن ابراز عقیده پیرامون سطح زندگی مردم ، جامعه رابه گروه تقسیم میکند : ۱) فقرا ؛ ۲) میانه حالان و بالاخره ۳) ثروتمندان . محمّد نخجوانی ضمن بحث مفصل پیرامون وضع هریک از این گروهها درجامعه وتوصیف مناسبات متقابل آنها و آوردن اطلاعات گرانبهائی ازسطح زندگی آنها این فکر تخیلی راپیش میکشد که باید سطح زندگی دوگروه اوّل را تاسطح زندگی ثروتمندان ارتقاء داد. از این گفته ماهیتاً این معنی مستفاد میشود که محمد نخجوانی هوادار زندگی ثروتمند برای تمام جامعه میباشد . طبیعی است که نظر چیزی جز آرزوی غیرعملی مؤلف نمیباشد . ولی شاه اندیشه های عالی محمد نخجوانی ، مناسبات وی نسبت بجامعه و مهمتر از همه توجه وی بوضعیت اهالی

زحمتکش است.

محمد نخجوانی هنگام بحث پیرامون مسائل نظیر تامین رعایا با وسائل تولید و مواد لازم جهت کشت مزارع، توصیه میکند که هرگاه صاحبان اراضی بایر یافت نشوند، باید زمینهای مزبور فوراً در دیوان ثبت گردیده و برای آبادانی آنها اقدام شود.[1] این موضوع نشان میدهد که در آن زمان مقدار اینگونه اراضی رقم بزرگی را تشکیل میداده و از اینرو توجه محمد نخجوانی را بخود جلب کرده است. مطالب فوق بیانگر وضع کشاورزی و موقعیت تولیدکنندگان بلاواسطه که اراضی مسکونی خود را در دوران سلطنت چوپانیان ترک کرده بودند میباشد.

مانند رشیدالدین، محمد نخجوانی نیز، نظریات اصلاح طلبانه خود را درباره احیای اقتصادیات ویران شده و تامین تولیدکنندگان بلاواسطه با وسایل تولید بخاطر احیا و رشد اقتصادیات کشاورزی، بهبود نسبی اراضی مورد کشت و افزایش درآمد خزانه دولت تشریح مینماید.

محمد نخجوانی هنگام تشریح اوضاع کشور اساساً در آستانه فرمانروائی سلطان اویس، و یا بعبارت درست تر در عهد آخرین شاهان ایلخانی بعد از ابوسعید و بخصوص دوره سلطنت چوپانیان تمایلات اصلاح طلبانه کاملاً گرانبهائی در مورد برقراری و رشد و رونق بعدی اقتصادیات حضری بیان مینماید. چنانکه از اثرش پیدا است، او مانند نظام الملک، رشیدالدین و تشر ترقی دانشمندان و رجال دولتی

۱- درباره اراضی بایر (بایرات) بنگرید: محمد نخجوانی، کتاب یادشده، جلد ۲، ص ۲۱۰-۲۲۱.

اظهار عقیده میکند که مالیاتها و خراجات بایستی درست بمیزان مناسب معین شده اخذ گردند. وصول مالیاتهای غیر قانونی و افزایش خودسرانه میزان مالیاتها در کتاب محمد نخجوانی شدیداً مورد انتقاد قرار میگیرد. طبق نوشته او مالیات باید بعد از درو محصول و در زمانی که دقیقاً معین شده اخذ گردد تا تولید کننده امکان بپایان رساندن درو و پرداخت خراج بطور نقد را داشته باشد. محمّد نخجوانی نیز مانند رشید الدین و وصّاف، خواهان نوع اخذ مالیات بطریق «حزر» میباشد که طبق آن میزان مالیات قبل از رسیدن محصول بطور تَخمین معین میشود. او همچنین با وصول مالیات بطریق «تقدمه» شدیداً مخالفت مینماید، زیرا این روش دریافت مالیات را قبلاً یعنی بلا فاصله پس از تعیین میزان تخمینی مالیاتها تا رسید محصول، تجویز میکند. روش اخذ مالیات بطریق «حزر» و «تقدمه» در وضع کشاورزی بطور محسوس تاثیر بخشید و وضعیت مالیات دهندگان را بدتر ساخت، زندگی اقتصادی کشور را تنزل داد و خزانه دولت را تهی کرد.

*

* *

درمیان مسائلی که محمّد نخجوانی اشاره کرده مسائل مربوط بزندگی شهری، صنعت، تجارت و ساختمان بنا جای برجسته‌ئی دارد. محمد نخجوانی توجه ویژه ای بنام دانشمندان، معماران، شیوخ، سادات،

40–461

صنعتگران، رجال دولتی با القاب مربوطه و غیره مبذول میدارد.

چنانکه معلوم است، در دوران قرون وسطی، در خاور، زندگی شهری، ازجمله صنعت و بازرگانی، دوران شکفتگی و عالیترین مرحله توسعه خود را میگذراند. مصنوعات صنعتگران خاور دارای شهرت و مشتری فراوان بود و بکشورهای دوردست حمل میشد. تجارتی پرغلیان درگرفته بود که درآن بازرگانان جهانگرد شرکت داشتند که بعدها درباره زندگی ثروتمند خاور قرون وسطائی کتبهای فراوانی برشته تحریر درآوردند. بین شهرها از طریق راههای کاروان رو بازرگانی وسیعی انجام میگرفت که درباره آنها در آثار جغرافی دانان و جهانگردان اطلاعات مفصلی داده شده است. تا هجوم مغول، ازجمله در قرون ۱۱ - ۱۲، زندگی شهری - صنعت و تجارت پیشرفت محسوسی داشت و درسایه رشد صنعت و تجارت، واحد پول بجای سکه نقره سکه طلا گردید[1]. دراین اوقات درکلیه رشته های اقتصادیات حضری پیشرفت های شگرفی بچشم میخورد.

تغییراتی که دراثر حمله فئودالهای کوچ نشین مغول درکلیه شئون اقتصادیات حضری بوجود آمد، زندگی شهری را نیز دربرگرفت. آهنگ سابق پیشرفت زندگی شهری بشدت کاهش یافت و برشد بیشتر

---

۱ - عقیده ما درباره این موضوع درمقاله زیر منعکس شده است: ع.ع. علی زاده درباره یک سکه دوره ایلخانیان که درقصبه نیلگاه پیدا شده، اطلاعات آکادمی علوم آذربایجان شوروی، سری تاریخ، فلسفه وحقوق، ۱۹۷۲، شماره ۳، ص ۴۲ - حاشیه ۴. (بزبان روسی)

اقتصاد حضری لطمهٔ شدیدی وارد ساخت که تاثیر آن تا چند قرن باقی بود .

از بحث مفصل پیرامون تمام این حوادث صرفنظر میکنیم و تنها متذکر میگردیم که در دوران فرمانروائی فئودالهای مغول ، زندگی شهری- صنعت و تجارت و همچنین وضع راههای کاروان رو ، نسبت بقبل از مغول ، همانطور که در آن منابع ذکر گردیده ، در وضع بسیار بدتری قرار داشت و هرگز تا سطح دوران قبل از مغول ارتقاء نیافت. لیکن چنانکه در بالا ذکر شد ، گاهی دورهٔ کوتاهی وجود داشت که حاوی جنب و جوشهائی در زندگی شهری بود . در عهد سلطنت ایلخانیان آباقا خان (۱۲۶۵ - ۱۲۸۲) و ارغون خان (۱۲۸۴ - ۱۲۹۱) هرچند اقداماتی برای رونق صنعت و بازرگانی شده بود ولی تا دورهٔ سلطنت غازان خان (۱۲۹۵ - ۱۳۰۴) ، بهدف منظور نرسید و بعلاوه موقتی بود .

رونق محسوس حیات اقتصادی کشور ، از جمله صنعت و تجارت ، با زمان سلطنت غازان خان مصادف میشود ، و تا حدی در دوران اولجایتو (۱۳۰۴ - ۱۳۱۷) و در عهد سلسله جلایر - از زمان سلطنت سلطان اویس مشاهده میگردد ، همانطور که در بالا ذکر شد ، کتاب « دستور الکاتب فی تعیین المراتب » محمد نخجوانی بوی اهداء گشته است.

در مورد وضع صنعت باید متذکر شد که در عهد ارغون خان قسمتی از صنعتگران در وضع بردگان اسیر قرار داشتند و « اینجو » ی ارغون خان بشمار میآمدند . آنها در موسسات صنعتی - کارخانه

کار میکردند و اساساً مشغول ساختن وسائل جنگی و نیز آلات زینت بودند که ایلخانیان بآن نیاز وافر داشتند. این صنعتگران فاقد حق خروج آزاد و تولید آزاد مصنوعات صنعتی و فروش آنها بودند. باحتمال قوی فئودالهای عالیرتبه کوچ نشین دیگر نیز دارای چنین صنعتگران از بردگان اسیر بودند، که در همان وضع صنعتگران «اینجو»ی ارغون خان قرار داشتند.

زندگی شهری - صنعت و تجارت - اساساً در عصر کیخاتو (سالهای ۱۲۹۱ - ۱۲۹۵) و «بایدو» (۱۲۹۵) و نیز از پایان دوران فرمانروائی سلطان ابوسعید و بعداز او از جمله در زمان چوپانیان، لحظات دشواری را میگذراند. اطلاعات محمد نخجوانی در بارهٔ وضع رقت انگیز زندگی شهری، بنظر ما، اساساً مربوط بدوران سلطنت چوپانیان است. دراین زمان اصلی کاروان رو در وضع بسیار خطرناکی قرار داشتند. کاروانها درمعرض غارت و چپاول قرار میگرفتند، در راهها وسایل حرکت را از بازرگانان می ستاندند و در بعضی موارد محمولاتشان را نیز میگرفتند و از آنها تقاضاهای غیرقانونی مینمودند.

در سیستم پولی نیز تغییراتی رخ میداد. در اثر اوضاعی که بوجود آمده بود پول ارزش خود را از دست میداد و اغلب کالاها فروخته نمیشدند، بلکه با یکدیگر تعویض میگردیدند. این امر شاهد بارز وضع زندگی اقتصادی کشور میباشد. کیفیت کالاها، از جمله کالاهای کثیر المصرف شدیداً کاهش میافت، ولی بهای آنها مصنوعاً

افزایش پیدا میکرد . نظارت جدّی بر بهای اجناس در بازارها وجود نداشت و قیمتها مدام اضافه میشد . محمد نخجوانی اطلاع میدهد که بهای زغال که توسط دلالان خریداری میشد، از دو دینار تا ۱۵، ۱۶، ۱۷ وحتی ۲۰ دینار بالا رفته بود . او با تعجّب و اعتراض میگوید : دو دینار کجا و بیست دینار کجا [1] چنانکه از نوشته های محمد نخجوانی پیداست ناظرین بازار (محتسب ها) مبلغ معینی بعنوان رشوه از قصاب ها ، نانواها و بازرگانان دیگر دریافت داشته قصداً نظارت را بر قیمتهای بازار ضعیف میکردند . واشخاص اخیر بنوبه خود اجناس را مطابق میل خویش ومعمولاً به بهای بسیار گران میفروختند [2] . باین ترتیب کالاهای کثیر المصرف دائماً گرانتر میشدند . این اوضاع در وضع اکثریت اهالی وابسته والبتّه قبل از همه ، آن قسمت اهالی که منبع درآمد اضافی نداشتند بطور محسوس تاثیر می بخشید والی آخر .

اهمیّت زندگی شهری از اینجا پیداست که محمد نخجوانی مانند رشیدالدین بآن در اثر خود جای برجسته ای میدهد و مکرراً نقش صنعت وتجارت را تاکید مینماید وراجع به روابط و ورود کاروانهای بازرگانی ، موضوع تولیدات پیشه وری وتجارت ، مناسبات بازرگانی با کشورهای دیگر ، وضع راه های کاروان رو وحراست آنها،

۱- محمد نخجوانی ، کتاب یادشده ، جلد ۱ قسمت ۱ ص ۳۱۴ : دو دینار کجا وبیست دینار کجا .

۲- محمد نخجوانی ، کتاب یادشده ، جلد ۱ قسمت ۱ ، ص ۳۱۴

اخذ گمرکات شهری (تمغا) و مالیاتها و خراجات دیگری که حکومت مقرر داشته، طرز اخذ آنها، وضع صنعتگران، سوء استفاده ها و بیدادگری های متداول هنگام گرفتن مالیاتها و غیره سخن میگوید[1].

همانطور که فوقاً اشاره شد قسمت معین صنعتگران در عهد ارغون خان «اینجو»ی ارغون خان محسوب میشدند و حق خروج آزاد نداشتند. در باره این دسته از صنعتگران در کتاب رشیدالدین مطالبی وجود دارد که نشان میدهد در اثر اصلاحات غازان خان وضع آنها تغییر یافته است. از یرلیغهای غازان خان دیده میشود که صنعتگران «اینجو» از نظر حقوقی آزاد شده بودند و محصولات تولید شده توسط آنها ببهای بازار فروخته میشد که امکان معینی برونق بیشتر تولیدات صنعتی و بالنتیجه بازرگانی میداد.

در اثر محمد نخجوانی باشیاء تولیدی و تجاری نیز توجه شده است. حتی از بازرگانان اروپائی - تجار فرنگ[2] نیز سخن میرود. همه اینها تصوری درباره صنعت، صادرات واردات کالا و اشیاء تجاری

---

۱ - محمد نخجوانی، کتاب یادشده، جلد ۱، قسمت ۱، ص ۵۳۰، ۵۳۱ - ۵۳۸؛ جلد ۱، قسمت ۲، ص ۳۸۷ - ۳۹۰:

... می باید کی در رعایت جانب او و متعلقان و اقمشه و چهارپایان او سعی بلیغ بتقدیم رساند و اورا با جمیع کاروانیان رعایت و محافظت واجب داند و جهت نوکران جلد متسلح با خود دارد تا بدفع حرامیان و دزدان مشغول گردند. ص ۳۸۷؛

۲ - محمد نخجوانی، کتاب یادشده، جلد اول، قسمت اوّل، صفحه ۳۸۵.

بوجود میاورد . جزو این اشیاء که محمد نخجوانی نام میبرد ، اساساً باید وسائل خانگی (متاع) ؛ اثاثیه و قالی (مفروشات) ؛ خواربار (ماکولات) ، پوشاک (ملبوسات) ؛ اسلحه ؛ کالاهای گوناگون (امتعه) ؛ ابزار (آلات) ؛ قماش یزدی ، قماش مصری ، قماش دمشقی ، قماش اسکندریه ، جامه ، کتان دمشقی ؛ کتان روسی ؛ دستار مصری ؛ جامه خارا ؛ جبه کرباس کبود ، کرباس ، کاغذ ؛ پارچه های ابریشمی (کالا) ؛ لباس ابریشمی چینی (ارمک خطائی) ؛ اسب عربی راهوار ؛ اسب گیلکی ؛ اسبان تازی ؛ بادپایان رومی ؛ اقمشه اصفهانی ؛ اقمشه یزدی ؛ اقمشه هندباری ؛ اقمشه شیرازی ؛ اقمشه کرمانی ؛ تخته گردکانی ؛ جامه مصری جامه دمشقی ؛ جامه اسکندری ؛ جامه خارا ؛ گندم ؛ جو ؛ کادرس ؛ کاه ؛ ابریشم یک رنگ بغدادی (کمخاء بغدادی) ؛ پارچه پشمی (صوف) ؛ لباس پشمی شیرازی (زیلوچه شیرازی) ؛ زیلوچه آبخازی ؛ کاغذ خطائی ؛ آلات مرصع ؛ کارخانه های جامه وغیره را نام برد . محمد نخجوانی علاوه بر اشیاء تولیدی و تجاری ، درباره نوع اشتغالات ، و حرف و متخصصین گوناگون نیز سخن میگوید که قسمتی از آنها ذیلاً آورده میشود : تجار فرنگ ؛ تجار خاصه ؛ نقاشان چابک دست ؛ مؤسسه صنعتی (مس خانه) ؛ کدخدایان بازار ؛ نجار ؛ خیاطت ؛ حجار ؛ سمسار ؛ بزاز ؛ کلاه دوز ؛ معمار ؛ آرشیکت (مهندس) ؛ صنعتگر (مس) ؛ پیشه کار ؛ دلالان ؛ اسکاف ؛ سباک ؛ محترفه ؛ صناع ؛ منجم ؛ مستاجر ؛ جراح ؛ کحالان ؛ خدمه امور طبی (ساعور) و نظایر اینها .

ضمن تشریح بعضی از اصطلاحات مربوط بزندگی شهری ، صنعت ، و تجارت

متذکر میگردیم اطلاعات مشخصی که در دست داریم حاکی است که برای اداره و توسعه صنعت و مناسبات بازرگانی ، خواه در داخل و خواه با دول دیگر ، شرایط لازم وجود داشته است لیکن ، این امکانات در زمان سلطنت چوپانیان اهمیت سابق خود را از دست داده بود در اثر پراکندگی فئودالی ، عملیات جنگی متوالی و تضییقات وبیدادگریهای بیرحمانه قسمت اعظم طبقه تولید کننده محل زندگی خود را ترک گفته و رو بفرار نهادند . این وضع بدتر از همان وضعی بود که قبل از اصلاحات غازان خان (یعنی هنگام سلطنت گیخاتو و بایدو) وجود داشت ، یکی از علل اصلی تنزل وسپس حتی قطع روابط تجاری و وخامت بیشتر وضع اکثریت مردم بود .

اهالی قادر بکار بعداز فرار مجبور بودند علیه طبقه حاکم - قشر فوقانی فئودالها ، اشراف شهر و ثروتمندان ، از جمله بازرگانان عمده که در عملیات بازرگانی کاروانها شرکت داشتند مبارزه نمایند . محمد نخجوانی نیز مانند رشید الدین مینویسد که کاروانهای بازرگانی در معرض حملات و نهب « قطاع الطریق » قرار میگرفتند و در این حملات لشگریان نیز بر نفع « دزدان » شرکت میکردند[1] . بدون شک این مبارزه شکل مخصوصی از تظاهر مبارزه طبقاتی زحمتکشان بینوایان شهرها و دهات بود .

۱ - محمد نخجوانی ، کتاب یادشده جلد ۱ ، قسمت ۱ ، ص ۵۳۶ : ... وبهر وقت لشگریان آنجا نیز بقطاع طریق ملحق شده صادر و وارد را مزاحم ومتعرض میگردند وبغارت و تاراج وقتل نفوس ونهب اموال اشتغال می‌نمایند وتجار ضعیف حال بدین واسطه از تردد وآمدوشد مرتدع ومنزجر شده اند . . .

که محمد نخجوانی مانند رشیدالدین آنها را « دزدان » و « راهزنان » و غیره مینامد.

علت اساسی دیگر کاهش تولیدات صنعتی وقطع بازرگانی اخذ مالیاتهای غیرقانونی معمول در آنزمان، افزایش میزان خراجات و حق گمرک شهرها و نیز روش وحشیانه اخذ آنها میباشد.

از متن نوشته های محمد نخجوانی آشکار میگردد که در آنزمان، هنگام دریافت « تمغا » از کاروانهای بازرگانی وارده و موسسات بازرگانی و نیز صنعتگران هرنوع ظلم وتعدی تجویز میگردید، مثلاً خراج اضافه برمیزان طلب میشد، ببهانه های گوناگون خراجات غیرقانونی اخذ میگردید[1]. سپس او مینویسد که تحت عناوین « تکالیف دیوانی » هزینه های غیرقابل پیش بینی (اخراجات)، مخارج اضافی (زواید) و غیره، هرنوع فشار، بیعدالتی، تعدی[2] و غیره اعمال میشد. بی تردید همه این اعمال شدیداً در وضع صنعت و بازرگانی تاثیر می بخشید[3]. جلوی

---

۱ - محمد نخجوانی، کتاب یادشده، جلد ۱، قسمت ۱، ص ۵۳۵: ... تمغاچیان بمخاطبات ناوارد و مطالبات ناواجب ایشان را مخاطب ومطالب می گردانیدند...

۲ - همانجا، جلد ۱، قسمت ۲، ص ۱۵۰: ... وجهی که بزواید گرفته اند بواسطهٔ استیلای محصلان ومتغلبان بوده ... ؛ جلد ۱، قسمت ۱، ص ۵۳۳: مدتی است که از آن مملکت تجار وکاروانیان هیچ متاع وقماش بدین ولایات نیاورده اند...

۳ - همانجا، جلد ۱، قسمت ۲، ص ۴۶۸ - ۴۷۲: ... اکنون که فریاد استغاثت از ظلم و تعدی او بآسمان رسید برقرار اورا بحکومت ومتصرفی آن غرابه تعیین فرمودن درکارخانه معدلت چگونه روا باشد ... ص ۴۷۱

رشد آنها را میگرفت و گاهی منجر بورشکستگی آنها میگردید. این امر طبعاً درکیفیت محصولات صنعتی نیز بشدت اثر میگذاشت.

محمد نخجوانی ضمن ارائهٔ مطالب ذیقیمتی پیرامون زندگی شهری، ابراز عقیده مینماید که روابط بازرگانی درکشور باید همه جانبه رشد یابد و کاروانهای تجاری حامل کالاهای ضروری باید مدام درراه باشند. او توصیه میکند که هنگام گردش بازرگانی پرجنب وجوش فروش کالاها باید بقیمت مناسب انجام گیرد [1]، تا سطح زندگی اهالی ارتقاء یابد [2]. طبق افکار او راههای بازرگانی باید توسط چهار امیر شایسته بهراهی واحدهای ارتش جداً محافظت گردند. محمد نخجوانی میگوید باین وسیله میتوان راههای بازرگانی را امنیت بخشید که درنتیجه بازرگانان میتوانند آزادانه کالاهای لازم را حمل کنند. سپس تاکید مینماید که برای استرداد کالاهای غارت شده بصاحبانشان - بازرگانان حتی المقدور کوشش شود و در

---

۱ - محمد نخجوانی، کتاب یادشده، جلد ۱، قسمت ۱، ص ۵۳۴: ... که لعبد الیوم تجار و قوافل بتمسک بهیچ عذر امتعه و اقمشه و مطعومات و مفروشات بدین مملکت آورند و بقیمتی که مناسب وقت و حال باشد بفروشند و از این ولایات متاع آن مملکت آنجا برند مقرر شده که بیرون تمغاء معهود ازهیچ آفریده از تجار مطالبت نرود ...

... اگر رای شریف سلطانی بمتصرفان و تمغاچیان حکم متاع ارزانی فرماید تا ایشان را بزیادت از تمغاء مقرر که درزمان قدیم معهود بوده مطالبت نکنند و بزوائد و عوارض و اخراجات و تکالیف دیوانی مخاطبت نگردانند ... ص ۵۳۵.

۲ - همانجا، ص ۵۳۳: وضیق حال اهالی بسعت مبدل شود ...

مورد کسانیکه بکاروانهای بازرگانی حمله میبرند تدابیر جدّی اتخاذ گردد. والخ[1]. اوپیشنهاد میکند که برای پرداخت پول جهت دادرسی، درصد مناسبی مقرر شود، تا شاکی در وضع اسارت بار قرار نگیرد، چنانکه درچند مورد چنین اتفاقی افتاده است.

اطلاعات محمد نخچوانی درباره فرار رعایا نمونهٔ بارزی از وضع رقت بارکشور و اهالی زحمتکش میباشد. باین مناسبت بجاست متذکرگردیم که قسمتی از اثر محمد نخچوانی را که درآن ازمسائل اجتماعی - اقتصادی بحث میشود میتوان بطورمشروط بدوقسمت تقسیم کرد

قسمت اوّل جنبه توضیحی دارد. دراینجا مؤلف با اطلاع عمیق ازموضوع اوضاع واقعی کشور واهالی را که واقعاً فجیع بود تشریح مینماید وقسمت دوم شامل نظریات اصلاح طلبانه محمد نخچوانی میباشد.

بنظر ما شرح اوضاع اجتماعی - اقتصادی کشور واهالی درقسمت اوّل کتاب، بطور کلّی مربوط بدوران سلطنت چوپانیان است که درعهد آنان دولت دربحران اقتصادی و بالنتیجه سیاسی شدیدی بسر میبرد وقسمت دوم، از قرار معلوم، بحوادث دوران فرمانروائی سلطان اویس جلایر مربوط میشود، که درعهد سلطنت وی اصلاحات معینی انجام گرفت[2].

1 - بتفصیل بنگرید: محمد نخچوانی، کتاب یادشده، جلد 1، قسمت 1، ص ۳۴۰.

2 - محمد نخچوانی، کتاب یادشده، جلد 1، قسمت 1، ص ۳۴۳: ...وبواسطهٔ اطلاع پادشاه براحوال حاکم ومحکوم وآمر و مامور هیچ آفریده را از عمال ومتصرفان ولایات وگماشتگان حضرت سلطان قدرت آنک بیک سرموی بررعایا و ساکنان تعدی وتطاول کنند نباشد وهرآینه مملکت آبادان شود ورعایا ایمن وشاکر باشند...

و در آن چنانکه حدس میزنیم از نظریات اصلاح طلبانه محمد نخجوانی نیز استفاده شده است .

در مورد مالیات های شهری و طرز وصول آنها محمد نخجوانی متذکر میگردد که برای رشد عملیات بازرگانی باید مالیاتها را جداً بمیزان مقرر و مناسب اخذ کرد ، ضمناً تحصیلدار مالیات ، بجز «تمغا» نباید حق گمرکی و مالیاتهای غیر قانونی دیگری طلب کند و اجازه داده نشود که آنها مرتکب ظلم و فشار گردند[1] . او توجه ویژه ای بلزوم اتخاذ تدابیر جدی جهت بهبود وضع اهالی مینماید و بارها در باره ایجاد شرایط برای بازگشت اهالی ورشکسته بمحل زندگی خود سخن میگوید[2] .

سخنان محمد نخجوانی در مورد زندگی شهری - صنعت و تولید صنعتی ، وضع

---

۱ - محمد نخجوانی ، کتاب یاد شده ، جلد ۱ ، قسمت ۱ ، ص ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۴ :
... نواب دیوان با متصرفان و تمغاجیان مقرر کرده اند که زیادت از حقوق تمغا از ایشان نطلبند . . .

مقایسه کنید : رشید الدین ، متن انتقادی یاد شده ، جلد ۳ ، ص ۴۷۴ ، ۵۶۸ ، ۵۶۹ .

۲ - محمد نخجوانی ، کتاب یادشده ، جلد ۲ ص ۵۲ : و ایلچیان و نوکران خاصه بی حکم از آنجا اولاغ و علوفه و علفه و سایر اخراجات نطلبند و مزاحم نشوند و نیز باید که رعایا و مزارعان را مستظهر گردانیده بزیادت از متوجهات دیوانی که بقانون مقرر شده باشد با ایشان خطابی نکنند و متصرفان را استمالت داده با وطن مألوف آرد و بعمارت و زراعت مشغول گرداند هیچ آفریده حمایت نکند و مانع و مزاحم نگردد . . .

همانجا ، ص ۵۳ : . . . رعایاء آن موضع بهر جا که رفته باشند با وطن مألوف آمده بعمارت و زراعت و آبادانی مشغول گردند . . .

عملیات بازرگانی و راههای کاروان رو ، مالیاتهای شهرها ، روش اخذ آنها ، وضع صنعتگران ، اشراف شهر ، و نیز نظریات اصلاح طلبانه مولف در بارهٔ این مسائل در اثر او مفصلاً تشریح گردیده و به بسیاری از آنها فصول جداگانه تخصیص داده شده است . بعلاوه در کتاب محمد نخجوانی مسائل مربوط به ساختمان راهها ، پلها ، حمام ، مساجد ، مدارس ، خانقاهها ، کاروانسراها ، مقابر و سایر آثار معماری جای ویژه ای را اشغال میکنند . چون کلیهٔ این مسائل ، بعلت اهمیت خود ، محتاج به تحقیقات ویژه ای هستند ، لذا فقط خاطرنشان میسازیم که نظریات اصلاح طلبانه محمد نخجوانی در باره زندگی شهری ـ صنعت و تجارت ، اهمیت زیادی برای رونق و رشد بیشتر آن دارند که در عهد سلطنت سلطان اویس جامه عمل پوشید .

محمد نخجوانی ضمن بحث مفصل پیرامون مسائل فوق الذکر ، اصطلاحات زیادی را بکار میبرد که از جمله شامل نام معماران ، استادان ، صنعتگران ، متخصصین رشته های گوناگون زندگی شهری میباشد که در راهنمائی که تنظیم کرده ایم قید شده است .

* *
*

نظریات محمد نخجوانی درباره سیستم ادارهٔ دولت بخصوص حائز اهمیت زیادی است . او مانند رجال دولتی شایسته خاور قرون وسطائی هوادار دستگاه دولتی متمرکز بود . محمد نخجوانی هنگام نقل نظریات

39-3 461

خود پیرامون هر مسئله از فعالیت دولتی آن فرمانروایان خاور که واقعاً مجری سیاست تقویت دستگاه مرکزی بودند و دستگاه دولتی متمرکز نیرومندی را بوجود آوردند نمونه های زیادی میآورد. محمد نخجوانی اسکندر مقدونی، انوشیروان فرزند قباد از سلسله ساسانیان، سلطان محمود فرزند سبکتکین از سلسله غزنویان، غازان خان فرزند ارغون خان از سلسله ایلخانیان و عدّه دیگر را از این قبیل رجال دولتی میداند. او ضمن تذکّر اهمیت دستگاه دولتی متمرکز بانحاء گوناگون اوضاع کشور را در لحظه ای که بر اثر ضعف حکومت مرکزی و عدم نظارت و انتظام، هر نوع بی راهی و تعدی، تعدی ظلمه، استیلای حرامیان، حمایت متغلبان، تعرض بر عایا و ضعفا، شلتاق متعدیان، تحریک مفسدان، داد مظلوم از ظالم و غیره حکمفرما بود، تشریح مینماید. همه اینها بقول محمد نخجوانی بکمک چوب و شکنجه، از جانب ظالم متعدی، متغلبان، حرامیان، عمال متعدی، خدمتی و رشوت، عدوان و غیره انجام میگرفت.

محمد نخجوانی ضمن بحث از تمام عوامل که معمولاً در زمان پراکندگی کشور، جنگهای فئودالی و نبودن دستگاه مرکزی قدرتمند بوجود میایند، نظریات شخصی خود را پیرامون اداره دولت بیان میدارد و مکرراً متذکر میشود که شاهزادگان، امرا، صاحب منصبان، کارمندان، حکام وبطور کلّی قشر فوقانی جامعه فئودالی و شاغلین مقام بایستی راست گو، راست قول، راست کردار، عدل گستر، عدل پرور، عدل افزا و کم طمع باشند و طریقه راستی، طریقه حمیده، طریقه امانت و دیانت، طریقه معدلت، طریقه سعی و اجتهاد را به پیمایند والخ. او همچنین

خواستار برکناری افراد بی استعداد از مصادر امور (ناستعدان ، عدم استعداد) عزل عمّال متعدی ، قلع و قمع متمردان و معاندان ، منع مزاحمت ظلمه و متعدیان ، دفع ظلم و تعدی ، قطع مخاصمات ، برکناری تشنگان بوادی ظلم و عدوان میگردد و توصیه میکند که امور مهم بدست اشخاص سبک مغز ، نادان و تصادفی سپرده نشود و غیره .

دلایل ناچیزی که از کتاب محمد نخجوانی آوردیم شاهد بشردوستی او ، برخورد واقع بینانه اش با واقعیت ، دفاع از حقوق ستمدیدگان (اعانت مظلومان) و دفاع از منافع رعایای فراری و پراکنده شده ، طلب استثمار متعادل طبقه مولد ، ایجاد شرایط برای رشد نیروهای مولد و بهبود وضع مادی قشرهای وسیع اهالی و برای رفع ظلم ، تعدی ، بیعدالتی ، بیرحمی و غیره میباشد (سواد ظلم از صفحه وجود بکلی منقلع و منمحی گردد) .

محمد نخجوانی در اثر خود بارها از وحدت ، یکپارچگی ، یک رائی و پایداری در امر اداره دستگاه دولت سخن میگوید (دوستی و موافقت)[1].

درحقیقت بنا بشهادت تاریخ بیقین میتوان گفت که در اثر وحدت و موافقت میتوان درکلیه جهات و کلیه امور پیروزی خود را تامین کرد. نگارنده این سطور به پیروی از همین استدلال ، زمانی در یکی از مقالات نوشته است که ، حوادث تاریخی ثابت میکند که هرگاه در داخل یک دولت

---

۱ - محمد نخجوانی ، کتاب یادشده ، جلد ۱ ، قسمت ۱ ، ص ۴۱۱ - ۴۱۹ ؛ ... آنچه درین باب مخلص دولتخواه را از طلب محبت و مودت و مصافات و موافقت روی نمود معلوم علوم شریفه گرداند ... ص ۴۱۲

و نیز بنگرید : جلد ۱ قسمت ۲ ، ص ۱۲۱ - ۱۲۶ .

و یا خلق وحدت ، توافق ، پایداری ، اعتماد و غیره نباشد ، آن دولت و یا خلق بآسانی مقهور و معدوم میشود ....»[1] برای نمونه میتوان بعملیات نظامی بین اسکندر مقدونی و دارا استناد کرد که دراثر نفاق و تضاد و اختلاف میان قشر فوقانی اشراف ایران اسکندر مقدونی بآسانی توانست شاهد پیروزی را در آغوش گیرد . میتوان گفت که علت اضمحلال سلسله ساسانی ، غزنویان هنگام سلطنت سلطان مسعود پسر سلطان محمود و شکست محمد خوارزمشاه و پسرش جلال الدین نیز همین است . شدت اختلافات تضاد و خصومت همچنین سبب واژگونی سلطنت سلاجقه ، خلافت عباسیان ، حکومت ایلخانیان ، قزل اردا ، جلایر ، تیموریان ، قره قویونلو ، آق قویونلو ، صفویان وغیره گردید . بر همین منوال ، نه تنها دول معظم دوران باستان و دوران قرون وسطا دچار شکست گردیدند ، بلکه خلقها و آثار باستانی فراوانی نیز محو و نابود شدند .

محمد نخجوانی بمسائل تربیتی اهمیت ویژه‌ای میداد ، زیرا در عهد فرمانروائی مغول ، ازجمله در دوران ضعف قدرت مرکزی که جنگهای داخلی فئودالها ، زورگوئیها و بیدادهای طبقه حاکمه ، فریب مردم ، رشوه خواری ، فقر وغیره باوج خود رسیده بود بتربیت شایسته مردم دشوار بود . با درنظر گرفتن وضع اسف انگیز موجود محمد نخجوانی دراثر خود

۱- ع. ع. علی زاده ، درباره پاره‌ای مسائل مربوط بتاریخ سلطنت سلجوقیان درخاور میانه و ماورای قفقاز ، مسائل تاریخ خلقهای قفقاز ، تفلیس ، ۱۹۶۶ ، ص ۲۶۲ . (بزبان روسی)

بمسائل اخلاقی جای بسیار زیادی میدهد .

مؤلف در قسمت ویژه‌ای پند و اندرزهائی میدهد که ماحصل آنها اینست که برای حل صحیح مسائل مرکب و مهم و دشوار چه در زمینهٔ اداره امور کشور و امور اقتصادی و سیاسی، همچنین در کلیه مسائل زندگی، باید از توصیه‌های افراد شایسته، مجرّب و خردمند پیروی نمود . درهمینجا محمد نخجوانی راجع بتمام آن نتایج مثبتی که توجه بمشورت بوجود میاورد مفصلاً بحث مینماید و عواقب منفی بی اعتنائی نسبت باین روش را برمیشمارد[1]. پس از آن نخجوانی توصیه میکند که با اشخاص بخیل و بد دل مشورت نشود[2].

محمد نخجوانی نسبت باشخاص متکبر، خود خواه، مغرور، تجمل طلب

۱- بتفصیل بنگرید : محمد نخجوانی، کتاب یادشده، جلد ۱، قسمت ۲، ص ۱۷۹-۲۱۴ : ... مرد چون باکسی که اورا تدبیر ورای راست باشد مشورت کند و بامشورت او کارکند و از دوست عاقل نصیحت طلبد و بنیاد کار برآن نصیحت نهد حزم ازو فوت نشود و خصم هرگز درو نرسد وبرو غالب نگردد .. ص ۱۸۴. ... ونیز گفته اند که مشاورت باکسی باید کرد که سه خاصیت درو موجود باشد دوستی با مستشیر و وقوف برحال او وکمال عقل ... ص ۱۸۸ . ... هرکس که با عقلا مشورت بسیار کند ... بواسطه آنک با عقلا مشورت کرده باشد اورا معذور دارند ... ص ۱۹۰ .

۲- همانجا، جلد ۱، قسمت ۲، ص ۱۹۱ : ... ای پسر با بخیل و بد دل مشاورت مکن چه بخیل ترا در رسانیدن بنهایات مرتبت فضل تقصیر کند وبد دل کارهارا دروقت فرصت برتو تنگ گرداند تا مطلوب از تو فوت شود ...

و هرزه گرد ابراز نفرت شدید مینماید . او همچنین متذکر میگردد که هر علمی حدودی دارد ، و هرگونه نقض این حدود منجر بفاجعه میشود و غیره . کلیه انچه راکه محمد نخجوانی میگوید ، میتوان با دلایل بیشماری از تاریخ تقریباً تمام سلسله های حاکم بر ایران ، آذربایجان وکشورهای همجوار در دوران قرون وسطا ثابت کرد .

ما امکان نداریم دراین پیشگفتار ، تمام مسائل بیشماری که دراثر محمد نخجوانی مورد بحث قرارگرفته تحلیل کنیم . حتی از فصولی که خود مؤلف درآغاز اثر قید کرده ، پیداست که کتاب حاضر از لحاظ اهمیت علمی ، اجتماعی و فلسفی وعملی درمیان مآخذ تاریخی و اقتصادی خاور قرون وسطا جای بارزی دارد . هریک از فصول نام برده شده ، بطور جداگانه موضوع مطالعه وتحقیق وپژوه میباشد ولی ما بمطالب فوق الذکر کفایت میکنیم وامیدواریم که محققین ، مورخین ، اقتصاددانان ، ایران شناسان و آذربایجان شناسان بکتاب فوق با وسعت بیشتری مراجعه کنند وجداً مشغول تحقیق تمام مسائل مطروحه درکتاب « دستورالکاتب فی تعیین المراتب » اثر دانشمند ، رجل دولتی ومتفکر برجسته آذربایجان محمدبن هندوشاه نخجوانی گردند .



از زمانی که محمد نخجوانی آثار خود را که بدست ما درچند نسخهٔ خطی رسیده نوشت، بیش از ششصد سال گذشته است. از قرار معلوم، همانطور که در بالا ذکر گردید، نسخ خط خود مؤلف از بین رفته است - مسئله اخیر ما را برانگیخت تا به تنظیم متن علمی - انتقادی آن مطابق با دستنویسهائی که در اختیار داریم و تعداد آنها فقط شش است بپردازیم.

درباره اصول تنظیم متن علمی - انتقادی کتاب محمد نخجوانی "دستور الکاتب ..."[1] ما درقسمت اوّل جلد اوّل، که منتشر شده، توضیحاتی داده ایم، از اینرو لزومی نداشت که یک بار دیگر باین مطلب بپردازیم. ولی بسبب اینکه درپیشگفتار منتشر شدهٔ جلد اول "دستور الکاتب..." شرح مختصر بعضی از نسخ خطی بنارسائیهائی راه داده شده، لذا لازم میدانیم که دراین پیشگفتار مجدداً باین مسئله بپردازیم تا بعضی از نارسائیهارا وضوح بیشتری بخشیم.

چنانکه درپیش گفتارهای سابق متذکر شده ایم متن علمی - انتقادی "دستور الکاتب ..." براساس نسخ خطی زیر برای چاپ آماده گشته است:

۱ - نسخه خطی کتابخانه کوپرولوی استانبول که با حرف "آ" مشخص شده و تحت شماره ۱۲۴۱ قید گردیده است.

از مُهری که درچند جای آن وجود دارد معلوم میشود که این دستنویس توسط ابوالعباس احمد بن ابوعبداله محمد، وزیری از

---

۱ - بنگرید: محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، متن انتقادی، جلد ۱، قسمت ۱، مسکو، ۱۹۶۴، پیشگفتار، ص ۱۳ - ۱۵.

بخاندان کوپرولو «وقف» گردیده است. تاریخ دستنویس مزبور روز دوشنبه بیست وسوم جمادی الثانی سال ۷۹۸ هجری مطابق ۲۶ دسامبر سال ۱۳۹۶ میباشد.

ناسخ مینگارد که این نسخه از روی متنی که از نسخهٔ اصل رونویسی گردیده نگاشته شده است. درپایان دستنویس اطلاعات کاملاً ارزنده‌ای در بارهٔ خود مؤلف، محمد نخجوانی، وتاریخ نگارش کتاب قید شده است. اطلاع داده میشود که چرکنویس کتاب «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» را محمد بن هندوشاه مشهور به شمس المنشی در دوم ماه رجب سال ۷۶۱ هجری مطابق باسوم آوریل سال ۱۳۶۰ بپایان رسانده است. سپس قید میگردد که کتاب خود را درسال ۷۶۷ هجری مطابق باسال ۱۳۶۵ - ۶۶ درشهر تبریز که پایتخت آنزمان بود، بطور نهائی از نظر گذرانده و اصلاح کرده و استنساخ (پاکنویس) تمام متن در ۲۴ رجب سال فوق الذکر بکلی بپایان رسیده است.

چنانکه فوقاً اشاره شد، ناسخ سپس مینویسد که متن این نسخهٔ خطی از روی متنی که از نسخهٔ اصلی رونویسی گردیده نگاشته شده است. این موضوع را ناسخ در دوجا قید میکند - درپایان قسمت اوّل و در پایان کتاب[1].

چنانکه ازمطالب فوق پیداست، تصحیح کتاب چندسال وقت

۱- ... حرّر من النسخة المنقول من اصل المنصب المولی المرحوم السعید شمس الملة والدین محمد بن هندوشاه المشتهر بشمش المنشی ...

... واین نسخه ازنسخهٔ کی منقول بود از اصل مصنف نقل کرده شد والسلم.

مؤلف را گرفت و کتاب فقط پس از شش سال در سال ۷۶۷ هجری (۱۳۶۵ - ۶۶ میلادی) تماماً بپایان رسید. زمان پایان کار بر روی کتاب با دورهٔ فرمانروائی سلطان اویس (۱۳۵۶-۱۳۷۴) مصادف بود. استنساخ دستنویس کتابخانه کوپرلوسی سال بعد از پایان نگارش کتاب محمد نخجوانی انجام گرفته است.

۲- نسخهٔ خطی کتابخانه لیدن تحت شماره ۵۷۴. این نسخه را با علامت "ب" مشخص ساخته ایم.

در این نسخه تاریخ استنساخ قید نگردیده، صفحات اوّل کتاب بخط زیبای نسخ نوشته شده و سپس خط تغییر مییابد. این دستنویس شباهت نزدیکی با نسخه خطی کوپرلوی استانبول دارد، از اینرو آنها را میتوان بیک گروه منسوب داشت. نسخه خطی لیدن، نسبت بدستنویس استانبول با بی دقتی نوشته شده و اکثر فصول آن فاقد عنوان است (همچنین در پلی کپی) و نیز اشعار و مطالب و کلمات عربی آن اغلب نقطه ندارند که قرائت صحیح بسیاری از آنها، از جمله اصطلاحات، برخی از اسامی خاص، نامهای جغرافیائی وغیره را دشوار میسازد.

صفحات این دستنویس شماره ندارند. برخلاف نسخه استانبول بر آخر نسخه لیدن از طرف ناسخ تقریباً چیزی اضافه نشده، ولی در پایان قسمت اوّل (قسم) این دستنویس ناسخ اطلاعاتی میدهد. مانند نسخه استانبول، در این نسخه نیز، از طرف ناسخ قید شده که کتاب از روی متنی که از نسخه اصلی رونویسی گشته استنساخ گردیده است. نقل من نسخة نقلت من خط المصنف رب اختم بالخير و الحسنى.

احتمال زیاد میرود که نسخ استانبول ولیدن واقعاً از روی یک نسخهٔ خطی رونویسی شده اند وبهمین جهت نسخهٔ لیدن شباهت زیادی با نسخهٔ استانبول دارد ، ولی با وجود این ، نسخهٔ لیدن از لحاظ کیفیت نمیتواند با نسخهٔ استانبول برابری کند .

باید بخصوص متذکر گردید که باوجود اینکه نسخ خطی (استانبول) «آ» و (لیدن) «ب» چنانکه ناسخین آنها مینویسند از روی متنی که از نسخهٔ اصلی رونویسی شده استنساخ گردیده ، لیکن آشنائی نزدیک با متن این نسخ خطی اجازه میدهد در صحت ادعای ناسخین شک نمائیم ؛ ما هنگام تنظیم متن انتقادی قسمت اوّل جلد اوّل ، نسخ «آ» و «ب» را اصل گرفتیم ، ولی بعداً مجبور شدیم از این تصمیم منصرف شویم . در صفحات اوّل نسخهٔ لیدن چند یادداشت یادگاری درباره خرید این دستنویس با تاریخ و نام صاحب آن قید شده است .

۳ - نسخهٔ خطی موزه بریتانیا تحت شماره ۲۳۴۴ این نسخه با علامت «پ» مشخص شده است . تاریخ آن روز پنجم هفته ، نهم ماه صفر سال ۸۱۶ هجری مطابق با ۱۱-۱۴۱۳ میباشد .

نسخهٔ مزبور بخط حسین بن مظفّر بن فخر الواعظ بنا بدستور خواجه معز الدین عبدالعزیز نوشته شده است و از نسخ استانبول ، لیدن و وین تفاوت دارد .

۴ - نسخهٔ خطی کتابخانه ملی وین که با حرف «ت» مشخص شده است . تاریخ آن روز چهارم هفته (سه شنبه) ، نهم ماه ذی القعده سال ۸۴۵ هجری ، مطابق ۲۱ مارس سال ۱۴۴۲ میباشد .

این نسخه بخط نستعلیق، بدست شاهین بن عبداله العمادی نوشته شده است. نسخه مزبور بانسخ استانبول ولیدن وجه تشابهی دارد، ضمناً باید متذکر شد که این نسخه نسبت به نسخهٔ لیدن با بی دقتی بیشتری استنساخ شده است. بعلت تشابه زیاد بانسخ استانبول ولیدن بجاست که آنرا نیز باین دسته وارد کنیم.

۵ - نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تحت شماره ۴۶۳. این نسخه با حرف «ش» مشخص شده است. متن این دستنویس بخط تعلیق وجملات، اشعار و آیات قرآن که در متن وجود دارند و نیز عنوان تمام فصول بخط نسخ نوشته شده اند. این نسخه از لحاظ کیفیت از نسخ دیگر متمایز و دارای ترتیبات ویژه ایست. نسخه مزبور مطمئن ترین نسخ است و ما هنگام تهیه متن انتقادی از آن استفاده کامل بعمل آورده ایم.

فقدان هر نوع اطلاعی درباره ناسخ این نسخه مارا باین فکر میاندازد که باحتمال زیاد نسخه مزبور نسخه اصل است و یا نزدیک به نسخه اصل میباشد. تاریخ نگارش آن احتیاج به تدقیق دارد.

۶ - نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تحت شماره ۱۳۷۸. نسخه با حرف «ج» مشخص شده است. نسخه ناقص است و فاقد صفحات زیاد از جمله صفحات اوّل وآخر میباشد. این نسخه با نسخه موزهٔ بریتانیا شباهت دارد، از اینرو آنها را میتوان بیک گروه منسوب داشت. متن نسخه بخط نستعلیق وعنوان تمام فصلها و مطالب عربی بخط نسخ نوشته شده است. بعلت نواقص و فقدان صفحات اوّل وآخر دستنویس، تاریخ استنساخ ونام ناسخ نیاز بتوضیح دارند.

چنانکه از مطالب فوق پیداست، نسخ مورد استفاده ما را میتوان به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول - نسخ استانبول «آ»، ولیدن «ب» و نیز نسخه وین «ت» که نزدیک باین گروه است.

باید بخصوص متذکر گردید که نسخ خطی «آ» «ب» و «ت» حاوی تحریفات، اشتباهات و خطاهائی هستند و از حیث کیفیات و از جمله دستنویس وین نمیتوانند با نسخه «ث» برابری کنند.

گروه دوم - نسخ خطی موزه بریتانیا «پ» و کتابخانه ملی پاریس «ج»

بالاخره گروه سوم - نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس «ث»

بکمک این نسخ خطی، از جمله نسخه «ث» توانستیم متن تنظیم کرده جلد دوم کتاب «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» اثر دانشمند، متفکر و رجل دولتی قرن چهاردهم آذربایجان محمد بن هندوشاه نخجوانی را برای چاپ آماده نمائیم.

هنگام تهیه متن انتقادی حاضر، مانند تهیه جلد اوّل این کتاب و متون آثار دیگر مؤلفین قرون وسطا، شکل قدیمی بعضی از کلمات را که اکنون بنحو دیگری نوشته میشوند حفظ کردیم، مانند:
چنانک - چنانکه، چنانچ - چنانچه، آنک - آنکه، آنچ - آنچه، کی - که وغیره در بعضی موارد کلمه «نوشته» در متن بشکل قدیمی «نبشته» آورده میشود.

در نسخ خطی قدیمی معمولاً به حروف «پ»، «چ»، «گ» و «ذ» برخورد نمیکنیم. بجای آنها حروف «ب»، «ج»، «ک» و دال منقوط.

نوشته میشود . در متن انتقادی حاضر ما نوشتن حروف «پ»، «چ»، «گ» و «ژ» را معمول داشته ایم . ولی در ذکر اختلافات نسخ، املای نسخ خطی حفظ شده است .

در پایان وظیفه خود میدانم امتنان عمیق خود را از پروفسور حسن زرینه زاده و میرزا عبداله محمدی بسبب یاوریهائی که هنگام مطالعه و بررسی متون عربی نموده اند ابراز دارم .

جلد دوّم این کتاب به خطّ هرمز عبدآله زاده فیور است که از روی متن تنقیدی که اینجانب تهیه کرده بود نوشته است بدینوسیله از ایشان متشکر و ممنونم .

عبدالکریم علی زاده

* * *

اگر خواهی که در دنیا ترا اسمی بجا ماند
بکن خوبی که زان بهتر کسی چیزی نمیداند

از عبدالکریم علی زاده

دستور الكاتب في تعيين المراتب

بسم الله الرحمن الرحيم[1]

الحمد لله رب العالمين *حمد الشاکرین[2] والصلوة[3] والسلام علی سید المرسلین و امام المتقین وقاید الغر المحجّلین محمد المصطفی و علی آله و عترته الطیبین الطاهرین و صحبه الزاهر[4] المنتخبین[5] اجمعین[6]

۱۶۸-آ

قسم دوم

از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در احکام دیوانی و تفویض اعمال بامراء مغول ووزرا ونواب دیوان سلطنت و استیفاء ممالک والغ بتیکجی *و نظارت و اشراف و[7] حکمی و انشا ونیابت وزارت ودفترداری و

۱- پ : درین نسخه از - بسم الله - تا - باب اول (صفحه ۲) حذف شده و بعوض آن این متن نوشته شده - قسم دوم از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در احکام یرلیغها که در باب اعمال قضایا امرامغول ووزرا و نواب دیوان سلطنت و وزارت ودیوان بزرگ و ولایت ممالک وقضایا شرعی واحسان ورعایت مصلحان وتهدید وسیاست مفسدان و مجرمان صادر گردد مشتمل بر دو باب ، ج : از- بسم الله - تا- باب اول -حذف شده ، ت : بسم الله الرحمن الرحیم - حذف شده. *۲ ت : حذف شده . ۳ ت : والصّلاة. ۴- آ ب ت : حذف شده ، ث : الزهر . ۵ ب : تکرار شده. ٦ ب : اسعین -افزوده ، ت : آمین یا ربّ العالمین - افزوده . *۷ ث : حذف شده .

حکومت و متصرفی ولایات و قانون و یاسامیشی و تعدیل
و حزر و تخمین و احصاء مواشی و قوبجور* واستخراج[1]
و اسفهسلاری و امارت عسس و ملک التجاری* وحکومت
دار الضرب[2] و معیری[3] وصاحب جمعی اموال و مناصب[4] قلمی
ولایات[5] و کاروانسالاری و ریاست و تولیت قضایای آ۱۷۳ب
شرعی از قاضی القضاتی ممالک و قضاء[6] ولایات و
نقیب النقبایی وحکومت اوقاف سادات واوقاف ممالک
و امارت محمل و وفد حجاج و تدریس وخطابت واحتساب
و اعادت و فقاهت و شیخی خانقاه و اثبات صوفی در
خانقاه و ساعوری بیمارستان وکتابت دار القضاء و
امینی آنجا و مورخی حجج و قبالات و عاملی زکوات و
حکومت بیت المال و متصرفی جزیه وتفویض امامت ث۱۶۰ا
و اذان و احسان و رعایت مصلحان وتهدید وسیاست
مجرمان ولوازم ولواحق آن مشتمل بر دو باب

باب اول

در تفویض اعمال و مناصب بامراء مغول* و وزرا[7]
واصحاب دیوان بزرگ و قضایاء شرعی بروجهی که

---

*۱- ت : حذف شده . *۲ ت : حذف شده . ۳ ب: معیاری
۴ ب : منصب . ۵ - آب : وعمارت بایرات - افزوده شده ، ت :
ولایت وعمارت بایرات . ۶ - آب ت : قضایای . *۷- آب ت : حذف شده

ذکر رفت مشتمل بر سه ضرب

ضرب اول

در تفویض اعمال و مناصب بامراء مغول واتباع ایشان ۱۷۴ت و مهماتی که از لوازم و لواحق این مناصب و اشغال باشد مشتمل بر دوازده[۱] فصل

آ۱۶۸آ فصل اول در تفویض امارت الوس[۲]

فصل دوم در تفویض امارت اولکا

فصل سوم در تفویض[۳] امارت تومان وهزاره وصده

فصل چهارم در[۴] امارت یارغو در اردوی معظم

فصل پنجم در شحنگی ولایات ممالک[۵]

فصل ششم در تفویض کتابت مغولی ببخشیان

فصل هفتم در جمع کردن امراء لشکر

فصل هشتم در تعیین اقطاعات

فصل نهم در بوکاولی[۶] لشکر

فصل دهم در یاساولی

۱۷۴ب فصل یازدهم در یورتجیی[۷]

فصل دوازدهم[۸] در بلارغوجیی[۹]

---

۱ ب : دوانزده . ۲ ب : اولوس. ۳ ـ آب : حذف شده . ۴ ت : تفویض ـ افزوده شده . ۵ ـ آ ب ت :حذف شده . ۶ آ: بوکا وولی. ۷ ت : یورتجي ،ث : یورتحی. ۸ ب: دوانزدهم. ۹ ت: بلارغوجی ث : بلارعوجی .

آ۱۶۰ب ث

ضرب دوم [1]

در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ[*] و لواحق[2] آن[3] مشتمل بر بیست و پنج[4] فصل

---

۱ ث : ناخوانا . * ۲ ت : حذف شده . ۳ ت : این
۴ - آ ب ت : چهار . ۵ - آ ب ت : حذف شده .
۶ ث : حذف شده . ۷ ت : حذف شده .
۸ ت : حذف شده . ۹ ث : دهم . ۱۰ ب : حزر .

فصل چهاردهم — در احصاء مواشی وقوبجور[1]
فصل پانزدهم — دراستخراج حکام ولایات
فصل شانزدهم — در اسفهسلاری
فصل هفدهم — در امارت عسس
فصل هژدهم — در تفویض[2] ملك التجاری
۱۷۴-ب آ — فصل *نوزدهم — درحکومت دارالضرب ومعیری ۳
فصل *بیستم — درصاحب جمعی اموال ۴
فصل *بیست ویکم — درمناصب قلمی ولایات ۵
۱۶۱-ث — فصل بیست ودوم — درتنغاولی[6] و راهداری ۷
فصل بیست وسوم — در کاروان سالاری ۸
فصل *بیست و[9]چهارم — در ریاست
*فصل بیست و پنجم — در انفاذ محصلان جهت تحصیل وجوه ۱۰

ضرب سوم

در تفویض مناصب شرعی باصحاب آن ولوازم ولواحق

---

۱ - ب : قونحور ، ث : قونجور . ۲ ت : حذف شده .
*۳ ث : ناخوانا . *۴ ث : ناخوانا. *۵ ث : ناخوانا .
۵ ت : حذف شده. ۶ ت : سعاولی ، ث : تنغاولی .
۷ ت : زاهداری. ۸ ب : کاروانساری ، ت : کاروانسلاري .
*۹ ت : حذف شده . *۱۰ - آ ب ت : درضرب اول از باب دوم در زیر عنوان فصل هفدهم نوشته شده ، ث : حذف شده.

این[1] اشغال مشتمل بر بیست فصل

فصل اول درتفویض قاضی القضاتی ممالک وقضاء ولایات

فصل دوم درنقیب النقبایی وحکومت اوقاف سادات

فصل سوم درحکومت اوقاف ممالک[2]

فصل چهارم در امارت محمل و وفدحجاج

فصل پنجم درتفویض تدریس

فصل ششم درتفویض خطابت

فصل هفتم درتفویض احتساب ۱۶۹آ-آ

فصل هشتم درتفویض اعادت

فصل نهم در فقاهت ۱۷۵-ت

فصل دهم درتفویض شیخی خانقاه

فصل یازدهم در اثبات صوفی درخانقاه

فصل دوازدهم[3] در ساعوری بیمارستان

فصل سیزدهم درکتابت دارالقضا

فصل چهاردهم در امینی دارالقضا

فصل پانزدهم در مورخی حجج وقبالات ۱۷۵ ب

فصل شانزدهم در عاملی زکوات ۱۶۱آ ث

فصل هفدهم درحکومت بیت المال

فصل هژدهم در متصرفی جزیه

---

۱. ب: آن. ۲ت: ممالک وقضاة ولایات - افزوده شده. ۳ب: دوانزدهم

فصل نوزدهم در تفویض امامت

فصل بیستم در تفویض اذان

باب دوم

در احکام مختلفه مشتمل بر دو ضرب

ضرب اول در احسان و رعایت شانزده[1] فصل

فصل اول در فتح[2] نامهٔ[3] تونکقال[4]

فصل دوم در ادرار و مقاصه

فصل سوم در معیشت و مقاصه

فصل چهارم در تعیین مرسوم

فصل پنجم در تخفیف متوجهات دیوانی

فصل ششم در معافی و مسلّمی

فصل هفتم در ابطال قواعد ذمیمه ۱۷۰-آ

فصل هشتم در رفع[5] فواحش و منکرات

فصل نهم در تدارک مافات از خسارت و غیر آن ۱۷۵-ت آ

فصل دهم در ظلامات ولایات

فصل یازدهم در استمالت رعایا

فصل دوازدهم[6] در مستظهر گردانیدن خایفان

فصل سیزدهم در عفو مجرمان ۱۷۵-ب آ

۱- آ ب ت: هفده. ۲ ث: حذف شده. ۳ ت: حذف شده.

۴ ت: تونکفال. ۵ ت: دفع. ۶ ب: دوانزدهم.

فصل چهاردهم در امان دادن خایفان

فصل پانزدهم در قرار شمسی

فصل شانزدهم در عمارت بایرات[1] ۱۶۲-ث

ضرب دوم

در تهدید مجرمان و منع ایشان شش فصل

فصل اول در عزل عمال متعدی

فصل دوم در استرداد حقوق مظلوم[2] از ظالم

فصل سوم در حبس و قید ظلمه

فصل چهارم در نهب و غارت دشمنان

فصل پنجم در دفع مفسدان و حرامیان

فصل ششم در اخراج متمردان از نواحی

باب اول

در تفویض اعمال و مناصب*[3] با مراء مغول[4] و اصحاب دیوان بزرگ و قضایاء شرعی**[5] و اشغال دینی و امثال آن**[5] مشتمل بر سه ضرب[6]

ضرب اول در تفویض اعمال و مناصب*[3] با مراء مغول ۱۷۰-آ

۱-آ ب ت : فصل هفدهم در انفاذ محصلان جهت تحصیل وجوه -افزوده شده.

۲-ث : مظالم. *۳-*۳ ت : از- بامراء مغول -تا- ومناصب -حذف شده. ۴-پ ج : و وزرا- افزوده شده. **۵-**۵ پ ج- ومهماتی کی از لوازم ولواحق آن باشد، درمتن نسخه «پ» حرف- ومهماتی -حذف شده. درمتن نسخه «ب» حرف- وامثال آن -حذف شده. ۶-ب: فصل.

و* لوازم ولواحق آن[1] مشتمل بر دوازده[2] فصل

فصل اول در تفویض امارت الوس سه نوع

نوع اول چون ایزد توالت آلاؤه و تقدست اسماؤه
ممالک ایران زمین[3] را در حوزهٔ تملک و تصرف ما آورد و
دور و نزدیک* و ترک و تازیک[4] سر بر خط مطاوعت و
۱۷۶-ت موافقت نهادند و فرمان قضا مضا را بامتثال* و انقیاد[5]
تلقی واجب دانستند رأی صواب فرمای[6] و فکر[7] مشکل گشای
۱۶۲آ-ث ما بعد از امعان نظر در احوال ممالک و اتقان[8] تامل در
۲۸۷-پ حفظ مسالک و تعمق فکر در تمشیت کلیات امور و
۱۷۶-ب تدقیق نظر[9] در[10] اتمام[11] مهمات جمهور بران جملت قرار
گرفت که تکفل چنین امری عظیم و تقلد چنین مهمی خطیر
جسیم جز[12] باعانت[13] امرای صاحب فکر صایب رای که از
قدیم العهد باز بملازمت پادشاهان ماضی انارالله براهینهم

---

*۱ - پ ج : از (پ : و) امارت الوس و امارت اولکاها و تومانات وهزارها و صدها و امارت یارغو و شحنگی و راهداری و جمع کردن (ج- کردن - حذف شده) امراء لشکر و تعیین اقطاعات . ۲ ب : دوانزده، پ ج : هشت . ۳ پ - وحدود آن : افزوده شده . *۴ پ : حذف شده . *۵ پ : حذف شده. ۶ ث : حذف شده. ۷ پ : ذهن . ۸ پ ج : ایقان ، ث : انفان ، ت : اتقان . ۹ ب : از این صفحه بخط تعلیق نوشته شده . ۱۰ - ۱۱ ت : حذف شده . ۱۲ ت : که جز ، ث : حذف شده . ۱۳ ج : بعنایت .

قیام نموده باشند و مداخل ومخارج قضایا وکیفیت تدبیر و چگونگی تنسیق آن بتجارب عقلی ایشان را معلوم و محقق شده و مطامح انظار ومطارح افکار[1] اولاً در[2]خدمت و ملازمت[3] پادشاهان[4] ازسر اعتقاد وجانسپاری وانقیاد و دوستداری باشد وثانیاً بر کلی وجزوی امورانام ورعایت مصالح خواص وعوام و دفع یاغیان و متغلبان ومنع مفسدان و متمردان و تعمیم نعمت معدلت و نصفت که غرض کلی از[5] تقلد سلطنت ومملکت بحقیقت آنست نظرداشتن تا ازمیامن

۱۳۱-ج تدابیر ایشان امورممالک منتظم و رخنه ظلم و عدوان مُلتئم گردد و ذکرجمیل و اجر جزیل ذخیره ماند واین معنی جز بتعیین امرای الوس که بحمایت وحراست الوس محروس قیام نمایند وابواب مخالفان را مُنسدّ ومغلوق وطرق معاندان را مسدود و مقطوع گردانند میسرنشود بنابرین مقدمه از ابتداء سنه تسع وخمسین خانی[6] مطابق با سنه احدی وستین وسبعمایه هجری راه امارت الوس

۲۸۱-پ آ در مملکت ایران زمین ازحدود مصر تا شاطی وادی امویه و از سواحل هرموز[7] تا باب الابواب بامیر بزرگ فلان

---

۱ پ : ایشان را - افزوده ، ج : ایشان - افزوده . ۲ پ ج حذف شده

۳ ب : ملازمان . ۴ ب : حذف شده . ۵ ث : ان

۶ - ت : حالی . ۷ - آ ب : هورموز .

تفویض فرمودیم و دست او در حل و عقد* امور امارت[1] و بسط و قبض و رفع و خفض آن[2] قوی و مطلق گردانیدیم تا بر وجهی که از رای صایب و حدس[3] ثاقب او سزد برعایت رعایا و محافظت سایر برایا و دفع ظلم و عدوان و منع جور و
۱۷۱-آ طغیان و قلع و قمع یاغیان و متمردان و استیصال کلی ظلمه و متعدیان مشغول گردد و بتفحص قضایاء کافهٔ انام قیام نموده[4] نگذارد که از آمر[5] بر مامور[6] واز حاکم بر محکوم واز غالب بر مغلوب و از ظالم بر مظلوم حیف و تعدی و زور و زیادتی رود و احتبار احوال* مصلحان و[7] مفسدان کرده مصلحان را تقویت و رعایت[8] واجب داند و مفسدان را تعریک و توبیخ از لوازم شمرد و اگر شخصی از متعدیان برجریمه ای اقدام نماید که مستوجب یاسا گردد اگر شناختهٔ حضرت ما باشد* عرضه داشته برموجب فرموده بتقدیم رساند واگر شناختهٔ حضرت ما نباشد[9] بر مقتضای شریعت و معدلت وانصاف و قانون[10] یاساق[11] بقطع رساند وچون بدین مهم قیام نموده

---

*۱-ث : امور امارات ، ج : حذف شده . ۲ -آ ب ت : حذف شده.
۳ ت : فکر. ۴ ج : نماید و. ۵ ث : امرا . ۶ث : امور
*۷ پ : حذف شده. ۸ ت : تربیت . *۹ پ : حذف شده .
۱۰ - ت : فنون . ۱۱ پ : یاسا .

باشد* هرسال[1] از اصل مال و متوجهات دیوانی ممالک
محروسه مبلغ ده تومان زر رایج که صد هزار دینار باشد
بر سبیل مرسوم تصرف نماید بدان سبب این حکم یرلیغ
نفاذ یافت تا امراء اولکا و تومانات و هزارها وصدها
۲۸۲-پ و سادات و قضاة* وحکام و نواب[2] و متصرفان و
بتیکجیان و صدور و اعیان و اکابر و معارف وارباب
آ۱۷۶-ب ومشاهیر و عموم اهالی وجمهور متوطنان ولایات[3]
آ۱۷۶-ت ممالک[4] محروسه بر وجه مذکور و نمط مسطور[5] امیر
بزرگ فلان را متصدی امارت الوس ونیابت حضرت
ما دانسته درجمیع قضایا که بمصلحت امارت و
رعایت رعیت و دفع ظلمه و متعدیان وقلع وقمع
یاغیان و مخالفان و منع اضداد و متمردان عاید[6] و
راجع باشد رجوع کلی با او* و نواب[7] و گماشتگان او
کنند و اوامر و نواهی ایشان را که هرآینه بر قانون
معدلت و قاعدهٔ نصفت باشد بمطاوعت و انقیاد
۱۶۳-ث تلقی نمایند و از مخالفت ومجانبت من کل الوجوه احتراز
آ۱۳۱-ج و اجتناب ورزند ومرسومی که از اصل مال مقرر شده

۱* ت : حذف شده . ۲* پ : حذف شده . ۳ ب پ :
ولایت . ۴ - آ ب ت : حذف شده . ۵ ج : مزبور
۶ ت : کردد - افزوده . ۷* ج : حذف شده .

بران موجب کی اصحاب دیوان بزرگ بر ولایات[1] ممالک مخصّص[2] گردانیده بروات[3] نوشته باشند وحوالات[4] کرده سال بسال با نوکران و معتمدان او جواب گویند وچیزی قاصر* و منکسر[5] نگردانند چون ما چنین فرموده باشیم مخالف چگونه* از سرخود نترسد و نمیرد[6]

نوع دوم امراء تومانات و هزارها وصدها و باسقاقان[7] و ملوک وحکام و سادات و قضاة* و نواب[8] و متصرفان و بتیکجیان و صدور واکابر و اعیان و معارف* و ارباب[9] و مشاهیر و عموم اهالی وجمهور[10] متوطنان و لایات[11] ممالک محروسه بدانند آ۲۸۲-پ
کی چون خفیات الطاف لایزالی حضرت ذی الجلالی بقدرت شامل وعظمت کامل خویش خافقات رایات سلطنت ما را درمشارق و مغارب بلاد و اقارب و اباعد عباد خفوق و التهاب داد وخواص وعوام انام احکام قضا مضا وفرمان قدر* تقدیر را[12] امتثال وانقیاد آ۱۷۱-آ

۱-ب : ولایت ، پ : بولایت . ۲-آ ب ت : مخصوص . ۳ ت: براوات . ۴-آ ت ج : حوالت . *۵ پ : حذف شده . *۶ پ : سزد . ۷ ت : ماشعاق . *۸ پ : حذف شده . *۹ ج : حذف شده . ۱۰-آ ب : جمهور و ، ت : جمهور ساکنان و ، ج : حذف شده . ۱۱ پ : ولایت . *۱۲-آ ب ت : وتقدیر را ، پ : حذف شده

نمودند فایض بحق و ملهم مطلق جل جلاله و عم نواله از طریق الهام مارا ارشاد فرمود و بر زبان زمان گفت کی تقلد[1] کلیات امور و تکفل معظمات مصالح جمهور جز[2] بمعاونت* و مناصرت[3] و استمداد و استرشاد میسر[4] نگردد* و نص[5] *تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان[6] بهترین متمسکی و حجتی و شریفترین برهانی و بینتیست چه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین با وجود عظمت منصب نبوت وجلالت رتبت رسالت بی اعوان و انصار متقلد دعوت امت و متکفل اظهار نبوت و رسالت نمی شدند واین ضابطه بر ترتیب وجود از[7] انبیا بملوک وسلاطین اسرا و افضا کرد و ایشان[8] نیز استعانت و استنصار درجمیع اطوار ادوار واجب و لازم دانستند وجهت رعایت مصالح خلایق که متضمن ارضای حضرت خالق است امراء عادل و کاردانان کامل تعیین کردند تا اگر پادشاهان را دربعضی اوقات مجال اشتغال
۲۸۳-پ بامور رعایا و عامهٔ برایا نباشد امرا بنیابت و اشارت ایشان متکفل مصلحت انام و متصدی اتمام مهام خواص

---

۱ ث : تقلید . ۲ ث : حذف شده . *۳ پ : حذف شده ، ج : و مظاهرت . ۴ پ : ممیز . *۵ ت : حذف شده *۶ ب : ناخوانا . ۷-آ ب ت : حذف شده . ۸ پ ایشانرا .

*و عوام[1] گردند و مصالح انتظام یابد و مناظم اتساق پذیرد
وچون این[2] قاعده در تشیید ارکان سلطنت و تمهید
قواعد مملکت امری واجب و قضیه ای متحتم[3] است[4] ۱۷۷-ب
منصب[5] امارت الوس محروس[6] بر امیر بزرگ فلان مقرر
داشتیم واین امانت عظیم را که حق تعالی بما سپرده
باعتناق والتزام وتقلد و اهتمام اوحوالت کردیم[7] و
دست او در کلی وجزوی مهمات انام قوی ومطلق ۱۷۷-ت
گردانیدیم تا بر وجهی که ازعدالت جبلی ونصفت ذاتی
او معهودست و از اصابت رای و اجادت[8] فکراومتعارف
بترفیه عموم خلایق خصوصا[9] اهل اسلام[10] قیام نماید و در
دفع *ظلمه و[11] متعدیان* و تعریک مفسدان ومتغلبان[12]
سعیی که مثمر ثنا و ثواب و منتج نجات یوم المنقلب ۱۳۲-ج
والمآب باشد بجای آرد و قلع و قمع یاغیان ومخالفان
واضداد و معاندان واجب داند و در هرهفته دو روز در
کریاس[13] معظم باتفاق وزرا وقضاة و ارکان دولت در
دیوان مظالم بتفحص قضایا مشغول گشته برموجب شریعت

---

*۱ ت: حذف شده . ۲-آ ب پ: حذف شده . ۳ پ ت: متحم . ۴ ج: گشت .
۵ پ ج: راه . ۶ پ: حذف شده . ۷ پ: حذف شده . ۸ ت: افادت .
۹ - ت: که - افزوده . ۱۰ ت: حذف شده . *۱۱ ت: حذف شده
*۱۲ پ: حذف شده . ۱۳ - آ ب ت: کرباس .

آ۱۶۳-ث و معدلت *و یاسا و یاساق[۱] بقطع رساند و داد مظلوم از ظالم وحق[۲] محکوم *از حاکم[۳] بستاند تا مساعی جمیله او *عند الخالق والخلایق[۴] مستحسن و مشکور افتد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ[۵] ارزانی داشتیم تا از
آ۲۸۴-پ ابتدای سنه تسع و خمسین خانی امیر بزرگ فلان را نایب حضرت ما و امیر الوس محروس دانسته در کلیات قضایا و معظمات مهمات[۶] ممالک رجوع کلی با رای رزین وفکر دوربین
آ۱۷۲-ت او کنند و اورا *و نواب[۷] وگماشتگان او را برجمیع* احوال و[۸] قضایای ممالک وقوف *و اطلاع[۹] داده چیزی پنهان و پوشیده ندارند امرا و لشکریان شب و روز *ناگفته[۱۰] باچیز[۱۱] وجبه و اسلحه و آزوق تمام برنشینند و بجار او حاضر شوند و در دفع یاغیان و قلع[۱۲] متمردان و مفسدان با او متفق *و موافق[۱۳] بوده بهیچ حال انفراد و استبداد نجویند اصحاب دیوان بزرگ[۱۴] هر سال از اصل مال و متوجهات و حقوق دیوانی وجوهی که ذکر می رود و المبلغ کذا برسبیل

---

*۱پ : ویاساق ،ج : ویاسا. ۲ پ ج :حذف شده . *۳ ث :حذف شده .
*۴ ب : عند الخلایق . ۵ ج : نفاذ یافت و - افزوده. ۶ پ ج :حذف شده. *۷ پ : حذف شده. *۸ پ حذف شده. *۹ پ: حذف شده .
*۱۰ پ : ناخفته ، ت:باکیفمه ،ث :حذف شده . ۱۱ ب:جز .
۱۲ ت : حذف شده. *۱۳ ب :حذف شده . ۱۴ پ ت :حذف شده .

مرسوم با او* و نواب[1] و نوکران* و معتمدان[2] او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند و بر مواضع مرجو الحصول حوالت کنند چنانک بآسانی بدیشان رسد[3] و کتب بالامر العالی[4] دام نفاذه فی[5]

نوع سوم امراء اولکا و تومانات و هزارها و صدها و باسقاقان[6] و ملوک و حکام و سادات و قضاة و نواب و منصرفان و بتیکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف ولایات ممالک محروسه بدانند کی چون امیر بزرگ فلان از مدتی مدید باز بملازمت آقایان نیکوی ما قیام نموده است و بدل راست وظیفهٔ جانسپاری بجای آورده و از عهدهٔ هر

۲۸۴-پ مهم بزرگ و مصلحت خطیر که بدو[7] حوالت فرموده اند[8] بر احسن وجوه تفصّی نموده و بوقت رکوب عساکر ارتکاب اخطار و اهوال[9] بر خود واجب و لازم دانسته و در جمیع احوال معدلت و نصفت را شعار و دثار روزگار[10] خود[11] ساخته و بهیچ حال مجال ظلم و عدوان و جور و طغیان باز نداده اصابت رای

---

[1] پ ج : حذف شده . [*2] ج : حذف شده. ۳ ث : رساند.

۴- آ ب : العامّ . ۵ ت : حذف شده

۶ پ : باسقاق . ۷ ت : تفویض و - افزوده شده .

۸ پ : فرموده. ۹ ت : اهوان. ۱۰ ث : حذف شده .

۱۱ ب : حذف شده .

۱۷۷آ-ب خسروانه ما مقتضی تفویض امارت الوس بجانب او شد
تا برآن موجب که از محاسن عادات[۱] وکرایم ملکات[۲*] او
دیده و دانسته ایم در رعایت کافهٔ[۳] رعایا و عامه برایا
۱۷۷آ-ت وحفظ ممالک وصیانت مسالک[۲*] و[۴] دفع طغاة وزجر[۵]
عصاة[۶*] وعناة[۶] ومنع مفسدان ومتغلبان وقلع وقمع
اضداد و مخالفان مساعی جمیله بجای آرد وآنچ همواره
از کمال کفایت و وفور درایت و وقوف او بر[۷] دقایق[۸]
۱۳۲آ-ج امارت معلوم و محقق شده بتقدیم رساند وملکهٔ معدلت
را که از شرایف اخلاق اوست برقرار ملحوظ نظر و
مرموق بصر گرداند وآن را در قاعدهٔ ملک داری و قانون
رعیت پروری رکنی موثوق به و دستوری معوّل علیه
داند تا حسنات اعمال وجلیات اقوال وافعال او عندالله
والناس[۹] محمود ومشکور گردد[۱۰] ان شاء الله تعالی[۱۱] بدان
سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای این[۱۲] سال
اورا متصدی امارت الوس ومتقلد کلیات امور ممالک

---

۱. پ : عدات . ۲* - ۲* ث : حذف شده . ۳ ب : انام - افزوده .
۴ ت : صفحه ۱۷۷آ و ۱۷۸ - افتاده . ۵ ج : جور . ۶* پ : حذف
شده . ۷ پ : و . ۸ ج : قانون
۹ ب : وعند الناس . ۱۰ - آ : افتد .
۱۱ ج : التحزین - افزوده شده . ۱۲ ج : حذف شده .

بر وجهی کی ذکر رفت دانند و اوامر و نواهی اورا که
هرآینه بر وفق احکام[1] شریعت و مقتضاء معدلت و
نصفت و قانون* یاسا و[2] یاساق باشد باطاعت وانقیاد ب ۱۶۴-ث آ ۲۸۴-پ
تلقی نمایند واز مخالفت محترز[3] و مجتنب باشند و در
محافظت ممالک از تعرض یاغیان و قدح قادحان وطعن
طاعنان[4] و افساد مفسدان* و سدّ[5] ابواب ظلم وعدوان ب ۱۷۲-آ
و* رجوع کلی[6] با رای رزین و فکر رصین[7] او کنند و او را
درجمیع احوال مستقل و مستبد شناسند و امتثال[8]
اوامر و احکام اورا درحیّز توقف و تعذر* ندارند و[9] ندانند
*امرا و عساکر[10] منصوره[11] در دفع مخالفان باحضار او حاضر
شوند و در معاونت ومساعدت بذل جهد وصرف وسع
از لوازم شمرند اصحاب دیوان بزرگ هرسال ازاصل
مال و متوجهات مبلغی کی ذکر می‌رود والمبلغ کذا برسبیل
مرسوم بر مواضع مرجوالحصول بنام او اطلاق کنند* واز
تقصیر محترز باشند ازجوانب برین جمله روند واعتماد نمایند[12]

۱-پ ج : حذف شده. *۲ پ : حذف شده. ۳ ج : محترز. ۴ ج : طاغیان
*۵ پ ج : و دفع تمامت. *۶ ج : بکلی رجوع. ۷-آب پ ج : دوربین.
۸ پ ج : حذف شده. *۹ پ : حذف شده. *۱۰ ث : امراء عساکر
۱۱-آ ب : منصور ، ج : مذکوره. *۱۲-آ ب : وکتب فی ، پ ج : او
نیز بدان مقدار قناعت نموده از زیادتی متوقی و متعفف باشد وکتب فی

فصل دوم* در تفویض امارت اولکا[1]

نوع اول سادات و قضاة وحکام و نواب ومتصرفان و بتیکجیان وکافهٔ *مقیمان ومتوطنان[2] فلان ولایت بدانند کی چون احوال خرابی آنجا و انتزاع[3] اهالی* و ساکنان[4] از وطن مالوف و مسکن معهود بسبب هجوم عساکر یاغیان و* مخالفان و تعرض ساکنان[5] بنهب و غارت معلوم شد همگی همت بر تدارک و تلافی آن* مصروف ومقصور[6]
گشت و این معنی[7] جز بتعیین شخصی که بشجاعت و[8] حزم ۲۸۵-پ
و اصابت عزم و وفور معدلت و شمول نصفت وکثرت خول وخدم و عدت لشکر وحشم[9] موصوف باشد* جهت امارت آنجا[10] صورت نمی بست بنابرین مقدمه راه[11] امارت آن اولکا بملکتمور که از اکابر امرای زمانست وهمواره متقلد کارهای بزرگ بوده تفویض فرمودیم ودست او را
در حل و عقد امور و قبض و بسط مصالح جمهور قوی ۱۷۸-ب
ومطلق گردانیدیم[12] تا بر وجهی کی از کمال کفایت و

---

*۱- ب: ناخوانا. *۲ پ: متوطنان ومقیمان. ۳- آب: انتراح، ت: انتزاج، ث: انتراج، ج: انتزاح. *۴ پ: ساکنان او. *۵ ج: حذف شده
*۶ پ: مقصور ومصروف. ۷ پ: حذف شده. ۸ پ: حذف شده. ۹- آپ: جشم. *۱۰- آب: جهت انجا، پج: حذف شده. ۱۱ ث: حذف شده. ۱۲ ث: کردانیم.

وفور شهامت وشمول صیانت وصرامت اومعهودست بضبط مهمات ولایت و اصلاح احوال رعیت وجمع متفرق وضبط[1*] متبدّد و تدارک خلل و تلافی زلل ودفع ظلمه[2] و متعدیان وقلع و قمع اضداد و مخالفان وطرد و ردع[3] باغیان[4] و یاغیان اشتغال نماید و[*] نگذارد که[5] بیک سرموی[6] برهیچ آفریده حیف و تعدی رود بدان سبب این حکم[7] نفاذ یافت تا از ابتدای سال اورا امیراولکاء آن ولایت[8] دانسته[9] درجمیع قضایا که ذکر رفت رجوع کلی با او و[*] نواب وگماشتگان[10] اوکنند وازسخن و صواب دید ایشان که متضمن دفع متغلبان و متمردان
۱۳۳-ج و سبب قلع[11] و استیصال کلی اضداد ومخالفان باشد بیرون[12] نیایند[13] وهرسال جهت مدد اخراجات اوو امراء صده ولشکریان که ملازم باشند وجوهی[14] کی ذکر می رود
۲۸۵آ-پ برین موجب والمبلغ کذا از مال و متوجهات آنجا با او جواب گویند تا او آنرا در وجه مصالح خود واخراجات

۱*- پ : حذف شده. ۲ ث : مظلمه. ۳ ث : درع. ۴-آ: و طاغیان، ج : یاغیان. *۵ ب : تدارک. ۶ ب -که :افزوده ۷ ج - یرلیغ - افزوده. ۸ ج : ولایات. ۹ ج : دانند و. *۱۰ ج : کماشتکان و نواب. ۱۱ ث : قطع. ۱۲ پ: حذف شده. ۱۳ ث : نباید. ۱۴ ج : وجهی.

امراء[1] صده ولشکریان نهاده[2] بدفع مخالفان مشغول گردد ومساعی جمیله بتقدیم رساند امرا ولشکریان که دران *حدود و[3] حوالی باشند بهر وقت که جهت
۱۷۳-آ مصالح کلی ولایت ودفع اذیت از[4] رعیت بطلب ایشان
۱۶۴-ث فرستد بی توقف بترتیب تمام برنشینند وبملازمت ومساعدت قیام نمایند ومخالفت نورزند چه[5] اگر بسبب تقصیر ایشان خللی عاید گردد درعهدهٔ ایشان خواهد بود تا حقیقت دانند* ازجوانب برین جمله روند واعتماد نمایند وکتب فی ۶

نوع دوم سادات وقضاة *وحکام[7] فلان ولایت بدانند کچون امیر محمد[8] بوفور عدالت ونصفت وشمول شجاعت وجلادت وکاردانی وکفایت موصوفست و همواره متقلد کارهای بزرگ بوده ومساعی جمیله در تقلد آن بتقدیم رسانیده راه امارت اولکاء آنجا بدو تفویض فرمودیم تا بروجهی کی ازجسن* کفایت ودرایت[9] او

---

۱ ـ ب : امرا و . ۲ پ : حذف شده . *۳ ث : حذف شده .
۴ ج : حذف شده . ۵ ج : و . *۶ ـ آ : برین جملهٔ روند و اعتماد نمایند کتب ، ب پ : برین جملت روند واعتمادنمایند (پ : فی - افزوده) ج : برس حمله روند واعماد ىماىدوکىٮ فی. *۷ ـ آ : حذف شده . ۸ ـ ث : احمد . *۹ پ : درایت وکفایت .

معهود بوده بمحافظت ولایت و رعایت رعیت مشغول
گردد و دفع مفسدان و متمردان وقلع وقمع یاغیان و
مخالفان واجب داند و نگذارد که برهیچ آفریده زورو
زیادتی رود وخلایق را بوفور معدلت و کمال نصفت
راضی وخشنود گرداند بدان سبب این حکم نفاذ یافت
۲۸۶-پ تا از[۱] ابتدای این[۲] سال اورا امیر اولکاء آن ولایت دانسته
درجمیع قضایا که وظیفهٔ این تفویض باشد رجوع بااوکنند
و اوامر و نواهی اوراکه برقانون معدلت وقاعدهٔ نصفت
باشد باطاعت و انقیاد تلقی نمایند وهرسال از اصل
مال ومتوجهات آنجا مبلغی[۳] که ذکر می رود والمبلغ کذا
برسبیل مرسوم[۴] با او ونوکران اوجواب گویند تادروجه
مصالح خود صرف کرده بتمشیت این[۵] شغل خطیر[۶] مشغول
شوند دیگری با ایشان طریق مشارکت و مجادلت مسلوک
ندارد

نوع سوم چون فلان ازجملهٔ امرا ونزدیکان بکمال
کفایت ووفور شجاعت و شهامت وایثار معدلت ونصفت
مستثنی وممتازست وپیوسته متقلد جلایل اشغال و

۱- ث : حذف شده. ۲ ب : ان، پ : حذف شده .
۳ ج : اس ملغ ۴ ث : او - افزوده ۰ ۵ پ : ان
۶ -آ : حذف شده.

کلیات اعمال بوده و بدقایق مبانی آن رسیده راه

امارت اولکاء فلان ولایت که فراخور جلادت اوست

بدو تفویض کردیم[1] و دست اورا[2] درین مهم خطیر و

مصلحت جسیم قوی و مطلق گردانیدیم[3] تا بر وجهی که

آ۱۷۸-ت از وفور کفایت و معدلت او معهودست بمحافظت ولایت

و رعیت مشغول گردد و نگذارد که از هیچ[4] متغلب و

متعدی ضرری عاید شود و اضداد و مخالفان و متمردان

و مفسدان را مالیده دارد و دست ایشان[5] از تعرض

آ۲۸۶-پ *رعایا و مواضع[6] کوتاه گرداند تا روز بروز امداد شکر

همکنان از حسن معاش[7] او تواتر و تعاقب یابد تا[8]

آ۱۳۳-ج بمحمدت پیوندد بدان سبب این حکم[9] نفاذ یافت تا

از[10] ابتدای سال سادات و حکام و قضاة و متصرفان

آنجا اورا امیر اولکا دانسته درجمیع قضایا که تعلق بدین وظیفه

داشته رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او

تجاوز ننمایند و دست او در تقلد و تکفل این[11] منصب

۱- پ : رفت ۲- آ ب پ ج : حذف شده. ۳ ب: گردانیده

پ : گردانند. ۴ ت : حذف شده. ۵ پ : ایشانرا.

*۶ پ : مواضع رعایا. ۷ ت : معیشت.

۸ ث : حذف شده. ۹ ج + یرلیغ : افزوده

۱۰ ث : حذف شده . ۱۱ ت : آن

قوی و مطلق دانسته مبلغ کذا دیناراً که ازمال ومتوجهات
آنجا بر سبیل مرسوم بنام او از دیوان بزرگ مقرر شده
و در متن مزامره مسطور و بروات بذکر آن ناطق با معتمدان
او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند تا در وجه اخراجات
خود[1] و نوکران بمصرف رسانیده بتمشیت این شغل خطیر
مشغول گردد[2]

آ۱۷۳-آ ث-۱۶۵ ## فصل سوم در تفویض امارت تومان[4] و هزاره وصده[5]*

نوع اول[3] چون فلان بکمال حزم واصابت عزم و رای
سدید و فکر حمید و وفور معدلت وشمول نصفت برسایر
امرا راجح و فایق است و امارت فلان تومان از قدیم باز[6]
وظیفه تقلد پدران وآقایان او بوده وایشان شرایط ولوازم
آنرا[7] مرعی داشته[8] وامراء صده ولشکریان و اهالی ولایت
ازحسن معاش ایشان راضی وشاکر بوده آن منصب که
پ-۲۸۷ هم از راه ارث وهم از طریق استحقاق شایسته تصدی
و اهتمام اوست بدو تفویض رفت تا بروجهی[9] که جبلت

۱- ب : شود . ۲-آ - والسلم : افزوده ، ت - بمنه وجوده :
افزوده ، ث - برین جمله روند اعتماد نمایند کتب فی : افزوده ،
ج - کتب فی : افزوده . *۳ ب : از - فصل - تا - اول - حذف شده
۴ پ : حذف شده . ۵ ت - ودهه - افزوده . ۶ پ ت : حذف
شده . ۷ ج : حذف شده . ۸ ج : داشته . ۹ ج : موجبی .

شریفه ما را[1] بران مجبول و مفطور دیده ودانسته واز اسلاف خویش مشاهده کرده در رعایت آن تومان و تقویت امراء[2] هزاره وصده و محافظت لشکریان[3] بذل جهد و صرف وسع[4] واجب دانسته اقتفاء آثار معدلت ونصفت برخود لازم شناسد و وظایف و جامگیات ایشان راکه در دفاتر دیوان مقرر[5] و مجری باشد سال بسال بر مواضع مرجوّ الحصول ستاند[6] وبترتیب اسبان[7] واسلحهٔ[8] ایشان مستغرق گرداند وچنان سازدکه بوقت رکوب عساکر منصوره از هیچ چیز بازماندگی نبرند[9] بدان سبب این حکم صادر شد تا ازین تاریخ باز امراء[10] هزاره وصده ودهه[11] و لشکریان آن تومان* اورا امیرتومان[12] دانسته درین[13] امورکه ذکر رفت رجوع کلی با اوکنند واز سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند وبهروقت که جار او برسد شب و روز ناگفته مرتب ومستعد برنشینند وبدو ملحق شده[14] بوظیفهٔ کیجامیشی[15] قیام نمایند ورسمی

۱پ : حذف شده. ۲ج : حذف شده. ۳ ث : حذف شده. ۴ب : وسع را، ت: وسع ان. ۵ پ - ومحرّر : افزوده. ۶ت : نوشته بستانند ۷ ب : ایشان، ج : حذف شده. ۸ج - ومایحتاج، افزوده. *۹-آ : باز نماند، ب: بازماندکه سر، ت: بازماندکه نبرد. ۱۰ب : امراو. ۱۱ث : ده. *۱۲ پ : حذف شده، ت : اورامیر ان تومان. ۱۳ت : در ۱۴-آت : شوند و، ب: حذف شده. ۱۵ب : لمامیشی، پ : یاسامیشی، ت : کیجامیسی.

کی معهود امارت تومان است و پیش ازین باسلاف او رسانیده
۱۷۹-ت باشند برهمان قرار با او و نوکران او جواب گویند وکتب
۲۸۷آ-پ بالامر العالی دام نفاذه فی[1]

نوع دوم امراء هزاره وصده ودههٔ فلان تومان
بدانند کی* از ابتداء این سال راه[2] امارت آن[3] تومان
با میر علی تفویض رفت تا بر وجهی کی از کفایت وکاردانی
او معهودست بضبط مهمات ومصالح ایشان واحتیاط
استعدادات[4] از* خیول و خیام[5] و اسلحه و* تمامت
آنچ[6] امرا ولشکریان را بدان حاجت[7] باشد قیام نماید[8]
وبروات واجبات ایشان را که از دیوان مقرر و مجری
باشد بتعیین نوکران ومحصلان حاصل گردانیده تسلیم
ایشان کند[9] تا باستیفاء *آن وصرف[10] بمصارف[11] اسباب
ملازمت مشغول گردند بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از ابتدای تاریخ مذکور اورا امیر تومان آن[12] هزارها
۱۳۴-ج وصدها دانسته درجمیع قضایا که بمصلحت[13] تومان و

۱- ت ج :حذف شده . *۲ ج :کفایت وکاردانی. ۳ پ : این .
۴ ج : استعداد اسباب ایشان . *۵ پ : اسبان وخیمه ،
ج :جبه . ۶ ت : تمام انج از . ۷ ج : احتیاج .
۸ ج : نمایند. ۹ پ :کنند . *۱۰ ت : وصرف آن .
۱۱ ث : بمصرف . ۱۲ ب :حذف شده . ۱۳ ت : بمصالح .

دفع معاندان[1] و مخاصمان عاید و راجع باشد رجوع کلی
با او کنند و از سخن وصواب دید او تجاوز ننمایند
و مبلغ چندین[2] دینار که بوجه مرسوم امارت تومان
بنام او مقرر شده از متوجهات فلان موضع[3] با او
جواب گویند تا در وجه اخراجات و مصالح امارت تومان
بمصرف رسانند[4] و بوقت رکوب عساکر حاضر گردد

نوع سوم درین وقت امارت فلان تومان بامیر
سیورغاتمیش[5] که بکفایت[6] وکاردانی شهرتی تمام دارد ۲۸۸-پ
و قدمت خدمت او ثابت و معلوم تفویض رفت تا ۱۷۴-آ
بتدبیر مهام آن تومان و تقویت امراء هزاره وصده قیام
نموده در محافظت هزارها *وصدها وغیرآن[7] سعی و ۱۶۵-ث
اجتهاد از لوازم داند واز امراء مذکور موجلکا بستانند
که وظایف وجامگیات لشکریان که از دیوان مقرر شده
بتمام با ایشان جواب گویند و بمخاطبات ناواجب و
تکلیفات ناوارد با ایشان خطابی[8] نکنند[9] ودر رعایت
امرا ولشکریان باقصی الغایة والامکان کوشد بدان سبب

۱- آ: ومخالفان - افزوده . ۲ ت - هزار - افزوده . ۳ ت : مواضع .
۴ ت : حذف شده . ۵ ب : سیورغاتمش، پ : سیورغایتمش،
ث : سیورغامش . ۶ ث: بکف کفایت . *۷ ج : حذف شده.
۸ ت : خطاب . ۹ پ : حذف شده

این حکم نفاذ یافت تا امراء[۱] هزاره وصده و دهه ولشکریان
آن تومان اورا * امیرخود[۲] دانسته درجمیع قضایاکه بمصالح[۳]
تومان عاید و راجع باشد رجوع با اوکنند و از سخن صواب دید
او[۴] تجاوز ننمایند و رسوم[۵] معهود با او و نوکران او[۶] جواب
گویند وکتب بالامر العالی دام نفاذه فی[۷]
درباب امراء[۸] هزاره[۹] * هم برین موجب باید نوشت ومقدمه
حکم را رجوع بامراء صده و دهه کردن و درباب امراء صده
برموجب امراء هزاره[۱۰] ورجوع حکم بامراء دهه کردن وزوایدی
که درین[۱۱] دو نوع اخیر[۱۲] مذکور نیست متأمل[۱۳] منشی از نوع
اول نقل کند

فصل چهارم درتفویض امارت یارغو

آ ۲۸۸-پ **نوع اول** امراء الوس و وزرا و نواب دیوان بزرگ وحکام
آ ۱۷۹-ب ولایات[۱۴] بدانند کی نظام امور دین و دولت وقوام مصلحت
آ ۱۷۹-ت شرع[۱۵] ومملکت * بر اجراء[۱۶] دو امر[۱۷] خطیر موقوفست و[۱۸] انفکاک

۱- آ ب ت : امرا و . *۲ ج : امیران تومان . ۳ ب : بمصلح ،
پ ج : بمصلحت . ۴ پ : حذف شده . ۵ ج : رسم .
۶ ت : حذف شده . ۷ ث - ع - افزوده . ۸- آ : امرا و .
۹ ب : صده ، ت : هزاره وصده . *۱۰ ب : درحاشیه نوشته شده . ۱۱ ت :
حذف شده . ۱۲- آ ب پ ت ج : آخر . ۱۳- ث : حذف شده . ۱۴- ب : ولایت . ۱۵ ب : شروع ،
ت : حذف شده . *۱۶ ب : بر اجزاء ، پ : واجزا . ۱۷- آ ب : دوام ، ت : دوام شرع . ۱۸ پ : بر

آن از یکدیگر برحسب وضع روزگار متعذر اول تقویت امور شرع و تمشیت احکام *اسلام است[1] ادام[2] الله الی قیام الساعة وساعة القیام و دوم اقتفاء[3] آثار معدلت* واقتدا بسنت[4] و سیرت اصحاب نصفت چه اگر *دریکی[5] ازین دو امر فتوری اتفاق افتد بالضروره احکام سلطنت مختل واوضاع مملکت مهمل ماند وچون تمهید قواعد یارغویی[6] از مخترعات دولت جینکیزخانی[7] و سلاطین مغول بوده وایشان در تمشیت آن مبالغت بروجهی کرده اندکی احکام آن را برقانون راستی مقنن[8] گردانیده وآن را شریعت خود ساخته اند و متابعت عدل[9] و انصاف را بغایات مدارج ونهایات مراتب رسانیده بنابرین مقدمه تعیین صاحب وجودی که جبلّت او برنصفت *و معدلت[10] مجبول و مفطور باشد جهت تفحص قضایاء یارغویی که امراء مغول ولشکریان ایشان را ازمتابعت آن چاره نیست از لوازم می گردد وچون امیر بابان[11] بوفور کفایت وکاردانی ودرایت رسوم و قواعد سلاطین وامراء مغول ودانستن یاساقها[12] وتورهاء

---

*۱ ث : حذف شده . ۲-آت : ادامها ، ث : اجلّها . ۳ پ: اقتفار

*۴ پ : حذف شده . *۵ ت : یکی را . ۶ ت : که - افزوده .

۷- آ ب پ ت : جنکزخانی ، ث : جینکوخانی . ۸ پ : متعین ، ج : تعیین . ۹-آ : عدول *۱۰ پ : حذف شده . ۱۱-آ : بایان ، ت : بابان ، ث : باباں ، ج : بابان که . ۱۲ ث : یا سمها .

۲۸۹-پ. ایشان ازجمیع امراء زمان سرامدست[1] راه امارت یارغو[2] و
تفحص قضایاء مغولان که فطرت و نشأت[3] ایشان برآنست
بدو تفویض کرده شد تا بر وجهی کی[4] در قوتاتغو بلیک[5] جینکیز
خانی دیده و خوانده واز آکابر یارغوچیان مشاهده کرده[6] بتفتیش[7]
قضایاء مغول مشغول شده بیک سرمو از قاعدهٔ عدل وانصاف
تجاوز نکند و قضایا را میان خصمان بر موجب[8] حکم یاساق
۱۳۴آ-ج. بقطع رساند وچون حقیت[9] یکی از خصمان معلوم کند یارغو
نامه بدو دهد تا بتمسک نگاه داشته اگر خصم نوبتی دیگر مزاحم شود
۱۷۴آ-آ او بحکم یارغونامه بجواب قیام نماید[10] و دفع واجب داند بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ[11] اورا امیر یارغوء اردوء
معظم دانسته در انچ بدین وظیفه تعلق داشته باشد
رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند[12]
۱۶۶آ-ث. جماعت امراء مغول قضیه ای را[13] که او[14] بر قانون* یاسا و[15]
یاساق جینکیزخانی پرسیده و بقطع رسانیده باشد[16] باسر[17]
نگیرند و دیگر باره بتفحص آن مشغول نشوند متخاصمان

---

۱ ج : سرآمده است . ۲ ج : یارغوسی . ۳ ب : بشارب . ۴ ت : حذف شده
۵ -آ : قوباتغو بلیک ، پ : قوانغوبلیک ، ث : قوتاتغوبلدک . ۶ ت : حذف شده . ۷ ت :
وتفتیش . ۸ ت : حذف شده . ۹ ث : حقمت . ۱۰-آ : حذف شده . ۱۱ ث : باز
افزوده . ۱۲ پ : ننماید . ۱۳-آ ب ت : حذف شده . ۱۴ ت : حذف شده
*۱۵ پ ج : حذف شده . ۱۶ ت : حذف شده . ۱۷ ت : باز .

که بدیوان یارغو حاضر آیند رسمی که معهود دست[1] با او و نوکران
او وکاتب یارغونامه جواب گویند تا در وجه مصالح خود
صرف نموده بتمشیت این[2] شغل اشتغال توانند[3] نمود[4]
آ۲۸۹-پ نوع دوم چون اقوام مغول را برحسب وضعی که در قدیم
داشته اند قانونی معین بوده که قضایا را میان دو شخص
بران موجب بقطع *می رسانیده اند[5] و نمی گذاشته که بر هیچ
طرف حیف و تعدی و زور و زیادتی رود و[6] آن قانون را
یارغونامه[7] نام نهاده و همچنانک اهل اسلام در اختلاف
احکام میان طوایف[8] انام[9] رجوع با شریعت شریفهٔ محمدی
۱۸۰-ب علی شارعها افضل الصلوات و اکمل التحیات می کنند رجوع
اقوام مغول نیز در* قضایا با[10] یارغوا[11] بوده و تا غایت بران و
تیره استمرار و بران قانون استقرار می نمایند و آن قاعده
ایشان را[12] شرعی موکد و طریقی مسلوک است وجهت فصل
احکامی که میان امرا و طوایف مغولان اتفاق می افتد رجوع
۱۸۰-ت با آن قانون که[13] در استقامت طریق و رفع مخاصمت[14] و
منازعت[15] معتقد فیه ایشان است از لوازم می گردد بنابرین

---

۱ پ : معهود . ۲-آ ب : ان. ۳-آ ب ت : تواند ، ث : نتوانند . ۴ ب : بود.
*۵ پ : رسانیده می اید . ۶ پ : بر ۷-آ ب پ ت ج : حذف شده. ۸ ت: حذف
شده . ۹ ت : ایام . *۱۰ ت : قضا ، پ : قضایا . ۱۱ پ : یارغوا . ۱۲ ت: قاعده
افزوده. ۱۳ پ : کند. ۱۴ ت : مخاصمات . ۱۵ ت : منازعات .

مقدمه راه امارت یارغو[1] در اردوی معظم* با یانتمور[2] بخشی
که* از قدماء امراء مغول است و همواره بفصل قضایاء
یارغویی مشغول بوده و بر قانون معدلت و یاساق[3] وقوف
یافته و بموجب راستی بقطع رسانیده و *روی دل[4] هیچ
آفریده ندیده و ازخدمت و رشوت محترز و مجتنب
بوده تفویض رفت و دست او درحل وعقد این[5] مهم خطیر
و مصلحت جسیم جلیل قوی ومطلق گردانیده شد تا بروجهی
۲۹۰-پ که از راستی و وقوف او بر امور یاساق معهودست بفصل
قضایاء یارغویی اشتغال نماید وحق را درمرکزخود قراردهد
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز امراء الوس
و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امراء[6] *تومانات وهزارها[7]
وصدها وحکام ولایات وجماعت لشکریان مغول ایانتمور[8]
بخشی را امیر یارغو[9] در اردوی معظم دانسته جماعت[10] مغولان
که رفع قضایا بر او کنند از سخن و صواب دید او که برقانون
قوتاتغو بلیک[11] باشد بیرون نیایند و دیگری را با او شریک و

---

۱ پ: یارغوا. *۲ ت: بابایتمور. *۳ ب: حذف شده. *۴ - آب.
ت: روبردل. ۵ - آب ت: ان. ۶ ت: امناء. *۷ پ: هزاره
وتومانات. ۸ ب: اانتمور، پ: بابانتمور، ت: آبانتمور، ج: اَیانتمور.
۹ پ: یارغوا. ۱۰ پ ج: تمامت. ۱۱ ب: قوتاتغوبلبک، پ:
جنکیزخانی و احکام قاآن، ث: قوتانقولک، ج: قوتاتغوبلیک حکم خانی واحکام قاآنی

منازع نشناسند و در توقیر و احترام او کوشند و رسمی که
معهود یارغوست بعد از فصل قضایا با او و نوکران[1] و کاتب
یارغونامه جواب گویند دیگری دران طمع و توقع نکند * و
مزاحم و معارض نگردد[2] و کتب فی تاریخ کذا

نوع سوم چون شیخ علی از قدیم باز[3] بصحبت وملازمت
امراء مغول *واصحاب یارغو[4] مشغول بوده و دانستن قواعد
یارغوچیی* اورا بالفعل[5] حاصل آمده و قوتاتغوبلیک[6] جینکیز
آ-۱۷۵ خانی و احکام قاآنی را[7]* مستحضر شده[8] و در فصل یارغوها
آن را[9] استعمال کرده و قضایا را[7] بین المتخاصمین[10] برقانون
معدلت *و[11] یاساق بقطع رسانیده ازین تاریخ باز راه امارت
ج-۱۳۵ یارغو[12] در اردوی معظم بکمال کفایت و کاردانی او تفویض رفت
و اورا درین[13] باب مطلق العنان گردانیده[14] ابواب مشارکت و
پ-۲۹آ مداخلت مقطوع ومسدود گشت تا بروجهی که از صوایب
ارای او معهودست بغور قضایای خصمان رسیده وتفحص

۱- آ: او - افزوده. ۲* پ ج: حذف شده. ۳ ت: حذف شده. ۴* ت: حذف شده.
۵* - آ ب پ ج: بالفعل اورا. ۶- آ ت: قوتاتقوبلیک، ب: قوتاتقوبلک، پ:
قوتاتقوبلیک، ث: قوتاتقوبلک. ۷*-۷* پ: از- مستحضر- تا- قضایارا- حذف شده.
۸ ت: بوده. ۹* ت: این. ۱۰- آ ت: المتحاکمین، در نسخهٔ «آ» درحاشیه باخط مغایر
- المتخاصمین - افزوده، ب: المخاصمین. ۱۱* - ت: از- یاساق - تا - قاعدهٔ یاساق -
(صفحه ۳۵ سطر ۱) حذف شده. ۱۲- پ: یارغوا. ۱۳ ث: دران. ۱۴ ج: گردانیده شد و.

۱۶۷-ث و تحقیق بلیغ کرده[۱] برقانون یارغو[۲] و قاعدهٔ یاساق بقطع رساند وحیف و تعدی و زور و زیادتی رواندارد بدان سبب این[۳] حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و امراء اولکا و تومانات و اصحاب دیوان بزرگ اورا امیر یارغو دانسته درجمیع قضایا که بیارغو تعلق داشته باشد[۴*] رجوع

۱۸آ-ب کلی با اوکنند و احکام معدلت و نصفت را مطیع و منقاد باشند و قضیه ای که تفحص آن وظیفهٔ نواب یارغو باشد چون او پرسیده و برقانون معدلت و یاساق بقطع[۵] رسانیده[۶] و یارغونامه داده[۴*] دیگری استیناف نکند جماعت متخاصمان بعد از فصل قضایا رسمی که معهود باشد با او وکاتب یارغو نامه جواب گویند وچیزی قاصر نگردانند دیگری مدخل نسازد[۷]

فصل پنجم در تفویض شحنگی

نوع اول سادات و قضاة وحکام ومتصرفان وبتیکچیان وعموم اهالی اهر[۸] بدانند که چون[۹] علیبک ازجملهٔ اعیان زمان[۱۰] بدرست گفتاری و راست کرداری موصوف ومشهورست

۱-ج : نموده. ۲ پ : یارغوا. ۳ ت : ان. ۴* - ۴* پ : از - رجوع کلی - تا - داده - حذف شده، ج : و یارغو نامه داده - حذف شده. ۵ ت : حذف شده ۶-آ ب ت ج : رسانیده باشد. ۷ ث : وکتب بالامر العالی دام نفاده فی - افزوده ۸ - آ ت : آهر، ب پ : حذف شده، ج : آهو. ۹ ت : حذف شده. ۱۰ ج : حذف شده

و سیرت پسندیده و طریقهٔ حمیدهٔ او مستحسن[1] افتاده و
محل وثوق و اعتماد شده و آن ولایت بشحنه ای
عادل که برجواب امرا و متغلبان و آینده و رونده قادر
آ ۱۸-ت باشد محتاج ازین تاریخ باز راه شحنگی و باسقاقی[2]
آنجا بدو تفویض رفت تا بغور قضایای یارغوی رسیده
بر وجه معدلت و یاساق بقطع رساند و در تفحص قضایای
شرعی که وظیفهٔ قضاة اسلام باشد مدخل نسازد و داخل
۲۹۱-پ شحنگی و یارغو نگرداند بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از ابتدای این[3] تاریخ او را شحنه و باسقاق آن ولایت
دانسته[4] در جمیع قضایا که تفحص و تحقیق آن وظیفهٔ[6]
شحنه باشد رجوع کلی[5] با او کنند و از سخن او که بر قانون
معدلت و یاساق باشد تجاوز ننمایند و رسمی که معهود
قضایاء شحنگیست با او جواب گویند تا در وجه اخراجات
خود بمصرف رسانیده بدین مهم خطیر قیام تواند نمود او
نیز باید که از[6] حیف و میل[7] و خدمتی و رشوت محترز
و مجتنب باشد[8] و * روی دل[9] هیچ آفریده نبیند[10] و چنان

۱- ث : بسندیده. ۲ ث : باسقاق. ۳-آ ب پ ث ج :حذف شده.
۴ ج : دانند و . ۵ ج : حذف شده. ۶ ث :حذف شده .
۷ ج : حیل. ۸-آ : و رور و زیادتی نکند - افزوده *۹-آ ب :
رور بر دل ، ت : ر بردل ، ۱۰-آ ب : نیفتد .

سازد که خلایق از حسن معاش او شاکر باشند تا بمحمدت[ت]
پیوندد

نوع دوم چون شیخ[۱] تورسون[۲] مردی پیر و جهان دیده است و از بد و نیک قضایا *با خبر[۳] بوده و هرگز[۴] بر حیف و میل[۵] و زور و زیادتی[۶] اقدام ننموده و بی راهی را راه باز نداده شحنگی فلان و لایت بدو تفویض رفت
آ-۱۷۵آ تا بغور قضایاء یارغویی رسیده بر قانون معدلت و یاساق بقطع *و فصل آن قیام نماید[۷] و بی گناه را درگناه نیارد و *عوانان و ایقاقان[۸] را پیش خود راه ندهد و بقول اصحاب اغراض هیچ آفریده را متهم نگرداند *و بیارغو نخواند[۹] و تادیب بر قدر گناه کند بدان سبب این حکم[۱۰] نافذ[۱۱] شد[۱۲] تا
آ-۲۹۱پ از ابتدای این تاریخ قضاة و حکام و متوطنان فلان ولایت او را گماشتهٔ دیوان و شحنهٔ خود دانسته در قضایای یارغو[۱۳] رجوع با او کنند و احکام او را که بر قانون معدلت و نصفت باشد مطیع و منقاد گردند[۱۴] و رسمی که معهود

---

۱ ت: حذف شده. ۲ پ: ترسون. *۳ ج: جیز. ۴ ج: حذف شده. ۵ ت: تعدی. ۶ ج: هرکز - افزوده. *۷ پ ج: رساند. *۸ آ: ایقاقان وعوانان، پ: عوانان و القانان، ت: عوانان و ایناقان، ج: ایقاغان وعوانان. *۹ ث: حذف شده. ۱۰ ب: حذف شده. ۱۱ ت: نفاد. ۱۲ ت: باشد.
۱۳ آ ب ت: یارغویی. ۱۴ ت: کردد

۱۸۱-ب آ۱۳۵-ج شحنگیست با او جواب گویند تا بدان قناعت نموده توقع[1] زیادتی نکند[2].

نوع سوم درین وقت چون[3] سادات و قضاة[4] و صدور
آ۱۶۷-ث و اکابر و اعیان و معارف سلماس[5] از تعدی و بی راهی
شحنه ای که برسر ایشانست شکایت کرده اند[6] و فواسد
اطماع و فواحش توقعات او را که نه[7] بر قدر قدرت و اندازهٔ
استطاعت ایشان بوده[8] در حیّز عبارت آورده و استدعای
شحنهٔ عادل نیکو نهاد کردند چون عرضه داشت ایشان بصدق
مقرون بود و جمعی از اعیان و مشاهیر نیز بتصدیق آن گواهی
دادند شحنهٔ سابق را معزول گردانیده از ابتدای این[9] تاریخ
راه شحنگی آنجا برحاجی الیاس مقرر و بدو مفوض گشت
تا تفحص قضایای[10] * بی راهی[11] و تعدی شحنهٔ سابق[12] کرده آنچ
از هرکس بی راه و نا واجب ستده باشد استرداد نموده بر
مستحقان مقرر دارد و بعد ازان چون متخاصمان پیش
او آیند بتفتیش احوال ایشان بر قانون یاساق مشغول
گشته بر قاعدهٔ راستی و معدلت بقطع رساند بدان سبب

---

۱ ج : حذف شده . ۲ ث : برین جمله روند اعتماد نمایند کتب فی - افزوده.
۳ ت : حذف شده. ۴ ت : وحکام - افزوده. ۵ ت : حذف شده .
۶ پ ج : کرده. ۷ - آ ت : حذف شده . ۸ ت : نبوده . ۹ - آ ب پ ث ج :
حذف شده. ۱۰ ت : قضاء ، پ ج : قضایا . * ۱۱ پ ج حذف شده. ۱۲ ت : حذف شده.

این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز اورا شحنهٔ آن ولایت
۲۹۲-پ دانسته رجوع قضایای یارغویی با اوکنند واحکام اورا
که بر قانون[1] انصاف و یاساق باشد امتثال نمایند ورسم
۱۸۱-ت شحنگی با نوکران او جواب گویند او نیز باید کی مفسدان و
ایقاقان[2] و عوانان[3] کهنه را پیش خود راه ندهد وبقول ایشان[4]
کار نکند واز افعال[5] و حرکات[6] شحنهٔ سابق اعتبار گیرد و
جمعی راکه اکابر*واعیان[7] آنجا بر نزاهت[8] عرض و براءت
ساحت ایشان[9] گواهی دهند بیارغو نخواند[10] و مزاحم ایشان
نشود و تعرضی[11] نرساند [12]*وچنان سازدکه امداد شکر
همکنان* ازحسن[13] معاش و وفور معدلت و نصفت او متواتر
ومتعاقب گردد تا باحماد[14] واثنا مقرون افتد[15] ازجوانب
برین جمله روند و اعتماد نمایند کتب فی[12]*

فصل ششم [16] درتفویض کتابت احکام مغولی ببخشیان.

نوع اول چون کمال عواطف و مراحم حضرت لایزالی ذی الجلالی

۱-پ : قاعده، ج : قانون و قاعدهٔ. ۲ ت : اینا قان ، ج: افغان. ۳ ث: عنوان
۴ ث : هیچ - افزوده. ۵ ت : احوال. ۶ ت : حرکه. *۷ پ: حذف شده
۸-آب : هیچ - افزوده. ۹ پ ج : حذف شده. ۱۰ ب : نحوانند ، ت ث :
نخواند. ۱۱-پ ت ج : تعرض. *۱۲ -*۱۲ پ ج : از - وچنان-تا-کتب
فی : حذف شده. *۱۳ ب : احس. ۱۴ ب : باحمال. ۱۵ ت : حذف شده. ۱۶ پ ج :
این فصل حذف شده وبعوض او فصل بیست و دوم « درتفویض تتغاولی وراهداری » نوشته شده.

توالت آلاؤه و تقدست اسماؤه شامل احوال باشد وممالک ایران زمین در تحت تملک وتصرف آمد و همگی همت همای فر بحال طبقات عباد در اقاصی بقاع و بلاد محیط گشت و
۱۷۶-آ انواع مراحم وعواطف درحق ایشان صدور یافت ویکی ازان صنایع آن دانستیم که بهر طایفه کتبت احکام بزبان ایشان انفاذ و اصدار یابد تا مضمون آن را بسهولت فهم کنند[۱] ازان جملت بمدینة السلام بغداد وسایر بلاد عراق عرب احکام بزبان عربی صدور می یافت وبطوایف اعاجم وبلاد جبال و بقاع فرس بزبان فارسی واجب آمد بطوایف مغولان واتراک نیز بالسنه وخطوط ایشان احکام ارسال کردن تا فهم آن بآسانی کنند با او بزبان او[۲] سخن باید گفت وچون اوروک[۳] بخشی از قدماء اکابر بخشیان و بتیکچیان ایشان
۱۸۱-ب است وهمواره بملازمت سلاطین کامکار و ملوک نامدار مشغول بوده و در دواوین ایشان بکتبت احکام مغولی اشتغال نموده ومراسم ودقایق آن کما ینبغی دانسته و درقلم آورده و امانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی وخدای ترسی وکم طمعی را شعار و دثار روزگار خود[۴] ساخته بنا برین مقدمه راه کتبت احکام مغولی بدو تفویض رفت تا

۱-آ : نکنند. ۲ ت : حذف شده. ۳-آب : اروک ، ت: ازوک. ۴ ب : حذف شده.

بر قراری که همواره معهود[1] و معتاد بوده بدان وظیفه قیام نماید و مسودات را بعد از آنک بپروانجات امرا و وزرا رسیده باشد از سر امعان نظر و اتقان[2] تأمل با بیاض برد وشرایط
۱۶۸-ث احتیاط مرعی دارد و مضمون احکام یرلیغها را که بامارت اولکا و تومانات و هزارها وصدها و دیگر کلیات قضایا نویسد بر ظهر آن بعبارتی موجز مختصر اثبات کند چنانک هیچ دقیقه[3] کلی از مضمون حکم فوت نشود تا چون بمطالعه رسد بزودی مطلوب معلوم گردد اگر بعضی از مغولان و متغلبان اورا بتکلیف و الزام برکتابتی دارند[4] که از منهج معدلت و یاسا و یاساق مستبعد باشد او[5] بدان التفات نکند و اگر نشنوند[6] در حضرت* ما بعرض[7] رساند تا حکم آن بروجه معدلت فرموده آید وهیچ دقیقه از دقایق این شغل خطیر که وظیفهٔ تکفل بخشیان و مغولی نویسان است[8] فوت نکند تا روز بروز امداد عنایت در بارهٔ او تواتر وتعاقب یابد و بسیورغامیشات مخصوص گردد ان شاءالله تعالی بدان
۱۸۱-آت سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و وزرا واصحاب دیوان بزرگ و امراء اولکا و تومانات وهزارها وصدها وحکام و

۱- آت : ومتعارف - افزوده. ۲ ب : نفان، ت : القان، ث : ناخوانا
۳ ت : دقیقه از دقایق. ۴ ت : دارد. ۵ ث : و ۶- آ: نشوند او،
ت : او نشنوند او بدرگاه آمده. * ۷ ت : حذف شده. ۸- آت : باشد.

متصرفان ولایات[1] وجماعت لشکریان وصحرانشینان ممالک محروسه ازین تاریخ باز اوروک[2] بخشی را کاتب احکام مغولی دانسته درجمیع قضایا که بدین مهم خطیر و مصلحت جلیل تعلق داشته باشد رجوع کلی باو کنند و دیگری را مجال مشارکت ومداخلت ندهند و رسوم معهود کتابت با او[3] جواب گویند و بی تنقیص وتقصیر برسانند[4] واگر او بواسطه کبر سن واستیلای شیخوخت دربعضی اوقات از ملازمت دیوان وکتبت احکام تقاعد نماید هرکس را از فرزندان *خود وغیرهم که نیابت دهد وقایم مقام خود گرداند نایب مناب وگماشته وقایم مقام

و فرو[5] داشتهٔ* او دانند و[6] رجوع کتبت احکام باو آ۱۷۶

از لوازم شمرند وچون اوروک[7] بخشی بوظایف این شغل چنانک از طریقهٔ پسندیدهٔ او معهود بوده قیام نماید هرسال از اصل مال دیوان[8] مبلغ کذا دیناراً برسبیل مرسوم باو جواب گویند تا در وجه مصارف[9] مصالح خود مستغرق گرداند واگر خواهد کی این مبلغ را بمتوجه موضعی دیوانی یا تمغایی که بدان مقدار وافی باشد فرو

۱- ب : ولایت. ۲-آ ب ت : اروک، ث : اورک. ۳-آ ب ت: حذف شده. ۴ب : نرسانند. *۵ ت : حذف شده. *۶ ت : و داند. ۷-آ ب : اروک، ت : ازوک. ۸ ب : دیوانی. ۹ت - و- افزوده

آرند و با تصرف او دهند تا سال بسال از انجا استیفا نماید
و با دیوان رجوع نباید کرد ملتمس او مبذول داشته بران
۱۸۲-ب موجب بتقدیم رسانند و بعد از شرایط تکریم و تبجیل رعایت
جانب او از واجبات دانند *برین جمله روند اعتماد نمایند
کتب فی[1]
نوع دوم چون طغای بخشی از قدیم الایام باز بملازمت
پدران بزرگوار و آقایان نیکو کردار ما قیام[2] نموده است
و از عهدهٔ هر مهم که بدو حوالت *فرموده اند[3] براحسن[4]
وجوه متفصی شده و بدان واسطه بمراحم و عواطف و
سیورغامیشات مکرم و مخصوص بوده و بعد از ایشان در
ملازمت حضرت شریفهٔ ما[5] شرایط نیکوبندگی و جانسپاری
بجای آورده و بدل راست ملازمت[6] نموده و کوچ داده وبر
دقایق کلی احکام مغولی و قوفی[7] تمام یافته و بامانت و دیانت
و راست قلمی و کم طمعی مشهور و موصوف بوده ازین تاریخ
باز راه کتبت[8] احکام مغولی بدو تفویض رفت تا دران باب
آنچ شرایط تحفظ *و تیقظ[9] باشد مرعی داشته جهت هر
طایفه از طوایف مغول برموجبی که مسودات پروانه و یاسامیشی

---

*۱- ت: حذف شده. ۲ ت - ما - افزوده. *۳- آت: رفته، ب: کرده.
۴ ت - اوضاع و - افزوده. ۵ ت: حذف شده. ۶ ت: حذف شده.
۷- آت: وقوف، ب: وفوق. ۸ ث: کتابت. *۹ ت: حذف شده.

امراء دیوان رسیده باشد *احکام بنویسد[1] وطریقهٔ امانت و دیانت و غبطهٔ دیوان رعایت کند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا واصحاب دیوان بزرگ و امراء اولکا وتومانات و هزارها وصدها وجماعت مغولان و اتراک از لشکریان وصحرا نشینیان اورا بتیکچی احکام مغولی دانسته درجمیع قضایا کی بدین شغل تعلق[2] داشته باشد رجوع کلی با اوکنند و رسمی که معهود ومعتاد کتّاب[3] است بااو جواب گویند و بتقتیر[4] و تقصیر وتنغیص[5] *و تنقیص[6] مزاحم ومعارض نگردند اصحاب دیوان مرسومی که بنام کاتب مغولی نویس[7] در دفاتر[8] مقرر بوده باشد سال بسال با او جواب گویند و ازمطل ودفع و تعویق ومنع محترز و مجتنب باشند وهرسال تا او بدین وظیفه[9] مشغول باشد[10] احکام مجدد نطلبند *برین جمله روند اعتماد نمایند و[11] کتب بالامر العالی دام نفاذه فی[12]

---

*۱ ت: حذف شده. ۲ ت: حذف شده. ۳-آ ب ت: کتابت. ۴-آ: بتقبیر، ت: بتغییر، ث: بتفتیر. ۵ ب: تنغیض، ت: تنفیص، ث: تنعص. *۶ ت: حذف شده، ب: وسمص، ث: بتقیص. ۷ ت: که - افزوده. ۸ ب: دقایق، ت: دفاترمغولی. ۹-آت: وظایف ۱۰- ب: نباشد. *۱۱ ت: حذف شده. ۱۲ ت: حذف شده.

۱۸۲-ت نوع سوم چون قتلغ بوقا[۱] بخشی ازقدیم باز بملازمت دیوان بزرگ مشغول است و با جماعت بخشیان که بکتبت احکام مغولی اشتغال داشته اند مصاحب بوده وبر دقایق کتابت این نوع از احکام وقوف یافته وبامانت ودیانت مشهور* ومعروف[۲] شده ازین تاریخ بازکتابت احکام مغولی بدو تفویض رفت تا دران باب آنچ وظیفه دقت نظر و وفور[۳] تعمق و تدنق[۴] وکمال امانت و دیانت باشد بجای آرد و مهمات جماعت مغولان واتراک

۱۷۷-آ از امراء تومان وهزاره وصده ولشکریان وصحرانشینان که در کتبت احکام رجوع با اوکنند[۵] براحسن وجوه ساخته گرداند ودقایق و وظایف این شغل مهمل ونامرعی نگذارد چنانک هیچ دقیقه از آنچ بخشیان دیگر ملاحظه آن واجب دانسته اند فوت نشود بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و وزرا واصحاب دیوان بزرگ و امراء اولکا و تومانات وهزارها وصدها وجماعت لشکریان وصحرانشینان با سرهم درجمیع ولایات ممالک

۱۸۲-ب محروسه رجوع کتبت احکام مغولی با اوکنند ومراسم توقیر و تبجیل مرعی دارند ومرسومی که این شغل را در دیوان* ازقدیم باز[۶] مقرربوده ومتون دفاتر برکمیت آن مشتمل برقرار با اوجواب گویند تا در وجه مصالح خودصرف نموده بتمشیت آن مهم[۷]

۱-ت: بغا. *۲ت: حذف شده. ۳ت: حذف شده. ۴ ت: فکر- افزوده. ۵ت: با- -افزوده. *۶ ت: حذف شده. ۷ ت: حذف شده.

مشغول گردد و کتب فی

آ۲۹۳ پ **فصل هفتم** در جمع کردن امراء لشکریان[۱]

نوع اول امراء هزاره و صده و دهه تومان* شیبان قتلغ[۲] و لشکریانی که در* مدال و[۳] اهتمام ایشانند بدانند کی درین وقت عنان عزیمت برصوب تسخیر فلان ولایت و مملکت منعطف گردانیده ایم و[۴]* بجمیع ممالک ایلچیان باحضار[۵] امرا و لشکریان فرستاده بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند[۴]* تمامت امراء هزارها وصدهاء آن تومان و لشکریان ایشان[۶] مرتب و مستعد باچیر[۷] وجبه و آزوق تمام بعد از پنج روز* از تاریخ[۸] وصول این حکم متوجه شده بدین جانب آیند و توقف را مجال ندهند

نوع دوم شیخ محمود و امراء هزاره و صده و دهه[۹]* کی در تومان او داخل اند بدانند که درین وقت جهت فتح فلان مملکت بحضور ایشان احتیاج است و امیر علی را با تومان او بدان صوب

۱۶۹-ث نامزد کرده بمنقلای[۱۰] فرستاده ایم بدان سبب این حکم نفاذ یافت

۱- آ پ ج: لشکر، در نسخه «ب» - در جمع کردن امراء لشکریان - حذف شده.
۲*- آ: سیبان قتلغ، ب: شبیان قتلغ، پ: سیبا نصلغ، ت: سعبان قتلغ، ث: شیبان قتلغ، ج: ایسنقتلغ. ۳* پ: حذف شده. ۴* - ۴* ج: در حاشیه نوشته شده. ۵ پ ج: باستحضار. ۶ پ ج: آنجا، ت: حذف شده. ۷ پ: جبر، ت: جر، ث: ناخوانا. ۸* ث: حذف شده، ب - از: حذف شده. ۹* ث: حذف شده. ۱۰- پ ج: حذف شده.

و بر دست محمد بیگ فرستاده شد تا چون واقف گردند در روز
بترتیب استعدادات[1] خود مشغول شوند[2] چنانک بعد از پنج روز
در صحبت محمد بیگ با ترتیب تمام متوجه فلان مملکت گردند[3]
و با میرعلی ملحق شوند[4] و در طریقهٔ[5] سعی و اجتهاد و وظیفهٔ[6]
آ۱۳۶-ج جانسپاری وکوچ دادن از[7] آنچ *ممکن[8] و مقدورست بجای آرند
چون بمساعدت ایشان[9*] آن مملکت مسخر گردد و فتحی[10] که
۲۹۴-پ مطلوبست دست دهد[9*] عنایت و مرحمت و سیورغامیشی[11] در
بارهٔ ایشان زیادت بر تصور و توقع همکنان باشد و اگر تخلف کنند
آ۱۸۲-ت و مخالفت ورزند مواخذت و معاقبت یابند تا حقیقت دانند[12]

نوع سوم ملکتمور[13] معلوم داند[14] که درین وقت احکام
یرلیغها[15] بجمع کردن عساکر منصوره که در ولایات[16] و اطراف متفرق اند[17]
نفاذ یافته می باید که چون واقف گردد با امراء هزاره و صده که
داخل تومان او می باشند مکتوبات نویسد[18] و وصیت کند تا

۱ج : استعداد . ۲-آ ب پ ت ج : کردند . ۳ ت : شده . ۴ پ: حذف
شده ، ت : کردند . ۵ پ : وظیفه ، ت : طریق . ۶ پ : طریقه ،
ج : وظایف . ۷-آ ب پ ت ج : حذف شده . *۸ ت : حذف شده .
*۹-*۹ پ ج : آن فتح دست دهد . ۱۰-آ ب ت : فتح . ۱۱ ب : سیوغامیشی ،
ت : سیورفامشی . ۱۲-آ ب - برین جمله روند اعتماد نمایند کتب فی - افزوده .
۱۳ ج : منکلی تمور ، ب : ملکوتمور . ۱۴-آ : دارد . ۱۵ پ ج : یرلیغ . ۱۶ پ ت
ج : ولایت . ۱۷ پ ج : حذف شده . ۱۸ پ : نویسند

بترتیب[1] استعدادات[2] مشغول شوند و مجموع چهارپایان[3]
را بعلفخوار گذارند تا فربه شوند و بعد از چهل روز متوجه
اینجانب گردند تا بهر مقصد که توجه افتد ملازم باشند[4]

آ-۱۷۷ **فصل هشتم در تعیین اقطاعات**

اقطاع در عرف مستوفیان آنست که پادشاه مواجب امرا
و لشکریان را که از دیوان مقرر و مجری باشد برمتوجه موضعی[5]
دیوانی تعیین فرماید و برایشان مقرر و مسلم دارد تا سال
بسال از انجا تصرف نمایند و رجوع با دیوان نکنند* و از
روی لغت اقطاع دادن سلطان است[6] و مفهوم لغوی نیز[7]
ب-۱۸۳ مطابق[8] مفهوم اصطلاحیست اکنون بتمهید مقدمات انشائی[9]
مشغول شویم

نوع اول چون اکثر اوقات بحضور امرا و لشکریان جهت
دفع مخالفان[10] و تسخیر ولایات احتیاج می افتد* و تا[11] ایشان
را اسباب ملازمت و استعداد محاربت* با مخالفان[10*] مرتب[12]
پ-۲۹۴ نباشد حضور متعذر گردد و اگر ترتّب[13] اسباب ایشان از

۱-ث : بتدبیر. ۲-آب ت : استحداد. ۳ پ ج : اسبان. ۴ ث : و از جوانب برین جمله روند اعتماد نمایند - افزوده. ۵ ت : موضع. *۶ پ ج : حذف شده. ۷ ت : حذف شده. ۸-آب : مطلق، پ ج : موافق. ۹-آ : درحاشیه - قواعد - افزوده. *۱۰-*۱۰ ج - از - و تسخیر - تا - با مخالفان حذف شده. *۱۱ ت : حذف شده. *۱۲-آب ت : حذف شده. ۱۳ ج : ترتیب .

بروات و حوالات دیوانی باشد در استیفای آن زحمت بسیار بدیشان رسد و بعد از تحمل مشاق[1] و کثرت تکالیف یحتمل که بروات[2] جامگیات ایشان بسبب تعدد اصحاب[3] حوالات[4] بتمام واصل نشود یا[5] بالکلیه راجع گردد[6] و در اثنای این حال فرصت استصحاب و استلزام ایشان فوت شود و مطلبی نیز که موقوف برحضور ایشان باشد درحیّز توقف و تعذّر ماند بنابرین مقدمه مصلحت وقت مقتضی آن شد[7] که هرکس را از امرا و لشکریان ایشان موضعی از مواضع دیوانی بوجه[8] مرسوم و جامگی تعیین رود و باقطاع ایشان مقرر گردد تا باستغلال[9] اشتغال نموده* و باستنما[10] واستثمار[11] استکثار محصولات کرده سال بسال وجوه مواجب خود از ارتفاعات آن مواضع[12] تصرف نمایند و بمصالح ملازمت از اسبان[13] وچیر[14] وجبه و اسلحه و آزوق وخیمه وسایرمایحتاج الیه[15] مستغرق گردانند و برجوع با دیوان بزرگ محتاج نشوند[16] و

۱- ت: مستاق، ث: میثاق. ۲ ث: و- افزوده. ۳ ب: ایشان. ۴ ت: حوالت
۵- آت: تا، پ: با. ۶ ج: شود. ۷ پ ج: باشد. ۸ ت: توجه. ۹ ت پ ج باستقلال، ث: باستعلال. *۱۰ ت: حذف شده. ۱۱- ب پ ج: استمثار، ت: باستثمار، آ: استثمار و. ۱۲- ب پ ج: موضع.
۱۳- ب ث ج: اسباب. ۱۴- ب: جه، پ ت: جر، ث: ناخوانا، ج: چپر. ۱۵- پ: حذف شده. ۱۶- آت: نشود، ث: شوند

در وقت حاجت حاضر شده بخدمت وملازمت وکوچ دادن
قیام نمایند[1] وهیچ مهم از مهمات کلی مملکت[2] فوت نشود و
بهانهٔ تخلف و تقاعد ایشان از ملازمت مرتفع گردد[3] تمهیداً
۱۶۹آ-ث لهذه القاعدة از ابتدای این تاریخ بلوک حضرت قاآن را
که در ولایات[4] اران[5] وموغان است بوجهٔ[6] مواجب * وجامگی[7]
۲۹۵-پ امیر[8] تومان شیخ حسن معین گردانیده باقطاع تومان او مقرر
کرده شد و ابواب مشارکت غیر بکلی مسدود ومقطوع[9] گشت[10]
و در دفاتر دیوان اقطاع بنام[11] او و امراء هزاره وصده ودههٔ
آن تومان مثبت و مسطور شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت
۱۸۳-ت تا حکام ومتصرفان اران وموغان از ابتدای این[12] سال آن بلوک[13]
را بوجه مواجب او و امراء مذکور آن تومان مقرر دانسته
با تصرف ایشان گذارند[14] و از مدال واهتمام خودمفروز دانسته
قطعاً و اصلاً پیرامون آنجا[15] نگردند و مدخل نسازند تا ایشان
۱۳۷-ج آن مواضع را در عمارت و زراعت آورده سال بسال محصولات
را بوجه مواجب خود و ترتیب اسبان[16] و اسلحه ودیگر

۱-پ : نماید. ۲ث : حذف شده. ۳ب : نکردد. ۴-آب پ ت : ولایت.
۵ پ : آزان ، ث : ازان ، ج : آران. ۶ب : توجه ، ت : موجه. *۷ت : حذف شده. ۸-آب ت : حذف شده. ۹پ ج : ممنوع. ۱۰-ت : حذف شده. ۱۱-پ : حذف شده. ۱۲-ت : آن. ۱۳-ت : ملوک. ۱۴-پ : کذراند.
۱۵-ج : حذف شده. ۱۶-ب ج : اسباب.

مهمات[1] بمصرف رسانند دیگری کایناً من کان دران مواضع[2] مدخل
نسازد[3] و با تصرف ایشان گذارند[4]

۱۷۸-آ نوع دوم درین وقت[5] چون سلیمان بهادر را جهت
ملازمت چریک منصور طلب داشتیم بواسطهٔ عدم[6] استعداد
از[7] نا رسیدن وجوه مرسوم[8] امتناع نمود چون از اصحاب
دیوان تفحص رفت تصدیق سخن او کردند معلوم شد که
سبب توقف او عدم استطاعت و استعداد دست واز بروات
دیوانی با وجود کثرت ارباب[9] حوالات کسر احوال او منجبر[10]
۱۸۳آ-ب نمی گردد بالضروره فلان موضع را از اعمال فلان ولایت
بوجه[11] اقطاع او مقرر گردانیدیم تا آن را معمور و مزروع داشته
۲۹۵آ-پ محصولات مزروعی و متوجهات دیوانی[12] را بوجه جامگی خود
و مواجب لشکریان که در اهتمام دارد مستغرق گرداند[13] وسال
بسال از انجا تصرف نموده از ملازمت باز نماند[14] بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای[15] سال حکام و متصرفان آنجا[16]
آن موضع را از مدال[17] واهتمام خود وجمع[18] ولایت[19] مفروز و

۱-ت: مصالح. ۲-آب: موضع. ۳ج: نسارند. ۴پ: گذارد. ۵ت: حذف شده. ۶ت: استطاعت - افزوده. ۷پ: حذف شده. ۸پ ج: مواجب. ۹ث: حذف شده. ۱۰-ب: متحمر، پ: متحبّر، ث: منجبر، ۱۱-ت: توجه. ۱۲-ت: دیوان. ۱۳-پ: کردند، ت: کرداند. ۱۴-پ: نماید. ۱۵ت: این - افزوده. ۱۶ت: فلان جا. ۱۷-ث: امدال. ۱۸-ب ت ث: جمیع. ۱۹-ت: حذف شده.

موضوع دانسته بهیچ وجه از وجوه برانجا برات ننویسند[1] و حوالت نکنند و محصل نفرستند وقلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و با تصرف گماشتگان و معتمدان سلیمان بهادر گذارند و ایشان را متصرف آنجا دانند ایلچیان و نوکران خاصه بی حکم[2] از آنجا اولاغ و علوفه[*] و علفه[3] وسایر اخراجات نطلبند. ومزاحم نشوند او نیز باید که رعایا ومزارعان را مستظهر گردانیده بزیادت از متوجهات دیوانی که بقانون مقرر شده باشد با ایشان خطابی نکند ومتفرقان را استمالت داده با وطن مألوف آرد و بعمارت و زراعت مشغول گرداند هیچ آفریده حمایت نکند[*] و مانع ومزاحم نگردد[4]

نوع سوم حکام[5] ومتصرفان و تکچیان فلان ولایت بدانند که از ابتدای این[6] سال فلان[7] موضع را[*] از اعمال آنجا با مال ومتوجهات وحقوق دیوانی و محصول مزروعی[8] بوجه اقطاع هزارهٔ شیخ علی مخصوص و مستغرق گردانیدیم و در دفاتر دیوان اقطاع بنام او مثبت ومسطور گشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت[*] تا از ابتدای سال آن موضع[9] را ازان ولایت

۱- پ: نویسند ، ث: سویسند. ۲ ج - او - افزوده. [*]۳ ت: حذف شده. [*]۴ ت: ومزاحم نکردد ومانع نشود ، ث: ومزاحم نکردد ، ج: ومانع ومنازع نکردد.

۵ پ - ونواب - افزوده . ۶ پ: فلان . ۷ پ: این.

[*]۸ ت: حذف شده . [*]۹ ث: ناخوانا.

مفروز دانسته با تصرف او و معتمدان او[1] دهند تا در عمارت
و زراعت *سعیی که منتج و منجح باشد[2] بجای آرند و سال
بسال محصولات مزروعی و متوجهات دیوانی را بوجه جامگی
۱۷۰-ث *خود و امراء صده که در هزارهٔ[3] اوست و لشکریان آن هزاره
بمصرف رساند دیگری پیرامون نگردد و مانع[4] و مزاحم نشود
رعایاء آن موضع بهرجا که رفته باشند[5] با وطن مالوف آمده[6]
بعمارت و زراعت و آبادانی مشغول گردند هیچ آفریده بحمایت
درمیان نیاید *از جوانب[7] برین جمله روند و اعتماد نمایند
*کتب فی[8]

۱۸۳-ت فصل[9] نهم *[10]در تفویض بوکاولی[11] لشکر *[10]

بوکاول[12] شخصی را گویند که بعد از امرا آقا *[13]و[13] بزرگترین[14]
طوایف لشکریان او باشد *[13] و راه او و آنک بتدبیر مصالح
امارت[15] و ترتیب لشکریان و ایصال وظایف[16] و مراسم که از

۱-پ : حذف شده. *۲ ث : ناخوانا، ج : سعیی که - حذف شده .
*۳ ث : ناخوانا ، پ ج : خود و امراء صده و هزارهٔ که درعهدهٔ. ۴ ج : و منازع.
-افزوده. ۵ ب پ ت : باشد. ۶ پ : ایند. *۷ پ ج : حذف شده .
*۸ ج : حذف شده ، پ - کتب : حذف شده. ۹ پ ج : فصل نهم و دهم
و یازدهم و دوازدهم -تا - ضرب دوم در تفویض اعمال - حذف شده (ص ۵۳-۷۲)
*۱۰ - *۱۰ ب : ناخوانا. ۱۱-آ: نکاولی. ۱۲-آ: بوکا وول. *۱۳ - *۱۳ت : او بزرگ
طوایف لشکریان باشد. ۱۴-آب : بزرگتر. ۱۵-ت : عمارت. ۱۶ت: وطوایف

دیوان بزرگ* جهت ایشان[1] تعیین رود قیام نماید وغنایم و
آ-۱۷۸ فتوحات را که درفتح ممالک وتسخیر ولایات بدست آرند
بموجب راستی برایشان قسمت کند[2] وجانب حق مرعی داشته
نگذارد که بر یکدیگر زور و زیادتی کنند[3] وما درین معنی بر
سوابق عادات سه نوع بیان کنیم ان شاء الله تعالی

نوع اول چون ایسنتمور[4] از قدیم الایام بازبیوکاولی
لشکریان مشغول بوده است و بر قواعد و قوانین این شغل
خطیر وقوف یافته و دُرْبَتْ[5] و تجربتی تمام حاصل کرده
ازین تاریخ باز[6] راه[7] بوکاولی لشکر منصور که از معظمات
ب-۱۸۴ مهماتست بدو تفویض رفت تا دران[8] باب آنچ ازحسن
مساعی او معهود بوده بجای آورد و وظایف ومراسم وجامگیات
جماعت لشکریان بموجبی که از دیوان مقرر گردد با ایشان
جواب گوید ونگذارد که توقع زیادتی کنند بدان سبب این
حکم* بنفاذ پیوست[9] تا امرای الوس ووزرا و امراء تومانات[10]
وهزارها وصدها ایسنتمور[11] را بوکاول[12] لشکر منصور دانسته

---

*۱-آت : حذف شده ، ب : - ایشان - حذف شده . ۲ ب : کنند .

۳ت : حذف شده . ۴ ث : ایسنتمور . ۵ ب : درتب ،

ت : درایت ، ث : ترتب . ۶ ت : بار . ۷ت : حذف شده

۸ ت : درین . *۹ ت : نفاذ یافت . ۱۰-آ ب ت : تومان .

۱۱ ث : ایسنتمور . ۱۲ ت : بوکاولی ، ث : بوکاوول و .

دیگری را با او شریک و منازع نشناسند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند وچون وظایف[1] وجامگیات ومرسومات را بر لشکر[2] قسمت کند بدان قسمت راضی باشند و از سخن او بیرون نیایند و مراسم توقیر واحترام مرعی دارند امراء تومان وهزاره دست او قوی دانسته[3] در رعایت و محافظت او[4] کوشند وچنان سازند[5] که از سر فراغت خاطر بشغل بوکاولی عساکر منصوره قیام تواند نمود اصحاب دیوان بزرگ مرسومی که بنام بوکاول مقرر باشد و در دفاتر مثبت با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود بمصرف رساند

نوع دوم امراء الوس و وزرا و امراء اولکا وتومانات وهزارها وصدها وجماعت لشکریان بجمیع ولایات[6] ممالک محروسه بدانند که ازین تاریخ باز راه بوکاولی لشکر منصور بطغایتمور[7] حوالت رفت تا دران باب آنچ ازحسن اجتهاد وکاردانی وکفایت او معهود ست بجای آورد وجامگیات ومرسومات لشکریان[8] وغنایمی که ایشان را در فتح ممالک دست دهد بموجب راستی برایشان قسمت کند و نگذارد که بر یکدیگر زور و زیادتی وحیف و تعدی کنند بدان سبب

۱ـ ث : حذف شده . ۲ـ آ ب ت : لشکریان. ۳ ت: داشته.
۴ـ آ ب ت : حذف شده . ۵ ت : سازد . ۶ ت : حذف شده.
۷ ب : بطغا یمور ، ت : بطغانتمور . ۸ ت : حذف شده.

این حکم نفاذ یافت تا اورا بوکاول[1] لشکر منصور دانسته دست
او در تمشیت این شغل قوی دانند و دارند جماعت لشکریان
از سخن وصواب دید او بیرون نیایند و بقسمتی که او میان
ایشان کند راضی باشند و از زیادتی[2] توقی وتعفف[3] ورزند[4]
و در[5] توقیر[6] و[7] احترام او کوشند اصحاب دیوان مرسوم بوکاولی آ ۱۸۴-ت ۱۷۰-ث
بموجبی که در دفاتر دیوان[8] مثبت ومسطور باشد با او جواب
گویند وچیزی قاصر نگردانند

نوع سوم چون قتلغتمور[9] از قدیم الایام باز بخدمت
وملازمت دیوان بزرگ و امراء تومان وهزاره مشغولست
وبا جماعت بوکاولان سابق مصاحب[10] بوده و بر دقایق
بوکاولی وقوف یافته راه بوکاولی تومان ایسن بوقا[11] بدو
تفویض رفت تا بشرایط ولوازم آن* قیام نموده[12] بترتیب ۱۷۹-آ
لشکریان وتنسیق مهمات ایشان مشغول باشد و مرسومات
دیوانی را با فتوحات وغنایم که دست دهد براستی برایشان
منقسم گرداند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا

۱- ب : بوکاوول . ۲ ت : حذف شده . ۳ ت : تصون
۴ ت - توقف و تصون - افزوده . ۵ - آب ت : حذف
شده . ۶ ت : حذف شده . ۷ - آ ب : حذف شده .
۸ ت : حذف شده . ۹ ب : قلغتمور . ۱۰ ت : مسابق
۱۱ ب : اسن بوقا . *۱۲ - آ : حذف شده .

*ایسن بوقا[1] و امراء هزاره وصده[2] تومان او وجماعت لشکریان
ایشان[3] ازین تاریخ باز اورا بوکاول[4] تومان مذکور دانسته
در آنچ بدین مهم تعلق داشته باشد رجوع کلی با اوکنند
و سخن و صواب دید اورا معتبر ومحل اعتماد دانند ودر
تمکین و توقیراو کوشند اصحاب دیوان مرسوم بوکاولی
آ۱۸۴-ب *آن تومان[5] بنام اومقرر گردانیده در دفاتر ثبت کنند وچنان
سازند کی سال بسال از موضعی مرجوالحصول بدو واصل
گردد و بفراغت خاطر بدین مهم خطیر قیام تواند نمود تا
بمحمدت پیوندد

فصل دهم در تفویض یاساولی اردوها ولشکرها

راه[6] یاساولی اردوها ولشکرها[7] ازمعظمات مهمات ممالکست
و وظیفهٔ یاساول[8] آنست که جمیع طوایف را ازخرد و
بزرگ درمرتبهٔ معین که حد ایشان باشد بدارد و دروقت
رکوب عساکر[9] منصوره امرا ولشکریان را[10] نیز درمقامی که
راه ایشان باشد[11] *فرود آرد[12] وسوار بایستاند[13] ونگذارد که

---

*۱-ب : اسن بوقا ، ث : اسن بوقا ، ت : یسنبوق . ۲ ت : صده و
۳ب : حذف شده. ۴ ث : بوکاوول. *۵ ب : حذف شده . ۶-آ ب
ت : حذف شده. ۷-آ ب ت : لسکریان . ۸-آ ب ت : یاساوی .
۹. ت : حذف شده. ۱۰-آ ب ت : حذف شده . ۱۱ ت : است .
*۱۲. ث : حذف شده ، آ : فرود آرند. ۱۳-آ ث : بایستانند .

هیچ آفریده از مقام و مرتبتی که او معین کرده باشد تجاوز نماید[1] و بجای دیگر رود و ما درین معنی نیز[2] سه نوع ذکر کنیم[3]:

نوع اول چون اباجی[4] یاساول از قدیم باز بملازمت سلاطین کامکار و ملوک نامدار معدلت شعار قیام نموده است[5] و همواره بشغل یاساولی اشتغال داشته و پیوسته پیش امرا و وزرا و ارکان دولت ممکن و محترم بوده و در اردوها و لشکرها بوظیفهٔ یاساولی مطلق العنان گشته و بر شرایط *و دقایق[6] این[7] شغل خطیر وقوف کلی یافته بر قرار سابق راه یاساولی اردوها[8] و لشکریان بدو تفویض رفت تا بر وجهی که همواره معهود و معتاد بوده بلوازم و لواحق این[9] شغل مشغول گردد و هر طایفه را از طوایف امرا و لشکریان در روز قتال و جدال در مقامی که صلاح و صواب داند تنزیل کند و بایستاند و در وقت قوریلتای[10] مبارک و طویهای بزرگ سوار شده بوظیفهٔ یاسامیشی[11] اشتغال نماید و از هیچ آفریده بیک سر موی نیندیشد و چون امرا و وزرا و ارکان دولت

۱- ت : ننمایند. ۲ ت : حذف شده. ۳ -آ: کنیم .
۴-آ : ایاجی ، ب : اباجی ، ت : ایاجی . ۵ آ : نموده ، ب : حذف شده. ت : کرده . *۶ ت : حذف شده .
۷ ت : آن . ۸ ب : اوردوها. ۹ -آ: آن .
۱۰ ت : قورنلتای ، ث : قوریلتای. ۱۱ ت : یاساولی .

و اعاظم مملکت جهت حضرت ما[1] اولجامیشی[2] کنند[3] آنچ
وظیفه تقرر باشد بجای آورد و ذکر اولجار را باسماع
حاضران برساند و بشنواند و هیچ دقیقه از دقایق این[4] آ۱۸۴-ت
مهمات مهمل و نامرعی نگذارد بدان سبب این حکم نفاذ
یافت تا امراء الوس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امراء
تومانات و هزارها و صدها و جماعت لشکریان بجمیع
ولایات ممالک محروسه ازین تاریخ باز اباجی[5] را یاساول[6]
جمیع اردوها و عساکر منصوره دانند و از یاسامیشی او ث-۱۷۱
عدول نجویند و تجاوز ننمایند و از مقامی که اوجهت
امرا و لشکریان در صفوف مبارک معین کرده باشد جای
دیگر نروند و سخن او را معتبر و معوّل علیه دانند اصحاب آ-۱۷۹
دیوان بزرگ مرسومی که در دفاتر بنام یاساول[7] مجری و
مقرر باشد سال بسال بر مواضع مرجو الحصول حوالت
کنند تا باسانی بدو رسد و اگر در عوض مرسوم موضعی دیوانی
یا تمغایی التماس کند[8] تا با تصرف گرفته هرسال مرسوم خود
از مباشران آن موضع و تمغا استیفا نماید ملتمس او مبذول
داشته بر او[9] مقرر و مسلم دارند و از دیوان بر آنجا حوالتی

۱-ت : با . ۲ ت : اولحامیسي . ۳ ت : حذف شده. ۴-آ ب
ت : ان. ۵-آ: ایاجی ، ب : اناجی ، ت : اباحی، ث: اناحي .
۶ ب ث : یاساوول. ۷ ث : یاساوول. ۸ ت : کنند . ۹ ت : و .

نکنند و مزاحم نشوند

نوع دوم چون بوغاجار[1] از مدتی مدید باز در میان کارهای[2] اردوها[3] و امرا بوده و بر دقایق احوال لشکریان وقوف یافته و سالها یاساولی کرده وقاعده وقانون آن را دیده ۱۸۵-ب
و دانسته برقرار راه یاساولی فلان لشکر که بتسخیر فلان مملکت متوجه اند بدو حوالت رفت تا در روز تصفیف صفوف[4] قتال وهنگام مقابله[5] ومجادله جماعت امرا و لشکریان را در مواضعی[6] که معهود ایشان بوده[7] بابستاند و نگذارد که هیچ آفریده از محل خود تجاوز نماید ودر اردوها[8] نیز این[9] وظیفه مرعی دارد وحزم و تیقظ را شعار ودثار خود ساخته بشرایط ولوازم این مهم *بر وجهی[10] قیام نماید که آثار مساعی جمیلهٔ او روز بروز واضح ولایح گردد تا بمحمدت پیوندد بدان سبب این حکم* نافذ شد[11] تا امرا و معتبران آن لشکر و جماعت لشکریان اورا یاساول[12] لشکر دانسته از سخن وصواب دید او تجاوز ننمایند واز

---

۱. ب : بوغاجار ، ت : بوغاجار ، آ : بوغاچار . ۲-آب : کارها

۳. ۳-آب : حذف شده ، ت : سلاطین . ۴ ت : صنوف .

۵. ت : مقاتله . ۶ ت : موضعی . ۷-آ : بالای سطر باخط مغایر

ـ شده ـ افزوده ، ت: شده ـ افزوده . ۸ ت : اوردوها . ۹ ت : آن

۱۰ ـ آب ت : حذف شده . ۱۱ ت : نفاد یافت . ۱۲ ـ ب ث : یاساوول .

مقامی که او تعیین کرده باشد جدا نشوند و در دفع خصمان و معاندان با یکدیگر موافق و متفق و متعاون[1]* و متعاضد[2] بوده بهیچ حال انفراد نجویند و باستقلال و استبداد متمسک نشوند[3] اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یاساولی بموجبی که دفاتر دیوان بر کمیت آن مشتمل باشد[4] سال بسال با او جواب گویند و از تقصیر و تنقیص محترز و مجتنب باشند و کتب فی

نوع سوم چون بوراجار[5] یاساول[6] همواره در میان کارهای بزرگ بوده و تورهٔ[7] و قاعدهٔ یاسامیشی در اردو[8] و عساکر منصوره دیده و دانسته و بهیچ حال از منهج یاسا و یاساق عدول نجسته و تجاوز ننموده و افعال و اقوال او بر قانون معدلت و راستی بوده و بدین[9] واسطه ملحوظ نظر سلاطین و امرا و وزرا گشته و بسیورغامیشی و نوازش اختصاص و انتساب یافته راه یاساولی[10] در اردوی[11] معظم و لشکر منصور بدو تفویض رفت تا در آن باب

۱- آ ب ت : معاون . *۲- آ : حذف شده، ب ت : و معاضد.

۳- ت : شوند ، ث : نشوند . ۴ ت : است . ۵ آ : بوراچار ، ت : نوراچار . ۶ ب : ماساوول . ۷ ث : تور .

۸ ب : اوردو . ۹ ت : بدان .

۱۰ ث : یاساوولي . ۱۱ ب : اوردوي .

۱۸۵-ت آنچ همواره از طریقهٔ حمیدهٔ او معهود بوده بجای آورد و هر طایفه
را از طوایف امرا و ایناقان و عساکر منصوره در اماکن و
مکامن که او تعیین کند باز دارد و بایستاند و نگذارد که از
ان تجاوز کنند بدان سبب این حکم*بنفاذ پیوست[1]
تا امراء الوس محروس و وزرا و جماعت ایناقان و امراء
اولکا و تومانات و هزارها وصدها اورا یاساول اردو و
لشکر دانسته در توقیر و احترام او کوشند واز یاسامیشی
او تجاوز نکنند[2] و در صفوف معارک باتفاق بدفع خصمان
آ۱۷۱-ث ۱۸۰-آ ومعاندان* و اضداد[3] و مخالفان مشغول گردند و ازیکدیگر
انفراد و استبداد نجویند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم
یاساولی برموجبی که متون دفاتر برکمیت آن مشتمل
باشد سال بسال با او جواب گویند و تنقیص و تنغیص[4]
بدان راه ندهند تا او درمصالح خود صرف نموده بتمشیت
این[5] مهم مشغول باشد *برین جمله روند واعتماد نمایند[6]

فصل یازدهم در تفویض یورتجی

یکی از معظمات[7] اسباب مملکت و ترتیب مهمات سلطنت
آنست که پادشاه را در یایلاق[8] و قیشلاق[9] و جمیع منازل

---

*۱-ت: نفاذیافت. ۲ ث: ننمایند. *۳ ت: حذف شده. ۴ ت: تنفیص ،
ث: تنفص. ۵-آ ب ت: حذف شده. *۶ ت: حذف شده. ۷ ت-امور-
-افزوده. ۸ ت: ئیلاق. ۹ ب ت: قشلاق.

و مراحل و شکارگاهها و در هر موضع که نزول کند[1] یورتی معین
باشد که چون شاهزادگان[2] و امرا و وزرا و ایناقان و ارکان ۱۸۵-ب
دولت و اعوان حضرت آن یورت را در نظر آورند هر کس
از ایشان داند که یورت او کجاست و او را کجا فرو* می باید
آمد[3] و تا یورت پادشاه معین نشود یورت ایشان نیز
معین نگردد مثلا شاهزادگان[4] بر دست راست نزدیک
پادشاه فرو آیند و امراء الوس نیز بر دست راست که آن
را براوون[5] قار گویند نزول کنند و وزرا و اصحاب دیوان
بجانب جاوون[6] قار[7] که دست چپ یورت پادشاه باشد[8]
فرو آیند و ایناقان در حوالی پادشاه و ارکان دولت اگر
از اتراک باشند با یورت امرا روند و اگر از تازیکیان[9] باشند
با یورت وزرا و بتیکچیان و سادات و قضاة و ایمه و موالی
پیش مسجد جامع فرو آیند که یورت آن در برابر یورت
پادشاه باشد و چون احوال یورت برین جملت[10] مقررست
تعیین یورتچی از لوازم اوضاع مملکت گردد و ما[11] بر قاعدهٔ
سابق سه نوع در تفویض یورتچیی تقریر کنیم

۱- ت : کنند . ۲- ب ت : بادشاه زادکان . *۳- ت : می آید .
۴- ت : بادشاه زادکان . ۵- ت : براون . ۶- ب : صاوون ،
ت : حاوون . ۷- ت : فار . ۸- ث : حذف شده . ۹- آ ب
ت : تازیکان . ۱۰- ب : حذف شده . ۱۱- ت : حذف شده .

نوع اول چون چریک[1] یورتچی[2] از قدیم باز بخدمت و ملازمت سلاطین مغول مشغول بوده و بر دقایق یورتچیی وقوف یافته و دانسته که درجمیع مواضع یایلاقی[3] وقیشلاقی ودرتمامت راههای رهگذار اردو[4] یورتهای پسندیده با آب وعلف بسیار و دور از مواضع مزروعی رعایاء[5] دیهها و یورتهای صحرانشینان کجا می باشد وراه یورتچیی اردوی معظم بدو تفویض رفت تا بران موجب که همواره بدان مهم مشغول بوده بهر وقت که مارا بجهتی از جهات وطرفی از اطراف اتفاق عزیمتی افتد او[6] درمقدمه برود[7] و یورت ما و ازان فرزندان اعز و ازان امرا و وزرا وسایر ارکان دولت برموجب واذا غسبت فانزل برعلفخوارهای[8] نزه وچشمه سارهای خرم وآبهای عذب

۱۸۵-ت و از[9] مجاری سیلاب رودخانها دور معین گرداند تاهریک از طوایف مذکور که بمنزل رسند دانند که ایشان راکجا نزول می باید کرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ وامراء تومانات وهزارها وصدها وغیرهم ازین تاریخ باز چریک[10] را یورتچیی اردوی

۱ـ ت: جریک، ث: جرنک. ۲ ث: بورتحیی. ۳ ت: بیلاقی.
۴ت: واردو. ۵ ت: حذف شده، درعوض این کلمه - و- افزوده. ۶ت: و.
۷ـ آت: برد. ۸ ـ آ ب ت: علفخواران.
۹ت: اکر. ۱۰ ت: حریک، ث: حریک.

معظم دانسته درانچ بدین مهم تعلق دارد رجوع باا وکنند و
دیگری را مجال مشارکت و مداخلت ندهند ودست اوقوی داشته[1] آ-۱۸۰
ممکن و محترم دارند واز یورتی که او تعیین کرده باشد تجاوز
ننمایند[2] و بجای دیگر[3] فرو نیایند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم ث-۱۷۲
یورتچی بموجبی که در دفتر دیوان معین باشد سال بسال با او
جواب گویند تا در وجه مصالح خود بمصرف رساند اونیز باید
کی بوقت[4] تعیین یورت از یورتهای مغولان و صحرانشینان
و مزارعات[5] رعایاء دیهها دور باشد وآنجا فرو نیاید[6] وزمینها
و مواضعی که بهرکس موسوم ومنسوب باشد برقرار برایشان مقرر
دانسته پیرامون آنجا نگردد ودر تنقیص[7] املاک ملاک نکوشد
و زحمت[8] مردم ندهد تا بارتضا مقرون افتد

نوع دوم امراء الوس و وزرا و ایناقان واصحاب دیوان ب-۱۸۶
بزرگ و امراء اولکا و تومانات و هزارها و سایر طوایف بدانند
که درین وقت راه یورتچیی یورتهای اردوی معظم بامیرعلی
یورتچی تفویض رفت تا در مراحل ومنازل اردوها و مواضع
ییلاقی و قیشلاقی اولا یورت ما * و ازان[9] فرزندان اعز و
امراء الوس ووزرا و ایناقان و ارکان مملکت درمواضع پسندیده

۱- ت: دانپسته . ۲- آ: ننماید . ۳- آ: نرود - افزوده . ۴- ت: حذف شده . ۵- آ ب ت: مزارعان . ۶- ت: نیاید . ۷- آ: تنغیص، ت: تنفیص، ث: سعص . ۸- ت: تعب . *۹- آ ت: وران .

معین گرداند و از مزروعات رعایاء دیهها وجماعت خیل نشینان و ساکنان اوبها وصحرانشینان دور باشد و زمینهای مردم را بشلتاق یورت منغّص[1] نگرداند و بدین علت از هیچ آفریده توقعی ندارد بدان سبب این حکم نافذ شد[2] * تا اورا یورتچی اردوها درجمیع مواضع و ولایات دانسته ابواب مشارکت ومداخلت دیگران با او مسدود گردانند وجانب اورا ممکن وموقر دارند واز یورتی که* او تعیین کرده[3] باشد تجاوز ننمایند وبجای دیگر نروند اصحاب دیوان مرسوم یورتچی بر وجهی کی کمیت آن در دفتر[4] مسطور باشد بنام او معین گردانند و برسانند وتقصیر واهمال نورزند

نوع سوم درین وقت یورتچیی یورتهای اردو در جمیع ولایات ممالک محروسه بسیف الدین قتلغبک تفویض رفت تا جهت نزول ما یورتهای پسندیده با آب وعلف بسیار در ییلاق وقیشلاق وراهها وجهت امرا و وزرا وارکان دولت ولشکریان معین گرداند و زمینهای رعایا ومزارعان دیهها و جماعت مغولان وصحرانشینان را بشلتاق ناموجه داخل یورت نگرداند و زحمت[5] هیچ آفریده ندهد بدان سبب این حکم

۱- ت : منقص ، ث : منفص . *۲ ت : نفاد یافت . ۳* ت :حذف شده. ۴ت : دفاتر . ۵-آ : جهت .

بنفاذ پیوست تا امرا و وزرا و ایناقان و ارکان دولت وجماعت
لشکریان وغیرهم اورا یورتچی یورتهای بیلاقی وقیشلاقی و
۱۸۶-ت سایر مواضع دانسته درآنچ بدین وظیفه[1] تعلق دارد رجوع با
او کنند و از یورتی که او معین کرده باشد بیرون نروند وبجای
دیگر نزول نکنند وسخن اورا معتبر ومحل اعتماد شناسند
اصحاب دیوان مرسوم یورتچی سال بسال با اوجواب گویند
وچیزی قاصر ومنکسر نگردانند

فصل دوازدهم در تفویض[2] بلارغوچیی[3]

۱۸۱-آ بلارغو در عرف مغول گم شده را گویند که آن را خداوند پیدا[4]
نباشد چون غلام وکنیزک و چهارپای و بلارغوچی[5] شخصی
را گویند که اورا از دیوان بزرگ تعیین کرده باشند تا بوقت
کوچ[6] ارد و او[7] با نوکران خود درمواضع یورتهای مردم تردّد
۱۷۲-ث کند و هرکس را که غلامی یا کنیزکی یا چهار پایان از اسب واستر
و شتر وگاو و درازگوش برجای مانده* باشد یا[8] گم شده پیش
خود برند و محافظت نمایند واگر دیگری یابد پیش او برد و
بسپارد واو درنگاه داشت آن گم شدها سعی نماید تا آنگاه

۱-آ: وظایف. ۲ ت: حذف شده. ۳ ب: بلارعوحی، ت:
بلارغوجي، ث: بلارغوجی. ۴-آ ب ت: حذف شده.
۵ ب: بلارعوجی، ت ث: بلارغوجی. ۶-آ ب ث: کوچ،
ت: کوج بزرگ. ۷ ت: حذف شده. * ۸ ت: و، آ ب: باشد و.

که خداوندان[1] پیدا شوند و ثابت گردانند[2] که از ان ایشان است و بعد ازان تسلیم کند و بلارغوچی بر درخانه[3] و یورت

آ۱۸۶-ب خود علمی فرو برده باشد تا مردم بدان نشان خانه و یورت او را بازیابند و پیش او روند و گم شدهٔ خود را بازستانند و ما درین معنی نیز سه نوع از تراکیب ذکر[4] کنیم

نوع اول درین وقت راه بلارغوچی[5] اردوها بتموربوقا حوالت رفت تا گم شدهای مردم را بدست آرد و بخداوندش سپارد و رسمی که او را متوجه و معهود باشد بستاند بدان سبب این حکم نافذ شد تا امرا و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و جماعت یورتها و صحرانشینان و بازاریان و اقوام مغول * و ترک[6] و تازیک[7] وغیرهم او را بلارغوچی اردوها دانسته درلوازم این[8] مهم رجوع با او کنند هرکس را که غلام و کنیزک و چهارپایان گم شده باشد بیورت او رود که آنجا علمی علی الدوام فرو برده باشند[9] و گم شده را ازو طلب دارد و نشان بنماید[10] تا او چون محقق گرداند راه خود

۱- ب : خداوندان آن ، ت : خذاوند آن . ۲- آ ب : کرداند

۳- ث : مخانها . ۴- آ : یاد ، ت : دیکر . ۵ ب : بلارعوجی، آ: بلارغوجی ، ت : بلارغوجي ، ث : بلارعوحي .

*۶- آ ب ت : حذف شده. ۷- آب : تاجیک ، ت : ناجک .

۸ ت : آن . ۹ ت : باشد . ۱۰ ت : ننمایند .

بستاند و گم شده را بسپارد اگر کسی بلارغوچی گرفته باشد وپیش او نبرد و[1] نسپارد درگناه آید اصحاب دیوان موسوم که بنام بلارغوچی مقرر[2] باشد و در دفاتر مثبت سال بسال با او جواب گویند تا در وجه مصالح و اخراجات خود و نوکران صرف کرده بدین مهم مشغول گردد او نیز باید که بعد از کوچ اردو نوکران را بیورتهای امرا و وزرا و سایر طوایف از ترک وتازیک[3] بفرستد تا بتفحص وتفتیش گم شدهای[4] مردم اشتغال نموده پیش او برند واو برعایت ومحافظت آن تا وقت ظهور *خداوندان[5] قیام نماید[6] درین باب تقصیر[7] نکند وکتب فی[8]*

نوع دوم درین وقت راه بلارغوچی[9] اردوها بعاشقتمور

۱۸۶آ-ت تفویض رفت تا لایزال او ونوکران او در یورتهای اردو ومواضع امرا و وزرا و سایر جهات و اطراف بگردند وگم شدهای مردم را از برده و اسبان واستران وشتران وگاوان و درازگوشان بدست آورند و بیورت خود برند و نگاه دارند چون خداوندان گم شدها بنشان[10] علم که در یورت بلارغوچی

۱- ب ت : و بدو . ۲ ت : مقر . ۳- آ ب : تاجیک ، ت : باجک . ۴ ت : شده . *۵ ت : خداوندان آن ، ب : خداوندآن . ۶- آ ب : نمایند . ۷- آ ب ت : تقصیری .
*۸ ت : حذف شده . ۹- آ : یلارغوجی ، ث : بلاغوجی . ۱۰ ت : بیش از .

فرو برده باشند پیش عاشقتمور روند و بثبوت[1] رسانند که گم
شدهٔ ایشان چیست ونشان بنمایند راه او بدهند وگم شده
را بستانند بدان سبب این حکم نافذ شد تا امرا و وزرا و
۱۸۱-آ ارکان دولت ازین تاریخ باز عاشقتمور را بلارغوچیی اردوها
در یایلاق و قیشلاق[2] دانسته هرکس را از مغولان وتازیکان
وترکان وجماعت بازاریان واهالی خیل خانها که غلامی یا
کنیزکی یا چهارپایی گم شده باشد بپای علم او رود وگم شده را
نشان داده ازو طلب دارد واو تحقیق کرده ونشان گم شده[3] از
خداوند آن خواسته چون ثابت شود راه خود بستاند وگم شده
را بسپارد همکنان برین موجب[4] مقرر دانسته تغییر و تبدیل
۱۷۳-ث نکنند[5] ودیگری را با او مجال مشارکت[6] *و مداخلت[7] ندانند اصحاب
دیوان مرسومی که با خراجات او و نوکران وفا کند در دفاتر[8]
مثبت گردانیده سال بسال با او جواب گویند تا بوجه مصالح
۱۸۷-ب خود و نوکران خرج کرده بتمشیت این[9] مهم مشغول تواند بود[10] برین
جمله روند و*اعتماد نمایند[11]

نوع سوم چون ارسلانشاه مردی امین ومعتمدست

۱-ت : بورت . ۲ ب : قشلاق . ۳-آ ب ت : شدها
۴-آ ب ت : جملت . ۵ ت : نکند . ۶ ث : شرکت
*۷ ت : حذف شده . ۸ ث : دفتر . ۹ ت : آن .
۱۰-آ ب ت : - ازجوانب - افزوده . *۱۱-ث : حذف شده ، ت : اعتماد ساند

وهمواره بمهم بلارغوچی در اردوها و راهها اشتغال داشته و دران باب شرایط احتیاط وامانت بجای آورده وازعهدهٔ آن[1] بر احسن وجوه تفصی نموده بتجدید راه بلارغوچیی اردوها در یایلاق و قیشلاق و تمامت راه گذارهای اردو[2] برو مقرر داشته شد* تا او[3] ونوکران او بتفحص بلارغوها از بردگان وچهارپایان مشغول شوند و بدست آورده بپای علم خود برند و محافظت نمایند[4] چون صاحب گم شده بیاید ونشان بنماید وپیش او ثابت[5] ومحقق گردد که ملک اوست آنچ در ایام محافظت بران گم شده خرج کرده باشد و بثبوت تواند رسانید با رسمی که اورا معهود دست بستاند وگم[6] شده را بصاحبش بسپارد بدان سبب این حکم بنفاذ پیوست تا امرا و وزرا و ارکان دولت و اصحاب دیوان بزرگ وجماعت مغولان و اتراک و تازیکان و بازارها ارسلانشاه را بلارغوچیی اردو دانسته در لوازم و لواحق این شغل رجوع با اوکنند ودیگری را با او مشارک[7] و منازع[8] نشناسند خداوندان[9] بلارغوها در طلبیدن گم شدها بپای علم[10] او روند[11] ونشان گم شدهٔ خود[12]

۱-ت : حذف شده. ۲ ث : او *۳ ت : حذف شده . ۴ت : تا

۵ -آ : ثابت شود. ۶ - ث : ضایع. ۷ -آ ب ت : مشارکت .

۸ ت : منازعت . ۹ ت : خذاوند. ۱۰- ت : حذف شده .

۱۱ - ب : اورند . ۱۲- ث : حذف شده .

بنمایند و خرجی که اورا رفته باشد و ایشان معلوم کنند بارسمی که اورا معهودست[1] جواب گویند وگم شدهٔ خودرا بازستانند و بهیچ شلتاق وحمایت[2] متغلبان تمسک نجویند وحق او را موقوف ندارند اصحاب، دیوان بزرگ مرسومی که بنام بلارغوجی دردفاتر دیوان مثبت باشد بنام او مقرر دانسته سال بسال تسلیم اوکنند و بی تنقیص، و تنغیص[3] برسانند تا در وجه
۱۸۷-ت مصالح خود و نوکران بمصرف رسانیده بتمشیت این[4] شغل مشغول گردد اونیز باید کی بشرایط و لوازم این[5] مهم اشتغال نماید و علی الدوام ملازم باشد تا اصحاب گم شدها بزودی اورا باز[6] یابند واو بمهمات ایشان قیام نماید و در همه ابواب خوف وخشیت
۱۸۲-آ ایزدی را ملحوظ نظر دارد و درحقوق مردم خیانت[7] نکند[8] وبر مستحق نپوشاند والا بازخواست بلیغ[9] یابد تا حقیقت داند *همکنان برین جمله روند واعتماد نمایند کتب فی[10]

ضرب دوم در تفویض اعمال ومناصب بوزرا واصحاب دیوان بزرگ[11] وذکر قضایا که مناسب آن باشد بیست وپنج[12] فصل

۱- ت - با او - افزوده. ۲ - آ ب ت : جماعت. ۳ ت : تنغص .
۴ ت : آن . ۵ ت : ان . ۶ ت : حذف شده .
۷ ت : حذف شده . ۸ ت : بکند . ۹ - آ ب ت : حذف شده .
*۱۰ ت : حذف شده وکلمهٔ - همه - افزوده، آ ب - همکنان - حذف شده، ب: کتب فی - حذف شده. ۱۱ پ : حذف شده. ۱۲ پ : دو ، ج : سه .

آ۱۳۷-ج

فصل اول در تفویض وزارت

آ۱۸۷-ب **نوع اول** اعتلا بر شواهق مقامات شهریاری و ترقی
بر مراقی درجات دولتیاری جز بتفویض اعالی مناصب و شرایف[۱]
آ۱۷۳-ث مراتب بجمعی که مستحق تقلد و مستعد مباشرت آن باشند[۲]
میسر نشود چه هیچ امر که ولاة امر[۳] باتیان بدان[۴] رغبت نمایند
و هیچ منصب که پادشاهان صاحب شوکت بتدبیر و تنسیق
آن اهتمام فرمایند با آن مساوی نگردد که تقلد مصالح کافهٔ انام
*و تکفل مهام خواص و عوام[۵] باصابت رای صایب[۶] تدبیری که
مجاری انصاف از منابع طبیعت زخّار او باشد و ادرار[۷] سحاب
آ۲۹۶-پ رایی صواب از فیض فطرت و غمام غریزت[۸] مدرار[۹] او تفویض
کنند و دست او در حل و عقد امور مملکت و قبض و بسط مصالح
ملک و ملت قوی و مطلق گردانند[۱۰] و هر مهم که پادشاهان دین دار
و ملوک معدلت شعار را بنفس خود مباشر[۱۱] آن[۱۲] باید شد[۱۳]
برأی رزین و فکر رصین او[۱۴] بازگذارند و او را میان خود و عامهٔ
رعایا بل کافه برایا وسیط و وزیر سازند تا پناه خواص و عوام

۱- پ ج - مدارج و - افزوده. ۲ پ : باشد. ۳ پ : حذف شده، ت : امر که
۴ پ : ان. *۵ پ ج : حذف شده. ۶ ت : حذف شده.
۷ ج : دران. ۸ پ ج : طبیعت. ۹ ب : مدارار.
۱۰ ب : کردانید. ۱۱ ت : مباشرت. ۱۲ ت : حذف شده
۱۳ ت : کرد. ۱۴ ث : حذف شده.

انام[1] باشد چه اشتقاق وزیر از وزرست و وزر پناه گاه* را گویند[2] ودر اتمام مصالح انام برحضرت پادشاه که ایشان را قدرت عرض آن نباشد او متوسط شود و[3] بدان واسطه امور سلطنت و مملکت منتظم و مصالح کافهٔ خلایق مضبوط و مترتب[4] گردد و تعیین وزرا در مملکت مخصوص بملوک[5] وسلاطین روزگار نیست چه انبیا* صلوات الله علیهم[6] نیز وزیر گرفته اند چنانک نصّ قران مجید[7]* عظم الله جلاله[8] از حکایت موسی علیه السلم اخبار می‌کند حیث قال عزّ من قایل رب اشرح لی صدری ویسرلی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی اشدد[9] به ازری واشرکه* فی امری[10] کی نسبحك کثیراً و نذکرك کثیراً انك کنت بنا بصیراً * و سلیمان بن داود[12] علیهما السلام نیز[13] اصف بن برخیا را وزیر گردانیده[11] وعیسی علیه
۲۹۷-پ السلام نیز حواریون داشته و پیغامبر ما* محمد مصطفی[14] صلی الله علیه[15] و سلم فرمود لی[16] وزیران فی السماء جبرئیل ومیکائیل ووزیران

۱- آ ب ت : حذف شده. *۲- آ ب ت : باشد. ۳ ت : و او.
۴ پ ت ج : مرتب. ۵ ت : مملوک. *۶- آ ت : صلوات الله علیهم اجمعین، پ : علیهم السّلم. ۷- آ ت : مختار. *۸ پ ج : حذف شده.
۹ ث : اشد، آ : اُشْدُدْ. *۱۰- آ ج : حذف شده. *۱۱ ج : حذف شده
۱۲- ث : داوود. ۱۳ ث : حذف شده. *۱۴ ج : حذف شده.
۱۵ پ - و اله - افزوده. ۱۶- آ - که لی، ب پ : که، ت : حذف شده.

فی الارض ابوبکر و عمر   پس برین تقدیر سلاطین ملک را بتعیین
۱۸۷ آ-ت وزرا اهتمام نمودن امری واجب است و قضیه ای[1] لازم تا مصالح
۱۸۲ آ-آ پادشاه و رعیت بوجود ایشان انتظام یابد[2] و اموال سلطانی و
متوجهات دیوانی بسعی و تدبیر ایشان مضبوط گردد و خزاین
آبادان و امرا* و ایناقان[3] و لشکریان[4] مرفه الحال باشند بنابرین
مقدمه چون صاحب اعظم خواجه شمس الدین از اعاظم جهان
بسداد وافر و رشاد وافی و رجاحت عقل و غزارت فضل و
رزانت رای و رصانت فکر و جودت قریحت و استقامت
طبیعت و یمن نقیبت و نقای سریرت و سیرت مستثنی و
ممتاز ست و از عنفوان شباب الی یومنا هذا که مبداء کهولتست
۱۳۸-ج متصدی کارهای بزرگ بوده و از عهدهٔ هر مهم و مصلحت که
۱۸۸-ب سلاطین اسلام بدو رجوع فرموده اند براحسن وجوه تفصی نموده
واجب آمد وزارت ممالک ایران زمین از حدود مصر تا شاطی
وادی آمویه و از سواحل هورموز[5] تا باب الابواب بمتانت رای
و رویت و اصابت تدبیر و فطنت او تفویض کردن و این منصب
۱۷۴-ث را که اعظم مناصب مملکتست بوجود مطهر و ذات مقدس و مقر
۲۹۷ آ-پ عالی و مسند سامی او مشرف *و مزین گردانیدن و زمام حل و عقد[6]

۱-ت - مفخم و - افزوده . ۲-آ : حذف شده . *۳ پ : ویناقان ،
ج : حذف شده .   ۴ج : لشکر .
۵ پ ج : هرموز .   *۶ ت : از - ومزین - تا - عقد - حذف شده.

[1] امور و قبض و بسط مصالح جمهور در کف کفایت و یمن امانت و
دیانت[2] او نهادن و مورد این تفویض*[1] و مشرب این[3] تقلید[4] را
بسیورغال[5] حکم یرلیغ[6] و تشریف خاص و دوات طلا و کمر مرصع
و آل و سنجق* وطبل[7] و علم و نقاره مصفی و مهنا گردانیدن تا
بر وجهی که مقتضای رای سدید و فکر حمید و علو شان و ترفع
مکان اوست اولا در جمیع امور و احوال نظر بر مراضی حضرت
ذی الجلال داشته خلایق را که ودایع خالق اند در حجر صیانت
و حرز رعایت و پناه محافظت و کنف مراقبت محفوظ و مرعی
دارد و نگذارد که بیک سر موی هیچ آفریده را* از متغلبی تعرضی
و از متعدیی تألمی رسد[8] و بعد از اداء[9] فرایض صلوات* و واجبات
طاعات*[10] و فراغ[11] طبیعت از استیلای ملال و استعلای[12] کلال
یک لمحه از اهتمام بمهام بندگان خدای تعالی غافل* و ذاهل[13]
نباشد و تقوی و امانت و ورع و دیانت را شعار و دثار خود
سازد و ولایات[14] ممالک را بحسن کفایت و یمن تدبیر معمور
و آبادان گرداند و هر موضع را بقدر قدرت و استطاعت رعیت

---

*۱ - *۱ - ت : حذف شده . *۲ ث : حذف شده . ۳ ت : آن .
۴ ت : تفویض . ۵ پ : بسورغال ، ث : بسیوغال . ۶ ج : حذف
شده . *۷ ج : حذف شده . *۸ ج : ازمتعدّی تعرض رسد وازمتغلّبی تأملی افتد
۹ پ ج : حذف شده . *۱۰ پ ج : حذف شده . ۱۱ پ : فراغت . ۱۲ - آ ب :
استعاله ، ت : اشغال . *۱۳ پ ج : حذف شده . ۱۴ ت : ولایت

مال و متوجهات معین کند[1] و بار قوی بر ضعیف نیند ازد و مجموع
دواوین را از دیوان بزرگ و خزانه و مسامس وگوگیراق[2] وکارخانه
و اختا[3] و دیگر دواب[4] و مطبخ در نظر آورده بلفاة کتّاب و دهاة
بتیکچیان که بدرایت* و دیانت و صیانت[5] وامانت موصوف و
۲۹۸-پ متحلی باشند حوالت کند و بضبط جمع وخرج تاکید وصیت
از جمله لوازم شمرد و حکومت بلوکات و ایالت ولایات بمردم
صاحب وجود کافی کاردان مستظهر *مفوض گرداند[6] و بمحافظت
بندگان خدای تعالی *نهایت مبالغت[7] واجب داند واز شحنگان
که بمواضع فرستد موجلکا[8] بستاند که زیادت از آنچه از
۱۸۳-آ دیوان برسم شحنگی جهت ایشان معین کرده باشند[9] از ولایت
۱۳۸-ج ورعیت نستانند[10] اگر خلاف کنند[11] یا* نواب و[12] نوکران ایشان بر
بی راهی[13] اقدام نمایند و از[14] کسی *چیزی نا واجب ستانند[15] درگناه آیند[16]
۱۸۸-ت و *هرآینه آنچ ستده باشند[17] استرداد نموده تسلیم مستحقان
رود و در همه ابواب چنان سازد که خاطر خطیر ما از حسن

۱- پ ج : کرداند. ۲- آ ب پ ت ث ج : کوکیراق . ۳ ت : اخاخانه .
۴ پ : دوات. *۵ ت - وصیانت : حذف شده ، ج - و دیانت : حذف شده
*۶ پ ج : حوالت کند . *۷ پ ج : امر ، ت : نهایت وغایت .
۸- آ: موچلکا . ۹ ت : باشد . ۱۰- پ ت ج: نشانند . ۱۱- ت: کند. *۱۲ پ ج :
حذف شده. ۱۳ پ : حذف شده . ۱۴ ب ج : اکر. *۱۵ ج : نا واجب چیزی
ستانند . ۱۶ پ ج : آید. *۱۷ آ- هرآینه - حذف شده، ج - آنچ ستده باشند : حذف شده

معاش وخدای ترسی وکم طمعی و رعیت پروری و ملک داری
او مرفه و مستظهر باشد[1] تا روز بروز امداد تقویت وتربیت
آ۱۸۸-ب در بارهٔ او[2] تزاید وتضاعف یابد و یقین داند کی این امانت
و ودیعت که حق تعالی مارا *متکفل رعایت ومتقلد[3] محافظت
آن گردانیده بدو حوالت کرده ایم[4] وچون حضرت رب العالمین
جل جلاله روز قیامت دران[5] باب ازما سؤال فرماید ما
حوالت بدو خواهیم کرد تا در دنیا جواب[6] سوال[7] حضرت عزت
را* در آخرت[8] آماده دارد التوفیق من الله تعالی بدان سبب
آ۲۹۸-پ این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا امراء الوس و ایناقان[9] ما و امراء
تومانات و هزارها و صدها و اصحاب وکتّاب دیوان بزرگ
و باسقاقان[10] و ملوک وحکام[11] و سادات ومشایخ وقضاة
و ائمه و علما و نواب و متصرفان و بتیکچیان و صدور و
آ۱۷۴-ث اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی
و جمهور[12] متوطنان وکافهٔ صحرانشینان از مغول و مسلمان واتراک
و اکراد *و اعراب[13] وتراکمهٔ قیمی و کوچکنجی[14] و لر[15] وخلج و

۱-پ : باشند . ۲ت : حذف شده . *۳ ث : متعلد رعایت و متکفل . *۴ ج : کردانیده
ایم . ۵ پ : درین . ۶ پ : وآخرت جواب ، ب : جواب و، ت : حوالت .
۷ پ ج : حذف شده . *۸ پ : حذف شده . ۹ ت : حذف شده . ۱۰ ت :
یاسقاقان ، ث : باسقاق . ۱۱ ت : احکام . ۱۲-ب ث : جمهور و، ت : حذف شده .
*۱۳ پ ج : حذف شده . ۱۴ ب ت : کوجلنبی، پ : کوجکنجی ، ث : کوهلنحلی ، ج : کوچلتی .
۱۵-ب پ : ار

سایر مایلیها و یُعدّ فیها بجمیع ولایات ممالک محروسه
بر وجه مسطور و نمط مزبور صاحب اعظم سلطان الوزرا
خواجه شمس الدین زید قدره را وزیر حضرت شریفهٔ ما
و حاکم علی الاطلاق ممالک دانسته در جمیع امور که عاید
بمهام جمهور باشد رجوع کلی با رای متین و فکر مبین او
کنند و از آنچ در مصلحت ولایات[1] و رعایا گوید عدول
نجویند و تجاوز ننمایند و اعلاء قدر و تفخیم ذکر و تعظیم
شان و تبجیل مکان و امتثال اوامر[2] و احکام او را مقرون
بمراضی ما دانند* و مخالفت و مجانبت را من کل الوجوه
مخطور و ممنوع شناسند[3] اصحاب دیوان بزرگ و
بتیکچیان *دواوین دیگر[4] کما ذکرت و زبرت و حکام و
شحنگان ولایات[5] و متقلدان مناصب دینی و دیوانی خود
را بنصب او منصوب و بعزل او معزول دانند و محاسبات
جموع[6] و اخراجات ممالک و مال و متوجهات ولایات با ج-۱۳۹
نواب او روشن و منقّح[7] گردانند و احکام و بروات او را پ-۲۹۹
در جمیع[8] قضایای مالی* و غیر آن نافذ و مطلق شمرند و[9]

۱- ج : ولایت . ۲ ج : و نواهی - افزوده . *۳ پ ج : و از مخالفت و مجانبت من کل الوجوه احتراز و اجتناب ورزند . *۴ پ: دیگر دواوین، ج: و دیگر دواوین . ۵ ج : ولایت . ٦ پ : مجموع . ۷ پ: منقّج، ت : منتج . ۸ ج : ممالک بر- افزوده . *۹ ج : حذف شده .

*[1]احکام دیوانی را از یرلیغها و آلتمغاوات[2] و موامرات[3] و مفاضاة
و یارغونامها*[1] و غیر آن[4] تا بپروانه و نشان او موشح نگردد[5]
موثوق بها و معتمد علیها ندانند[6] و وجهی که بحق التقریر
دیوان[7] وزارت در جمیع ممالک محروسه مقررست و از
قدیم باز تا غایت *بدیگر وزرا رسیده[8] برهمان قاعده سال
بسال با نواب و گماشتگان و امنا و معتمدان او جواب
گویند و چیزی قاصر *و منکسر[9] نگردانند چون ما چنین
فرموده باشیم مخالف چگونه از سر خود نترسد و نمیرد
وکتب بالامر العالی[10] والمرسوم[11] النافذ زید نفاذه فی[12]
آ۱۸۳-آ **نوع دوم** ارتقا بر معارج[13] قهرمانی و ارتفاع[14] بر مصاعد
ت۱۸۸-ت جهانبانی جز بتعیین وزیری که باتفاق الباء امم و عقلای
عرب و عجم اکفی الکفاة و اعدل الولاة باشد میسر نشود
و تمهید قواعد فرمان روایی و تشیید مبانی کشورگشایی جز
بتقلید مشیری که ظاهر او بحلیت امانت و دیانت محلی[15]
و باطن او از شوایب ریا[16] و رعونت[17] معرا باشد دست ندهد

---

*[1]-[1]- ج : از - احکام - تا - یارغونامها - حذف شده. ۲ ت : تمغاوات .
۳ پ : موامره . ۴ ت : حذف شده . ۵ ت : بکردد ، ج : نباشد .
۶ ت : بدانند . ۷ - آ ب ت : دیوانی . *۸ پ : بدیگری نرسیده . *۹ ج : حذف
شده . ۹ ت : مخالفت . ۱۰ ت : نمامت . ۱۱ پ : والموسوم . ۱۲ ب : حذف شده
۱۳ - آ : مدارج . ۱۴ ت : معاشیع . ۱۵ ت : حذف شده . ۱۶ ث : رعا . ۱۷ ج : مبرا و -
افزوده .

تا اصابت رای رزین او در دیاجی ظلمات حیرت[1] سراج وهاج باشد و اجادت فکر رصین او سرگشتگان[2] بوادی ضلالت راضو، مصباح و دلیل منهاج *عمارت ممالک[3] از نتایج[4] آرای[5] ملک آرای او باشد و ترفه احوال رعایا از ثمرات افکار گهرزای *عدل افزای[6] او واستثمار[7] محصولات و مزروعات شمه‌ای از روایح[8] تدابیر[9] او[10] واستکثار اموال ومتوجهات جذبه‌ای ازجذبات صریر اقلام اقلیم گیر او[11] *[12] ترتیب اسباب سلطنت موقوف برکفایت او وتنسیق امور مملکت لمعه‌ای از اشعه انوار درایت او*[12] انتظام مصالح امرا بصوایب آرای او متعلق ومهام عساکر منصوره از رزانت فکرت ورصانت[13] رویت او منتظم ومتسق اولوالامرا که مولی ومفوض است بوجود او[14] اسباب فراغت[15] واستظهار میسر ونقوش[16] امن وامان از اهتمام والتزام او بر وجنات روزگار منقوش[17] و مصور رونق کارخانهٔ مملکت ازمیامن این[18] تفویض وتولیت

۱-ت : حذف شده. ۲ ت : سرکدشتکان. *۳ ت : حذف شده.
۴ ت : مناهج. ۵ ت : رای. *۶ - آ : درحاشیه باخط مغایر نوشته شده. ۷ ث : اپستمار ، ج : استمثار. ۸ پ ت : حذف شده
۹ - آج : تدبیر. ۱۰ - پ : حذف شده. ۱۱ - پ : حذف شده.
*۱۲ - *۱۲ ت : حذف شده. ۱۳ -ت : رهانت ، ج : رصانت و. ۱۴ پ : حذف شده.
۱۵ - آب ت : حذف شده. ۱۶ - ت : نفوس. ۱۷ - ت : منفوس. ۱۸ - آب ت : آن

مهیّا و مشارب آمال و امانی طوایف خلایق از برکات آن مصفی و مهنا ولله[1] در القایل

*وکذا الکریم اذا اقام[3] ببلدة سال النضار بها و قام الماء[2]

ث-۱۷۵ بنا برین مقدمه چون صاحب اعظم *سلطان الوزرا[4] خواجه نجیب[5] الدین* امیر محمد[6] از اعاظم مملکت بوفور معدلت و کمال نصفت و تعمق انظار و تدنق افکار و رجحان عقل

ج-۱۳۹آ و شمول علم* و وفور فضل[7] و زخور[8] فیض و سداد رای و رشاد فکر مستثنی و ممتازست و در مضمار معالی[9] کوی فضایل ومفاخر از اکابر اوایل و اواخر ربوده و هیچ یک را از وزراء

پ-۳۰۰ روزگار مجال مجاراة با ادهم طبیعت زخار و اشهب خاطر وقاد و ذهن[10] نقاد او نبوده[11] وکسوت وزارت بر قد[12] قدر بلند او خلعتی فاخر و ارباب حاجات را از اهتمام همت واجتهاد رای او مشربی زاخر معدلت فایض پادشاهانه ودقت نظر ثاقب خسروانهٔ ما مقتضی تفویض منصب وزارت بصدر رفیع و مقر[13] منیع ومجلس عالی وجناب سامی او شد[14] تا

۱-ت : وفیه. *۲ ث : ناخوانا. ۲ ج : المار . ۳-آب: ماانام

*۴ ج : حذف شده. ۵ ج : بدر . *٦ ث ج : حذف شده ، ت : محمد . *۷ ب : حذف شده . ۸ ت : وجود

۹ پ : معانی . ۱۰ - آت : دهن . ۱۱ - ت : بوده .

۱۲ ت : حذف شده. ۱۳ ج : قدر . ۱۴-ج : باشد .

علی خیرة الله تعالی[1] مباشر و متصدی این[2] امر خطیر و منصب
جسیم جلیل شده بغور احوال کافهٔ عباد و عمارت بقاع و بلاد
رسیده ترفیه قلوب و ازالت غموم و ازاحت کروب را
سبب سعادت دارین و موجب کرامت منزلین شناسد و
۱۸۴-آ در اجرای حقوق ارباب استحقاق سعیی که مثمر ثنا[3] و منتج
ثواب گردد بجای آرد و ادرارات و معایش و مرسومات
طوایف انام را که بموجب احکام مجری و مقرر باشد و در بطون
دفاتر مثبت برقرار مجری و ممضی داند[4] متصدیان امور دینی را
در جمیع ممالک محروسه اعتبار احوال و اختیار[5] را اعمال کرده اگر
طریقهٔ معاش ایشان[7] بر قانون شرع مطهر باشد تربیت و تقویت
و تمکین و تقدیم در منصب قدیم واجب داند و آنکس را که زندگانی
برخلاف قانون شریعت کرده و ثابت شود معزول گردانیده
۱۸۹-ت ۱۸۹-ب ۳۰۰-پ امناء متشرع و فضلای متدین متورع را بقایم مقامی تعیین کند
و همچنین بغور قضایای دیوانی رسیده و دفاتر را احتیاط
بلیغ کرده آنچ بوجه خزانه و *گرگ یراق[8] و مساس خانه و
کارخانه *و اختا[9] و سایر مصالح و مهمات و واجبات حضرت

۱- پ: حذف شده. ۲ ت: آن. ۳ ت: بنا.
۴ پ: دارند، ج: داسدو. ۵ پ: اخبار. ۶ پ: حذف
شده. ۷ ث: حذف شده. *۸ - آ: کرک یراق، ب پ ت
ث ج: کرکیراق. *۹ ت: حذف شده.

ما تعلق داشته از نقد تر[1] وجهی[2] و رایجتر[3] نقدی مرتب دارد[4]
و آنچه بوجه امرای الوس و تومانات و اینافان و ارکان دولت
و اصحاب دیوان بزرگ و امرای هزاره و صده[5] و جماعت
لشکریان مقرر[6] و مجری باشد برقرار بنام ایشان اجرا
و امضا کند و جمعی را که درعوض مرسوم مواضع دیوانی داده
باشند[7] و ایشان در عمارت و زراعت آن کوشیده و رعایا
را خوشدل و مستظهر داشته[8] و شکر باز رسد بقاعده مقرر
مسلم دارد و ولایات و بلوکات ممالک را بمردم[*] امین معتمد
معامله دان[9] کافی متمول منصف تفویض کند و بر مال مقرر حجت
ستده محفوظ دارد و موچلکا[10] بستاند که[11] اگر بر ولایت و رعیت
زور و زیادتی کرده باشند[12] و بیرون آنچ از دیوان تعیین رفته از
ایشان گرفته مواخذ و معاقب گردند[13] و در هر هفته یک روز باتفاق
امراء الوس و قضاة و ایمه در دیوان مظالم بتفحص قضایای[14]
۱۴۰-ج مردم از مغول[15] و تاجیک و غیرهم اشتغال نماید و بغور احوال[16]

۱- ب: نقدترین. ۲ پ: زجوهي. ۳ ب: راجترین. ۴ پ: حذف شده. ۵ ج - ودهه - افزوده. ۶ ت: حذف شده.
۷ پ ج: باشند. ۸ ث: شده. *۹ ت: امیرکاردان، ج: امینی معامله دان. ۱۰ آ ب: موچلکا. ۱۱- آ: و، ت: حذف شده، ج: تا. ۱۲ ج: باشد. ۱۳ پ ج: ویکی را دوجراب گویند - افزوده. ۱۴- ت: قضاء. ۱۵- آ: مغل. ۱۶ ت: حذف شده، ج: قضایا.

۳۱-پ رسیده داد مظلوم[1] از ظالم بستاند و در جمیع ابواب حق را بر باطل
غلبه و رجحان دهد تا مساعی جمیلهٔ او عندالله والناس محمود
و مشکور و مرضی و مبرور افتد[*2] و درین تفویض[*] ما را[*3] و او را[3]
آ ۱۷۵-ث ذکر جمیل دنیوی و اجر جزیل اخروی مدخر ماند[2] ان شاء الله
تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای این
سال امراء الوس و ایناقان و امراء تومانات و ارکان دولت و
اصحاب دیوان بزرگ و باسقاقان و سادات و ملوک و قضاة
و حکام و نواب و متصرفان و بتیکچیان و صدور و اکابر و اعیان
و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان[4]
ولایات ممالک محروسه و جماعت صحرانشینان از مغول و
تاجیک و اتراک و لور و اکراد[*] و اعراب[5] و جومه سالاران و خیل
نشینان و سپاهیان و خلجان[6] طراً و قاطبةً از حدود مصر تا
شاطی وادی آمویه[7] و از سواحل هورموز[8] تا باب الابواب صاحب
اعظم [*] سلطان الوزرا[9] خواجه نجیب[10] الدین [*] امیر محمد[11] را وزیر
مستقل مستبد حضرت ما دانند[12] و در تقلد این[13] امر عظیم و خطب
جلیل جسیم متمکن و متفرد شناسند و در کلی و جزوی مصالح

۱- ث : مظلم . *۲ - ۲* پ : از - و درین - تا - مدخرماند - حذف شده .
*۳-۳ آ ب پ ت ج : حذف شده . ۴ ث : متوطیان . *۵ پ ج : حذف شده .
۶ ث : حلجان . ۷ ت : آمل . ۸ ج : هرموز . *۹ ج : حذف شده . ۱۰ ج :
بدر . *۱۱ ث ج : حذف شده ، ت : محمد . ۱۲- آ : دانسته . ۱۳- ت : ان

آ-۱۸۴ بلاد و عباد رجوع با رای صایب و فکر ثاقب او کنند و از سخن
و صواب دید او که در باب مصلحت مملکت[1] و اصلاح احوال
رعیت و دفع مفسدان و متمردان گوید[2] بیرون نیایند[3] و مال و
متوجهات و حقوق دیوانی و ولایات از اصل و فرع و حق التقریر
پ-۲۰۱ و توفیر بیروات و احالات او جواب گویند و تمامت مرسومات
امرا و ارکان دولت و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ[4] و ادرارات
ت-۱۸۹ و معایش و وظایف اصناف الناس و دیگر اخراجات مقرری که
بموجب احکام مقرر باشد[5] و در دفاتر مثبت[6] باجرای او مجری[7]
ب-۱۹۰ و بامضای او ممضی دانند[8] متقلدان مناصب دینی و دیوانی بنصب
او منصوب و بعزل او معزول گردند متولیان اوقاف خاص و
عام در جمیع ممالک محروسه محاسبات تصرفات با نواب او
روشن و منقح گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند[*] ملوک
و حکام[9] ولایات بروات او را که در باب حق التقریرات خود[10]
بنسبت سایر وزرا و دیگر واجبات دیوانی که[11] جهت هرکس
نویسد تمامت را مجری و مقرر دانسته[12] با محصلان جواب

۱- ت : ممالک . ۲ ث : گویند . ۳ پ : نیاید . ۴ ث :
حذف شده . ۵ ج : شده ۶ ج - کشته باشد - افزوده .
۷ پ : دانند - افزوده . ۸ پ : حذف شده . * ۹ - آ : ملوک حکام،
ب : بلوک حکام . ۱۰- ت : خود که ، ج : حذف شده .
۱۱- آ ب پ ت ج : حذف شده . ۱۲- پ : داشته .

گویند و چیزی قاصر نگردانند[1*] از جوانب برین جمله روند و اعتماد نمایند کتب[2] فی[1*]

نوع سوم چون مولانا صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه جمال الدین زید قدره که باعتلاء مدارج و ارتفاع[3] معارج وارتقاء مناصب[4] و انتهاج[5] مناهج اعالی مراتب از اعاظم و جود کوی مسابقت ربوده[6] است و درمساند سروری و عراص عدل پروری و دیار دادگری و فضاء فضل گستری بغایات ارباب استعداد و نهایات اصحاب اجتهاد رسیده ازقدیم الایام باز
۳۰۲-پ بملازمت پدرنیکوی ما تغمده الله بغفرانه قیام نموده است وشرایط نیکو خدمتی و دقایق جان سپاری بجای آورده از عهدهٔ هر مهم دینی ودنیوی که بدو حوالت فرموده براجمل اوضاع[7] تفصی[8]
آ۱۴۰-ج نموده لاجرم بجزایل سیورغالات[9] وکرایم تشریفات وتکریمات اختصاص یافته است[10] و صیت[11] نیکنامی و وفاداری وسمعهٔ پسندیده فرجامی و نیکوکاری او باباعد واقارب و مشارق و مغارب رسیده ومارا نیز برکمال کفایت[12] و وفور درایت و

---

*۱-۱ ج - از - ازجوانب - تا - فی - حذف شده، ت - از - برین جمله - تا - فی - حذف شده. ۲ پ : حذف شده. ۳-آ: ارنفاع، ت : ناخوانا، ث : ارنفاع، ج: ارتقاع. ۴ پ : مناسب. ۵ ت : انهاء. ۶ ج : بوص ۷ پ : احوال. ۸ پ : مقضی. ۹ پ : سورغالات. ۱۰-ت : حذف شده. ۱۱ - پ : سیّب. ۱۲ ت : امانت.

شمول شهامت وسبوغ[1] صرامت[2]* او اعتمادکلی حاصل شده
۱۷۶-ث وزارت[3] ممالک ایران زمین[4] از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه
و از سواحل هورموز[5] تا باب الابواب بدو ارزانی داشته ایم[6]
و برجاحت عقل وغزارت[7] فضل وسداد[8] رای ورشاد رویت[9]
او تفویض کرده[10] تا بر وجهی کی مقتضای رای قویم و فطرت مستقیم
وذهن وقّاد و طبیعت نقاد[11] اوست بضبط مصالح ملک وملت
و ربط اوابد دین و دولت و عمارت خراب مملکت[12] وجمع شتات
رعیت وتکثیر[13] مال ومتوجهات و تثمیر محصولات و ارتفاعات
قیام نماید و واجبات خاصه حضرت مارا که ترتیب وتدبیر
گوگیراق وتنسیق سایر مهمات بران موقوفست برسایر
مصالح مقدم دارد وهمچنین بر اجراء مواجب امرا وتعیین
اقطاعات ایشان و وظایف ایناقان ومقربان وجامگیات
آ۳۰۲-پ ایشان و[14]* لشگریان بر وجهی که از کفایت وافی و درایت وافر او[15]
۱۸۵-آ معهودست مشغول گردد و بضبط خزاین و رونق کارخانهای[16] جامه[17]

۱-ث: صبوغ . ۲ پ: سرامت . *۳ ث: ناخوانا .
۴ ج: زمین را . ۵ پ ج: هرموز . ٦-آ: داشتیم .
۷ پ ج: عزارت ، ب: غرارت ، ث: عرارت . ۸ ج: سداو
۹-آ: حذف شده . ۱۰-آ: حذف شده . ۱۱ پ ث: نفاد، ت:
نقاد . ۱۲ پ: ممالک . ۱۳-آت: تکثر . *۱۴ پ ج: حذف شده .
۱۵ ث: و . ۱۶-آب ت: کارخانه . ۱۷ ج: خاصّه ، ت: وجامه

و مساس و غیر آن اهتمام هرچه تمامتر نماید و ولایات ممالک
محروسه را بعمّال کفاة و نواب دهاة [1] و متصرفان امین و
مقاطعان صادق القول بضمان و مقاطعه دهد و از ایشان
۱۹۰-ت و از شحنگان که بر هر ولایت و ناحیت تعیین کند موجلکا [2]
بستاند کی ولایات [3] و رعایا را بزواید و عوارض و اخراجات
بی راه و مؤنات [4] نا واجب مزاحم و متعرض نگردند [5] و شحنگان
۱۹۰-ب آ زیادت از آنچ در دیوان بنام ایشان از مال و خارج مال [*] مجری
و [6] مقرر داشته باشند تصرفی نکنند و توقعی ندارند اگر خلاف
کرده باشند درگناه آیند و در جمیع احوال [7] چنان سازد [8] که آثار
دیانت و درایت و تدبیر و کفایت او روز بروز عالمیان را واضح
و لایح گردد [9] تا موجب مزید تقویت [10] و تربیت [11] شود ان شاءالله
تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ [12] نفاذ یافت تا از ابتدای
سنه تسع و خمسین خانی امراء الوس [13] و تومانات و اینافان
و اصحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت و اعوان [14] حضرت و
امراء هزارجات و صدجات و باسقاقان و ملوک و حکام و

۱- پ - هرجه تمامتر نماید - افزوده . ۲ آ : موچلکا .
۳ ت : ولایت . ۴ ث : موونات . ۵ ج : نکهو . *۶ ت : حذف شده
۷ پ : حذف شده . ۸- آ : سازند . ۹ پ : کردند
۱۰ ت - کردد و - افزوده . ۱۱ ج : تربیب . ۱۲ پ : حذف شده ،
ج : ترفیغ . ۱۳ ب : اولوس . ۱۴ پ : اعیان .

سادات و مشایخ و قضاة و نواب و متصرفان و بتیکچیان
۳۰۳-پ وصدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و
عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات ممالک محروسه از
عرب و عجم و ترک و دیلم و مغول و تاجیک و لور* و کرد[1] و
خلج[2] و تراکمه و سایر[3] صحرانشینان و جومه[4] سالاران* وغیر
هم[5] مولانا صاحب اعظم* سلطان الوزرا[6] جمال الملة والدین
زید قدره را وزیر حضرت ما دانسته درجمیع قضایا که بامور
ممالک و محافظت ولایات[7] و رعایت رعایا و دفع متعدیان
و قمع و قهر متغلبان و انماء اموال و متوجهات و اکثار محصولات
و ارتفاعات[8] تعلق داشته باشد[9] رجوع کلی با او و نواب و
گماشتگان او کنند و رای رزین و فکر رصین[10] او را در تدبیر[11] امور
مملکت و تمهید[12] قواعد ملک و ملت و تقریر[13] قوانین دین و
دولت دستوری موثوق به و قانونی معوّل علیه دانند و از
۱۴۱-ج سخن و صواب دید او در کلیات امور که متضمن مصالح جمهور
باشد بیک سر موی عدول نجویند و تجاوز ننمایند اصحاب

---

*۱- ت : حذف شده. ۲ ب : خلخ ، ث : حلح . ۳ ج : حذف شده. ۴ پ ت : حومه. *۵ پ : حذف شده.
*۶ پ ج : حذف شده. ۷ ج : ولایت . ۸ ج : ارتفاع . ۹ ج : حذف شده . ۱۰ ج : دوربین . ۱۱ ت : تدابر .
۱۲ ت : حذف شده . ۱۳- آ ث : تقرر .

دیوان بزرگ وقضاة و ملوک وحکام* وشحانی[1] و متصرفان
وکتّاب و بتیکچیان ولایات ممالک* وسایر بلوکات[2] نصب و
وعزل خود را[3] برأی او منوط و مفوّض شناسند وبی حکم
آلتمغاء او مباشر هیچ منصب از مناصب شرعی و دیوانی و
۱۷۶ ث آ هیچ امر[4] از امور کلی وجزوی نشوند[5] و اورا بر جمیع ابواب
المال و وجوه[6] توفیرات و مستزادات وقوف و اطلاع دهند[7]
۳۰۳ پ آ وهیچ قضیه ازقضایای ممالک ازو پوشیده و پنهان ندارند
امراء الوس محروس در هر هفته یک روز در دیوان بزرگ پیش
او حاضر شده[8] و باتفاق او و قاضی القضاة ممالک بغور
قضایای ارباب حاجات و اصحاب ظلامات[9] رسیده وتفحص
وتحقیق[10] کرده برقانون شریعت ومعدلت و راستی ونصفت
بقطع رسانند وحق را در نصاب[11] خود قرار دهند وچون در
۱۸۵-آ آ ترویج وجوه حق التقریر او[12] بروات *بالتون تمغا[13] از دیوان
اطلاق کنند حکام ومتصرفان ولایات بی تعویق[14] و تقصیر باداء
آن[15] قیام نمایند وجواب محصلان او بتسلیم وجوه گویند[16] و

۱- پ: حذف شده . *۲ ت : محروسه . ۳- آب پ ت ج: حذف شده.
۴ ث : امرا ، ج : امری. ۵ ب : نشنوند، پ : نشنوند . ۶ ج : وجوهات ،
۷- آ : حذف شده . ۸ ج : شوند . ۹ ت : ظلمات . ۱۰ ت: تفتیش .
۱۱ ج : مرکز . ۱۲ ج : و . *۱۳ پ : التون بغا . ۱۴ پ : بي تفویض
۱۵- ت : حذف شده ، ج : رسانند وبدان . ۱۶ ت :کنند .

آ۱۹۰-ت کتب بالامر العالی والمرسوم[۱] النافذ دام نفاذه فی[۲]

فصل دوم در تفویض نیابت سلطنت

تفویض جلایل مناصب بکسی مناسب بود که در مضمار معالی[۳]
کوی مسابقت از اقران و اکفار بوده باشد و از عهدهٔ کلیات
ب-۱۹۱ امور که بدو حوالت رفته براحسن وجوه تفصّی نموده و
چون خواجه جلال[۴] الدین محمود از اکابر مملکت بوفور
کفایت و درایت و کاردانی[۵] و عدل گستری مشارالیه است
و همواره اقوال و افعال[۶] او محل وثوق و اعتماد بلک درمقام
اتّکال و اعتضاد بوده و امانت و دیانت و رزانت وشهامت
وجلادت و صرامت او معلوم و محقق شده راه نیابت
پ-۳۰۴ سلطنت درجمیع مملکت[۷] بدو تفویض رفت تا بغور احوال بلاد
و عباد رسیده نگذارد که بر هیچ آفریده حیف و تعدی رود و
تفحص کلیات وجزویات قضایا کرده بروجه معدلت و نصفت
بقطع رساند و ازجمیع* احوال استخبار و استعلام کرده[۸] و
حقیّت وحقیقت آن دانسته باتفاق وزیر نیکوی ما عرضه[۹] دارد

۱- پ : والموسوم . ۲- آ ت : برین جمله روید واعتماد نمایند کی
می ، ب ج : حذف شده . ۳ پ : معاني . ۴ پ : جمال .
۵ ت : افکاردانی . ۶ ج : واعمال - افزوده . ۷ ت ج : ممالک ،
ج - درحاشیه - مملکت - افزوده . *۸ ج : قضایا مستخبر ومستعلم
شده ، پ : احوال - حذف شده . ۹ ت : عراضه .

تا تدارک آن بر احسن وجوه کرده شود و در همه ابواب چنان سازد که صیت دادگری و آوازهٔ[1] فضل گستری او و ایثار قواعد عدل و انصاف و اجتناب از مزالق جور و اعتساف بمسامع دور و نزدیک و ترک و تازیک رسد تا موجب ازدیاد[2] تقویت و تربیت گردد بدان سبب این حکم[3] نفاذ یافت تا امرای الوس و وزیر نیکوی ما و امرای تومانات و هزارجات و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ و باسقاقان[4] و حکام و متصرفان و بتیکچیان ولایات از ابتدای سنه
آ۱۴۱-ج تسع و خمسین خانی خواجه جلال الدین را متصدی منصب[5] نیابت سلطنت دانسته در جمیع قضایا که بمصالح عامهٔ خلایق و دفع ظلم و تعدی تعلق[6] داشته[7] باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او که در باب اجراء حقوق و ایصال آن بمستحقان و دفع ظلم و عدوان و منع جور و طغیان گوید بیرون نیایند و او را برجمیع قضایا واقف و
آ۳۰۴-پ مطلع گردانیده چیزی پنهان و پوشیده[8] ندارند[9] و هرسال وجوهی که ذکر می رود و المبلغ کذا از متوجهات دیوانی

۱- ث : آواز . ۲ ت : مزید ، ج : زیادت
۳ ج : برلیغ - افزوده . ۴ ت : یاسقاقان . ۵ ث : حذف شده . ۶ پ : حذف شده . ۷ ت : دانپسته .
۸ ت : بوسبده . ۹ پ : ندارد .

بر سبیل مرسوم با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف نموده بدین مهم جلیل و مصلحت خطیر قیام* تواند نمود و

کتب فی[1]

فصل سوم در تفویض استیفاء ممالک

استیفاء اسباب جهانداری و استفتاح ابواب سلطنت و ۱۷۷-ث
شهریاری سلاطین فضل پرور و خسروان عدل گستر را وقتی
میسر شود که تفویض هر امری خطیر بصاحب وجودی علیم خبیر
کنند و تقلید هر منصب عالی بشخصی که در جمیع فضایل[2] مشارالیه
ارباب مجد[3] و معالی[4] باشد مخصوص گردانند[5] تا از میامن این[6] ۱۹۱-ت
تفویض ثنایی مؤبد بر روی روزگار باقی ماند و از نتایج این ۱۸۶-آ
تقلید ذکری مخلد مع الدهر و الزمان استمرار یابد و حق درمرکز
خود قرار گیرد شعر[7]

و من قلّد الامر[8] الخطیر رجاله ... یبیت و یضحی[9] فارغاً[10] و هو آمن[11]
کذلک من رام المحاسن لایری[12] ... سوی عند[13] من تعزی[14] الیه المحاسن

---

*۱ ث : ناخوانا . ۲ ج : قضایا . ۳ پ : حذف شده .
۴ پ : معانی . ۵ ث : گردایند . ۶ آ ب ت : آن .
۷ ث ج : حذف شده . ۸ ج : الامیر
۹ پ : نضحی . ۱۰ ج : حذف شده .
۱۱ ج : احسن ، درحاشیه - آمن - افزوده . ۱۲ ج : لاتری.
۱۳ - آ : درحاشیه با خط مغایر نوشته شده. ۱۴ ت : بغری ، ج : تعدی

و چون خواجه جلال الدین طاهر از اکابر ممالک بدها و کیاست و ذکا و کفایت و رای صایب و حدس[1] ثاقب و تعمّق انظار و تدقّق[2] افکار مستثنی[3] و مرجوعٌ[4] الیه است و در فن سیاقت

۲۰۵-پ که مدار جمع و خرج مملکت بر انست و رونق کارخانهٔ سلطنت[5] از استعمال آن تصانیف کتب[6] کرده و تامل بلیغ او بتنوّع اقسام* و تشعب[7] ضمایر مسری و مفضی گشته مستوفیان زمان سر برخطّ تلمّذ[8] او نهاده‌اند و از فراید فواید انفاس* وانفاس او[9] اقتباس انواع مهارت و حذاقت کرده واو بزرک منقبت علمی را با فضیلت عملی منضم گردانیده و خدای ترسی و امانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی و کم طمعی را مزین و مجلّی اوضاع خویش ساخته[10] و در تقویت مستحقان[11] و تربیت مستعدان[12] باقصی[13] غایات ارباب[14] اجتهاد رسیده و مطمح نظر و مسرح فکر حصول مراضی حضرت الهی تعالی شانه که موجب خشنودی[15] ماست داشته لاجرم بسیورغامیشهای[16]

۱- ج: فکر . ۲ ج : تدقیق . ۳ پ: مسند، ث : حذف شده . ۴ پ ج : مشار . ۵ ث : حذف شده . ٦ پ ج : حذف شده . *۷ ت : حذف شده . ۸ پ : تقلّد ، ج : فرمان و تلمّذ . *۹ ب : وانفاس او، پ : حذف شده، ت : وانفاس، ث : انفاس او، ج : وانیاس او . ۱۰ پ ج : گردانیده ۱۱ پ : مستعدان . ۱۲ پ : مستحقّان . ۱۳ پ : باقضی ، ت : باقاصی . ۱۴ پ : حذف شده . ۱۵ ت : رضاء . ۱۶ پ : سیورغامیشهای ، ث : سیورغامشهای

پادشاهانه و نوازشهای خسروانه لایزال[1] اختصاص یافته و می یابد[2] و بتجدید استیفاء [3] ممالک محروسه از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواحل هورموز[4] تا باب الابواب بکمال امانت و دیانت و سبوغ[5] کفایت و درایت و وفور شهامت و رزانت او تفویض رفت و دست او در حل و عقد امور مملکت و قبض و بسط مصالح ملک و ملت و* توجیه مال و متوجهات[6] و اطلاق مراسم و معایش و ادرارات بر وجهی که مستصوب رای روشن او باشد قوی و مطلق گردانیدیم و مورد
۱۴۲-ج آ۳۰۵-پ این تفویض و مشرب این تقلید را از غبار[7] مشارکت و شنار[8] معارضت اغیار مصون و مصفّی داشتیم تا او بر وجهی که مقتضای فکر[9] حمید و رای[10] سدید و ذهن وقاد و خاطر نقّاد و امانت وافر و کفایت زاهر و علم وافی و عمل زاهی[11] اوست بضبط کارخانهٔ مملکت[12] و رونق روز بازار سلطنت و تدبیر مال و متوجهات و تثمیر وجوهات و تکثیر محصولات قیام نماید و

۱- ت : لازال . ۲ ت : می باید . ۳ پ ج - مجموع - افزوده
۴ پ ج : هرموز . ۵ پ : وثوق ، درحاشیهٔ همین نسخه
- وسوغ - افزوده . *۶ ت : توجه مال متوجهات .
۷ ت : عیار . ۸ ج : شناء .
۹ ج : رای . ۱۰ ج : فکر . ۱۱ ج : کافی .
۱۲ ج : ممالک .

خلایق را که ودایع حضرت[۱] خالق اند بمکارم اخلاق راضی و خشنود گرداند و در ایصال واجبات مستحقان بر وجهی که غبطهٔ جوانب مرعی باشد سعیی که مثمر ثنا[۲] و ثواب و منتج فوز در منقلب و مآب باشد بجای آرد و در جمیع احوال چنانک از شرایف عادات وکرایم ملکات او معهود ست مجازاة و مکافاة حسنات اعمال را از حضرت ایزدی مترقب ومنتظر
۱۹۱آ-ت باشد و همچنین بتدبیر وجوهات خزانه و گرگیراق[۳] واجراء
۱۷۷آ-ث مرسومات[۴] امرا و لشکریان بر وجهی قیام نماید که اموال موفور
۱۸۶آ-آ واصحاب واجبات شاکر* و سعی او مشکور باشد[۵] تا بمحمدت
۱۹۲-ب پیوندد ان شاءالله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا امرای الوس وتومانات واصحاب دیوان بزرگ وامراء اولکا و هزارجات وصدجات و باسقاقان[۶] وملوک ومشایخ وحکام وسادات وقضاة و نواب ومتصرفان و بتیکچیان وصدور واکابر و اعیان ومعارف* و ارباب[۷] ومشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات ممالک[۸] محروسه
۲۰۶-پ بر وجه مذکور ونمط مسطور خواجه جلال الدین طاهر[۹] را

---

۱ - آ : حذف شده . ۲ پ : نثار . ۳ - آ ب پ ت ج : کرکیراق، ث : کرک یراق. ۴ ت : حذف شده . *۵ ج : و راضی ومشکور باشند . ۶ ت : یاسقاقان . *۷ پ : حذف شده .
۸ پ : حذف شده . ۹ ث : حذف شده .

مستوفی ممالک[1] و امین* و نایب[2] و معتمد حضرت شریفه[1] ما دانند[3] و دیگری را کایناً من کان درین مهم اثیل امم و مصلحت جلیل اقدم[4] با او شریک و منازع نشناسند و دست او در تصرف و تدبیر اموال و متوجهات و لایات قوی و مطلق دانند و در افراغ[5] محاسبات و تنقیح معاملات و کتبت[6] احکام و بروات* و امثله و مفاصاة[7] رجوع کلی با او کنند و در جمیع ابواب با او موافق و متفق بوده بهیچ حال انفراد نجویند و رای او را در حل و عقد* امور و قبض[8] و بسط مصالح جمهور رکنی موثوق به و قطبی مدار علیه دانند کتّاب و بتیکچیان و محرّران دیوان* ملازم و با او[9] در سایر قضایا مجدّ و مجتهد باشند و نسخهای دفاتر پیش او برند و او را بر جمع و خرج ممالک واقف و مطلع گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند و اعلاء شان و ترفع مکان* او را از جانب[10] حضرت ما بمحمدت و ارتضا مقرون شناسند و هر سال از اصل مال و متوجهات دیوانی مبلغ بیست هزار دینار

۱- ج : محروسه داند - افزوده . *۲ پ ج : حذف شده ، آ ب ت : و - حذف شده . ۳ ج : شناسند . ۴ ث : اقدام .
۵ ب : فراع ، ت : افرع . ۶ ت : کتب . *۷ - آ : امثلهٔ مفاوضات ، پ : امثله و مفاوضات ، ت : امثله و مقاصاة . *۸ ت : و قبض - حذف شده ، ج : امور - حذف شده . *۹ ت : ملازم با او بوده .
*۱۰ ج : او در جانب .

زر رایج با رسوم خارجی که معهود مستوفیان بوده با او و نواب و گماشتگان[1] او[*2] که در هر طرف از اطراف و[3] ولایات باستیفا تعیین[4] کرده باشد[5] جواب گویند[*2] و اگر او را ارادت باشد کی بمتوجهات مواضع مرجوة الحصول مقاصه و مستغرق
آ۲۰۶-پ گردانیده سال بسال از آنجا تصرف نماید بران موجب بتقدیم رسانند[6] و اجابت ملتمس او از لوازم شمرند[7]

[8]نوعی دیگر از استیفای ممالک با تعیین نایب در ولایات[9]

احاطت شهریاران دادگر و خسروان فضل گستر عدل پرور بسایر احوال مملکت و مخبا آت[10] قضایای سلطنت وقتی باشد که در مداخل اموال دیوانی و مصارف متوجهات سلطانی نظری[11] شافی و تاملی[12] وافی بجای آرند[13] وجهت ضبط و نسق آن دهاة کفاة کاردان که قول و قلم ایشان محل وثوق و اعتماد تمام باشد[14] تعیین کنند تا بتحقیق ابواب المال

---

۱ ج : ومعتمدان - افزوده . *۲-*۲ پ : جواب کوید انجه در هر طرف از اطراف ولایات تعیین کرده باشند . ۳ ت ج : حذف شده . ۴ ج : معیّن . ۵ ب ج : باشند ، ت : حذف شده ٦ پ ج : رساند . ۷ پ : شمرد ، ث : شمرند وکتب بالامر العالی دام نفاذه فی . ۸ پ ج : از - نوعی - تا - فصل چهارم حذف شده (ص - ۱۰۵) ۹ ب : ولایت . ۱۰-آ ث : مخیاآت ، ب : مجتاآت ، ت : مخبات . ۱۱ ت ث : نظر . ۱۲ ت : تامل . ۱۳-آ : آرد . ۱۴-آ ب ت : حذف شده .

و کمیت[1] دخل و کیفیت[2] خرج قیام نموده بهنگام استعلام اعلام
کنند و در وقت استعراض بعرض رسانند و بدین تدبیر امور
ممالک بر احسن اوضاع انتظام گیرد و قواعد جهانبانی بر
اوکد مبانی استقرار پذیرد و هیچ مهم از کلیات مهام مملکت
و معظمات امور سلطنت فوت نشود بنابرین[3] مقدمه ۱۹۲-ت
چون خواجه علاء الدین[4] محمد از اعاظم روزگار بوفور کفایت
و درایت و کمال کاردانی و ولایت داری مستثنی و ممتازست
و از عنفوان شباب الی یومنا هذا *متکفل جلایل اشتغال ۱۹۲-آب ۱۸۷-ج
و متقلد[5] جلیات امور و اعمال بوده و از عهدهٔ آن باعانت
شمول استعداد و ظهور استبداد بر احسن وجوه تفصی ۱۷۸-ث
نموده درین وقت استیفای ممالک محروسه[6] از حدود مصر
تا شاطی وادی آمویه و از سواحل هورموز تا باب الابواب بعلم[7]
وافر و عقل وافی و فضل زاهر و فیض رائی[8] او تفویض رفته
و او بر وجهی که پسندیدهٔ خالق و خلایق باشد در ارضای
خاطر خلایق کوشیده و بهیچ حال غبطهٔ دیوان فرو نگذاشته[9]
و جانب رعیت را مرعی داشته و طرف حمایت ولایت را

۱- ب : کیفس. ۲- آب ت : حذف شده. ۳ ب : بران.
۴- ت : جلال الدین. *۵- آب ت : متقلد معظمات جلایل اشتغال
و متکفل. ۶- آب ت : حذف شده. ۷ ت : بقلم
۸- آب ت : زامی (زاهی). ۹ ت : حذف شده.

محمی دانسته[1] و ازجمله متصرفات او در استیفای ممالک محروسهٔ مملکت عراق عجم است از آب زرهه[2] که بسرای جومه مشهورست تا کرمانشاهان کرمان وازخوار ری تا همدان و اسدآباد وکرمانشاهان کردستان واو را نیابت و قایم مقامی خود در استیفای آن[3] مملکت برخواجه جمال الدین ساوجی که بفنون شرایف فضایل وضروب حمیدات[4] خصایل و طهارت نفس و غزارت[5] فضل و زکاء عنصر[6] و نقای محتد موصوف و متحلیست واز ذمایم ملکات ورذایل عادات متعری[7] ومتخلی[8] تفویض کرده دست او درحل و عقد این منصب خطیر و محل سامی جلیل ونصب وعزل مستوفیان ولایات قوی و مطلق گردانیده واعتمادکلی برقول وقلم وامانت و دیانت وکوتاه دستی وکم طمعی او واجب دانسته تا او بر وجهی که از کمال کفایت و وفور شهامت او معهود[9] و متعارفست بضبط اموال ولایات وتدبیروتنسیق وجوهات مشغول شده نوعی سازدکه مال و متوجهات بموجب احالات و بروات دیوان بزرگ[10] درحیز حصول

۱- ت : داشته. ۲ ب : ذرهه ، ث : زرمعه . ۳-آ ب ت :حذف شده. ۴ ت : حمیدان. ۵ ب : غرارت، ت: عرارت، ث: عزارت. ۶-آ :عصر. ۷ ت : منوی. ۸ ت : مخلی . ۹ ت : معهودست . ۱۰- ت : حذف شده .

قرار گیرد و محصلان که بدان ولایات نامزد شده مقضی الحاجة مراجعت نمایند[1] و همچنین جماعت کتّاب و مستوفیان را حاضر گردانیده بغور استعدادات وراست قولی و درست قلمی ایشان رسیده و باستخبار خبیر و باستعلام علیم شده مستعدان امین را تقویت و اثبات کند و نامستعدان خاین را ابعاد و اخراج لازم شمرد و صورت[2] دفاتر و موامرات و دساتیر و روزنامجات را باز بیند[3] و بتصحیح معاملات و افراغ محاسبات اشتغال نموده حق را در مرکز خود قرار دهد و از حیف و میل محترز و مجتنب باشد *تا عما قریب[4] امداد شکر اهالی آن[5] مملکت *از حسن[6] معاش او تواتر و تعاقب یابد و هرآینه بمحمدت مقرون افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سنه تسع و خمسین خانی امرا و حکام و نواب و متصرفان و بتیکچیان[7] و صدور و اکابر و اعیان و معارف و اهالی و ساکنان ولایات عراق عجم بر وجه مذکور و نمط مزبور از قبل خواجه علاء الدین محمد[8] خواجه جمال الدین را[9] ۱۹۲آ-ت

۱-ت : حذف شده. ۲ ت : صورِ. ۳ ب ت : بیند، ث: بپند

*۴ ت : حذف شده . ۵ ت : ولایات و- افزوده . *۶ ت : براحسن.

۷-آ : بتیکجیان ، ب : سکحیان ، ت : تسکحیان ، ث : بتیکحان .

۸ ت ث : حذف شده . ۹- آ ب ت : حذف شده .

مستوفی مملکت عراق عجم زنجان[1] وسلطانیه وطارمین و
سجاس و سهرورد[2] و ابهر وقزوین وری و ورامین[3] وساوه
وآوه وقم وکاشان[4] وضیاع نطنز[5] وهمدان واسدآباد و
۱۹۳-ب لورکوچک وکردستان وسایر آن بلاد و بقاع دانسته دیگری
را کایناً من کان مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند ودست
۱۸۷-آ او در* تصرف و[6] تدبیر[7] این امور و مهمات قوی و مطلق
شناسند و مراسم تمکین وتوقیر ودقایق اجلال وتبجیل
مرعی دارند متصرفان اموال وقوف و معرفت و استصواب
واستشارت اورا درجمیع قضایا معتبر و معوّل علیه دانند
۱۷۸-ث و ثواقب آرا وصوایب افکار اورا در تدبیر امور ولایات[8] و
مملکت معتدّ به شناسند و پروانه ونشان او بر احکام دیوانی
و یارغوی ازجملهٔ لوازم شمرند وامثله ومکتوبات ومواره
و بروات و یارغونامها و مفاضاة[9] بخط محرران او باشد
دیگری دران مدخل نسازد و پیرامون نگردد و در هر قضیه‌که
رای او برمصلحتی دیوانی چون توفیر و مستزاد وتخفیف و

۱- آب : رنجان ، ت : زنحان ، ث : رنجار . ۲- آت : شهرود.
۳- آب ت : رامین . ۴ ت : کشان . ۵ - آ : ضیاع نطنز ، ب :
ضیاع نطتر ، ت : ضیاع نطو ، ث : ضیاع نطنز .
۶* ت : حذف شده . ۷ ب : تدبر . ۸ - آب : ولایت .
۹- آ : مقاصاة ، ب : مفاوضاة ، ت ث : مفاصاة .

تعدیل و حزر و تخمین و غیر آن قرار گیرد متصرفان باتفاق متابعت واجب دانند و از مخالفت محترز باشند و آنچ ایشان را در تدبیر تیسیر اموال و رعایت رعیت و محافظت ولایت روی نماید و بدریت و تجربت معلوم کرده باشد[1] بر و عرض کنند تا بمصالح و مفاسد آن رسیده چون بر قانون حق و قاعدهٔ معدلت یابد اجرا و امضا واجب داند[2] و همچنین[3] ادرارات و معایش و مسلمات و وظایف ارباب استحقاق را بمعرفت وصواب دید او بمصارف وجوب رساند و قول و قلم او را در سایر قضایا موثوق به *و معوّل علیه[4] شمرند و برخلاف رای او اقدام ننمایند و مرسوم مالی[5] و رسوم خارجی کی بنام مستوفیان ولایات در دفاتر مقرر و مثبت باشد اسوةً بغیره من المستوفین او را و معتمدان و گماشتگان او را مصفی و مهنّا دانند تا باستصواب خواجه علاء الدین محمد بمصرف رساند محصلان وجوهات در تحصیل وجوه بروات از سخن وصواب دید او تجاوز ننمایند و بحق التحصیلی *که ازجهت[6] ایشان معین گرداند راضی باشند[7] مستوفیان و کتّاب و[8] بتیکچیان آن مملکت باتفاق پیش او آیند.

۱- ب ت : باشند . ۲ ت : دانند . ۳- آ : در - افزوده

*۴ ث : حذف شده . ۵ ب : حذف شده . *۶- آ : اوکه جهت ، ب : کی او جهت ، ت : که جهت .

۷. ث : باشد . ۸ ت : حذف شده .

و اورا برجمع و خرج اموال و متوجهات ولایات وتوفیراموال

۱۹۳-ت و غبطهٔ دیوان واقف و مطلع گردانند و رفوع محاسبات[1] تمغاوات

پیش او برده یک دانگ زر و یک من بار پنهان و پوشیده ندارند

و خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول شناسند و در

همه ابواب با او موافق و متفق بوده انفراد و استبداد نجویند

تا او محاسبات آن[2] ولایات را مفروغ[3] و منقح گردانیده و در

دفتری واضح و روشن نوشته بدیوان بزرگ آرد و بعرض رساند

و حکم آن برقانون معدلت بتقدیم رساند[4] ان شاءالله تعالی

*از جوانب برین جمله روند و اعتماد نمایند کتب فی[5]

فصل چهارم در تفویض الغ بتیکچی ممالک

چون آلای بی انتهای احدی و نعمای بی انقضای سرمدی در

۱۴۲آ-ج بارهٔ ما زیادت از آنست که ناطقه *بتقریر آن[6] وفا تواند نمود یا

فاهمه بتفهیم آن مشغول تواند شد شکر این[7] عطیت[8] که از کوافل

۱۹۳آ-ب عطایای حضرت لایزالی و کوافی[9] نعم نامتناهی جناب جلال[10]

ذی الجلالی است برذمت همت واجب و لازم است ویکی از

اسباب اتیان[11] بموارد شکر تربیت ارباب استعداد و تقویت

۱- ث : و- افزوده . ۲ ث : حذف شده . ۳ ث : مفروع .

۴- آ ب ت : رسد . *۵ ت : بمنه وکرمه ، آ ب : کتب فی - حذف

شده. *۶ ت : تقریرات . ۷ ب ت : آن . ۸ پ : عبطیّت .

۹ ت ج : کوافل . ۱۰- پ : حذف شده . ۱۱- ج : نمودن - افزوده..

اصحاب استحقاق و تفویض کرایم اعمال و شرایف مناصب
و اشتغال[1] بدیشان[2] دانسته شد[3] چه هر امر که بتقلد[4] ایشان
انتساب یابد در اشرف محال حلول کند و هر منصب که
۱۸۸-آ بتکفل ایشان انتما پذیرد در اکرم مقار قرار گیرد و مورد[5] آن
تقلید از شنعت ندامت معرا و مشرب آن تفویض از وصمت
و خامت عاقبت منزه و مبرا باشد و چون[6] خواجه یمین[7]
الدین از سرآمدگان اعاظم وجودست و همواره از موارد فیض
ربانی اغتراف[8] امداد فیضان یزدانی کرده و از مناهل عذب
افضال احدی استنزال فضل[9] بی نهایت سرمدی واجب دانسته
و بر کواهل مناصب استیلا[10] و بر شواهق مراتب استعلا
۳۰۷-پ یافته و از عهده تکفل کلیات امور بروجهی متفصی شده که
حسن اهتمام او عند الخالق و الخلایق محمود و مرضی افتاده
و میامن اجتهادات در نظم[11] مهمات که از شرایف عادات
و کرایم ملکات اوست درحضرت ما گاه از مسموعات و
۱۷۹-ث مرویات و گاه از مشاهدات و مرئیات[12] شده و علی کلا التقدیرین

۱- ب پ ت ج : اشغال ، ث : اشعال . ۲- آ : بد ایشان ،
پ : بدین شان . ۳- آ ب ت : حذف شده . ۴ ب : بقلید .
۵ پ : رد . ۶- آ : حذف شده . ۷ ج : امین .
۸ پ ت : اعتراف . ۹ پ ث : فیض . ۱۰ پ : او .
۱۱ ت : نطر . ۱۲ ب : مرتبات .

مستحسن و مقبول آمده و موجب تفویض جلایل مناصب
بجانب او شده بنابرین مقدمه راه الغ بتیکچی ممالک
محروسه از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه وازسواحل
هورموز[1] تا باب الابواب بکمال عدالت و وفور امانت و
دیانت و شمول شهامت وصرامت و سبوغ کفایت وکفالت
او تفویض رفت و دست او درین مهم خطیر اثیل ومصلحت
جسیم جلیل قوی و مطلق گردانیده شد[1] تا بروجهی که از
انارت رای و افادت[2] فکر او معهودست بضبط قضایا و
اموال و متوجهات دیوانی مشغول گردد و در سوانح امور و
عوارض مهام جمهور با اصحاب دیوان موافق و متفق بوده ۱۹۳-ت آ
در ازدیاد اموال و تعیین* امنا و عمال[3] براعمال دقایق تحفظ
و تیقظ مرعی دارد[4] و دفاتر جمع و خرج را درنظر آورده چنان
سازد که *بوقت سوال[5] از عهده جواب بیرون تواند آمد
بدان سبب این حکم[6] نفاذ یافت تا از ابتدای[7] سال امراء الوس[8]
و تومانات و اولکاها واصحاب دیوان بزرگ و امرای ۳۰۷-پ آ
هزاره وصده و حکام و متصرفان ولایات خواجه یمین الدین

۱- پ ج : هرموز . ۲ ج : اجادت . *۳- آ ب ت :
امناء عمال ، پ : عمال . ۴ ج : دارند .
*۵ ث : حذف شده ، ت : بوقت . ٦ ج : برلیغ - افزوده
۷ ت : این - افزوده . ۸ ت : حذف شده

را الغ بتیکچی ممالک محروسه دانسته در جمیع قضایای دیوانی
۱۴۳-ج رجوع کلی با او کنند و مراسم تعظیم و تقدیم مرعی داشته استصواب
و استشارت او را در کلیات مهمات مملکت[1] موثوق به و معتمد
علیه دانند و بی وقوف و معرفت او در هیچ مهم[2] مدخل نسازند
و دست او[3] در تقلد این منصب شریف قوی و مطلق شناسند
و نواب او را در هر ولایت که از قبل[4] خود تعیین کند نایب مناب
و گماشته و قایم مقام و فرو داشتهٔ او دانند و تفویض اعمال و تعیین
عمال بر جمیع ممالک محروسه بی وقوف و معرفت او نکنند و
مرسوم مالی و رسوم خارجی که این منصب را مجری و مقرر باشد
۱۹۴-ب و در دفاتر بنام الغ بتیکچیان[5] سابق ممضی و مثبت شده برهمان
قرار با او و گماشتگان او جواب گویند و بروات بر مواضعی[6]
اطلاق کنند که ارادت او باشد *برین جمله روند و اعتماد نمایند
کتب فی[7]

فصل پنجم در تفویض نظارت ممالک

استدامت ایام جهانبانی و استقامت امور گیتی ستانی بتقویت
مستعدان و تربیت مستحقان منوط و مربوط است و مهمات
۳۰۸-پ کارخانهٔ دولت بتمشیت این معنی منتظم و مضبوط[8] چه تخصیص

۱- ت : حذف شده . ۲- آ : بالای سطر - خطیر - افزوده . ۳ پ : حذف شده .
۴ ت : قبیل . ۵ ج : بتکچی . ۶ ت : موضعی .
*۷ ت : حذف شده . ۸ پ : مربوط .

ایشان بشرایف اعمال و معظمات اشغال موجب آبادانی مملکت و سبب ترفه[1] احوال رعیت و[2] ولایتست وچون مجموع امور بمیامن تدابیر ایشان ممهد و مرتب گردد هرآینه ذکری جمیل موبّد و اجری[3] جزیل مخلّد درین تفویض متوقع و مترقب باشد والتوفیق بامر[4] الله تعالی وچون خواجه علاء الدین محمد از اعاظم ممالک[5] بصدر وسیع ومکان رفیع وعلم وافر و فضل وافی و عقل زاهر و تدبیر زاهی[6] و رای سدید وفکر حمید مستثنی و ممتازست وهمواره مباشر کلیات مهام وجلیات مصالح انام بوده واز عهدهٔ آن بر وجهی که متضمن تقویت ضعفا و اعانت صلحا و فقرا باشد تفصی نموده و صحایف اعمال وشرایف اقوال او درحضرت شریفه ما بتصحیح پیوسته و موثوق بها و معتمد علیها گشته بنا براین مقدمه منصب[7] نظارت ممالک محروسه بکمال رشاد[8] وجمال سداد وصلاح اعمال وصحت اقوال وکرامت افعال ویمن تدبیر وحسن[9] رعایت و وفور صیانت وشمول رزانت او تفویض رفت وعنان این[10] امر شریف ومهم منیف آ۱۷۹-ث
درکف کفایت و یمن[11] امانت ودیانت او نهاده شد تا بر وجهی که ۱۹۴-ت آ۱۴۳-ج

۱-ج : ترفیه . ۲ ث : حذف شده . ۳ ت ث ج : اجر .
۴-ج : من . ۵ ت : مملکت . ۶ ث : زاهی ،
ج : فاخر ، پ : ذاهی . ۷-آ ب ت : حذف شده .
۸ ت : ارشاد. ۹ پ : تدبیر-افزوده. ۱۰-آ ب ت : آن. ۱۱-ج : یمین.

از اصابت رای وثقوب حدس و زخور فیض و وفور فضل او
معهود و متعارفست بضبط امور دیوان بزرگ و تدبیر مال و آ ۳۰۸-پ
متوجهات و تکثیر ارتفاعات و محصولات و تعیین واجبات خزانه
ومواجب امرا و ایناقان واصحاب دیوان وسایر اصناف
قیام نماید وطرق[1] معدلت ونصفت مسلوک[2] و ابواب
محافظت ولایت[3] و رعایت رعیت مفتوح دارد ومجال ظلم
وتعدی بهیچ وجه از وجوه ندهد وغبطهٔ خزانه ودیوان مرعی
دارد ودر تقویت ضعفا و تمشیت امور مستحقان مساعی جمیله
بتقدیم رساند و درهمه ابواب چنان سازد که افعال و اقوال او
عندالله والناس بمحمدت و ارتضا و احماد و اثنا مقرون گردد
تا مستحسن و محمود افتد ان شاء الله تعالی بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و ایناقان* وامراء
تومان و اصحاب دیوان بزرگ و امراء هزاره وصده وحکام
ومتصرفان[4] و بتیکچیان ولایات اورا ناظر ممالک معموره
دانسته دیگری را کایناً من کان درین منصب با او مجال شرکت آ ۱۹۴-ب
ومداخلت تصور نکنند و دست او در تصرف وتدبیر این عمل[5]
جلیل و محل اثیل قوی ومطلق شناسند و اورا برکمیت اموال
وکیفیت مصارف وقوف و اطلاع کلی دهند و تفویض اعمال

۱- ب ت : طرف . ۲ ت : داشته - افزوده . ۳ پ ج : حذف شده .
*۴ پ : حذف شده . ۵ پ : مجلّ ، ج : اعمال .

وتقلید عمال باستصواب واستشارت بل باستیذان[۱] واستجازت[۲]
اوکنند ودقایق تعظیم وتبجیل من کل الوجوه مرعی دارند ونسخهای
دفاتر پیش او برند و[۳] پنهان و پوشیده ندارند وکتبت مکتوبات
۳۰۹-پ دیوانی از احکام و امثله و بروات ومفاصاة[۴] ومؤامرات* و
جزازات[۵] وجراید و دفاتر ودساتیر و یارغونامها باجازت و
اشارت و پروانه ونشان او باشد نواب اورا که درهر ولایت
بنظارت تعیین کند[۶] گماشته و فروداشتهٔ او دانند وممکّن و
محترم دارند وهرسال *مبلغ کذا دیناراً[۷] زر رایج برسبیل مرسوم
نظارت از مال و متوجهات ممالک با رسوم خارجی بنام او مجری
۱۸۹-آ ومقرر شناسند و سال بسال باحکام و پروانجات مجدد
موقوف ندارند و برمواضعی[۸] که مطلوب او باشد فرو آرند تا
بی زحمت بوصول پیوندد وکتب فی

فصل ششم[۹] در تفویض اشراف ممالک

اِشراف اَشراف[۱۰] انام که سلاطین اسلام اندبر متکوّنات[۱۱] لیالی و
ایام و محدثات احوال خواص وعوام[۱۲] در شهور واعوام وقتی

۱- پ : استیفا . ۲ پ ت ث : استجارت . ۳ پ ج : اورا
بران واقف ومطلع کردانیده - افزوده . ۴- آ: مقاصات ، ب : مفاوصاه . *۵ پ :
حذف شده ، آت : وحرارات ، ب : وجرازات . ۶ پ ج : نایب مناب وقایم مقام و-
- افزوده ، پ : کنند . *۷ پ ج : مبلغ بیست هزار دینار . ۸ ث : موضعی . ۹ ث : هشتم
۱۰ پ : حذف شده . ۱۱- آ : مسکونات ، ب : منکونات ، پ : مکونات ، ت ج : مکتوبات
۱۲ ب : عام .

میسر شود که عمال و گماشتگان ایشان جهت ضبط مصالح
جمهور و نظم متشتتات امور امنا و معتمدان و کفاة و مستعدان
۱۴۴-ج باشند تا با ستخبار قضایا و استعلام احوال و تفحص مداخل
۱۹۴آ-ت اموال و متوجهات و تجسس مصارف وجوهات و سایر محصولات
اشتغال نموده بهر وقت که کیفیت و کمیت آن* از ایشان [1]
استفسار رود برجواب قادر باشند[2] و بر بهترین وجهی عرضه[3]
۳۰۹آ-پ دارند و واجبات خزانه و سایر طبقات مردم از امرا و وزرا
و مقربان و اصحاب دیوان و اصناف الناس بوضوح انجامد
و معین و مقرر گردد بنا برین مقدمه چون[4] خواجه جلال الدین
محمود[5] بدین صفات پسندیده موصوفست و لایزال از قضایای
دیوانی واقف بوده و بجلیل و حقیر و نقیر و قطمیر آن رسیده
و بامانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی شهرت یافته
۱۸۰-ث منصب[6] اشراف دیوان بزرگ و ولایات ممالک محروسه بدو
تفویض رفت تا بر وجهی که از کفایت و درایت و کاردانی و
جلادت او معهودست بضبط امور دیوان اشتغال نماید و از
کمیت وجوهات* و متوجهات و کیفیت مصارف مطلع و
واقف بوده در جمیع احوال غبطهٔ دیوان مرعی دارد و نوعی سازد[7]

---

*۱- پ : حذف شده . ۲ پ : باشد . ۳ پ : عرض
۴ ب : حذف شده . ۵ ج : مسعود .
۶ پ ج : راه . *۷ ت : حذف شده .

*که وجوهات[1] خزانه وآش وگرگیراق و مواجب امرا وعساکر منصوره بر ایسر وجوه بحصول موصول[2] گردد و فتور و قصور بدان راه نیابد تا بر کفایت وکاردانی او محمول افتد وبجزایل سیورغالات وکرایم تشریفات اختصاص یابد ان شاءالله تعالی

۱۹۵-ب بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و ایناقان وامراء تومان[3] وهزاره وصده و اصحاب دیوان بزرگ وحکام ومتصرفان و بتیکچیان ولایات[4] اورا مشرف ممالک دانسته درانچ بدین وظیفه[5] تعلق داشته[6] رجوع کلی با او کنند اصحاب دیوان درجمیع امور* اتفاق او را معتبر دانسته[7]

۳۱۰-پ بهیچ حال انفراد نجویند واورا برتمامت قضایا واقف ومطلع گردانیده چیزی پنهان وپوشیده ندارند ووقوف و معرفت و پروانه ونشان او برجمیع دفاتر ودساتیر[8] و مکتوبات دیوانی از احکام وامثله و بروات ومفاصاة[9] وموامرات و جزازات[10] وغیرآن واجب ولازم شمرند وتعیین عمال* و تقریر اعمال[11] و توجیه متوجهات باستصواب[12] اوکنند ونواب

---

*۱- ت : حذف شده. ۲ پ : بوصول . ۳ ت : تومانات .
۴ پ : ولایت . ۵ -آ: وظایف . ۶ -آت : باشد - افزوده
*۷ پ ج : با او موافق ومتفق بوده . ۸ ب ت : دساتر .
۹ ث مصافاة (مفا) . ۱۰ -آ پ ت : حرارات ، ب : جرازات .
*۱۱ ت : حذف شده ، پ : ومقرر اعمال . ۱۲ ج : واستشارۀ - افزوده.

اوراکه بهر[1] شهر و ولایت[2] باشراف معین کرده وفرستاده[3] ممکّن
وموقّر[4]* دانند و دارند[5] وهرسال مبلغ کذا دیناراً[6] زر رایج
برسبیل مرسوم با او جواب گویند وبروات برمواضع مرجوّ
الحصول نویسند تا او آن را با رسومی که معهود این[7] شغل
است بوجه اخراجات خود مستغرق گردانیده بتمشیت لوازم
آ-۱۸۹آ ولواحق این[8] منصب مشغول گردد *وکتب فی[9]

فصل هفتم در تفویض حکمی ممالک

احکام امور کافهٔ انام و اصلاح مصالح خواص وعوام جز
بتعیین صاحب وجودی که میان حاکم ومحکوم وآمر ومأمور
ج-۱۴۴آ وغالب ومغلوب وظالم ومظلوم حَکَم باشد و بغور قضایای[10]
ایشان رسیده بروجه شریعت ومعدلت *یا قانون[11] عرف
ت-۱۹۵ وعادت بقطع رساند میسر نشود چه اکثر مردم بی اعتقاد
در قطع خصومات وفصل حکومات بواسطهٔ حکم جزم و
پ-۳۱۰آ قضاء نافذ[12] شرع مطهر ازحضور بمجالس شریعت[13] ممتنع
وبسبب یاساق محکم از یارغو منزعج ومنزجر می‌گردند و

۱- ث: بر . ۲- آ: ولایت که، ت ث: ولایات .
۳- آ ب پ ت: باشد - افزوده، ج: شد - افزوده . ۴ ت: مقر .
*۵ ج: دارند ودانند . ۶ ب: از - افزوده . ۷ پ ت: آن .
۸ ت: ان . *۹- آ ب ت: وکتب بالامر العالی، پ ج: حذف شده . ۱۰- ت: قضاو
*۱۱- پ ج: و . ۱۲- ت: حکم - افزوده . ۱۳- ت: حذف شده

چون رجوع مهمات با حکمی حکیم و وسیطی[1] خبیر[2] علیم کنند هر آینه بر ایشان آسان نشیند و احکام او را که مشتمل بر توسط باشد از جانبین مطیع و منقاد شوند وچون مولاناء اعظم محیی الدین از اعاظم وجود بجودت قریحت واستقامت طبیعت ورشاد رای وسداد فکر و معدلت وافی ونصفت وافر امتیازی هرچه تمامتر دارد واز ریعان عمر* وعنفوان شباب[3] الی یومنا هذا بفصل قضایا میان کافهٔ برایا اشتغال نموده وحکم مطلق او متخاصمان را مادهٔ قطع نزاع شده و از طرفین بدان[4] رضا داده‌اند راه حَکَمی دیوان بزرگ وتمامت ممالک محروسه بجانب شریف وصدر منیف و*محل منیع ومجلس رفیع[5] او تفویض فرمودیم ودست او*در مباشرت[6] این[7] امر خطیر و تقلد این شغل جسیم جلیل قوی ومطلق گردانیدیم[8] تا بر وجهی که مقتضای رای عمیق ونظر دقیق وحدس ثاقب وفکر صایب وکمال امانت و وفور دیانت او باشد قضایا[9] را بین المتخاصمین بر وجه شریعت ومعدلت وبرقانون عرف آ۱۹۵-ب

۱- پ : وسیط . ۲ ت : حذف شده .

*۳. ت : حذف شده . ۴ ت : حذف شده .

*۵ - آ ب ت : محل رفیع ، پ : مخلّ منیع وخطاب رفیع .

*۶. پ : مباشر . ۷ - آ ب ت : آن . ۸ ب : گرداند ، پ ت ث : گردانید . ۹ - آ ب پ : قضا

و عادت بفیصل[1] قطع و مقطع فصل رساند و نگذارد که بریکدیگر زور و زیادتی کنند و جانب حق مرعی داشته از مزالق شهوات

۳۱۱-پ و مدارک شبهات محترز و مجتنب باشد تا افعال و اقوال

آ۱۸۰-ث او *عند الخالق والخلایق[2] محمود و مرضی افتد و از حضرت ما بتقویت و تربیت اختصاص یابد ان شاء الله تعالی

بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و ایناقان و امراء تومان[3] و هزاره[4] و اصحاب دیوان بزرگ و ملوک و حکام و نواب و متصرفان ولایات از ابتدای این تاریخ مولانا اعظم محیی الدین را حَکَم دیوان بزرگ و ممالک محروسه دانسته دیگری را مجال شرکت و مداخلت و مدخل منازعت و مجادلت ندانند و در جمیع قضایا که میان حاکم و رعایا و غیر ایشان واقع گردد و بقطع و فصل آن احتیاج افتد رجوع با رای رزین و فکر رصین او کنند تا بر وجه شریعت و معدلت *و طریقهٔ[5] عرف و عادت بفیصل رساند و چون بدین مهم قیام نموده باشد هرسال از اصل مال و متوجهات دیوان[6] مبلغ کذا دیناراً برسبیل مرسوم با اوجواب گویند *تا آنرا[7] با

۱- ت : بفصل . *۲ پ : عند مزالق الخلایق .

۳ ت : تومانات ۴ ب : وصده - افزوده .

*۵ پ : وظیفه . ۶ - آ ب ت : دیوانی .

*۷ - آ : تا او آنرا .

رسومی که* از جانب[۱] متداعیان مقرر باشد در وجه اخراجات
خود صرف کرده بتمشیت این شغل مشغول گردد* ان شاء الله تعالی[۲]

۱۹۰-آ **فصل هشتم** در تفویض انشاء ممالک

استعلا[۳] بر شواهق اجبال جمال و جلال و استیلا بر کواهل
۳۱۱-پ منازل کمال و اکمال و صعود بر مصاعد جهانبانی و عروج بر
معارج قهرمانی جز بتعیین حُذّاق کتاب و مَهَرَهٔ اساتده[۴]
۱۹۵-ت جهت[۵] تقلد* انشاء دیوان[۶] ممالک صورت نبندد چه احتیاج
ملوک انام وسلاطین اسلام بشخصی کی مستودع اسرار سلطنت و
مستخزن[۷] احوال مملکت وینبوع حقایق معانی ودستور دقایق مبانی و
منبع غرایب تراکیب ومعدن بدایع الفاظ واعاجیب باشد
در غایت شدت است چه نظام مملکت بی مساعدت سواعد
اقلام او میسر نشود وقوام اوضاع ملک وملت بی اِرقام
اَرقام و اِحکام اَحکام او دست ندهد مصالحت میان سلاطین
اسلام بی تسحیر[۸] کلمات سحر کردار او حاصل نگردد وموافقت
میان ملوک انام بی تسخیر[۹] عبارات[۱۰] گوهربار او اتفاق نیفتد

---

*۱- ت : حذف شده ، بجای او - بر - نوشته شده . *۲ ت : ان شآء الله تعالی
دولت مخلد باد ، ث : ان شاء الله تعالی وکتب بالامر العالی دام نفاده في ،
ج : حذف شده. ۳-آ : اعتلا . ۴-آ : اساتیده . ۵ ت : حذف شده .
*۶ ج : دیوان اَنشآءِ . ۷ ب پ ت ث : مستحزن . ۸-آ ب پ ت : تسخیر
۹ ب ث : تسحیر . ۱۰ ت : عبادات ، ج : عبارت .

سلاطین را کاتب السرّ والامانه و ملوک را امین الممالک من فرط[1] الدیانه استنباط بدایع مبدعات[2] وظیفهٔ طبع* مدار[3] او[4] و استخراج لآلی مصنوعات نتیجهٔ* تیّار خاطر زخار[5] او و هرآینه متصدی چنان امری خطیر منیف چنین شخصی جلیل القدر شریف باید[6] تا وضع الشی فی موضعه که عبارت از عدالتست از قوت بفعل رسد و مولی و مفوض را ذکر جمیل مخلد تا میعاد امد[7] ابد[8] مؤبّد ماند و من الله المعونة ۱۹۶-ب
والتوفیق و چون[9]* مولانا صاحب اعظم[10] سعد الملة والدین شیخی*[9] از[11] اعاظم منشیان ممالک بنعوت این[12] شرایف ملکات منعوت و بصفات این کرایم عادات[13] موصوفست و همواره[14] ۳۱۲-پ
متصدی جلایل مناصب و مباشر عوالی مدارج و مراتب بوده غرایب منشیات[15] او باقاصی و ادانی جهان رسیده و رغایب[16] کلمات او[17] حلیه رقاب و اعناق ملوک اقطار و آفاق شده

۱- ت : فطر . ۲ پ : مبتدعات . *۳ پ : مدار .
۴- آ : را . *۵ ت : نثار رخار . ۶ پ ت : یابد .
۷ ت : حذف شده . ۸ ث : پیوند - افزوده *۹ - *۹ پ
ج : خواجه صدرالدین . ۱۰-ب : حواجه - افزوده . ۱۱-آ : که از :
۱۲- پ : حذف شده . ۱۳-ت : سعادات . ۱۴-پ ج : ابا عن جدّ
۱۵-پ ج : عربی و پارسی - افزوده .
۱۶-آ : رعایب ، ت ج : رعایت . ۱۷-ت : حذف شده .

31-461

افاضل وجود سر برخط بی[1] خطای او نهاده واعاظم روزگار
با چابک سواری او[2] در براعت[3] و بلاغت تمامت[4] پیاده [5]
یقرّ له[6] بالفضل من لا یودّه   ویقضی له بالسعد من لاینجّم
دقت انظار خسروانه و تعمق افکار پادشاهانه[7] ما مقتضی
تفویض منصب[8] انشاء ممالک بجانب او شد تا بر وجهی کی
مقتضای فکر[9] نقاد و طبع وقاد و فیضان قریحت و لمعان ۱۸۱-ث
اشعه فضیلت اوست بتقلد دیوان انشا اشتغال نماید و آ۱۴۵-ج
مناسب هر فرد از افراد انسانی چون سلاطین وامرا و وزرا
و ارکان دولت و اعوان حضرت و اشراف و اعیان و
اوساط[10] الناس ترکیبی لایق و ترتیبی رایق فایق درسلک
تعبیر[11] آرد و القاب وادعیه هریک بر وضعی که معهود و
معتادست در سمط[12] تقریر و تحریر کشد و مطالب را بر وضعی
بیان کند که* قریب الفهم[13] باشد و از تکلف عبارت و تعسّف
استعارت احتراز و اجتناب ورزد و حدّ وسط مرعی داشته آ۳۱۲-پ

---

۱ - ث : حذف شده . ۲ ث : حذف شده . ۳ ج : براغت .
۴ ت : تمام . ۵ پ : شعر - افزوده . ٦ ج : حذف شده.
۷ - آب : شاهانهُ . ۸ ث ج : حذف شده . ۹ ت : رای
۱۰ - ث : اوسط ، ت : اواسط . ۱۱ - ب : تغیر .
۱۲ ت : سلک
*۱۳ پ ج : سهل ممتنع .

آ:۱۹۰-آ مطول مُمِل[۱]* و موجز مخل[۲] ننویسد و تمهید قاعدهٔ[۳] سهل[۴] ممتنع که[۵] مزلقه.
مجموع طالبان انشاست واجب داند و همچنین در کتبت احکام دیوانی
۱۹۲-ت و فرامین سلطانی داد سخن رانی[۶] بدهد و ناموس حضرت سلطنت
و دیوان امارت و وزارت[۷] در کتابت رعایت کند و تا بیان مطالب
بر طریق[۸]* انتجاب و انتخاب[۹] ممکن گردد از اطناب و اسهاب[۱۰] محترز
و مجتنب باشد و تکرار الفاظ و معانی را بهمه وجهی فظیع[۱۱] و فاحش
داند و استعمال الفاظ غریب وحشی را که مستعمل و مصطلح نباشد
مستنکر و مستکره شمرد و مثل من صنّف فقد استهدف را ملحوظ نظر[۱۲]
و مرموق[۱۳] بصر دارد تا در همه ابواب قول و قلم او از مزالق اعتراض
و مدارک[۱۴] استدراک مصون و مامون ماند[۱۵] و از حضرت ما بتقویت
و تربیت اختصاص یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز امراء الوس* الی آخره[۱۶].

۱- ج: مهمل. *۲ پ: حذف شده، ج: و مُوجَزی مَخّل. ۳ ت: حذف شده
۴ پ: حذف شده. ۵ ب ت: حذف شده. ۶ ث: بایی. ۷ ث: وزارات.
۸- آ: سبیل. *۹- آ ب: انتجاب، پ: استجاب و استخاب، ت: ابنجانب،
ث: اسحاب و انتحاب، ج: انحاب و انتحاب. ۱۰- پ: اِشهاب. ۱۱- آ ب:
فطیع، پ: مطیع، ت: قطع، ث: فضیع، ج: فظیع. ۱۲ پ: حذف شده
۱۳- ث: مرقوق. ۱۴ ث: مدارک. ۱۵ ج: داند *۱۶- آ ب ت: وتومان
و اصحاب دیوان بزرگ و امراء هزاره و صده و حکام و متصرفان و بتیکجیان
ولایات (ب: ولایت) ممالک محروسه بدانند که از ابتدای این سال.

*مولانا صاحب اعظم سعد الملة والدین شیخی[1] را منشی دیوان
بزرگ در جمیع ممالک *وکاتب السرحضرت ما[2] دانند و دیگری
را درین مهم اهم و مصلحت اقدم با او شریک و منازع و عدیل
و مخاصم نشناسند و در توقیر و تعظیم و اکرام و تکریم او کوشیده
۱۹۶-ب در کتبت مکاتبات سلطانی و احکام دیوانی رجوع کلی با او کنند
۳۱۳-پ واستصواب او را درین ابواب محل استیثاق[3] کلی و اعتماد
جملی دانند و بر رای صحیح و فکر سدید او مزیدی در خاطر نیارند
هیچ آفریده بی اذن و اجازت او در انشاء دیوان بزرگ مدخل
نسازد نواب دیوان اعلی هرسال از اصل مال و متوجهات مواضع
مرجو الحصول مبلغ *بیست هزار دینار زر رایج[4] بر سبیل مرسوم
با او جواب گویند و همین مقدار از خارج مال برسم حق الانشا
حکام و متصرفان ولایات[5] *بموجب تعیین دیوان بزرگ[6] بوقت
کتبت احکام در باب متصرفی بلوکات* و ولایات[7] اینجا نقد
تسلیم کنند و عوض در ولایات[8] تخصیص کرده استیفا نمایند
و بهمه ابواب چنان سازند که او بفراغت خاطر بتمشیت این[9]
شغل خطیر قیام تواند نمود تا بمحمدت پیوندد

---

*۱- پ ج : خواجه صدر الدین . *۲ پ ج : حذف شده . ۳ پ :
اشتیاق . *۴ - آ ب پ ت ج : جندین دینار . ۵ پ : ولایت .
*۶ پ ج : حذف شده . *۷ پ ج : حذف شده .
۸ ج : ولایت . ۹ ب : آن .

فصل نهم در تفویض نیابت وزارت

تولیت کلیات اشغال[1] و ایالت[2] معظمات امور و اعمال بشخصی که بتمهید قواعد آن خبیر و بدرایت دقایق وحقایق آن علیم باشد از مزیّنات اوضاع سلطنت و مجلّیات عروس زیبای مملکت است چه بواسطه خبرت امور مجموع افعال و اقوال
او متضمن مصالح جمهور باشد و بسبب[3] علم بدقایق احوال ۱۴۶-ج
تمامت اعمال او[4] مستحسن ومشکور افتد و چون [*5] مولانا صاحب[6] اعظم شمس الملة والدین[*5] از جمله صاحب وجودان[7] روزگار بدین صفات پسندیده[8] موصوف و بدین سمات حمیده[9] موسوم
است واز بدایت حال تا غایت وقت مباشر[10] کلیات قضایا آ۳۱۴-ب آ۱۸۱-ث
و متصدی معظمات مصالح[11] عامهٔ[12] برایا بوده واز عهدهٔ آن آ۱۹۶-ت
بر وجهی که پسندیدهٔ خالق وخلایق است تفصّی نموده و ۱۹۱-آ
استحقاق تقلد[13] کارهای بزرگ برعنفوان[14] صحایف احوال او ظاهر و لایح و باهر و واضح شده نیابت وزارت در دیوان بزرگ وجمیع ممالک محروسه بدو تفویض کرده شد[15] ودست

۱-ت: حذف شده. ۲ ج: ولایات. ۳ ج: نسیت. ۴ث: حذف شده. *۵-۵ پ ج: خواجه فخرالدین. ٦-آ ب ت: حذف شده. ۷ پ: ان-افزوده. ۸ پ ج: حذف شده. ۹ پ ج: حذف شده. ۱۰ ث: مشی. ۱۱ پ: حذف شده. ۱۲ پ: عالیهٔ. ۱۳ت: حذف شده. ۱۴-آ ب پ ت: عنوان. ۱۵ ت: حذف شده.

او در تصدّی این امر اثیل و مصلحت جلیل[1] قوی و مطلق گردانیده آمد تا بغور قضایای دیوانی[2] رسیده و تفحص و تحقیق بلیغ کرده و موارد *و مصادر[3] آن را در نظر آورده بر وجه معدلت و نصفت بقطع رساند و همچنین باختبار[4] مهمات دیوان بزرگ اشتغال نموده و دفاتر و اوارجات[5] و *دساتیر و روزنامجات را بمطالعه[6] آورده[7] و بر مداخل وجوهات و مصارف متوجهات واقف و مطلع شده و بحق و باطل و غث و سمین و نقیر و قطمیر و واجب و نا واجب آن رسیده بر رای وزیر ما بعرض[8] رساند تا اجرا و امضاء آن را بر وجهی متصدی گردد[9] که اشعهٔ جمال حق در لمعان آیذ[10] و غبرت[11] چهرهٔ باطل پیدا شود[12] و هرحقی در مقر خود قرار گیرد و غیر اصحاب وجوب توقع *واجبی نا واجب[13] نکنند و بر امری نا وارد اقدام ننمایند و وجوهات خزانه[14] ۳۱۴-پ
و گرگیراق از انضّ اموال و انقد متوجهات بوصول رسد و آثار کفایت و درایت و کاردانی و کم طمعی او[15] ظهوری هرچه[16] تمامتر

۱- پ: جزیل. ۲ پ ج: حذف شده. *۳ ج: حذف شده. ۴- آث: باختبار، ب: باختیار، پ ت ج: باختیار. ۵ پ: اواردجات. *۶ ث: دساتیر روزنامجات درمطالعه. ۷ پ ج: رسانیده. ۸ ث: ما- افزوده. ۹ ج: شده.
۱۰ ت: آمذ. ۱۱ پ: غیرت. ۱۲- آ ب ث: آید. *۱۳ پ: نا واجبی واجب، ت: واجبی- حذف شده، ج: واجبی و نا واجبی.
۱۴- آ: حذف شده. ۱۵ ت: و، ج: حذف شده. ۱۶ ات: حذف شده.

۱۹۷-ب یابد[1] تا موجب مزید تقویت و تربیت گردد ان شاء الله تعالی

بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و تومان و اصحاب دیوان بزرگ و امراء هزاره و صده و حکام و متصرفان و بتیکچیان ولایات ممالک محروسه عموماً و اردوی معظم[2] و تبریز و آذربیجان[3] و اران *و موغان[4]* و بغداد و عراق عرب[5] و سلطانیه و عراق عجم خصوصاً از ابتدای این سال *مولانا صاحب اعظم شمس الملة و الدین[6] را متصدی[7] نیابت[8] وزارت دانسته در جمیع قضایا رجوع با او کنند و بی استصواب و استشارت او در هیچ مهم از مهمات دیوانی شروع ننمایند و وقوف و معرفت و پروانهٔ او بر مسودات و نشان[9] بر احکام و بروات و امثله و مکتوبات معتبر و معوّل علیه شناسند و تفویض حکومت[10] ولایات بعمال و متصرفان بکنکاج و صواب دید او کنند و از مضمون آرا و مکنون[11] ضمایر او که مشتمل بر مصالح مملکت باشد عدول نجویند و تجاوز ننمایند و بر تغییر و تبدیل

۱- ت : باید. ۲- ث : حذف شده .

۳- آ ت : ادربیحان ، ب : ادرسجان ، پ : ادریجان ، ث : ادریحان ، ج : اذربیحان . *۴- آ : حذف شده ، ث : وموغان وسلطانیه . *۵ پ ج : حذف شده . *۶ پ ج : خواجه فخرالدین . ۷- آ : حذف شده . ۸- آ : نایب .

۹ ت : او- افزوده . ۱۰ ت : حذف شده . ۱۱- ج : مکتوب .

آن اقدام جایز نشمرند و رای رزین او را دستوری موثوق به
و فکر رصین او را قانونی معتمد[1] علیه دانند و نسخهای مجموع
دفاتر دیوانی بمحرران[2] او[3] دهند[4] تا بران واقف و مطلع باشند[5]
آ۳۱۴-پ وچیزی پنهان و پوشیده ندارند و هرسال از[6] مال ومتوجهات
آ۱۴۶-ج ممالک مبلغ چندین دینار زر رایج برسبیل مرسوم نیابت
وزارت برهر موضعی که ارادت او باشد اطلاق کنند[7] وسال
بسال می رسانند *تا آنرا با[8] رسومی که درجمیع ولایات جهت
۱۹۷-ت این[9] منصب خطیر مقرر باشد بوجه اخراجات خودصرف نموده[10]
بتمشیت این شغل مشغول گردد *وکتب[11] بالامر العالی دام نفاذه فی[12]

آ۱۹۱-آ فصل دهم[13] در[14] دفترداری ممالک

۱۸۲-ث همیشه دیوان بزرگ[15] را دفترداری معین بوده که جهت تحقیق هر
حقی ازان مستحقی چون ادرار و تخفیف و اسقاط و مردود و
احتسابی[16] و املاک ومرسوم و معیشت وسیورغال وغیر آن از

۱- ت : معوّل . ۲ ت : را بمحرر آن ، ث : بمحرر . ۳ ج : حذف شده.
۴ ج : دهد . ۵ پ : باشد . ٦ ت : اصل - افزوده . ۷ ج : کند.
*۸ پ : تا از ابتدا با . ۹ ت : آن . ۱۰ ب : نماید .
*۱۱ پ : حذف شده . ۱۲ ب : حذف شده . ۱۳ - در نسخهای
«پ» و «ج» این فصل حذف شده وبعوض این فصل در تحت سرلوحهٔ
فصل دهم ، متن فصل یازدهم نوشته شده . ۱۴ ب : تفویض - افزوده .
۱۵ - آ ب ت : حذف شده . ۱٦ ت : احسان .

واجبات هرکس که بدفترحاجت افتادی درهرشهر[1] و ولایت[2] که[3] بودی رجوع با اوکردندی و او دفاتر آن ولایت طلبیده صورت واقعی را بوزیر واصحاب دیوان باز نمودی ودفتر بعرض رسانیدی تا هیچ آفریده راشکی وشبهتی نماندی وتعیین دفتردار[4] دیوان. ازصوایب تدابیر صاحب سعید شهید مغفورخواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی رحمة الله تعالی[5] بود وپیش ازو دیگری از وزراء سلاطین مغول دفتردار نداشته ازصاحب مرحوم شرف الدین محمد باعمرو استماع رفت که اوگفت دران وقت که پادشاه جهانگیر هولاکوخان مملکت بغداد و عراق عرب را بگرفت ودرتحت تصرف آورد وممالک ایران زمین را ازحدود
مصرتا شاطی وادی آمویه واز سواحل هورموز تا باب الابواب ۱۹۷-ب آ
مسخر ومسلم کرد تامدت سه سال دیوان را ضبطی نبود و مال ومتوجهات ولایات را صاحب سعید خواجه شمس الدین صاحب دیوان خصه الله بالرحمة و الغفران بروات در وجه مصالح کرکیراق پادشاه وخواتین وشهزادگان وامراء لشکریان استیفا نموده بخرج می‌کرد و پادشاه نیز بیش ازین توقعی نمیداشت[6] وجمع زیادت برخرج بود بعدازسه سال خواجه شمس الدین اندیشه کرد که مباداکه اصحاب اغراض در

۱- ث : حذف شده . ۲-آت : شهری. ۳ ت : ولایات .
۴-آت : دفترداری. ۵ ت : حذف شده . ٦-آت : نداشت

حق او بحضرت پادشاه قصدی کنند و از بی ضبطی دیوان و عدم وقوف برجمع وخرج اموال اعلام دهند باصاحب فاضل خواجه جمال الدین منشی که درفضایل بسیار بتخصیص درفن حساب و سیاقت و استیفا وتدوین دواوین وضبط دفاتر و دساتیر دیوانی علامه جهان بود درین باب مشورت کرد[1] تا بتدبیر این معنی چگونه اشتغال نماید رای بران قرارگرفت که بجمیع ولایات ممالک و بهر موضع که محصلی براتی برده بود احکام آلتمغاها بفرستند تاحکام ومتصرفان هرشهر و ولایت وقصبه وناحیت وهرجایی که براتی رفته بود مجموع بروات راکه دران سه سال بریشان نوشته بودند *[2]بدیوان آرند تا بتنقیح وتدوین وضبط ونسق آن اشتغال رود واین تدبیر بدین جملت بامضا رسید وحکام و متصرفان ولایات ممالک تمامت بروات راکه دران سه سال نوشته بودند*[2] بدیوان بزرگ آوردند *و بر[3]صاحب *سعید خواجه[4] شمس الدین صاحب دیوان علیه الرحمه والرضوان عرض کردند و خواجه مجموع آن بروات را بخواجه جمال الدین منشی سپرد تا مضبوط و مدون و محاسبات آن رامفروغ ومنقح گرداند واو مدتی مدید بدان مشغول[5] شد و بروات هرسالی رابموجب آ۱۹۷-ت

۱-ب : فرمود. *۲-*۲- آت : از - بدیوان آرند -تا - بودند : حذف شده.
*۳- آت : وزیر. *۴ ت : حذف شده، آ: سعید. ۵ ث : شغل.

تواریخ که درهر برات مسطور بود جدا کرد و متوجهات هرشهر و ولایت *و ناحیت را که تعلق بدان ولایت داشت مضبوط گردانید وجمع وخرج را ماه بماه وسال بسال در دفاتر اثبات کرد و ازان هر ولایت[1] در هر سال دفتری جداگانه مشتمل بر جمع وخرج که دران سه[2] سال اتفاق افتاده بود بنوشت و
۱۹۲-آ بر خواجه[3] صاحب دیوان عرض کرد و بغایت پسندیده افتاد و بجزایل انعامات[4] وکرایم تشریفات مخصوص شد[5] وخواجه
۱۸۲-ث آن دفاتر را در بندگی پادشاه *بعرض رسانید[6] و مقرر کرد[7] که درسال چهارم پنجاه تومان مال بوجه مصالح پادشاه وخواتین وشاهزادگان وامرا ولشکریان بمصرف رساند وپادشاه بدین واسطه اورا سیورغامیشی تمام فرمود وخلعت خاص ارزانی داشت وخواجه درسال چهارم بران موجب که گفته بود بجای آورد و درسال پنجم چون اموال وافر بود باصد تومان کرد وآنچ از کرکیراق پادشاه وخواتین وشهزادگان ومصالح امرا ولشکریان ومساس خانه[8] واختا و دیگر
۱۹۸-ب مهمات زیادت می آمد[9] درخزینه جهت پادشاه ضبط کرد و بدان سبب دیگر باره سیورغامیشی تمام یافت چه پادشاه

---

*۱ - ث : حذف شده . ۲ ت: حذف شده . ۳ ت : شمس الدین - افزوده.
۴ - آ: القامات . ۵ ت : حذف شده . *۶ ث : حذف شده .
۷ ب : حذف شده . ۸ ت : اخاخانه . ۹ ت : می آید

را تا آن وقت خزینه نبود و درسال ششم با دویست تومان کرد و درسال هفتم با سیصد تومان و چندین سال برین موجب مقرر می بود و بعدازان بتدریج سال بسال زیادت می شد تا بچندین هزار تومان رسید که اکنون درجمیع ممالک ایل ویاغی برین جملت مقررست دراثنای این احوال که دیوان مضبوط واموال ومتوجهات ممالک مفروغ ومنقح ومدوّن شد و دفترهای بسیار از آن هر ولایت در دیوان موجود بود خواجه صاحب دیوان طاب مثواه جهت ضبط وترتیب دفاتر ومحافظت آن[1] مرتضی سعید سید صدرالدین حمزه را طاب ثراه[2] که بصحت نسب وامانت ودیانت وراست قولی ودرست قلمی مشهور ومشارالیه بود[3] و خواجه را با برادران[4] اوسوابق صحبت موکد واورا محل اعتماد تمام دانسته بدفترداری دیوان ممالک تعیین فرمود و او دران باب از راستی واحتیاط آنچ ممکن ومقدور باشد بجای آورد و بعد از[5] خواجه برقرار دفتردار او بود وآن منصب را* بحسن اهتمام رونقی تمام[6] پیدا کرد تا روزگار پادشاه مغفور غازان خان انارالله برهانه* و ثقل بحسنات الاعمال میزانه[7] که دران عهد خواجه *معین الدین[8]

۱-ت : از . ۲ ث : را - افزوده . ۳ ث : حذف شده . ۴-آ: بدران، ب ث : پدران . ۵ ت : ازان . *۶ ث : رونقی تمام بحسن اهتمام. *۷ -آ ب ت : حذف شده . *۸ ت : معین .

مستوفی سید صدر الدین حمزه را ملازم[1] و مصاحب[2] خود گردانید و از قبل خود بدفترداری تعیین کرد تا روزی خواجه شرف الدین سمنانی که وزیر بود بحضور پادشاه[3] غازان[4] بدفتری محتاج شد و از خواجه معین الدین طلب کرد و او با سید صدر الدین حمزه گفت که[5] سید فلان دفتر بیار پادشاه غازان[6] چون نام سید
۱۹۸-ت شنید و او بغایت دوستدار خاندان بود گفت چون *دفتر با[7] سید است از قبل معین الدین چرا باشد بعد ازین[8] بحکم یرلیغ من دفتردار[9] ممالک سید حمزه باشد و باز باصالت برو مقرر شد و بعد ازان هر پادشاه که بر تخت سلطنت ممکن گشت و هر وزیر که بر مسند وزارت نشست دست او قوی داشتند و تا آخر عمر آن منصب برو مقرر بود و چند موضع دیوانی در بغداد و اصفهان و دیگر بلاد عراق عجم و در تبریز و نخجوان و دیگر ولایات بوجه مصالح دفترخانه از کاغذ و قلم و حبر و مجلد ملازم که بساختن دفترها و طومارها و روزنامجات و
۱۹۲-آ غیر آن مشغول[10] بودی و خیمهٔ دیوان و زیلوها و صندوقهای دفتر و فراشان و دیگر ملازمان و شتران جهت نقل این[11] آلات

۱- ت : ملازمت . ۲ ت : مصاحبت . ۳ ت : بادشاهان .
۴ ت : غازان خان . ۵ -آ ت : حذف شده .
۶ ت : غازان خان . *۷ ت : حذف شده . ۸ -آ ب ت : ازان
۹ ت : دفتر . ۱۰ ت : حذف شده . ۱۱ -آ ب ت : آن .

مقاصه و مستغرق گردانیده با تصرف او و فرزندان او داده بودند[1]
۱۸۳-ث وچون دفترخانه ای بغایت[2] مضبوط و مرتب بود اعاظم وزراء
ممالک اکثر اوقات دیوان در دفترخانه داشتندی و محرران دیوان
خود لایزال در دفترخانه بودندی و بتحریر و کتابت مشغول و بعد
از سید صدرالدین حمزه دفترداری دیوان بفرزند بزرگ او
سید مرحوم شرف الدین حسن رسید و او نیز بقدر مقدور
و امکان میسور دران باب سعی نمود و سید علاءالدین امیر
علی که پسر دوم سید صدرالدین حمزه است خود در حال حیوة
۱۹۸آ-ب پدر که ایام عنفوان جوانی او[3] بود از تمامت اعمال واشغال دیوانی
اعراض نمود[4] و بسفر مبارک حجاز رفت و فریضهٔ حج بگزارد
واز آنجا بمدینه رفت و بزیارت مزار مقدس و تربت[5] مطهر
و روضهٔ[6] منور خاتم النبیین و *قاید الغر المحجلین سید المرسلین[7]
*محمد مصطفی[8] صلی الله علیه وسلم مشرف شد وچون معاودت
کرد در زاویه ای که[9] پدرش در اذیال سرخاب تبریز ساخته
مقیم[10] و منزوی گشت و باتفاق برادر کهتر خود سید[11] ظهیر الدین

۱- ت : بود . ۲ ث : حذف شده . ۳ ب : حذف شده .
۴ ت : بود . ۵ - آ ب ت : روضهٔ
۶- آ ب ت : تربت . *۷ ث : سید المرسلین و قاید
الغر المحجلین . *۸ ت : حذف شده . ۹ ت : حذف شده .
۱۰- ت : حذف شده . ۱۱ - آ ب ت : حذف شده .

امیر موسی اکنون در آنجا بطاعت و عبادت حق تعالی و دعای دولت روز افزون ثبتها الله تعالی مشغول اند باجابت مقرون[1] باد و بعد از سید حسن چون ممالک را بلوک کردند هر صاحب بلوکی جهت جمع و خرج ولایتی که در اهتمام[*] او بود[2] دفاتر نوشت و دفترهای قدیم با رسم دفترداری ممالک بیکبارگی مرتفع شد[3] والله اعلم و احکم و احکامه اولی و اقدم

فصل یازدهم[4] در تفویض حکومت و متصرفی

چهار نوع

نوع اول در متصرفی ولایات[5] بامانت

سادات و مشایخ و قضاة و صدور و اکابر و متوطنان فلان ولایت بدانند که جماعتی که جهت تفحص و تحقیق احوال آنجا موسوم شده بودند و بر دقایق[6] آن واقف گشته[7] و بر مجاری امور[8] اطلاع یافته و کماهی حالات و تصرفات متصرفان پیشین
بعد از استطلاع[9] و استکشاف تام[10] معلوم و محقق کرده عرضه ۱۹۸-ت
داشتند که فلان[11] ولایت خراب بود و مهمات مختل و مصالح مهمل و رعایا اغلب متفرق و بواقی منتوفر و متوطنان از غایت

۱- ث : مقارن . [*]۲ ت : دارند او ۳ ت : حذف شده .
۴ پ ج : دهم . ۵ ت : ولایت . ٦ ت : احوال - افزوده.
۷ ت : کشته شد . ۸ ت : احوال. ۹ ث : استطاعت .
۱۰ - آ ت پ : تمام . ۱۱ - آ ب پ ت ج : حذف شده .

اضطراب[1] امور متردد و متحیر[2] نه مجال *سکون و[3] اقامت و نه امکان جلاء وطن و رحلت[4] واجب آمد[5] درکار آن ولایت نظری
وافی[6] و تاملی شافی کردن و رعایا را بصدق[7] مواعید مستظهر گردانیدن ۳۱۵-پ
و غایبان را طلبیدن و درآنچ بضبط و نظام و حفظ و انتظام شهر و نواحی عاید باشد اهتمام ارزانی داشتن بنابرین مقدمه از ابتدای این سال تا مدت[8] سه سال حکومت و متصرفی آن ولایت بملک شمس الدین که در[9] انواع کفایت و درایت *و حمایت[10] و رعایت از اشباه و انداد[11] ممتاز و مختار[12] است تفویض کرده شد و مقالید[13]
مهمات آن خطه در کف کفایت او نهاده آمد تا چنانک مقتضای رای ۱۹۳-آ
*صایب و حدس ثاقب[14] او باشد در کار ولایت از خرج و دخل
و فرع و اصل *و تشمیر[15] و توفیر و *عزل و[16] ترتیب[17] نظر کند اموال ۱۸۳-آت
و متوجهات دیوانی را بشریطهٔ عدالت در محل و موقع مقرر و معین گرداند و در جمع شمل متوطنان از مؤدی و مسلم بغایت امکان کوشد و غایبانرا استمالت داده با وطن مالوف آرد و

۱-ت : شدت . ۲ ت : متحیرند . *۳ پ : حذف شده .
۴ ث : رحلیت . ۵ ت : آید . ٦ پ ت : کافی . ۷ ت : بتصدیق .
۸ ت : بدین . ۹ ج : از . *۱۰ پ ج : واصناف حمایت ، ت : حذف شده . ۱۱-ث : اداند . ۱۲-ج : مجتاز . ۱۳-آت : تقلید و-افزوده.
*۱۴-پ ج : حذف شده . *۱۵-پ حذف شده .
*۱۶-ت : غیران . ۱۷-ج : تربیت ، ث : تربیب .

بعمارت و زراعت مشغول گرداند و محاسبه[1] سال گذشته
بخطوط کتّاب و نویسندگان ولایت استرفاع کند جماعتی[2] را
که مواضع دیوانی[3] زراعت کنند باز بیند و واجبات دیوانی[4] که
بریشان متوجه باشد استیفا نماید مستولیان[5] و متغلبان را
۱۹۹-ب دست کوتاه گرداند *و امنا[6] و مطیعان را ممد و معاون باشد
تا در زیادت ریع و انما کوشند ضعفا را تقویت کند و اقویا
آ ۳۱۵-پ را مقتصد دارد و بهیچ حال از مصلحت دیوان و ولایت وصلاح
رعیت و اصلاح مفاسد و تدارک مافات و تلافی مختلات ذاهل
نگردد و سایر طبقات را از شریف[7] و وضیع و خامل و نبیه در
مرتبت و منزلت خود دارد و تمامت امور دینی وقواعد شرعی
را ممهد و مرتب گرداند وچون بدین عهود و شروط[8] قیام
نموده باشد هرسال جهت مدد مصارف ضروری خویش مبلغ
چندین دینار برسبیل مرسوم تصرف[9] نماید و از زیادت تعفف
و اجتناب ورزد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای[10]
۱۴۷-ج تاریخ مذکور تا مدت سه سال او را حاکم و متصرف خود دانسته
درجمیع قضایای دیوانی رجوع با او کنند و اوامر و نواهی او را

---

۱ ث : سه - افزوده . ۲ ج : جمعی . ۳ ت : حذف شده .
۴ - آ ب پ ت : دیوان . ۵ پ : متولیان ، ت : حذف شده .
*۶ ت : حذف شده . ۷ ث : شرایف . ۸ ج : شرایط .
۹ پ : بمصرف . ۱۰ - ت : این - افزوده .

مطیع و منقاد بوده مخالفت نورزند و در تعظیم جانب او وتوقیر[1]
گماشتگان و رعایت معتمدان او کوشند و در سوانح قضایا[2] و
عوارض معضلات که او را پیش آید ممد و معاون باشند[3] و از
تمامت احوال آن ولایت وکیفیت مداخل ومصارف* و وجوه[4]
استثمار* و طرق استنما[5] او را اعلام دهند وهیچ دقیقهٔ[6] پنهان
و پوشیده ندارند و بی برات[7] ونشان وحوالت[8] او یکدانگ زر
ویکمن غله بهیچ آفریده ندهند ومال ومتوجهات وحقوق
۳۱۶-پ دیوانی بتمام وکمال با او جواب گویند تا او ببروات واحالات[9]
دیوانی[10] بمصرف رساند وهر قاعده وضابطه که آن[11] را وضع کند
۱۹۹-ت و متضمن مصلحت ولایت و رعیت باشد بران جملت ممهد
ومستمر دانند و در دفع[12] آن نکوشند[13] وصلاح وفساد آن را برو
نپوشند[14] و او[15] نیز باید که درهمه ابواب مراقبت جانب حق تعالی
کند[16] و رعایا را درکنف رعایت و شفقت مکتنف ومرعی دارد و

۱- ت : حذف شده . ۲ پ : حذف شده . ۳ پ : باشد ، ت :
شده . *۴ -آ ت : وجوه و ، ب : و وجوه و . *۵ پ : حذف
شده ، ب : و طرف واستنما . ٦ ت : از دقایق آن - افزوده
۷ پ : راه ، ج : بروات . ۸ ج : حوالات . ۹ -آ ت : احالت ،
پ : حوالات . ۱۰ ث : دیوان . ۱۱ پ : او .
۱۲-ب ج : رفع . ۱۳ - آ : بکوشند ، ب : کوشند ، ت : بکوشد .
۱۴-ج : ننویسند . ۱۵-ت : حذف شده . ۱٦ -ت : کنند .

در آبادانی و عمارت و زراعت سعی[1] بلیغ نماید وچنان سازد
که درهمه ابواب آثار جلادت وکفایت او بظهور پیوندد تا در
محل محمدت و رضا و موقع[2] قبول و ارتضا[3] افتد ان شاء الله تعالی

نوع دوم در تفویض[4] *حکومت ومتصرفی[5] بضمان و مقاطعه

سادات وقضاة و ایمه و علما و اهالی فلان
ولایت و توابع و مضافاة و لواحق ومنسوبات آن بدانندکه از
ابتدای این سال حکومت و متصرفی وسایر مهمات دیوانی آنجا
بملک معین الدین تفویض فرمودیم وتقویت او واجب *و لازم[6]
دانسته تا بر وجهی که از کمال کفایت و درایت و شمول
کاردانی و رعیت پروری او معهودست بتدبیر امور ولایت واصلاح ۱۹۳-آ
احوال رعیت وجمع متفرق وضبط متبدّد و تدارک خلل وتلافی
زلل قیام نماید ومال ومتوجهات وحقوق دیوانی و حق التقریر[7]
را درحوزهٔ حصول آورده چنانک حجت باز داده ببروات و ۱۸۴-ث ۳۱۶-پ
حوالات دیوان بزرگ جواب گوید[8] وغایبان را باوطن آورده
بعمارت و زراعت مشغول گرداند ومن کل الوجوه در سدّ ابواب ۱۹۹-ب
ظلم *و عدوان[9] وجور وطغیان کوشد ورعایا را باستمالت و
استعطاف راضی وخشنود گرداند ودر تقویت ضعفا واقتصاد

۱- ث : حذف شده . ۲ ت : موضع . ۳ ت : ارضا . ۴ ت : حذف
شده . *۵ - آ ت : متصرفی وحکومت . *۶ ت : حذف شده .
۷ ج : حق التقریرات . ۸ پ ت : کویند . *۹- آ ت : حذف شده .

احوال اقویا مساعی جمیله بتقدیم رساند و درهمه حال[1] اهالی[2] و ساکنان[3] را بتعمیم نعمت معدلت ونصفت *مرفه و مستظهر[4] دارد تا بمحمدت پیوندد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سال مذکور تا مدت سه سال اورا حاکم ومتصرف آنجا دانسته دیگری را کائناً من کان مجال مشارکت[5] و مداخلت تصور نکنند[6] و رجوع قضایای دیوانی با او وگماشتگان اوکرده از سخن وصواب دید ایشان که هرآینه متضمن مصلحت رعیت وموجب آبادانی ولایت وسبب[7] جمع اموال و تدبیر اعمال و استرداد غایبان باوطن مالوف و اشغال[8] ایشان باتفاق حاضران بعمارت و زراعت باشد[9] بیرون نیایند[10] و مال و متوجهات وحقوق

۱۴۷آ-ج دیوانی و حق التقریر بتمام وکمال با او جواب گویند وچیزی قاصر ومنکسر نگردانند و اورا برکماهی حالات شهر و ولایت واصناف مردم وقوف واطلاع داده چیزی[11] پنهان و پوشیده ندارند و در همه ابواب چنان سازند که بفراغت خاطر[12] بتمشیت امور و

۳۱۷-پ مهمات آنجا *قیام تواند نمود[13] تا بمحمدت *و ارتضا[14] مقرون افتد

۱-ت ج : احوال . ۲ پ ج : رعایا . ۳ ج : سُکّان .

*۴ ج : ناخوانا . ۵-آ ب ت ث : شرکت . ٦ پ : نکند .

۷ ت : حذف شده . ۸ پ ت : اشتغال . ۹ ت ج : باشند .

۱۰-پ : نیاید . ۱۱-ت : حذف شده . ۱۲-پ : حذف شده .

*۱۳-پ : قیام نموده . *۱۴-ث : بیوندد و بارتضا .

نوع سوم در تفویض متصرفی تمغاها

درین وقت چون[1] عرضه داشتند که تمغاهای فلان شهر را بسبب آنکه متصرفی ضابط و کافی موجود نیست اکثر اموال آن[2] در محل تلف می افتد و بتیکچیان و عملهٔ خاین بدل[3] خود تصرفات[4] می نمایند واجب آمد بتدارک آن اهتمام نمودن بنابرین مقدمه از ابتدای این سال حکومت و متصرفی آن آ۱۹۹-ت
تمغاها بر سعد الدین مسلّم و بدو *مفوض گردانیده شد[5] تا اولا بتیکچیان و عملهٔ خاین را معزول کند و عوض ایشان مردم امین صاحب *دیانت و[6] کفایت را معین* گرداند و[7] استمالت دهد تا بضبط مال و محصول[8] تمغاها مشغول شوند و هر شب رفعی مشتمل برجمع و خرج بدو دهند و او را برجمیع قضایای تمغاوات واقف و مطلع گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند و درهمه ابواب با او موافق* و متفق[9] بوده انفراد نجویند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای[10] تاریخ مذکور او را حاکم و متصرف تمغاهای مذکور دانسته دیگری را کایناً من کان مجال مشارکت و مداخلت ندهند و مال و متوجهات و محصول تمغاها

---

۱ - ت : حذف شده . ۲ ث : حذف شده . ۳ پ : حذف شده .
۴ پ : تصرّف . *۵ پ ج : تفویض گردانیدیم (پ : فرمودیم)
*۶ ت : حذف شده . *۷ پ : گردانیده . ۸ پ : محصولات .
*۹ ت : حذف شده . ۱۰ - آ ت : این - افزوده شده .

بتمام و کمال با او جواب گویند تا او چنانک حجت باز داده
ببروات و حوالات دیوان بزرگ بمصرف رساند او نیز باید که
درضبط اموال تمغاها[1] و *استیفای حقوق از تجار[2] سعی و ۳۱۷-پ آ
اجتهاد بلیغ بجای آرد و اگر بعضی از تجار *بار و امتعه واقمشه ۱۹۴-آ
بتمغا[3] فرو نگیرند و پنهان فروشند چون بران واقف گردد[4] بطریق ۲۰۰-ب
معدلت با ایشان خطاب کند و زیادت از حقوق معهود نستاند
تا تجار متنفر نشوند و برقرار بتردد و آمد وشد اشتغال نمایند
واموال تمغا منکسر نگردد[5] و همچنین[6] دلّالان وجماعتی راکه میان
تجار[7] و معاملان متوسط باشند وصیت کند تا بار[8] وامتعه واقمشه ۱۸۴-ث آ
تجار[9] بمردم امین معتمد سریع الادا فروشند وازمعاملان مفلس
بی دیانت اجتناب نمایند تا اموال تجار درمحل تلف نیفتد وبهاء
آنچ فروخته باشند[10] از معاملان بزودی استیفا نموده تسلیم تجار
کنند و اگر بعضی دلالان *و سوباشیان[11] وکارکنان تمغا بخبط

---

۱ - ت : حذف شده . *۲ - آب ت : استیفا از تجار ، پ :
استیفا و حقوق انجا . *۳ پ ج : بار بتمغا ، ت : با او و
امتعه و اقمشه بتمغا . ۴ پ : حذف شده ، ت : کردند .
۵ پ ج : نشود . ٦ پ ج : از - وهمچنین - تا آخر نوع
سوم ، یعنی تا - معین گرداند (ص ۱۴۰) : حذف شده .
۷ ت : حذف شده . ۸ - آ : بارتجار ، ب : بابجار، ت: بارتجار
۹ - آب ت : حذف شده . ۱۰ - ث : باشد . *۱۱ - ت : حذف شده .

وخیانت موسوم باشند ایشان را بیرون کرده قطعا[1] درکار تمغا مدخل ندهد وعوض ایشان مردم امین معتمد معین گرداند

*نوع چهارم در تفویض متصرفی ولایات مزروعی[2]

سادات وقضاة وصدور واکابر* وارباب واعیان[3] وعموم اهالی و مزارعان و روسا وکدخدایان* و رعایای[4]* ولایت فلان[5] بدانند که چون اموال دیوانی و متوجهات سلطانی آنجا[6] از بهرهٔ مزروعات[7] و محصول مزدرعات[8]* است خواجه امین الدین را که بامانت ودیانت وکفایت و درایت موصوف ومشهورست جهت متصرفی بهرهٔ مزروعات[9]* آنجا تعیین کرده فرستاده شد تا برسر مزارعات[9]* رفته ومحصولات وارتفاعات را[10] درنظر آورده و بهرهٔ ده دو معهود چنانک عادت آن ولایتست استیفا نموده محفوظ و مضبوط دارد ونگذارد که[11] چیزی در محل تلف افتد[12] بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز اورا متصرف بهرهٔ مزروعات[13] آن ولایت دانسته دیگری را شریک و منازع تصور نکنند و بهرهٔ *ده دو[14] بموجب

---

۱ - آ ت : حذف شده. *۲ ب : ناخوانا ، ت : کلمه «مزروعی» - حذف شده. *۳ پ : حذف شده ، ج : و ارباب . *۴ ت : حذف شده. *۵ پ : فلان ولایت . ۶ پ : حذف شده . ۷ پ : بهر . *۸ پ : حذف شده. *۹ - *۹ ب : حذف شده . ۱۰ - آ ت ج : حذف شده . ۱۱ - آ : حذف شده ، ت : و . ۱۲ - پ ت : آید . ۱۳ - ت : حذف شده. *۱۴ - ت : دو در ده.

عرف و عادت با او و معتمدان او جواب گویند[1] هیچ آفریده بشلتاق احکام که در باب مفروزی و معاف و مسلمی ستده باشد[2] تمسک نجوید[3] و بحمایت نرود[4] و واجب دیوانی بتمام ۳۱۸-پ ۲۰۰-ت
و کمال ادا کنند* و بهیچ عذر و علت موقوف ندارند[5]

*فصل دوازدهم در تفویض قانون و یاسامیشی ولایات[7] و تعدیل قانون[6]

قانون[8] لفظی سریانیست[9] و باصطلاح مستوفیان دفتری را خوانند[10] که مجموع اصول اموال و کیفیت اجراء آن از جهات دیوانی و املاک هرکس مفصل و محدود مذکور باشد و ذکر آن درین فصل بر دو نوع مثبت می‌شود

*نوع اول در قانون و یاسامیشی ولایات[11]

حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و بتیکچیان[12] فلان شهر و توابع و مضافات آن بدانند کی درین وقت چنان ۱۴۸-ج

۱- ت : حذف شده . ۲ ج : باسد . ۳ ج : نجوبند .
۴ ت : برود . *۵ پ ج : حذف شده ، توضیح : بعد از این فصل ، در دست نویسهای فوق بعوض فصل دوازدهم ، فصل یازدهم نوشته شده که متن آن در خصوص - تفویض مناصب قلمی و ولایات - است در نسخه‌های دیگر متن این فصل در فصل بیست و یکم نوشته شده . *۶ ب : حذف شده
۷ ت : حذف شده . ۸ . ت : حذف شده . ۹ ت : تومانیست . ۱۰ ت : کویند .
*۱۱ ب : حذف شده ، ت : در قانون و یاسامیشی ولایات حذف شده . ۱۲- آ : سیکچیان ، ب : تنکچیان ، پ : بتیکجیان ، ت : بتنکچیان ، ث : تنکمان ج : بتنکچیان

عرضه داشتند کی جماعت متصرفان در استیفاء اموال دیوانی
طریقه[1] معدلت وراستی مسلوک نمی دارند و مواضعی را که
احتمال[2] مال داشته[3] مسامحت می‌کنند و از مواضع وجهات آ-۲۰۰-ب / پ-۲۱۹
ضعیف حال اضعاف واجب متوجه می ستانند وبعضی مواضع
را نیز متغلبان بحمایت بیرون برده اند وبعضی را بشلتاق آ-۱۹۴
احکام که بر پوشیدگی[4] عرضه داشته حاصل کرده[5] معاف و
مسلم گردانیده اند[6] و بار اقویا[7] برضعفا انداخته واین معنی بخرابی
ولایات[8] و انزعاج ساکنان ومفارقت از وطن مالوف ومسکن
معهود افضا و اسرا[9] کرده عدالت جبلّی ونصفت ذاتی مقتضی
تدارک این قضیه شد و رأی بران قرار گرفت کی قانون ولایت
کرده متوجه هرموضع و[10] جهت و[11] تمغا بر قدر محصول[*12] معین
گردانند[13] و بزیادت از آنک بطریق معدلت موجه[14] ومقرر گردد ث-۱۸۵
با هیچ آفریده خطابی نکنند و بمتصرفان[*12] هرموضع وجهت
از دیوانی[15] وملکی[16] قانون نامه[17] بدهند[18] کی متوجه آن بر مبلغ[19]

۱-ت: حذف شده. ۲ت: بضمان. ۳ت: داشتند. ۴ت: بوسیدکه، پ: بوشدکه، ث: بوشیدکی، ج: بوشید کی.

۵ج: کرده اند. ٦ت ج: کردانیده. ۷ب: اقوا. ۸ث: ولایت. ۹ج: سرایت. ۱۰پ: حذف شده. ۱۱پ: حذف شده. *۱۲-*۱۲-آت: حذف شده. ۱۳پ: کردانیده. ۱۴ث: حذف شده. ۱۵-آب ت: دیوان ۱٦ت: مالکی. ۱۷ت: حذف شده. ۱۸ت: ندهند. ۱۹ت: حذف شده.

چندین دینار زر رایج[1] یا[2] چندین جریب* یا تغار غله[3] مقرر
گشت تا مالک متصرف آن را تمسک ساخته زیادت ازان
چیزی ندهد و بعد الیوم[4] دستور ابواب المال آن قانون باشد
و بزیادت وکم خطابی نرود وچون نمودند کی نجیب الدین
محمد کاتبی امین و معتمد[5] و راست قول و درست قلم است[6] و
بامانت و دیانت وکوتاه دستی وکم طمعی موصوف ومخصوص
وهمکنان را برصدق اقوال وحسن افعال او[7] اعتماد کلی
حاصل[8] او را بیاسامیشی[9] وقانون آن[10] ولایت تعیین کرده فرستادیم آ ۳۱۹-پ
وتصرفات او را کی* بر قانون[11] عدالت ونصفت باشد[12] مسلم
داشت تا بر وجهی که ذکر رفت بتفحص احوال[13] مواضع و
جهات تمغاوات اشتغال نماید و برحسب استظهار ملاک
واستطاعت متصرف* وکنجایی[14] مواضع و تحمل جهات اموال
مقرر گرداند وعذر ودفع وحمایت نشنود و اگر جمعی ازعلما
وصلحا و منقطعان وگوشه نشینان حکمی درباب مفروزی
ومعافی ومسلمی املاک خود[15] بدیوان قانون آرند[16] واستحقاق

۱.پ ج : حذف شده . ۲-آ پ ت : ما ، ب ث : با . *۳ ب : حذف شده ،
ج : غلّه یا تغار ، آ : (آ: ما ، ت : تا ، پ : حذف شده) تغار غله . ۴ث: بعد.
ازین . ۵ پ : معتمد است . ۶ پ : حذف شده . ۷ ب : و. ۸ ج : است - افزوده
۹ پ : بیامیشی . ۱۰ پ : این . *۱۱ ت : قانون و . ۱۲ ب ت : حذف شده . ۱۳ ت :
اموال . *۱۴ پ : حذف شده . ۱۵-آ : درحاشیه باخط مغایر - داشته باشند صح -
افزوده شده . ۱۶ ب : آن .

ایشان بثبوت رسد مسموع داشته مزاحم ومتعرض مواضع
ایشان[1] نگردد و بامضاء احکام[2] مکتوب دیوان قانون بمفروزی
و معافی ومسلمی آن[3] مواضع[4] نوشته تسلیم کند و بران موجب
در دفاتر[5] قانون نیز مثبت گرداند[6] تا در دیوان بزرگ نیز بران ۲۰۰-ت آ
وقوف یافته مقرر گردد بدان سبب این حکم نافذ شد* تا ازین
تاریخ باز[7] نجیب الدین محمد را مقنن آنجا دانسته بتقویت
حضرت ما مخصوص شناسند متصرفان و بتیکچیان وارباب
خبرت واصحاب وقوف ملازم او باشند[8] واورا برجلیل[9] و
حقیر و نقیر و قطمیر املاک و محصولات و[10] مواضع وارتفاعات
و* جهات[11] ومتوجهات واقف ومطلع گردانند وچیزی پنهان
و پوشیده ندارند و ازسخن وصواب دید او که در باب ۱۴۹-ج
قانون و یاسامیشی ولایات[12] و املاک دیوانی ومالکی[13] وجهات ۳۲۰-پ
تمغاوات و مواضع شهر و ولایت گوید بیرون نیایند[14] وقانون نامهٔ
اورا موثوق به و معتمد[15] علیه دارند و در اداء اموال[16] ومتوجهات ۲۰۱-ب
دیوانی مرجوع الیه[17] آنرا دانند و ازمضمون آن تجاوز نکنند و

۱- ت : حذف شده . ۲ پ ج : ایشان -افزوده . ۳ ت : این . ۴ ث : موضع . ۵ ج : دفتر . ٦ ت : کند . *۷ ج : تا از ابتدای فلان . ۸ پ ث : باشد . ۹ پ : قلیل ، ب : حلمل ، ث : حلیل . ۱۰ ت : حذف شده . *۱۱ پ : حذف شده ، ت : جهات . ۱۲ - ب ث ج : ولایت . ۱۳ - پ : مالی . ۱۴ - ث : نباشد . ۱۵ ت معول . ۱٦ - ج : مال . ۱۷ ت : حذف شده .

حق القانونی کی معهود ولایاتست[1] بموجب راستی با اوجواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند

*نوع دوم در تعدیل قانون[2]

درین وقت چون سادات و قضاة و صدور و اعیان و ارباب و مزارعان فلان شهر بدیوان بزرگ حاضر*شدند[3] و عرضه داشتند کی نجیب الدین محمد را که بقانون آن ولایت فرستاده
۱۹۵-آ بودیم اگرچه دران باب سعی واجتهاد تمام نموده است امّا*در بعضی قضا یا سهوی افتاده چه[4] برقرار دران قانون تفاوتی هست[5] و بعضی مواضع که احتمال مزیدی دارند[6] مخفف اند و بعضی را که احتمال مزیدی نیست مثقل اگر بتعدیل آن قانون حکمی صادر گردد که مجموع مواضع دیوانی وملکی[7] اربابی متوجه بموجب تعدیل قانون جواب گویند در دولتخواهی افزایند اجابت ملتمس ایشان[8] را این حکم نفاذ یافت و فخرالدین احمد را فرستاده شد[9] تا باتفاق نجیب الدین محمد که مقنن آنجاست احتیاط و
۱۸۵-ثآ یاسا میشی و قانون ولایت از سر گیرند واگر در بعضی مواضع و جهات نجیب الدین محمد را سهوی افتاده باشد یا برو مشتبه

۱-آت : ولایتست . *۲ ب : حذف شده .
*۳ پ ج : شده . *۴ پ ج : حذف شده .
۵ ت : نیست . ٦ ت : دارد . ۷ ت : مالکی .
۸-آ ب ت : ان . ۹ ت : حذف شده .

آ۳۲.پ و ملتبس گردانیده باشند[1] باتفاق فخرالدین احمد متوجه آنرا مقنن و معدّل گرداند[2] واز[3] سهوی که او را درین کار[4] افتاده باشد منزجر نشود والعمل بالاحوط را کاربندد و بهیچ حال از فخرالدین احمد انفراد نجوید و درجمیع قضایاء قانون و تعدیل با او موافق و متفق باشد[5] و باتفاق چنان سازند کی آثار کفایت وجلادت و امانت ودیانت ایشان بوضوح انجامد تا موجب مزید تقویت وتربیت گردد اهالی آن ولایت[6] می باید کی احکام ایشان را درباب قانون و تعدیل مطیع و منقاد باشند و از مضمون[7] قانون نامه که باتفاق داده باشند تجاوز جایز نشمرند و رسم[*8] حق القانون[9] با نجیب الدین محمد[10] و[*8] حق التعدیل[11] با فخرالدین احمد که معدّلست جواب گویند هیچ آفریده بمفروزی و معافی و مسلمی بیرون جمعی که درحکم قانون ذکر رفته تمسک نجویند و باحکام که دران باب ستده باشند شلتاق نکنند و متوجه مواضع[12] وجهات مقنن معدّل[13] سال بسال بموجب راستی جواب گویند

---

۱ - پ : باشد . ۲ پ ت ج : کرداند . ۳ - آ ب ت : اکو
۴ ج : باب . ۵ ث : باشند .
٦ پ : ولایات . ۷ ت : مضمونات .
*۸ - *۸ - ج : حذف شده . ۹ پ : القانوني
۱۰ - ت : حذف شده . ۱۱ - پ : التقریر .
۱۲ ت : موضع . ۱۳ ب : معد

[*۱]فصل سیزدهم در حزر[۲] و تخمین[۱] ۲۰۱-ت

حزر[۳] [*]از روی[۴] لغت تقدیر کردن است و تخمین قیاس کردن
و این حکم در صورتی نویسند که متوجه موضعی مزروعی معین[۵]
نباشد و بحقیقت آن نرسیده باشند[۶] ارباب خبرت و حزاران[۷]
برسر آن روند و بتقدیر و قیاس و گمان متوجه معین گردانند[۸] ۳۲۱-پ آ۱۴۹-ج
و صورت[۹] حکم برین موجب نویسند سادات و قضاة و
حکام و متصرفان و بتیکچیان و صدور و ارباب و معارف[۱۰] و
کدخدایان و مزارعان[۱۱] و رعایا[۱۲] و متوطنان فلان موضع و توابع آ۲۰۱-ب
آن بدانند کی چون درین وقت جهت مصالح عساکر منصوره
بوجوه احتیاج بود و متوجهات[۱۳] دیوانی ولایات[۱۴] که بموجب
قانون مقرر شده بوجه خزانه و گرک یراق و واجبات امرا
و اخراجات مقرری ولایات[۱۵] و دیگر[۱۶] ارباب حوالات مستغرق
گشته و تا غایت متوجهات آن مواضع[۱۷] بموجب قانون مقرر
نشده[۱۸] و چون روزگار بتعیین[۱۹] قانون وضبط [*]و نسق[۲۰] و تعدیل

---

*۱-۱ ب: سرلوحه نوشته نشده وجای آن را خالی گذاشته اند (تا آخر کتاب جای همهٔ سرلوحه ها خالی مانده). ۲ ت ث: حرز. ۳ ت: حور، ث: حوز. *۴ ب: در.
۵-آ ب: ومعین، ت: مقنن. ۶ پ ت: باشد. ۷ پ: حزراران. ۸ پ: کرداند.
۹ ج: صُوَرِ. ۱۰ ب: معاف. ۱۱ ب: مزرعان. ۱۲ ب: رعا. ۱۳ ج: متوجّه.
۱۴ ب ت: ولایت. ۱۵ ت: حذف شده. ۱۶ ت: دیکری. ۱۷ ت: موضع.
۱۸ ت: شده. ۱۹ ب: متعین. *۲۰ ت: حذف شده.

آن[1] مستغرق می‌گردد وحالیا مجال آن متعذرست مصلحت
وقت مقتضی آن شد که متوجهات آن* موضع را بموجب[2] حزر[3]
و تخمین مقرر و معین گردانند[4] و بران موجب ملاک ومزارعان
آ-۱۹۵ جواب گویند بنا برین مقدمه خواجه معین الدین راکه بکفایت
وجلادت و امانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی موصوف
وموسوم است فرستاده شد[5] تا محصولات آن مواضع را برطریق
حزر و تخمین اعتبار کرده بران موجب که حزاران[6] و ارباب
خبرت تصدیق کنند و او را سخن ایشان* مقبول و[7] مسموع آید
از مودیان استیفا نماید و طریقهٔ راستی ومعدلت مسلوک داشته
آ-۳۲۱-پ ازحیف وتعدی[8] و زور و زیادتی محترز[9] باشد و بخدمتی و
رشوت ملتفت ناشده امانت و دیانت ورزد وچنان سازد
که اطراف وجوانب[10] ازحسن معاش او راضی و شاکر باشند تا[11]
بارتضا مقرون افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین
تاریخ باز او را مباشر حزر و متصدی تخمین مزروعات آن ولایت
ث-۱۸۶ دانسته[12] دیگری را مجال[13] مشارکت تصور نکنند و در[14] آنچ بدین

---

۱ - پ : حذف شده . *۲ پ : مواضع بموجب . ۳ ث : حرز
۴ - آ پ ت : کردانید . ۵ ت : حذف شده . ٦ ب : حرران، ت: حراران
*۷ پ : حذف شده . ۸ ج : میل . ۹ - آ ت : ومجتنب - افزوده .
۱۰ - ب : اجانب . ۱۱ - آ ت : و . ۱۲ - ج : دانند .
۱۳ - ب : محل ، ت : حذف شده . ۱۴ - آ ت : حذف شده.

شغل تعلق داشته[1] مرجوع الیه اورا دانند وازسخن وصواب دید او تجاوز ننمایند امرا[2] ومتغلبان و هرکس راکه وجوه یا تغار بحزر[3] و تخمین متوجه گردد[4] بموجب راستی با اوجواب گویند هیچ آفریده بحمایت نرود و باحکام که درباب معافی ومسلمی ومفروزی ستده باشند[5] تمسک نجویند[6] مگرجمعی که ظاهرالاستحقاق باشند وتاغایت وجهی بدیوان نداده و احکام باعفا و افراز ایشان صادرشده برقرار[7] معاف ومسلم و مفروز[8]* باشند همکنان حق الحزری[9] که معهود ولایاتست[10] با خواجه معین الدین جواب گویند وچیزی قاصرنگردانند[11]

فصل چهاردهم دراحصاء مواشی وقوبجور[12]

امرای تومان وهزاره وصده وحکام ومتصرفان وبتیکجیان و صدور* و ارباب[13] واعیان وجماعت صحرانشینان ولایات[14] آ۲۰۱-ت اران وموغان وارسبار[15] وجاره بیرت[16] وسردشت[17] وگنجه[18] وناتیل[19]

۱-آب : داشته باشد . ۲ ت : حذف شده . ۳ ث : بحرز .
۴ت : کرده . ۵ پ : باشد . ٦ ث : حذف شده . ۷ ت : اقرار .
۸* ت : حذف شده . ۹ پ : القریروالحزری ، ت ث : الحرزي ، ج : الحَزْری . ۱۰-آت ج : ولایتست . ۱۱ پ : والسلم -افزوده . ۱۲-آ : قوبجور . ۱۳* ت : حذف شده . ۱۴-ت : ولایت . ۱۵-پ : اوشار .
۱٦-آج : چاره بیرت ، ب ث : جاره پیرت ، پ : جاره سرت ، ت : جاربیرت . ۱۷ب : سردشب ، پ ت : سردست . ۱۸-آب پ ت ث ج : کنجه . ۱۹ پ ج : نایل ، ت : ناسل ، ث : ناتل .

۳۲۲-پ و توابع و مضافات و لواحق و منسوبات آن ولایات[1] بدانند.
که چون درین سال جهت مصالح امرا و لشکریان و ترتیب
۱۵۰-ج استعدادات ایشان بوجهی احتیاج بود و بسبب[2] هرگونه فترات
۲۰۲-ب و حوادث که درین[3] مملکت واقع شده در هیچ شهر و ولایت و
بلوک و ناحیت مال و متوجه[4] دیوانی نمانده واجب شد[5] بشمره[6]
مواشی ولایات ممالک قیام نمودن و از هر یک سر چهار پای
متوجه[7] شمره بر موجبی که ذکر خواهد رفت جهت دیوان
ستدن و آن را در وجه امرا و لشکریان نهادن تا ترتیب
مصالح خود کرده* و مرتّب[8] و مستعد شده از ملازمت چریک
منصور باز نمانند[9] بنا برین مقدمه طغایتمور[10] جاندار و
قوام الدین محمود[11] را که از محرران[12] دیوانست[13] و هر دو محل وثوق
و اعتماد کلی جهت[14] احصاء مواشی بدان ولایات[15] فرستاده
شد[16] تا شهر بشهر و دیه بدیه و موضع بموضع و اوبه باوبه
و خیل بخیل گردیده و تمامت صحرانشینان را از مغول و تاجیک

۱-ت: حذف شده. ۲ پ ج: جهت. ۳ ت: ولایت و-افزوده
۴ ت: متوجهات. ۵ پ: حذف شده. ٦ ت: بشماره.
۷-آ ب ت: حذف شده. *۸ ب: حذف شده.
۹ ت: نمایند. ۱۰ ت: طغانتمور. ۱۱ ت: محمّد
۱۲ پ: مجرّد. ۱۳-آ: دیوایست. ۱۴ ب: حذف شده،
ت: دارند جهت. ۱۵ ب ت ج: ولایت. ۱٦ ب: حذف شده.

29-461

و اکراد و اتراک و اعراب مقیمی و کوچکنچی[1] احتیاط کرده وشمرهٔ مواشی ایشان که[2] درگله بچرا باشند وبیرون چهارپایان مراکب
۱۹۶-آ وگاوان عوامل *واجب دانسته[3] متوجه آن *برین موجب[4] جهت دیوان استیفا نمایند[5]

ازیک سر	ازیک سر	*ازیک سر	ازیک سر	ازیک سر
شتر	اسب[6]	گاو[7]	گوسفند	درازگوش

واگر بعضی[8] صلحا وگوشه نشینان[9] *وزاویه داران و دانشمندان[10]
۳۲۲-پ آ احکام درباب مفروزی و معافی ومسلمی مواشی خود داشته باشند وهرگز چیزی بدیوان نداده آن طایفه را معاف ومسلم دارند و بهیچ وجه مزاحم نشوند ومکتوب دهند که هیچ آفریده بدین علت زحمت ایشان ندهد ومطالبتی ننماید[11] بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ بازایشان را مباشر ومتصرف[12] شمرهٔ مواشی آن ولایات[13] دانسته[14] متوجه احصاء چهارپایان بروجهی کی ذکررفت

۱-آ : کوچکچی ، ب پ : کوجلنی ، ت :کوچکنجی ، ث :کوجلسجی ، ج :کوج کنی . ۲ ج : واجب دانسته ازانج . *۳ ج : حذف شده .
*۴ پ : حذف شده . ۵ پ : نمایند برین موجب ، ت: نماید بحوحقه
٦ ج : ازیکسراستر - افزوده . *۷ ب : حذف شده . ۸ ث : از- افزوده.
۹ ث : حذف شده. *۱۰ پ ج : حذف شده.
۱۱-آ : ننمایند ، ب : ىماىند ، ج : ىما ىند . ۱۲-آ ب ت : متصدی. ۱۳-ب پ ج : ولایت . ۱۴ ت : داشته .

غیر مراکب و عوامل با ایشان جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر
آ۱۸۶-ث نگردانند هیچ آفریده بیرون طایفهٔ مذکور بمعانی و مسلمی بیرون
نروند[1] و متوجه مواشی خود بموجب راستی ادا کنند و حق السعیی که
در جمیع ممالک جهت این شغل معین و معهود ست با ایشان
جواب گویند تا در وجه اخراجات خود صرف نموده بتمشیت
*این مهم[2] مشغول گردند[3]

فصل پانزدهم در استخراج متصرفان[4] ولایات

استخراج باز دانستن[5] احوال متصرف و ولایتست[6] و استرداد آنچ[7]
از اموال دیوان* بر متصرف[8] ثابت گردد و حکم درین باب برین موجب[9]
۲۰۲-ت نویسند سادات و قضاة و ایمه و مشایخ و صدور و اکابر
و اعیان و معارف *و ارباب[10] و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور
آ۱۵۰-ج متوطنان فلان ولایت بدانند* که اختلالی[11] که درین مدت بحال
۳۲۳-پ ایشان راه یافته و تعدیی که[12] از متغلبان بدیشان رسیده و
حکام هرگونه تصرفات فاحش کرده و موجب خرابی کلی شده
آ۲۰۲-ب جملةً و تفصیلاً بوقوف پیوست و همگی همت بر تدارک و

---

۱ - ج : نبرند . *۲ ت : ان شغل . ۳ پ ج : کردد
۴ ت : متصرفي . ۵ - آ ب پ ت : حذف شده
۶ پ : ولا یاتست . ۷ پ : حذف شده . *۸ پ ج : حذف شده . ۹ ب : ضعیف *۱۰ - ت : حذف شده .
*۱۱ پ : حذف شده . ۱۲ ب : حذف شده .

تلافی آن مصروف و موقوف گشت و این معنی جز بتعیین کاتبی امین[۱] معتمد که باستخراج اموال آنجا قیام نماید وکیفیت تصرفات هرکس باز داند[۲] میسر نمی شد[۳] بنا برین مقدمه خواجه تاج الدین علی راکه بسداد رای و رشاد حال از ابنای جنس واصناف نوع مستثنی و ممتازست وهمواره متقلد کارهای بزرگ بوده و از عهدهٔ آن بعون رای صایب ونصر[۴] فکر ثاقب براحسن وجوه تفصی نموده جهت استخراج اموال و متوجهات دیوانی و وجوهات خارجی از اوکولکا[۵] و تابغورات[۶] و مصادرات و دست انداز و نقود و اجناس وچهار پایان و ارتفاعات بدان ولایات فرستاده شد ودست او در تصرف وتدبیر این امور و مهمات قوی و مطلق گردانیده آمد تا تصرفات[۷] هرکس را از اول سال تا غایت مضبوط و منقح کرده[۸] نسخهٔ آن بدیوان آرد تا هرچه بیرون واجبات شرعی ودیوانی از ارباب ورعایا وسایر مردم ستده باشند[۹] استرداد نموده بمستحقان تسلیم کند[۱۰].

بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال اورا

۱- ث : حذف شده . ۲ ب : دارند ۳ ج : شود .

۴ پ : منظر ، ت : تصرف و . ۵ ب : اولولکا ، پ : اولکا ، ت : اکولکا . ٦ - آ : مابقورات ، ث : تا نقورات .

۷ - آ ب ت : تصرف . ۸ - آ ب : کرداند ، ت ج : کردانیده .

۹ ت : ما ، ج : باشد . ۱۰ ب : کنند ، ج : رود

آ-۱۹۶-آ
آ-۲۲۴-پ
مستخرج اموال آن ولایت و تمامت وجوهات از تابغورات و اوکولکا[۱] و مصادرات[۲] ودست انداز و نقود و اجناس و چهارپایان و ارتفاعات دانسته دیگری را کاینا من کان مجال مشارکت ومداخلت تصورنکنند ودست او در تمشیت این[۳] امور و مهمات قوی و مطلق شمرند جماعت کتّاب وبتیکجیان و اصحاب خبرت و کدخدایان و ارباب وقوف از غریب[۴] وشهری صورت جمع وخرج اموال و متوجهات دیوانی وسایر وجوهات که بهرشلتاق متعدیان ازهرکس ستده باشند بموجب راستی *با او[۵] باز نمایند و اورا برکمیت وکیفیت آن واقف و مطلع گردانیده[۶] چیزی پنهان وپوشیده ندارند* تا او استرداد نموده تسلیم بمستحقان کند وتا او دران ولایت باشد ملازم اوباشند[۷] و اوامر و نواهی اورا مطیع ومنقاد گردند جمعی که برایشان تعدی رفته باشد[۸] درصحبت خواجه*[۹] تاج الدین علی بدیوان بزرگ آیند وصورت تصرفات[۱۰] متعدیان که*ازیشان و[۱۱] ازهرکس بدست*[۹]

۱- ب : اولولکا ، پ : اولکا . ۲ ت : مصادران . ۳ث :حذف شده

۴ ث : غرایب . *۵ ث :حذف شده . ٦ -آ ب پ ت ج :گرداندو

*۷ ت :حذف شده . ۸ ب : با ، ج : باشد وبدست اندازچیزی گرفته و

باسیارتکالیف وحهی ستده . *۹-*۹ ج : بجای جملات - تاج الدین-تا- بتقدیم

پیوندد (نمره *۱-*۱ صفحه ۱۵۵) -تاج الدین بدیوان بازنمایند تاحکم آن بقانون شریعت

بتقدیم سوندد -نوشته شده . ۱۰ پ : متصرفان -افزوده . *۱۱ پ : حذف شده.

*[1] انداز و تابغور و مصادره[2] وغارت[3] وتاراج از نقود و اجناس و
ارتفاعات وچهارپایان و بسایر تکالیف ستده باشند بدو بازنمایند
تا در دیوان بزرگ عرضه دارد وحکم آن برقانون شریعت ومعدلت ۱۸۷-ث
بتقدیم پیوندد*[1] وچون *تاج الدین علی[4] بوظیفهٔ استخراج چنانک
ذکر رفت قیام نموده باشد حق الاستخراج برموجب معهود با او
جواب گویند وچیزی قاصر نگردانند امرا و نوکران خاصه که دران ۳۲۴-پ ۲۰۲-آت
ولایت[5] باشند درتقویت وتمشیت او کوشند و بهرچه رجوع ۲۰۳-ب
کند مدد و معاونت دهند وشکر و شکایت[6] موثر شمرند *برین
جملهٔ روند واعتماد نمایند کتب فی[7]

فصل شانزدهم درتفویض اسفهسلاری ممالک

امرای الوس و وزرا وامرای تومانات و ایناقان وامرای هزارها ۱۵۱-ج
وصدها وحکام ومتصرفان ولایات[8] ممالک محروسه بدانندکه
چون زین الدین حاجی[9] علی ازجملهٔ ملازمان قدیم است وپیوسته
بتقلد کارهای بزرگ اشتهار[10] داشته و بجلادت وشجاعت و
کفایت و درایت مشهور بوده وبمراحم[11] وعواطف اختصاص یافته

---

*۱-*۱ ج : بجای جملات - تاج الدین (نمره ۹*-۹* صفحه ۱۵۴) - تا - پیوندد - تاج الدین بدیوان بازنمایند تا حکم ان بقانون شریعت بتقدیم سوندد - نوشته شده. ۲ ت: مصادرت. ۳ ت: غارات. *۴ ب: تاح علی. ۵ ث: ولایات. ٦ ت: او - افزوده. *۷ ت: سه وحوده بحق حقه، آب: کتب فی - حذف شده. ۸ ب ت: ولایت، ج: حذف شده. ۹ - آب ت: حذف شده. ۱۰ - ت: اشتغال. ۱۱ - ت: بمزاحم.

وکمال حزم و اصابت عزم او[1] محل وثوق و اعتماد کلی شده راه اسفهسلاری ممالک محروسه بدو تفویض رفت تا بروجهی که مقتضای فکر بلیغ و نظر عمیق اوست از کیفیت احوال عموم خلایق مستخبر و متفحّص بوده چون رجوع قضایا با دیوان یارغو[2] کنند او[3] توسط نموده برقانون معدلت و راستی بقطع رساند و نگذارد که برهیچ طرف زور و زیادتی رود و از میل و مداهنت و خدمت و رشوت محترز و مجتنب باشد و مجرمان را برقدر گناه بازخواست نموده تشدیدی را که زیادت برجریمهٔ
۲۲۴آ-پ مجرم[4] باشد ارتکاب نکند[5] و خوف و خشیت ایزدی را نصب العین دارد[6] تا در دنیا از راستکاران و در آخرت از رستکاران
۱۹۷-آ باشد بدان سبب[*] این حکم[7] نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز اورا اسفهسلار ممالک محروسه دانسته در جمیع قضایا که با سفهسلاری تعلق داشته باشد[8] رجوع با او کنند و دیگری را مجال شرکت و مداخلت ندهند اسفهسلاران ولایات[9] و شهرهای ممالک محروسه از قبل او باشند و بی مکتوب و اجازت او در اسفهسلاری مدخل نسازند هیچ آفریده از حکام و متغلبان دزد و خونی و حرامی را حمایت نکنند[10] و تمامت را بنوکران

۱-ت : حذف شده . ۲ ث : بزرک . ۳ ت : و. ۴ ب : مجرم .
۵ پ : نکنند . ٦ ت : داند . * ۷ ب : حذف شده . ۸ - آ ب ت : حذف شده . ۹ پ ت : ولایت . ۱۰ - ج : نکند .

اسفهسلار سپارند و مستحفظان دروازها ازقبل ایشان باشند و رسمی که معهود اسفهسلاریست با ایشان جواب گویند تا باستصواب او[1] بمصرف رسانیده بتمشیت این[2] شغل[3] اشتغال توانند[4] نمود [5]

فصل هفدهم در تفویض امارت عسس

چون پهلوان فخرالدین احمد سالها[6] بملازمت دیوان بزرگ قیام نموده است[7] واز عهدهٔ هرمهم که بدو تفویض رفته بروجهی پسندیده بیرون آمده و بجلادت و کفایت مشهور و موصوف شده راه عسسی[8] اردو[9] بازار[10] بدو[11] تفویض رفت تا نوکران جلد

۳۲۵-پ تعیین کرده هرشب بمحافظت بازار مشغول گردد[12] اگرکسی را از رنود و اوباش[13] بتردد ببینند[14] گرفته بعسس گاه برند تا او[15] بتحقیق[16] حال آنکس مشغول شده اگر محل تهمت باشد موقوف[17] داشته

۲۰۳-ت تادیب وبازخواست بلیغ* بجای آرد[18] واگر مردی پیشه کار* یا[19] از تهمت دور باشد رسم عسسی ستده رهاکند[20] بدان سبب این

۱- پ : باو . ۲- آت : آن . ۳ ت : اشغال . ۴ت : تواند .

۵ ث : وکتب فی - افزوده . ٦ ج : سالهاست تا . ۷- آت : حذف شده .

۸ پ : عسس . ۹ ب : ارد ، پ : ازدو . ۱۰- پ : باران .

۱۱-ب : ابد . ۱۲-ج : کردند . ۱۳-پ ج : نوکران او - افزوده .

۱۴- ب ت : بیند . ۱۵- پ : حذف شده . ۱٦- پ ج : بتفحص . ۱۷- آ : وقوف .

*۱۸- ج : نماید . *۱۹- پ : ان . ۲۰- ب پ : کنند .

حکم نفاذ یافت تا ارباب وکدخدایان و بازاریان اردو[1] بازار ازین
تاریخ باز پهلوان فخرالدین احمد را متصدی امارت عسس[2] دانسته
ابواب[3] مشارکت غیرمسدود شناسند و در قضایا که بعسسی تعلق
آ۱۸۷-ث داشته باشد رجوع با او کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز
آ۲۰۳-ب ننمایند و برهرکس که رسم عسسی متوجه گردد[4] با او ونوکران او[5]
جواب گویند اونیز باید کی نوکران را وصیت کرده نگذارد که
آ۱۵۱-ج مردم[6] متمیز حال وکدخدایان بازار[7] ومعارف ومشاهیر را مزاحم
و متعرض شوند[8] و بعلت طمع و غرض خود مطالبتی نمایند[9] و
از بازخواست نواب حضرت[10] ما اندیشه کنند

فصل هژدهم[11] درتفویض ملک التجاری

امرا و حکام وسادات و قضاة و نواب ومتصرفان وبتیکچیان
و لایات ممالک محروسه بدانند[12] که احتیاج بوجود تجار[13] جهت
آ۳۲۵-پ آبادانی ممالک درغایت شدتست چه در وقت گرانی اسعار
مطعومات و[14] اقمشه و امتعه و ملبوسات چون تجار در اطراف

۱-پ : ازدو . ۲ ب : عسسی ۳ پ : بر ابواب .
۴ ج : باشد . ۵ ت : حذف شده . ۶ پ : حذف شده .
۷ ت : از نواب . ۸ ت : نشوند . ۹ ب : نماید ، ت: ننماید ،
۱۰-پ : وقضاة ونوّاب ومتصرّفان - افزوده . ۱۱ پ : هجدهم ، ج :
نوزدهم ، درین نسخه بجای این فصل از - ضرب سوم ... فصل هژدهم درتفویض
متصرفی جزیه - نوشته شده . ۱۲ پ : حذف شده . ۱۳ پ : تجاوز . ۱۴ پ ث ج :
حذف شده .

ولایات[1] بتردد مشغول می گردند غلا برُخص وعُسر احوال خلایق[2] بیُسْر مبدل می‌شود جهت آنک معاملات ایشان مجموع بر قانون شرع واسلام است ونصّ *واحل الله البیع[3] مؤکد ومصدق آن و بحدیث صحیح *من اراد الدنیا فلْیَتّجر[4] مؤکد ومستحکم وازمیامن معاملات شرعی ایشان آ۱۹۷-آ
هرآینه مردم را ماده‌معاش و وجه انتعاش حاصل آید[5] و چنین طایفه را از شخصی که مقدم وپیشوای ایشان باشد ناچار افتد تا بکلی وجزوی قضایای ایشان رسیده برقانون شریعت و معدلت وعرف وعادت بقطع[6] رساند بنابرین مقدمه راه ملک التجاری جماعت تجار درجمیع ممالک محروسه بخواجه زین‌الدین علی تفویض فرمودیم[7] واورا درتقلد این منصب جلیل موقّر وممکّن گردانید تا بر وجهی که ازکفایت ودرایت او معهودست[8] بضبط احوال تجار اشتغال نموده مجموع مهمات ومصالح ایشان را درمحاکم شریعت و دیوان بزرگ بعرض رسانیده برمقتضای *شرع وعدل[9] ساخته گرداند ونگذارد که ازهیچ آفریده برایشان[10] زور وزیادتی رود وحقوق ج-۱۵۲

۱- پ : ولایت . ۲ پ : حذف شده . *۳ ب : حذف شده وجایش خالی ماندهاست . *۴ ب : جایش راخالی گذاشته اند . ۵ ت : حذف شده . ۶ ب : توحح . ۷ ت : رفت . ۸ پ : معهود . *۹ - آ ب پ ج : عدل وشرع . ۱۰- ت : برهیچ یکی از ایشان .

ایشان بر هرکس که ثابت گردد مستخلص گردانیده تسلیم کند[1]
و عذر و دفع ناموجه نشنود بدان سبب این[2] حکم نفاذ یافت ۳۲۶-پ
تا از ابتدای این سال او را ملک التجار و مقدم طوایف
بازرگانان ممالک محروسه دانند و دست او در تقلد این شغل
قوی و مطلق شمرند و مراسم تمکین[3] واحترام وتبجیل و اکرام
بر احسن وجوه مرعی دارند وچنان سازند که بفراغت خاطر
برعایت ومحافظت تجار اطراف قیام تواند نمود جماعت تجار
ممالک[4] می باید که او را مقدم و پیشوای خود وملک التجار دانسته
درجمیع قضایا رجوع با او کنند وبی استصواب او درهیچ مهم
از مهام تجارت[5] مدخل نسازند و اوامر ونواهی او را مطیع و ۲۰۳-ت آ
منقاد باشند *و در هیچ حال دعوی استبداد و انفراد نکنند[6]

فصل نوزدهم[7] در تفویض حکومت دار الضرب ومعیّری

چون *مولانا شهاب الدین[8] از مدتی مدید باز بملازمت ما[9]
قیام نموده است و از عهدهٔ حکومت ومعیّری دار الضرب که
بدو حوالت فرموده ایم بر احسن وجوه متفصّی شده و آثار امانت
*و دیانت[10] و راست قولی و درست قلمی بظهور رسانیده وذکر ۲۰۴-ب

۱- ب: کسد . ۲ ب: حذف شده . ۳ پ: توقیر . ۴ ب: حذف شده ، ج: ممالک محروسه . ۵ ب: تحار . *۶ پ ج: حذف شده .
۶- آ: و السلم - افزوده . ۷ ج: بیستم . *۸ ث: جلال الدین
محمود . ۹ ج: حذف شده . *۱۰ - آ: حذف شده .

جمیل باقی اخروی را بحطام فانی دیوی نداده و درغبطهٔ دیوان

ورعایا کوشیده و محاسن افعال و اقوال او[۱] مستحسن ومقبول

آمده بر قرار سابق حکومت و متصرفی ومعیری دارالضربهای[۲] ۱۸۸-ث

ممالک[۳] بدو تفویض فرمودیم تا مجموع آقچهای کهن[۴] را که[۵]

بدارالضرب آورند[۶] بسکه‌ای که بتجدید معین[۷] ومنقوش گشته

مضروب گرداند وحق النار واجور عمله وضع کرده مال ومتوجهات ۳۲۶-پ

دیوانی بروجهی که حجت باز داده قایم دارد وبتفحص احوال[۸] قلابان

وآقچه بران که اموال خلایق را مغشوش وقلب[۹] می‌کنند واز[۱۰] نص

حدیث صحیح[۱۱] *حرمة مال المسلم کحرمة دمه[۱۲] نمی اندیشند[۱۳]

مشغول گشته برقانون معدلت وراستی* باز خواست[۱۴] واجب

داند وآنرا که بیاسا باید رسانید عرضه داشته بعد از حکم

بیاسا رساند ودرهمه ابواب چنان سازد که افعال واعمال

او محمود ومشکور افتد تا بمحمدت[۱۵] وارتضا[۱۶] مقرون گردد[۱۷] ان شاء

الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا ووزرا

۱-ج : حذف شده . ۲ پ ت : دارالضرب . ۳ پ : مملکتها

۴ ت : کهنه . ۵ - آ ت ج : حذف شده . ٦ - آ : و- افزوده .

۷ پ : معیّر . ۸ پ : حال . ۹ پ : کم . ۱۰ پ : حذف شده .

۱۱ - آ پ ت ج : حذف شده . *۱۲-ب : این حدیث را ننوشته وجایش

را خالی گذاشته‌اند . ۱۳ ت : نمی اندیشد . *۱۴ ب : حذف شده .

۱۵-ت ج : بیوند د - افزوده . ۱٦-ت ج : بارتضا . ۱۷ ت : افتد

۱۹۸-آ و اصحاب دیوان بزرگ و سادات* و قضاة[۱] و حکام و نواب و متصرفان و بتیکجیان ولایات ممالک محروسه و جماعت
۱۵۲-ج عملهٔ دارالضربها[۲] و سوقه و محترفه از ابتداء این سال* مولانا شهاب الدین[۳] را حاکم و متصرف و معیر دارالضربهای ممالک دانسته در آنچ بدین وظیفه تعلق داشته باشد[۴] رجوع کلی با او* و گماشتگان او کنند[۵] و دیگری را کایناً من کان مجال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او در تصرف و تدبیر امور و مهمات دارالضرب قوی و مطلق دارند جماعت قابضان و سباکان[۶] و طبّاعان[۷] و صیرفیان و قطاعان و گدازندگان[۸] و تمامت عملهٔ دارالضرب از قبل او باشند و اوامر[۹] و نواهی او را مطیع و منقاد
۳۲۷-پ گردند[۱۰] و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و بی اذن و اجازت او در گداز[۱۱] طلا و نقره شروع نکنند و متوجه دارالضرب براستی جواب گویند ۱۲

---

*۱ - ت : حذف شده . ۲ ج : ممالک - افزوده . *۳ ث : جلال محمود
۴ - آ ب پ ت ج : حذف شده . *۵ ج : کنند و گماشتگان او . ٦ ت : سپاکنان .
۷ ب : طاغیان ، ت : طبّاغان ، ث : طباعان . ۸ - آ ت : گذارکنان ،
ب : گداکیان ، پ : گذازکیان ، ث : گدازندکان ، ج : گدازکیان . ۹ پ : امر
۱۰ - پ ج : باشند . ۱۱ - ب : گذار ، پ : گذاز ، ت : گدار ، ج : ناخوانا .
۱۲ - آ ب ت : کتب فی - افزوده ، پ : برین جملت روند و اعتماد نمایند کتب فی - افزوده ،
ج : هرکس که باقحه کهن معاملت کرده باشد اقچه را کرم کرده بر پیشانی او نهند برین جمله روند و اعتماد نمایند کتب فی - افزوده .

فصل بیستم[۱] در تفویض صاحب جمعی اموال[۲] دیوان

چون خواجه امین الدین بامانت و دیانت معروف و موصوفست.
و آوازهٔ کوتاه دستی و کم طمعی او استماع رفته از ابتدای این سال
۲۰۴-ت صاحب جمعی اموال دیوانی[۳] بدو تفویض فرمودیم تا بر وجهی که از
امانت و دیانت او معهود ست بتمشیت این شغل اشتغال نماید
و در محافظت مال دیوان[۴] باقصی الغایه و ابلغ النهایه کوشد و
بی برات و حوالت دیوان یکدانگ زر بهیچ آفریده ندهد بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و اصحاب دیوان بزرگ* و
حکام[۵] و متصرفان ولایات[۶] او را صاحب جمع اموال دیوان[۷] دانسته
دیگری را درین وظیفه با او شریک* و منازع[۸] ندانند و دست او را
در محافظت اموال قوی[۹] شناسند اصحاب دیوان هرسال مبلغ
۲۰۴-ب *سه هزار[۱۰] دینار* زر رایج[۱۱] بوجه مرسوم صاحب جمعی اموال[۱۲] از
جمع او[۱۳] مجری و محسوب دارند و بدان علت او را* مخاطب و مطالب
نگردانند[۱۴]

۱-ج : بیست و یکم . ۲ پ : حذف شده . ۳ ت : دیوان .
۴ ب پ ج : دیوانی . *۵ ت : حذف شده ، پ : وحکام ونواب ..
۶ ب ت : ولایت . ۷ پ : دیوانی ، ت : ولایت . *۸ ب : ومشایع ،
پ : حذف شده . ۹ ت : ومطلق - افزوده . *۱۰ ت : ششهزار . *۱۱ پ ج : حذف شده
*۱۲ پ ج : او . ۱۳ پ : حذف شده . *۱۴ پ : محافظت کنند ، ث : مخاطب
و مطالب نگردانند وکتب بالامر العالی دام نفاده فی ، ج : مخاطب نگردانند .

فصل* بیست و یکم[1] در تفویض مناصب* قلمی و ولایات[2]

درین وقت چون عرضه داشتند که عماد الدین محمد کاتب[3]
ج-۱۴۸ مردی امین[4] و معتمد و راست قول و درست قلم است و در تقلد
کتابت فلان موضع و ولایت طریقهٔ راستی و امانت مسلوک
ث-۱۸۸ داشته و همکنان را بر محاسن افعال و اقوال او وثوق و اعتماد
کلی بوده بر قرار سابق کتابت آنجا[5] بر و مقرر* داشته شد[6] و
ابواب مشارکت[7] مسدود و منسد گشت تا او بر عادت معهود
بضبط جمع و خرج اموال قیام نموده در کتبت بروات و افراغ
محاسبات و تنقیح معاملات شرایط امانت و دیانت بجای
آرد و در قسمات و تخصیصات و تخریجات[8] و اخراجات امرا
و ایلجیان و صادر و وارد از منهج انصاف عدول[9] نجوید[10] ضعفا
را با اقویا[11] مساوی[12] نگرداند[13] و صورت جمع و خرج را *در دفتری[14]
آ-۱۹۸ مضبوط و منقح پرداخته سال بسال بدیوان بزرگ می آرد و بعرض
می رساند تا بعد از وقوف حکم آن بتقدیم رسد بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا حکام و سادات و قضاة و متصرفان و

---

*۱- پ ج : یازدهم ، درنسخه «پ» این فصل درصفحهٔ ۳۱۸ و درنسخهٔ «ج» درصفحه ۱۴۸ نوشته شده. *۲ ت : صاحب قلمی . ۳ ثج : حذف شده. ۴ پ : امینست . ۵ ثج : آنجارا ، پ : اینجا . *۶ ث : حذف شده . ۷ -آ : عیر - افزوده . ۸ ت : تحریرات . ۹ ت : عدولی. ۱۰ ت : نجویند ۱۱- ت ث : باقویا. ۱۲ -ت : حذف شده. ۱۳ - ت : نکرداند . *۱۴- ت : حذف شده

صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر آنجا برقرار سابق اورا بتیکجی و امین اموال[1] دانسته در متعلقات[2] این وظیفه[3] رجوع کلی[4] با او کنند و اوامر و نواهی او را که موافق معدلت[5] و مطابق نصفت باشد مطیع و منقاد گردند کتّاب تمغاوات خود را از قبل او دانند و هر شب رفوع محاسبات پیش او برند و اورا برجمیع مداخل و مصارف مطلع و واقف* گردانند و[6] چیزی پنهان و پوشیده ندارند و رسوم معهود با او جواب گویند حکام و متصرفان مرسوم کتابت بموجبی که بموامره در آمده سال بسال تسلیم او کنند و در محاسبه و معامله خود مجری و ممضی دانند و در توقیر[7] و احترام او کوشند* و کتب فی[8] ۳۱۸-پ

فصل* بیست و دوم[9] در تفویض تنغاولی[10] و راهداری[11] ۲۰۴-ت

نوع اول چون جماعت تجار و اصحاب قوافل[12] باز رسانیدند که حرامیان در فلان راه برایشان زده اند و نقود و اجناس و

۱- پ ج : اموال آنجا . ۲ ت : متعلقان . ۳ ت : وظایف

۴ پ ج : حذف شده . ۵ ج : حذف شده . *۶-آ ب ت پ ج : گردانیده . ۷ ت : توفیر . *۸-آ : برین حمله روند و اعتماد نمایند ، ب پ ج : حذف شده ، ت : برین حمله روند والحمدلله وحده .

*۹ پ ج : ششم ، در نسخه «پ» این فصل در صفحهٔ ۲۹۲ و در نسخه «ج» در صفحه ۱۵۵ نوشته شده . ۱۰-آ : تتقاوولی ، پ ج : حذف شده ، ت : تتقاولی ، ث : تنغاولی . ۱۱-ت : سه نوع - افزوده . ۱۲ پ ج : بکرّات - افزوده .

چهارپایان بغارت برده و بعضی را از اهل قفل[1] بقتل رسانیده و بعضی را مجروح گردانیده *این معنی[2] بغایت مستنکر افتاد و همت[3] بر تدارک و تلافی[4] آن مصروف *و موقوف[5] گشت و از ابتدای این تاریخ راهداری آن راه و مواضعی[6] که تا غایت داخل آنست بر *شمس الدین امیره[7] که از قدیم باز مباشر این کارست و با وجود او حرامیان و قطاع طریق را قدرت[9] تعرض ابناء سبیل نبوده مقرر داشته[10] شد تا بر وجهی که از کفایت و کاردانی او[11] معهودست محافظت[12] راهها را بنوکران جلد مردانه حوالت کند و در قلع و قمع و استیصال

آ ۲۹۲-پ حرامیان و دزدان باقصی الغایة و الامکان کوشد[13] و در مواضع مخوفه

۲۰۵-ب تجار و قوافل را بدرقه داده بسلامت بمقصد رساند[14] بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان فلان ولایت از ابتدای این سال او را راهدار و باج خواه آن راهها از حدود فلان تا حدود فلان دانند و ابواب مشارکات[15] مسدود شناسند و دست

---

۱ - ت : قوافل . *۲ ت : حذف شده . ۳ پ ج : همگی همت

۴ - آ ت : تلاقی . *۵ - آ ب ت ث : و مقصور ، پ : حذف شده ، ث : درحاشیه - و موقوف - افزوده . ٦ پ : موضعی

*۷ ب ت : شمس الدین امره ، پ ج : خضربک .

۸ ت ج : ان . ۹ پ : قوت و قدرت . ۱۰- پ : حذف شده.

۱۱ - ب : و . ۱۲ - پ : نماید - افزوده . ۱۳- پ : کوشند ، ت : کوشیده . ۱۴ - پ : رسانند . ۱۵- ث ج : مشارکت ، ب : مشارکات راه .

28-461

او قوی دانند[۱] تجار وقوافل رسمی که معهود[۲] باج داری* وتنغاولی[۳] و راهداریست برین موجب* که مفصل می گردد[۴]

ازیک سر	ازیک سر	ازیک سر	ازیک سر	ازیک سر	ازچهار[۱۰] سر
شتر[۵]	استر[۶]	اسب پالانی[۷]	درازگوش[۸]	گاو[۹]	گوسفند* وبره وبز[۱۱]

۱۸۹-ث با او جواب گویند تا او بموجبی که حجت بدیوان داده ببروات واحالات[۱۲] دیوانی بمصرف[۱۳] رساند *وکتب بالامر العالی دام نفاذه[۱۴]

۱۳۶-ج *نوع دوم[۱۵] حکام ومتصرفان و بتیکچیان خوی[۱۶] وتوابع آن بدانند که درین وقت راه[۱۷] تنغاولی[۱۸] و باجداری آنجارا بایتکین[۱۹] که مردی کاردان و فرزانه[۲۰] ومبارز ومردانه است تفویض* کرده شد[۲۱]

۱۹۹-آ تا راهها را از دزد وحرامی وقطاع الطریق صیانت واجب دانسته

۱- پ : و ، ج : دارند . ۲ ب : معهود است . *۳ پ ج : حذف شده، ت : و تنقاولی ، ث : وتعاولي . *۴ پ ج : حذف شده ، ت : که مفصل ذکر مي رود . ۵ پ : ۷ - افزوده، ج : ۷ر - افزوده . ٦ پ : ؟ : افزوده، ج : نار - افزوده . ۷ پ : سب : افزوده، ج سر - افزوده ۸ پ ج : // : افزوده . ۹ پ ج : // : افزوده . ۱۰ - ت : یک . *۱۱ - ب پ ت : حذف شده . ۱۲ - ب : احلات ، پ : حوالات . ۱۳ - آ : حذف شده . *۱۴ - آ : برین جمله روند واعتماد نمایند ، ب پ ت ج : حذف شده . *۱۵ ب : حذف شده . ۱٦ - ت : جوی . ۱۷ - ت : حذف شده . ۱۸ - آ : تنقاولی ، ب : تفاولی ، پ : تنغاولی ، ت : تنقاولي ، ث : سغاولي . ۱۹ - آ : بایتکین ، ب : بانکن ، پ : برایتکین ، ث : بایتکین ، ج : بایتکین . ۲۰ - ب : فزانه . *۲۱ ت : رفت

تجار و قوافل[1] را در مواضع مخوفه بدرقه داده بسلامت بگذرانند[2] واز رسمی که در دیوان مقرر شده و اوحجت بازداده تجاوز نکند[3] و از هیچ آفریده زیادت نستاند بدان سبب این حکم نافذ[4] شد تا از ابتدای این تاریخ اورا تتغاول[5] و باج دار راههای مذکوره
۲۹۳-پ دانسته[6] رجوع* این مهم[7] با او کنند[8] و[9] تجار و قوافل رسمی که معهود باج داریست با او جواب گویند وچیزی قاصر نگردانند* تا او[10] ببروات* دیوان جواب گوید[11]

*نوع سوم[12] چون جمال الدین ایاز[13] مردی کافی وکاردان است وپیوسته بمحافظت راهها مشغول بوده ودفع دزدان وحرامیان و راه زنان برخود واجب[14] دانسته ازین تاریخ باز[15] محافظت و راهداری فلان راه از ولایت[16] ارمیّه[17] بدو تفویض
۲۰۵-ت رفت[18] تا بر قراری که تا غایت معهود بوده آن راه را از دزد و

۱-پ ج : وصادر و وارد- افزوده . ۲-آ : بکدارند . ۳ب : نکسد . ۴پ ج : صادر ۵-آ : تتغاول ، ب : سغاول ، ث : سغاول . ٦ پ ج : درقضا یا راهداری - افزوده . *۷ پ ج : حذف شده . ۸ ب : حذف شده . ۹ پ ج : وازسخن وصواب دیداو تجاوز ننمایند ، ب : حذف شده . *۱۰ ت : و . *۱۱ پ ج : وحوالات دیوان بزرگ بمصرف رساند ، آ ت : دیوان جواب کویند . *۱۲ ب : حذف شده . ۱۳ ب : اماز . ۱۴ ب : حذف شده . ۱۵ ث : حذف شده . ۱٦ پ ج : راهها . ۱۷ ب : امرم (ناخوانا) . ۱۸ پ ج : کردیم و دست اودر تصرّف و تدبیر امور و مهمّات ان قوي ومطلق کردانید .

حرامی* نگاه داشته[1] تجار و قوافل[2] وآینده و رونده را بسلامت بگذراند[3] و نگذارد که اموال واقمشهٔ ایشان درمحل تلف افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام[4] ارمیه ازین تاریخ باز او را باجدار و تتغاول[5] راههای آنجا دانسته در قضایای راهداری رجوع با او کنند جماعت کاروانیان[6] رسمی که معهودست و از دیوان مقرر شده وصورت آن بر لوحی که منقوش ومعلق است نوشته[7] بی زیادت ونقصان با او جواب گویند تا او بدیوان[8] رساند و دیگری درکار* و راه[9] او* مدخل نسازد[10]

[11]فصل بیست و سوم درتفویض کاروانسالاری

نوع اول چون جمعی از اکابر واعیان که ازجانب بغداد آمدند تقریر کردند که جماعت حرامیان متعرض ایشان شده‌اند[12] و مبالغی نقود و اجناس وچندین سرچهار پای بغارت برده و

---

*۱ - پ ج : صیانت واجب دانسته .   ۲ - آ : قُفُول .

۳ - آ : بگدارند .   ۴ پ ج : و متصرّفان وبتپکجیان - افزوده

۵ - آ : تتقاوُل ، ب : سغاول ، ت : تتقاول ، ث : تنغاول ج : تنغاول . ۶ پ ج : اوامر و نواهی اورا مطیع ومنقاد باشند و - افزوده .   ۷ پ : حذف شده ، ج : مکتوب .   ۸ ب : بدین دیوان .   *۹ ت : حذف شده ، ث: او وراه .   *۱۰ - آ ب ت: مدخل نسازد کتب فی ، پ ج : نباید و مداخلت ومشارکت نورزد والسّلم .

۱۱ - پ ج : این فصل تماماً حذف شده .   ۱۲- ت : حذف شده .

بسبب آنک صاحب وجودی که حاکم قفل و کاروانسالار
باشد و بدفع حرامیان قیام تواند نمود با قافلهٔ ایشان نبوده آ۲۰۵-ب
زحمات وخسارات بسیار بدیشان رسیده است وابواب
صادر و وارد ازان راه[1] مسدود گشته تدارک وتلافی این
معنی از جمله لوازم نمود بنا برین مقدمه چون تاج الدین
علی راهدار[2] که مردی[3] صاحب وجودست[4] و[5] مردان شجاع
دلیر جلد ملازم دارد وپیوسته بقلع و قمع مفسدان ومتمردان
وحرامیان مشغول بوده و استیصال ایشان بر خود واجب
دانسته درین حال التزام نمود که اگر کاروانسالاری کاروانی
که ببغداد* و عراق عرب[6] وبیات[7] و خوزستان ولرستان[8]
و آن نواحی روند بدو تفویض کنند او[9] با صد مرد جلد[10]
متسلح کماندار سوار کاروانیان را از شر حرامیان ودزدان
و قصاد وقطاع صیانت نموده بسلامت بمقصد رساند واگر
ایشان را بسبب تعرض حرامیان چیزی تلف شود او بتدارک آن
قیام نماید چون سخن او محل اعتماد بود ومعلوم شده که هر آ۱۹۹-آ
التزام که کند[11] ازعهده بیرون آید راه کاروانسالاری راههای آ۱۸۹-ث

۱- ت : حذف شده . ۲ ب ت : حذف شده . ۳ ب : حذف شده
۴ ب ت : حذف شده . ۵ ت : از - افزوده . *۶ ت : حذف
شده . ۷ ب : بیات ، ت : ساب . ۸- آب : اردستان، ت :
اردو ستان . ۹ ت : حذف شده . ۱۰- ث : حذف شده . ۱۱- ب : کنند.

بغداد و عراق عرب و بیات و خوزستان و لرستان بدو تفویض رفت و دست او دران باب قوی و مطلق گردانیده شد تا بر وجهی که از کفایت و درایت و کاردانی و جلادت و شهامت او معهودست بوظیفهٔ کاروانسالاری مشغول گردد و چنانک التزام نموده و مکتوب بدیوان باز داده در محافظت و رعایت قوافل سعی و اجتهاد بلیغ بجای آورد[1] و دفع دزدان و حرامیان واجب دانسته قوافل را بسلامت بمقصد رساند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جماعت کاروانیان راههای مذکور از[2] اکابر و اعیان و[3] تجار و غیرهم تاج الدین علی را کاروانسالار و بزرگ قوافل
آن راهها دانسته از سخن و صواب دید او بیرون نیایند و آ ۲۰۵-ت
اوامر و نواهی او را درباب رکوب و نزول و حط و ترحال مطیع و منقاد باشند جماعت سواران و سلاح داران که در کاروان باشند بوقت دفع[4] دزدان و حرامیان با او و نوکران او[5] متفق بوده بهیچ حال انفراد و استبداد نجویند و باقصی الغایة والامکان کوشند و چون او را از برای محافظت قوافل خرج بسیار بر ترتیب خود و نوکران* و چهارپایان[6] ایشان اتفاق افتد باید که مجموع اهل قفل رسمی که معهودست با او جواب گویند

۱- آت: آرد. ۲- آ: حذف شده، ب: را، ت: و.
۳ ت: حذف شده. ۴ ت: حذف شده.
۵- آ: حذف شده. *۶ ت: حذف شده.

و بحمایت[1] امرا و وزرا وسایر متغلبان و بهیچ عذر و شلتاق تمسک نجویند تا او آن را در وجه مصالح خود و ملازمان بمصرف رسانیده برین[2] مهم خطیر ملازمت و مواظبت واجب داند برین جمله روند واعتماد نمایند* کتب فی ۳

نوع دوم درین وقت چون جمعی از اعیان تجار واکابر قوافل عرضه داشتند* که می خواهند که[4] متوجه مملکت خراسان و مازندران و آن نواحی شوند و بواسطهٔ قطاع طریق[5] و حرامیان که بر راه اند[6] عزیمت متعذر می گردد التماس نمودند ۲۰۶-ب
که اگر یکی را از مشاهیر اعیان[7] بامارت قفل و کاروانسالاری نامزد گردانیده مصاحب ایشان بجانب خراسان فرستند تا در راه برعایت و محافظت ایشان و صیانت از تعرض[8] دزدان وحرامیان اشتغال نماید و بسلامت بمقاصد[9] و اوطان ایشان رساند در دعاگویی* و دولتخواهی[10] افزایند برحسب ملتمس ایشان بایدو[11] قورچی[12] را که صد مرد لشکری[13] سوار سلاحدار که در عهده و اهتمام دارد و همواره بمملکت خراسان و آن ولایات[14]

۱- ب : حماعت. ۲ ث : بران . *۳-آ ب ت : حذف شده
*۴ ت : حذف شده. ۵-آ : الطریق. ۶-آ ب : راه اندان ، ت : راه گذارندان. ۷ ث : واعیان. ۸ ب : نقض. ۹ ت : وبمطالب - افزوده
*۱۰ ت : را . ۱۱- ب ت : ماندو ، ث : بایدوی. ۱۲-آ ب ت ث : قورجی. ۱۳-آ : حذف شده ، ب : لشکر . ۱۴- ت : ولایت

متردد بوده و با قطاع وحرامیان محاربت ومقاتلت ومصادمت
ومقارعت نموده بامارت قفل وکاروانسالاری تعیین کرده شد تا
بدفع قصاد وقطاع مشغول شده کاروانیان[1] را بمقاصد ومساکن
۲۰۰-آ خود رساند و در مواضع مخوفه نوکران رامعین گرداند تا در شب
بنوبت[2] کشیک دارند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جماعت
اعیان تجار واکابر قفل بایدو[3] را کاروانسالار آن قافله دانسته
در توقیر واحترام وتبجیل واکرام او کوشند و در هر[4] مهم ومصلحت
که ایشان راسانح وعارض گردد باتفاق پیش او آیند وبرو عرض
کنند وازسخن وصواب دید او تجاوز ننمایند[5] ورای اورا در فرو
آمدن و برنشستن معتبر ومعوّل علیه دانند ورسمی که معهود ست
وبدیگر[6] قافله سالاران رسیده با او جواب گویند تا در وجه[7]
اخراجات خود ومصالح و نوکران وچهارپایان ایشان بمصرف
رسانیده بدین مهم اهم مشغول گردد امراء تومانات وهزارها
۱۹۰-ث وصدها وحکام ومتصرفان ولایات[8] وجماعت صحرانشینان
از اردوی معظم تا مملکت خراسان وقومس[9] ومازندران می باید
۲۰۶-ت که بهروقت که بایدو[10] قورچی[11] راجهت دفع دزدان وحرامیان

۱- آ : کاشان ، ب : کی یشان ، ت : کاروان . ۲ ت : نوبت و .
۳ ب ت : بادو ، ث : بایدور . ۴ ت : همه . ۵-آ ب ت : نکنند . ٦ ب : تذکر
۷ ب : وقف . ۸ ت : ولایت . ۹ ب : قوم ، ت : قومش .
۱۰ -ب : باید ، ت : بادو ، ث : بایدوی . ۱۱- ب ت ث : قورجی

بمدد [1] لشکر حاجت افتد وجار فرستد شب و روز* ناگفته[2] نوکران جلد سلاحدار را[3] بفرستند تا بمعاونت ومساعدت قیام نموده. دردفع حرامیان و قطاع الطریق باقصی الغایه و ابلغ النهایة کوشش نمایند از جوانب*[4] برین جمله روند واعتماد نمایند [5]

نوع سوم*[4] درین وقت راه کاروانسالاری کاروان سلطانیه و اصفهان و یزد و سایر بلاد عراق عجم بسیف الدین مغلتای تفویض رفت تا جماعت قفول را از تجار و غیرهم[6] بدان راهها دلالت کند و بوقت ظهور دزدان وحرامیان وهجوم ایشان او با نوکران جلد مردانه متسلح که دارد پیش باز رفته بدفع ایشان مشغول گردد و نگذارد که بقوافل زحمتی[7] وخسارتی رسد وایشان را بسلامت بمقصد[8] رساند بدان سبب این حکم* نافذ شد[9] تا جماعت بازرگانان واهالی قافلهٔ سلطانیه وعراق سیف الدین مغلتای را[10] کاروانسالار آن قافله دانسته درجمیع قضایاکه بمصلحت کاروان تعلق دارد[11] رجوع کلی با اوکنند وازسخن وصواب دید او ۲۰۶-ب آ که در باب رکوب و نزول وحط وترحال واختیار مراحل ومنازل گوید بیرون نیایند و رسمی که معهودکاروانسالاریست با اوجواب

۱-آ ب ت : حذف شده . *۲ ب : کفته . ۳-آ ب : حذف شده .

*۴ - *۴ ب : از - برین -تا- سوم : حذف شده. ۵ ث :کتب في - افزوده .

۶ ت : غیرآن . ۷ - آ ب ت : زحمت . ۸ - آ ب ت : بمقصدی که متوجه باشند.

*۹ ت : نفادیافت . ۱۰-ت : که . ۱۱ - آ ب ت : داشته .

گویند *امرا وحکام[1] ولایات و جماعت مغولان وصحرانشینان بهرچه *سیف الدین[2] مغلتای *در باب مصلحت[3] کاروان با ایشان رجوع کند مدد[4] و معاون باشند

فصل بیست وچهارم[5] در تفویض ریاست

چون *رئیس عزالدین[6] از مدتی باز بر ریاست فلان دیه مشغول بوده است و در رعایت رعایا و آبادانی کوشیده وآینده ورونده ۳۲۷-پ را بر احسن وجوه جواب داده و از رسانیدن تعرض بر رعایا *وضعفا[7] مانع شده برقرار ریاست آنجا بدو تفویض رفت[8] تا *بقاعدهٔ سابق[9] اهالی *وساکنان[10] را محافظت نموده سویت و راستی میان ایشان نگاه دارد و زور و زیادتی نکند و وجوه[11] بروات وحوالات دیوانی را بنیکوتر صورتی از رعایا حاصل کرده بمحصلان دهد و اخراجات ۲۰۰-آ دیه را براستی بر رعیت قسمت کند چنانک بار قوی برضعیف نیفتد و آینده و رونده را بدلخوشی روانه گرداند بر وجهی که رعایا را زحمتی نرسد وبنفس خود بزسر *مزروعات رود ومزارعان را[12] مدد دهد تا تمامت را[13] سیراب[14] گردانند واز حیف ومیل ومحابا

---

*۱- ب : امرو احکام. *۲ ب : بقال. *۳ ت : بمصلحت. ۴-آ ب ت : ممد.
۵ پ : یکم ، ج : دوم. *۶ ت : عزالدّین رئیس. *۷ ج : حذف شده.
۸ ت : حذف شده. *۹ ج : برقرار. *۱۰- پ ج : حذف شده.
۱۱- آ ب ت : وجوه و ، ج : حذف شده. *۱۲-پ ج : مزروعات مزارعان رود و. ۱۳- پ ج : حذف شده. ۱۴ ب : گرداند ، پ ج : گردد.

احتراز نماید[1] و زندگانی پیش گیرد که موجب[2] ترفیه ساکنان
باشد* تا در آبادانی دیه و عمارت و زراعت کوشند[3] و در
۲۰۶آ-ت همه احوال جانب حق تعالی و مصلحت دیوان نگاه دارد
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ارباب وکدخدایان و رعایا
۱۵۳-ج ومزارعان دیه از ابتدای این سال و برقرار اورا رئیس و
پیشوای خود دانند وازسخن وصواب دید اوکه متضمن مصالح
رعایا وآبادانی دیه باشد بیرون نیایند[4] و مرسومی[5] که ریاست
را مقرر بوده باتفاق بر[6] یکدیگر قسمت کرده سال بسال بااوجواب
گویند

۳۲۸-پ فصل بیست وپنجم[7] درانفاذمحصلان جهت تحصیل

۱۹۰آ-ث وجوه حکام ومتصرفان وبتیکچیان فلان ولایت بدانندکه درین
وقت شرف الدین و بهاء الدین راجهت تحصیل وجوهات دیوانی
برموجبی که بروات بالتون تمغا[8] بذکرآن ناطق است آنجافرستادیم
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تاچون آن وجوه بوجه آش و
اخراجات خواتین ومواجب عساکرمنصوره مستغرق گشته وبنازکی

---

۱ - ت : کند، ث : نمایند. ۲ - آ ب ت : سبب، پ : سبب
آبادانی دیه و، ج : موجب آبادانی دیه وسبب. *۳ پ ج : حذف
شده. ۴ ب : نباشد.
۵ ث : رسومی. ٦ ت ج : حذف شده.
۷ پ : دوم، ج : سوم. ۸ پ : بغا.

تمام تعلق دارد در روز تحصیص و توجیه[1] کرده[2] پیش صاحب جمعی امین معتمد محفوظ دارند و*بعد از اتمام[3] تسلیم ایشان کنند و از هریکهزار دینار بیست دینار بحق التحصیل خارج مال[4] با ایشان جواب گویند وعلوفه و علفهٔ ایشان ازین مبلغ*بیست دینار[5]
۲۰۷-ب محسوب باشد و بزودی[6] تمام[7] ایشان را مقضی الحاجة بازگردانند[8] *وکتب بامر العالی دام نفاده فی[9]

ضرب سوم

در تفویض مناصب شرعی و لوازم آن[10] هژده[11] فصل

فصل اول در تفویض مناصب[12] قضا سه نوع

نوع اول در تفویض قاضی القضاتی ممالک

اعتلا بر اعالی درجات سلطنت و ارتقا بر مصاعد[13] معارج مملکت جز باعلاء اعلام دین[14] و احکام[15] احکام سید المرسلین علیه صلوات الله[16] رب العالمین میسر نشود واقتدا بسنت ملوک اسلاف و اهتدا
۳۲۸-پ بانوار اعاظم واشراف جز باعانت متابعان اسلام واغاثت[17] مقتفیان[18]

۱- پ: توجّه. ۲ ث: کرده شد. *۳ پ: نقدا تمام. ۴ ت: حذف شده
*۵- آ ب ت ج: ۶ـــ/ . ٦ ب: بزودتر. ۷ پ: حذف شده.
۸ ث: کردانیدن. *۹- آ ب: حذف شده، پ ج: وکتب فی، ت: بحق حقه.
۱۰- ت: حذف شده. ۱۱ ج: شارده. ۱۲- آ: منصب. ۱۳- ت: مقاعده.
۱۴- آ ت: حذف شده. ۱۵ پ: حکّام. ۱٦ ت: حذف شده ۱۷- ت: اعانت.
۱۸- ب: مفتیان، آ: مقتمیان، پ: متّقیان، ت: مقیفیان، ث: مفتفان.

آثار خیرالانام علیه الصلوة و السلام دست ندهد چه مبانی سلطنت
۲۰۱-آ بی تشیید دعایم شرع مستقیم استحکام نیابد و قواعد مملکت[۱] بی
اشادت قوایم دین قویم ممهّد نگردد عظمت دین حق اگرچه[۲] زیادت
ازآنست که سواعد ادراک افهام واوهام باذیال جلال آن تواند[۳] رسید
امّا بتقویت سلاطین اسلام اعتلا[۴] وارتفاع یابد وجمال عروس مملکت
اگرچه درانظار اولوالابصار زینتی هرچه بیشتر دارد اما* تا دست[۵]
مشاطه شرع ومزین دین بتزیین[۶] آن مشغول نگردد دلربائی[۷] و
جان فزائی نتواند کرد شعر[۸]

[۹]دین* نگیرد قرار وشرع قوام[۱۰] *تا نیابد زعدل شاه نظام[۱۱]
۲۰۷-ت باشد از ملک راه دین بالا ملک بادین بود قوی والا[۱۲]
*قوت دین زملک شاه بود ملک بی دین حق تباه بود[۱۳]

۱۵۳-ج و برین تقدیر که احسن تقادیرست عالمیان رامعنی[۱۴] درجهان افروز
حدیث *صحیح که[۱۵] مخجل دراری* کواکب ومغیر انوار ثواقبست[۱۶]

---

۱ - پ : سلطنت - درحاشیه تصحیح شده وکلمهٔ «مملکت» نوشته شده. ۲ ب : از
۳ ت : نتواند . ۴ پ : اعلا . *۵ پ : تمام دست ، ت : نادرست. ۶ ب :
مزیّن ، پ : بتزیّن. ۷ پ : واوباشي . ۸ پ ج : حذف شده.
۹ ث : این سه بیت با خط مغایر نوشته شده . *۱۰-پ ج : قراروقوام
گی گیرد . *۱۱-پ ج : تاز ملک وملک نپذیرد . ۱۲-ث : بالا ، ت : وبالا
*۱۳- پ ج : حذف شده . ۱۴-ج : حذف شده . *۱۵ پ : حذف
شده ، ج : نوی کی . *۱۶ - ج : حذف شده .

27-3 461

*الدین و الملک توامان[1] *ظاهر ولایح و باهر و واضح[2] گردد و
علی الجمله سهام این مطالب و قداح[3] این مقاصد وقتی مصادم
اغراض شوند[4] که جریان امور بر قانون[5] استحقاق باشد و
فیضان نعم بر[6] قدر استیجاب و استعداد تا روز بروز[7] بازار
سلطنت و مملکت نظام گیرد[8] و دم بدم کارخانهٔ دین و دولت
انتظام پذیرد[9] و اهتمام بتمشیت این معنی وظیفهٔ تدیّن[10]* سلاطین ۳۲۹-پ ۱۹۱-ث
دین[11] دار و تکفّل ملوک[12] معدلت شعار و التزام پادشاهان دادگر و
اعتناء شهریاران شرع پرور فضل گسترست تا سریر سعادت
ایشان[13] مماس ذروهٔ خورشید[14] رخشان گردد و تاج خسروی که
ملامس مفرق کسرویست با اوج کیوان مصادمت نماید و ذکری[15]
جمیل با تواتر ادوار دایر و اجری[16] جزیل با تعاقب قرون واعصار
ساری و سایر شود ان شاءالله تعالی وچون منصب قاضی
القضاتی ممالک محروسه[17] که[18] افضل اعمال دینی واجل مناصب

---

*۱- آ : اعنی الدّین والملک توامان ، ب ج : حذف شده ، پ ت : اعنی الملک والدّین توامان . *۲ ج : حذف شده . ۳ ت : اقداح . ۴ ت ج : شود . ۵ ت : که - افزوده . ٦ پ : و . ۷ -آج : روز- - افزوده . ۸ - آ : حذف شده . ۹ پ : یابد . ۱۰-ت : حذف شده .
*۱۱. ب : حذف شده . ۱۲-ث : حذف شده . ۱۳-پ : انسان .
۱۴ - ب ت : خرشید . ۱۵-ت : ذکر . ۱٦ - آب ت : اجر .
۱۷ - پ ج : حذف شده . ۱۸- ب پ ت ث : حذف شده ، ج : از .

اسلامیست واحتیاج کافهٔ انام لاسیّما اهل اسلام بمتابعت
احکام شرع* و مطاوعت شرایع[1] شارع صلی الله علیه وسلم
در غایت وضوح و شکوه مملکت از تعظیم قدر شریعت[2] مستغنی
از وصف و بیان و دولتخانهٔ سلطنت[3] از تقویت آن ممهدة[4] آ۲۰۷-ب
الارکان[5] تفویض این[6] منصب جلیل و محل خطیر اثیل بصاحب
وجودی که باجماع امم* و اتفاق اهل عالم[7] جامع فضایل علمی
و عملی وحاوی معلومات جزوی وکلی باشد وبکمال ورع و
تقوی آراسته وسرو سعادتش برجویبار چمن معالی وفضایل
پیراسته بر ذمت همت از جملهٔ لوازم بل از قبیل فرایض
است وچون مولانا اعظم *علامة العالم[8] قاضی قضاة[9] الممالک
منقذ الخلایق من ورطات المهالک *برهان المحققین اعلم
المتقدمین والمتاخرین هادی الخلایق الی طاعة الله رب
العالمین[10] شافعی الزمان نعمان الاوان مقتدی اهل الایمان آ۳۲۹-پ
تاج[11] الملة والدین *شیخ علی[12] *متع الله المسلمین ببرکة حیوته آ۲۰۱-آ
الشریفه[13] از مدتی مدید باز بملازمت حضرت[14] پدر نیکوی ما

---

*۱- پ : حذف شده . ۲- آب : و - افزوده ، ت : که - افزوده . ۳ت : مملکت.
۴ ث : ممهد. ۵ ب : الامکان . ٦- آب ت : آن . *۷ پ ج : حذف شده. *۸ پ ج : حذف شده . ۹ ب پ : القضاة .
*۱۰- پ ج : حذف شده. ۱۱- آب ت : جمال. *۱۲ - آب ت : احمد الهاشمی.
*۱۳- پ ج : لازال اعظم . ۱۴- پ ج : حذف شده .

تغمد الله بغفرانه* واسکنه اعالی غرف جنانه[1] قیام نموده است
وشرایط نیکوخدمتی بجای آورده و در سرّاً وضرّاً وشدت و
رخا وظیفهٔ جانسپاری مهمل نگذاشته و رای[2] صایب وحدس
ثاقب او در تدبیر کلیات قضایا که متضمن مصالح کافهٔ برایا
بوده بامضاء[3] تیر[4] سماوات مساوات نموده ومشتری احکام
پسندیدهٔ اورا که مستنبط از مورد شرع وعدل[5] مستفاد از
قانون فیض وفضل بوده بجان و دل مشتری شده درین ۲۰۷-ت آ
وقت منصب قاضی القضاتی ممالک محروسه ازحدود مصر
تا شاطی وادی آمویه واز سواحل هورموز[6] تا باب الابواب
بعلوّ مدارج وسموّ معارج و وفور امانت وسبوغ دیانت وشمول
دین داری و وضوح پرهیزکاری وکمال عدالت وجمال منقبت
ورجاحت[7] عقل و غزارت[8] فضل او تفویض فرمودیم ودست
او در تقلد این منصب جلیل و محل جسیم قوی ومطلق گردانید[9]
تا بروجهی که از[10] اصابت رای واجادت فکر وحدّت نظر و
دقّت تامل او معهودست باستماع مرافعات وفصل مخاصمات
وکتبت[11] سجلات وتوقیعات وتعیین نواب وترتیب کتّاب

---

*۱- پ ج: حذف شده، آ ب ت: واسکنه اعالی غرف (آ ت ث: عرف)، آ: حبانه، ب: حنانه، ث: حیابه. ۲- ب: رضای. ۳- ب: حذف شده. ۴- آ: سر. ۵- ج: عدل است
۶- پ ج: هرموز. ۷- ث: و- افزوده. ۸- ب ج: غزارت، ت ث: عرارت.
۹- ج: گردانیدیم. ۱۰- ث: حذف شده. ۱۱- ث: و- افزوده.

۳۳ب-پ و مورخان جهت حجج و وثایق و قبالات و عقود مناکحات
۱۵۴-ج و قسمت مواریث[1] و ترکات[2] و محافظت بیت المال و اموال
ایتام[3] و غیّب و سفها و ضالّه و سایر لوازم و لواحق امور شرعی
و احکام دینی اشتغال نماید و در فصل احکام و تمییز میان
حلال و حرام اجتهادی که مستخرج از ینابیع دین داری[4] و منابع[5]
پسندیده *کرداری اوست[6] بجای آرد و بین الحق و الباطل فارق[7]
بوده احیاء سنت فاروقی و اجرای احکام علیه علوی علیهما
الکرامة و الرضوان واجب و لازم داند[8] و در فصل مرافعات و
قطع منازعات بین المتداعیین[9] رعایت سویت نموده بلفظ و
۲۰۸-ب ۱۹۱آ-ث لحظ فرقی نکند و کما عهد من سنته السنیّة[10] و سیرته الرضیّة[11]
المرضیه *[12] تحقیقی که فارق حق از باطل و ممیّز میان محق و
مبطل باشد بجای آرد[12]* و با وجود کلال[13] خاطر[14] از استیلای عوارض[15]

۱- ب ت : موارث . ۲ ب : زکات ، ت: برکات . ۳ ب : اتمام .
۴ ب : حذف شده . ۵ ب : مستابع . *۶ ت : کرداریست . ۷ ب: قانون
۸ پ : دانند . ۹-آ : المداعین ، ب پ : المتداعین ، ث : المتدارعین ،
ت : المتداعبین . ۱۰-آ ب : السنیّه ، پ ج : السنیّة ، ث :
السیّئة ، ت : السینه . ۱۱- ج : حذف شده . *۱۲-۱۲* پ ج : در
امضای حق و ابطال باطل مساعی جمیله (پ : سعی جمیل) بتقدیم رساند ، ت:
تحقیقی که فاروق حق از باطل و ممیز محق از مبطل باشد بجای آرد .
۱۳- پ: کلالات . ۱۴- ت : ظاهر . ۱۵-آ : حذف شده .

نفسانی و ذهول ذهن از استعلای[1] هواجس جسمانی بفصل
هیچ[2] قضیه مشغول نگردد و تا طبیعت را انشراح صدر[3] وانبساط[4]
قلب[5] وقوت دماغ* واستقامت فکر[6] نباشد مباشر[7] فصل[8] هیچ امر
از امور دینی نشود وچون وصول او بواسطه ملازمت حضرت
ما بجمیع قضایای شرعی[9] ممالک تعذری تمام دارد در دیوان قضاء
ممالک و درهرشهر نایبی عادل منصف وبصفات نصفت متصف
آب۳۴-پ از قبل خود تعیین کند و باقتفاء آثار شریعت و اتباع قواعد کتاب
وسنت تاکید وصیت از لوازم شمرد[10] تا مساعی جمیلهٔ او عندالله
والناس محمود ومشکور ومرضی ومبرور افتد ان شاءالله تعالی
۲۰۲-آ بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا امرای الوس و وزرا* و
امرای[11] تومانات و اولکاها[12] و اینا قان و اصحاب دیوان بزرگ
وامراء هزاره وصده و باسقاقان[13] وملوک وحکام[14] و سادات و
قضاة و نواب و متصرفان وبتیکجیان وصدور واکابر و
اعیان* و معارف وارباب[15] ومشاهیر وعموم اهالی وجمهور

---

*۱- آ: حذف شده. *۲ ج: بهیج. ۳ ج: صُدور.
۴ ت: انتشاط. ۵ ت: حذف شده. *۶ ج: حذف شده،
پ: واستفادت فکر. ۷ ب: حذف شده. ۸- آ: فصل،
پ ج: حذف شده. ۹- آب ت: حذف شده. ۱۰- ت: داند.
*۱۱ب: حذف شده. ۱۲- ت: اولکا. ۱۳- ث: پاسقاقان. ۱۴- آ: ونواب
- افزوده. *۱۵- ت: حذف شده، آب ت: وارباب -حذف شده.

متوطنان وکافهٔ مقیمان و ساکنان[1] ولایات ممالک محروسه بر وجه مذکور و نمط مسطور[2] وجماعت صحرانشینان ازلشکریان[3] واقوام مغول و تاجیک و لور و اکراد و اتراک* و اعراب[4] وخلجان[5] و اهالی بلاد و بقاع ومتوطنان حصون وقلاع وسکان قفار[6] و براری وقطان[7] دیار وصحاری و سایر*ما یلیها و یعد[8] فیهامولانا اعظم *علامة العالم خلیفة العجم[9] قاضی قضاة[10] الممالک *منقذ الخلایق من مخالب المهالک[11] تاج[12] الملة *والشریعة[13] والدین *شمس الاسلام و المسلمین[14] *شیخ علی[15] لازال[16] اعظم[17] راقاضی القضاة[18] ممالک ووالی ولاة[19] و راعی رعاة وحامی حماة دانند و ٢٠٨-ت
دست اودر تصرف و تدبیر[20] امور دینی ومهمات شرعی قوی و مطلق شناسند[21] و نواب وگماشتگان اوراجهت فصل احکام وقطع[22] قضایا بمجالس ومنازل خود نطلبند[23] وتعظیما للشریعة

---

*١-ت: مقیمان وکافه متوطنان وساکنان ومقیمان . ٢-آ: مزبور. *٣ ب: حذف شده. *٤-آ: حذف شده. ٥ ب ث: حلجان. ٦-آ: قِفار، ب: فقار، ت: فمار، ث: قما، ج: قِفار. ٧ ج: وُطّان. *٨ پ: ما بعد، ب: مالبها ویعد، ث: مایلیها و یعد. *٩ پ ج: حذف شده. ١٠-ب: القضاة. *١١-پ ج: حذف شده. ١٢-آ ب ت: جال. *١٣-پ ج: حذف شده، ث: بالای سطر نوشته شده. *١٤-پ ج: حذف شده. *١٥-آ ب ت: احمد الهاشمی ١٦-ث: لازل، ج: لازالل. ١٧-پ: معظما، آ ج: اعظما. ١٨-ج: قضاة. ١٩-پ: ولایت ٢٠-آ: تدابیر. ٢١ ت: دانند. ٢٢-آ ب ت: حذف شده. ٢٣ پ: بطلبید، ث: نطلبند

۳۳۱-پ الشریفة الغراء وتکریماً للملة الحنیفیة[1] الزهراء علی شارعها
شرایف[2] الصلوات وکرایم التحیات بمحاکم ایشان حاضر شده
اوامر شرع واحکام دین را بمطاوعت وانقیاد* ومتابعت[3] و
امتثال[4] تلقی واستقبال کنند[5] ومحبوس حکم شرع را بی اذن
ایشان و رضای خصمان بیرون نبرند وبهیچ وجه درقضایای
شرعی مدخل نسازند وتعظیم اقدار و تفخیم مقدار وترفیه خاطر
بزرگوار او را[6] بمراضی[7] حضرت ما مقرون ومشفوع شناسند و
دیگری را کایناً من کان با او بزرک مجال مشارکت ومداخلت
و مدخل مجادلت ومقابلت ندهند و اوامر ونواهی او را در
جمیع احکام ممتثل[8] ومنقاد گردند[9] واز مخالفت احتراز و
اجتناب ورزند اصحاب دیوان بزرگ هر سال از اصل
آ۲۰۸-ب مال ومتوجهات مبلغ چندین هزار[10] دینار بر سبیل مرسوم از[11]
آ۱۵۴-ج مواضع مرجوة[12] الحصول با نوکران ومعتمدان او جواب گویند تا در
وجه اخراجات او بمصرف رسانند ادرارات ومعایش ومسلمات[13]
و وظایف او را که درجمیع ولایات باشد بی شایبهٔ اختزال

۱- ج : الحنیفة . ۲- آ : افضل - در بالای سطر - سر الف - نوشته شده . *۳ ت : حذف شده .
۴- پ : امسان . ۵ پ : کند ۶- آ ب ت : حذف شده
۷ پ : برای . ۸ ب : ممثل . ۹ ب : حذف شده . ۱۰ ج : حذف شده . ۱۱- آ : بر . ۱۲- آ ت ج : مرجو . ۱۳- پ : مسلمانان

*و اختلال[1] و عارضهٔ انتقال واعتلال[2] برسانند واملاک و اسباب اورا ازجمیع تکالیف دیوانی *و اثقال[3] *ومال[4] ومتوجهات وسایر مؤنات و مطالبات معاف ومسلم دارند *واکره[5] ومزارعان اورا بقسمات[6] وتحصیصات *و اخراجات[7] *وتخریجات[8] و
عوارض ومزاحمات وسرشمار وخانه شمار و باغ شمار و ۳۳۱-پ
قوبجور[9] وسایر شناقص[10] ومعارضات مزاحم ومعارض نگردند
وچنان سازند که مولانا اعظم بفراغت خاطر بتمشیت این ۲۰۲-آ ۱۹۲-ث
امرخطیر وشغل جسیم که متحمل اعبا ومتکفل *اثقال احمال[11] آن شده[12] براحسن وجوه وایسر اوضاع قیام تواند نمود تا بحمدت پیوندد[13]

*نوع دوم در تفویض منصب قضا[14]

اجل معظمات مهمات[15] که تدبیرآن ازواجبات وتنسیق آن ازمفترضاتست تمشیت امور دینی وتمهید قواعد شرعیست[16].

---

*۱- آ: حذف شده. ۲ پ: اعتدال. *۳- پ: حذف شده.
*۴- آ ب ت، حذف شده. *۵ ت: حذف شده. ۶ ت: از تقسیمات. *۷ ت: حذف شده. *۸ پ: حذف شده
۹. ب: قنچور، پ: قویجور، ت: قونحور، ث: قونجور، ج: قوبجور. ۱۰. پ: مناقصات. *۱۱ ث: احمال اثقال. ۱۲. ت: شده است
۱۳. ث: وکتب بالامر العالی والمرسوم الشریف الناعد زید نفاذها فی - افزوده
*۱۴. ب حذف شده. ۱۵. پ: مهیات. ۱۶. پ: شریعتست.

چه ملک وفق مضبوط ماند[1] که کار شریعت منتظم و متّسق[2] باشد و کار دیوان آنگاه متمشّی[3] گردد که جریان امور دار القضا بر ترتیب[4] و تعظیم و توقیر و تکریم بود چه این هردو اگرچه[5] در صورت متغایرند[6] اما در حقیقت[7] متوافق اند و از یک اصل منبعث[8] شده و از یک منبت[9] رسته و نصّ الدین و الملک توامان مصدق و موکد آن گشته و اعظم مهمات دینی منصب قضاست که احتیاج کافه خلایق و عامهٔ انام[10] بمنافع آن در غایت وضوح است و رفع منازعات و دفع مخاصمات از میان مردم بر وجهی که غالب و مغلوب راضی و خشنود باشند[11] جز با حکام قاطعهٔ شرعی نیست[12] و آثار اعجاز آ۲۰۸-ت
۳۳۲-پ تا حدیست که مخالفان دین از یهود و نصاری و عبدهٔ اصنام در فصل قضایا اعتماد بر قول و قلم قضاة اسلام دارند و اموال و املاک خویش بسجلات و صکوک و وثایق ایشان موکد و مستحکم می‌گردانند و چون دار[13] العلاء سیواس[14] خلاصهٔ ممالک روم و محصول فذلک آن دیارست تدبیر کار قضاء[15] آنجا اهم مهمات انام و اعظم امور اسلام است و واجب چنانک

۱- ت : کردد . ۲ ت : منتسق . ۳ پ : حذف شده .
۴ پ : تربیت . ۵- آت : حذف شده . ۶ ت : برند .
۷ ت : صفت . ۸ ت : منسعب . ۹ ت : مثبت .
۱۰- ت : برایا . ۱۱- پ ت ج : باشد . ۱۲- ت : حذف شده .
۱۳ اپ : حذف شده . ۱۴- پ : که - افزوده . ۱۵- ت : قضایای .

دران خطهٔ خطیر این[1] منصب با شکوهی هرچه تمامتر باشد و با رونقی هرچه وافرتر تا[2] عظمت و اقبال[3] دین حق برعالمیان محقق و مکشوف گردد و*ادبار جانب[4] کفر و دثور و انهدام[5] مبانی شرک[6] مقرر و مصور شود وچون مولانا اعظم مقتدی العالم *افضل المتقدمین و المتاخرین وارث علوم الانبیا و المرسلین[7] قطب الملة والدین ادام الله معالیه در فنون فضایل سرآمد اهل اسلام است و در انواع علوم نقلی و عقلی مشار الیه ایام و غزارت علم و فضل را بحلیه ورع و تقوی متحلی گردانیده و هردو فضیلت علم وعمل[8] را باوج افلاک رسانیده منصب قضا[9] آن ولایت[10]
۲۰۹-ب مع ما یتبعها[11] ویلحقها و یضاف بها وینسب الیها بکمال امانت و دیانت وشمول تورع *وتشرع[12] و وفور تصون وتدین او تفویض فرمودیم وآن دیار را بشرایف اوامر[13] و نواهی او[14] که مستفاد از قانون شریعت[15] و منتزع[16] از قواعد کتاب و سنت است مشرف
۳۳۲-پ ومزین گردانیدیم ومقالید قضایای شرعی و مفاتیح حکومات
۱۵۵-ج دینی درکف کفایت ویمن[17]* امانت و[18] دیانت او نهادیم[19] تا چنانک

۱-آ ب ت : آن . ۲-آ : با ، ب : با . ۳ ج : انقیاد . *۴ ب : او با جانب .
۵ ج : انهزام . ٦ ت : شریک . *۷ پ ج : حذف شده . ۸ پ : علم . ۹ پ ت : قضایا . ۱۰- ت : ولایات . ۱۱-ت : ینبعها ، ث : یتبعها . *۱۲ ت : حذف شده . ۱۳-ب ث : امور . ۱۴ ث : حذف شده . ۱۵-پ : شریف . ۱٦-ج : مُستنزع
۱۷- ب ث : یمن . *۱۸ ت : حذف شده . ۱۹ پ : نهاد و

از قوانین نصّ قران مجید وحدیث مصطفی علیه[1] *صلوات
الرحمن[2] معلوم کرده آن احکام* را بین الناس[3] متمشی گرداند و
قضایا و دعاوی بران منهج بفیصل[4] قطع* و مقطع[5] فصل رساند ۲۰۳-آ
وچون عموم جهانیان در اقطار و اطراف[6] عالم و ارجا و انحاء[7]
ممالک بقول و قلم وفتوی وارشاد او بزرگ تمسّک می جویند
واعتصام بعد کتاب الله[8] وسنن رسوله بدین حبل متین می نمایند
مجلس شریف اورا بتذکیر شروط وقیود قضا[9] که بر عادت و
رسم مترسّلان در مناشیر و امثله* و احکام[10] می نویسند احتیاج
نیست **جل عمرو عن الطوق**[11] بماهتاب چه حاجت شب[12] تجلّی را ۱۹۲آ-ث
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و ملوک وحکام وسادات
ومشایخ وقضاة و ایمه* و اکابر[13] و* اعیان و معارف[14] ومشاهیر
وعموم اهالی وجمهور متوطنان[15] ولایات ممالک[16] روم عموماً
و دارالعلاء[17] سیواس و توابع و لواحق و مضافات ومنسوبات

۱- ت ث : حذف شده. *۲ ب : حذف شده ، ت : صلوات الرحمن
وسلامه علیه ، ج : الصّلوة. *۳ پ : حذف شده. ۴ ت : بفصل. *۵- آ
ب ت : حذف شده. ٦- آ : اکناف. ۷ ب پ : انجا ، ت : انحا ، ج : انجاء
۸ پ ت : تعالی - افزوده. ۹ پ : قضایا. *۱۰- ج : حذف شده.
۱۱- آ ب : مصرع - افزوده. ۱۲- آ : روی. *۱۳- ت : حذف شده. *۱۴- آ :
معارف واعیان. ۱۵- ب ث : و متوطنان. ۱٦- پ : ممالک محروسه و
متوطنان ، ج : و ممالک. ۱۷ ج : دارالسلم.

آن خصوصاً مولاناء اعظم مشارالیه لازال معظما را قاضی وحاکم امور شرعی و والی و متولی[1] احکام اسلامی آن ولایات[2] دانسته در

۳۳۳-پ تعظیم و اکرام و تبجیل و احترام او باقصی الغایة والامکان کوشند و در فصل مرافعات و قطع مخاصمات و کتبت وثایق وسجلات و عقود[3] مناکحات ومحافظت بیت المال واموال ایتام و غیب* و سفها[4] وضاله و قضایای وقفی ابواب[5] مبرات وبیوت خیرات و

۲۰۹-ت تمامت امور ومناصب دینی رجوع کلی[6] بااو و نواب وگماشتگان او کنند و اوامر ونواهی ایشان را که هرآینه متضمن اجراء حق و امضاء صدق باشد[7] بقبول[8] و انقیاد[9] تلقی نمایند واز مخالفت محترز و مجتنب باشند و تعظیم محکمهٔ شریعت بر وجهی بجای آرند که عظمت دین اسلام[10] و عزت شریعت مصطفوی علی الشارع افضل الصلوة و السلام جهانیان را واضح و لایح گردد ودرجمیع قضایای شرعی بمحاکم ایشان حاضرشده اورا ونواب او را جهت فصل حکومات نطلبند[11] و درهمه ابواب هیچ دقیقه از دقایق تبجیل واعظام و تمکین و احترام و توقیر و اکرام جانب کریم او[12] و نواب و گماشتگان او[13] مهمل و نامرعی نگذارند تا بمحمدت وارتضا

۱- ت : متوالی . ۲ ب پ ت ج : ولایت . ۳ پ : عقد . * ۴ پ : حذف شده
۵ ت : و ابواب . ٦ پ : حذف شده . ۷ ث : باشند . ۸ پ: بقول
۹ ث : انفاد . ۱۰- پ : و اسلام . ۱۱- پ : نطلبد .
۱۲- ث : حذف شده . ۱۳- آ ب ت : حذف شده .

مقرون افتد ان شاء الله تعالی *همکنان ازجوانب برین جمله روند و اعتماد نمایند وکتب فی [1]

نوع سوم درتفویض نیابت قاضی القضاتی ممالک وحکومت اوقاف عام از قبل قاضی القضاة *بر وضعی که[2] از دیوان قضاة[3] ممالک نویسند[4]

۳۲۳آ-پ سزاوار تقدیس وتحمید حضرت مالک الملکیست که جهت اظهار شرایع و ابداء بدایع انبیا را صلوات الله علیهم بخلق فرستاد ومورد رسالت ایشان را بانزال کتب ربانی وصحف آسمانی مصفی گردانید
۱۵۵آ-ج ومعالم دین واسلام ودعایم شریعت واحکام را با بروج سماوات
۲۰۹آ-ب *مساواة و[5] مجاراة داد و علماء امت را توفیق متابعت دین قویم وصراط مستقیم ارزانی داشت تا از مزالق شهوات و مدارک شبهات[6]
۲۰۳آ-آ احتراز و اجتناب نموده در اجراء حق[7] و امضاء صدق بنهایات[8] مراتب ذوی الالباب وصول یافتند وصد هزاران صلات صلوات[9] وتحف تحیات[10] نثار مرقد معطر ومشهد منور و روضه مقدس[11] و تربت مطهر سید رسل و راهنمای سبل امام کونین و مقتدای

1- ب: حذف شده، آ پ ت ج: همکنان ازجوانب - حذف شده، پ ت ج - وکتب فی - حذف شده. *2 ت: حذف شده. 3- آ ب ج: قضاء، پ ت: حذف شده. 4- آ پ ت: می نویسند. *5 ج: حذف شده. 6 پ: سهام. 7 ب: حذف شده. 8- آ: بنهایت. 9 پ ج: وصلوات. 10- آ: تحیات تحات، ج: تحبات تحیات. 11- ب: مطیب.

ثقلین محمد مصطفی و آل[1] و اصحاب و اولیا و احباب او باد که در
دیاجی ظلمات غوایت فرق امت را نجوم هدایت بودند و در
اشادت مبانی دین و اعلاء[2] سنن سید المرسلین آنچه ممکن و
مقدور بود از قوت بفعل رسانیدند [3]

*[4] علیهم سلام الله مالاح بارق ، وما ناح قمریّ بصوت[5] مغرّد *[4]

اما بعد بر ارباب الباب و اصحاب احساب[6] مخفی نماند که اهمّ ۱۹۳-ث
مهماتّ که ولاة ازمه احکام با نتظام آن اهتمام نمایند تا[7] تقویت
شرع و اسلام و تمشیت امور* دین و احکام[8] خیر الانام علیه الصلوة ۳۳۴-پ
والسلم مساوی و موازی گردد[9] چه در ضمن آن اعتلاء حق وانخفاض
باطل و عزت اسلام و مذلت کفر بوضوح می انجامد و طریق شرع
بهدایت شارع صلی الله علیه وسلم ظهور می یابد و فایزان امت
از وقوع در مدارک اشقیا[10] خلاص[11] یافته بر مدارج *سعدا و[12] مراقی
اصفیا استعلا و استیلا می یابند[13] و بنعیم مقیم واصل می گردند[14]
پس برین تقدیر ابتهاج[15] این منهج بر هر نفس از نفوس بشری که
بصفت ایمان و اسلام متصف و بحلیه قدرت و استطاعت متحلی

۱- ت : بآل واتباع . ۲ ت : اعتلاء . ۳ ث : شعر - افزوده . *۴-*۴ ب :
حذف شده . ۵ ث : بصوب . ٦ پ : احباب . ۷- آ : یا ، ب : با ، ت ج : بلا
*۸ ث : و احکام دین ، پ ج : واحکام - حذف شده . ۹- آ ب پ ت ث : نکردد .
۱۰- پ : حذف شده . ۱۱- پ : انقاض ، ث : خلاصه . *۱۲ پ : سعی او
۱۳- پ : یابد . ۱۴ ج : شوند . ۱۵- آ ج : انتهاج ، ت : اسهاج .

آ۲۰۹-ت باشد واجب و لازم* می شود[۱] بل فریضه و متحتّم می گردد و چون تایید ربانی و توفیق آسمانی امداد عنایت و مرحمت بندگی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی شامل حال این دعاگوی دولتخواه شد و تربیت[۲] و تقویت درحق او بر وجهی ظهور یافت که از سوالف ازمنه و اعصار ازحضرت پادشاهان دولتیار و خسروان کامکار در بارهٔ هیچ* یک از[۳] بنی نوع مثل آن نشان نداده اند و ازجملهٔ فواضل و منایح و عوارف و عواطف کی درحق او بتقدیم رسیده منصب قاضی القضاتی و تولیت اوقاف خاص و عام و نصب و عزل

آ۲۳۴-پ متقلدان مناصب شرعی و متصدیان اعمال دینی* و اشغال اسلامی[۴] درجمیع ممالک محروسه ازحدود* مصر تا[۵] شاطی وادی آمویه وازسواحل هورموز[۶] تا باب الابواب[۷] بر وجهی که هیچ یک را ازمتقلدان امور مملکت و مباشران مهمات دین و دولت با او مجال مشارکت و مداخلت و مدخل منازعت و مجادلت نمانده و دست تصرف او در جمیع این امور و اشغال و مناصب و اعمال در تمامت ممالک مؤیّد[۸]* و مطلق[۹] گشته و بدین واسطه تقویت امور شرعی

---

*۱ - ت : شوند . ۲ - آ : ترتیب ، ب : ترسب .

*۳ ت : یکی ، ج : یکی از . *۴ پ : حذف شده ، ب : و اشتغال اسلامی . *۵ ج : حذف شده . ۶ ب پ ج : هرموز

۷ - آ ب : باب الابواب است ، ت : شاطی باب الابواب است.

۸ پ ت : موبد . *۹ - آ ت : حذف شده .

و تمشیت احکام دینی بر ذمت همت این ضعیف واجب شده و

۱۵۶-ج چون او را بسبب اشتغال بملازمت بندگی حضرت سلطنت

۲۱۰-ب ۲۰۴-آ خلد الله ملکه مجال آنک بنفس خود مباشر این[1] امور ومهام[2]

درجمیع بلاد و بقاع تواند شد نیست واجب آمد[*] راه[3] نیابت و

خلافت[*] درتمامت[4] این مناصب[5] واعمال کما ذُکِرَتْ وزُبِرَتْ[6]

وکُتِبَتْ[7] و سُطِرَتْ بصاحب وجودی تفویض کردن که علم نافع

را ضمیمهٔ عمل صالح گردانیده باشد و بورع وتقوی و امانت و

دیانت وکفایت و درایت وصرامت[*] وصیانت[8] قصب السباق[9]

از کافهٔ اعاظم آفاق و عامه اشراف اطراف ربوده وهیچ یک را از

فحول افاضل و وجوه اماثل واعیان زمان واکابر جهان مجال

۳۳۵-پ مجاراة[10] با سبز خنگ شهامت و رزانت وکوتاه دستی وکم

طمعی او نبوده واورا بعون علم زاخر[11] وفیض فضل[12] وافر برجمیع

اکابر ماضی ومعاصر مرتبت تفوق و رجحان حاصل[13] شده تا

وضع[14] الشی فی موضعه که عبارت ازمحض معدلت است بتحقیق

پیوندد وازنتایج این[15] تفویض وتولیت که امریست بموقع و

۱-پ: ان . ۲ ب: مهماب . *۳ پ: آمده . *۴ پ: درایت . ۵ پ: منصب

٦ پ: وزیری ، آ: وزبّرت ، ب: وزیرت . ۷ - ج: کِبِتَت ،

ب: کتبت ، ث: کبست . *۸ ج: حذف شده . ۹ پ: السابق ، ج:

السبق . ۱۰-ت: مجازاة . ۱۱-ت: زاجر . ۱۲ج: فایض - افزوده

۱۳-ج: حذف شده . ۱۴-ت: وضح . ۱۵-آ ب ت: آن .

حقیست درمقر استدامت دولت روز افزون و استقامت
ایام همایون بندگی حضرت پادشاه اسلام خلدت سلطنته لازم
آید و مثوبات آن بروزگار این[1] دولت که با عمر ابد هم عنان باد
آ۱۹۳-ث متواصل گردد و مولی و مفوض را اسباب نیکونامی و پسندیده
فرجامی حاصل آید ان شاء الله العزیز وچون مولانا اعظم علامة
العالم قاضی قضاة الاسلام والی ولاة الاقضیه والاحکام ناصب رایات
الشریعة الشریفة الغرّاء معلی الویة الملة الحنیفیّة[2] الزهراء شافعی
الزمان نعمان الاوان افضل المجتهدین اورع الحکام العادلین وارث
علوم الانبیا و المرسلین *جمال الملة والحق و الدین[3] جلال الاسلام
والمسلمین *حسین الاسدی[4] متع الله المسلمین بدوام ایامه وانفذ
۲۱۰-ت فی العالمین شرایف اوامره و احکامه مستجمع این صفات و مستلزم
این سماتست وکمال[5] مناقب وسموّ مراتب وعلوّ مدارج[6] وترفع
آ۳۳۵-پ معارج او بیش از آنک زبان بتقریر وبنان[7] بیان[8] بتحریر آن قیام
تواند نمود و این معنی از غایت وضوح اکابر دین و دولت واعاظم
ملک وملت را *معلوم ومحقق[9] والشمس لا تخفی[10] بکل مکانٍ

۱-آ: آن. ۲ ت: الحنیفه، ج: الحنیفة. *۳ ج: عماد الحق، پ: نظام الملة والحق
والدین، ت: جمال الملة والدین. *۴ پ: محمد البغدادی، ج: شیخ احمد.
۵ پ: این - افزوده. ۶ پ: بدایع. ۷ ت: بیان، ث: سان.
۸ ب ج: حذف شده، ت: سان، ث: بنان. *۹ - آ ت: محقق ومعلوم
۱۰ - آ: تیخفی، ب: نخفی، ت: یخفی، ث: تخفی، ج: یخفی.

بنا برین مقدمه راه نیابت و خلافت این ضعیف در قاضی القضاتی
ممالک محروسه عموماً و عراق عرب[1] مدینة السلم بغداد و حله[2] و
کوفه و واسط و بصره و اعمال فراتی[3] و[4] عانه[5] و حدیثه و هیت
و انبار و ولایت[6] اذربیجان[7] تبریز و مراغه[8] و مضافات و ملحقات
آن خصوصاً و تولیت و حکومت اوقاف خاص و عام و نصب
و عزل مباشران مناصب دینی و احکام اسلامی و نیابت نشان
و توقیع و ضبط دیوان قضا و اعتبار[9] عدول و کتاب و متقدمان
و قضاة و احتساب و خطابت نهری ملک و عیسی بانفراد[10] و
استقلال و قضاء حربی[11] و دجیل[12] بر قرار سابق و تولیت* حجابت
آ۲۱۰-ب و امانت[13] حکم و تاریخ کتب شرعی بعامه ممالک محروسه
آ۱۵۶-ج بمقر رفیع و صدر منیع و جناب سامی و مجلس عالی او بزرگ
آ۲۰۴-آ تفویض رفت و دست تصرف[14] او در عزل و اثبات[15] و نقض
و ابرام و حل و عقد این[16] اعمال و مناصب قوی و مطلق گشت
و ابواب مشارکت و منازعت و طرق[17] مداخلت و مجادلت من[18]

۱- پ : وعرب . ۲ ب : حیله . ۳ پ : مراثی . ۴ ب پ ج : حذف شده . ۵ ت : اعانه ودجله . ٦ پ ث : ولایات . ۷ - آ : ادربیحان، ب : اذرسحان، پ : ادرسیحان ، ت : اردیسجان ، ث : ادرپیحان ، ج : اذربیحان . ۸ ث : مرارغه . ۹ پ : اعشار . ۱۰- پ : به بغداد . ۱۱- ت : جری . ۱۲ پ : دخیل ، ت : رجل، ث : دجیل. *۱۳ پ : امانت ودیانت ۱۴- آ ت : حذف شده . ۱۵- ت : نصب . ۱٦ پ : انرا، ب ت : آن . ۱۷ پ : طریق. ۱۸ پ : فی

26-2 461

جمیع الوجوه مسدود و مقطوع گردانیده شد تا بروجهی کی ازرای
صایب وحدس ثاقب و امانت وافر و دیانت وافی ورزانت ۳۳۶-پ
زاهر وصیانت زاهی و رجاحت عقل و غزارت *علم وا فضل
او معهودست بتنسیق و تدبیر این مناصب و اعمال ومهام
*و اشغال[۲] کما عهد من سنته السدیدة و سیرته الحمیدة
قیام نماید و تمشیت حق و تقویت صدق را مطامح انظار و
مسارح[۳] افکار سازد و در استماع مرافعات و فصل محاکمات[۴]
و قطع مخاصمات[۵] و کتبت سجلات و تواریخ توقیعات و
عقود مناکحات و تعیین کتاب و امنا و عدول دارالقضا و
محافظت بیت المال واموال *ایتام و[۶] غیّب وسفها شرایط
تحفظ و تیقّظ و دقایق تدنق و تعمق مرعی دارد و در تقریر[۷]
حقوق در محال و مراکز آن آنچه از حسن اجتهاد وکمال سعی
واحتیاط ممکن و مقدورست بجای آرد وبهیچ حال نگذارد
که از غالب بر مغلوب و از حاکم بر محکوم و از ظالم بر مظلوم و
از آمر بر مأمور حیف وتعدی و زور و زیادتی رود و در
اجراء حقوق و ایصال آن بمستحقان و امضاء احکام بر

---

*۱- ت : حذف شده . *۲ ب : واشتعال ، ث : حذف شده.
۳ - آ ت : مطارح .
۴ - آ ت : مخاصمات . ۵ - آ ت محاکمات .
*۶ ج : حذف شده. ۷ ت : تحقق .

وفق[1] شریعت خیر الانام[*] علیه الصلوة و السلام[2] مساعی جمیله
۱۹۴-ث [*]بر وجهی[3] بتقدیم رساند که امانت و دیانت وخدای ترسی وکوتاه
دستی و بی[4] طمعی و پرهیز کاری او عالمیان را ظاهر و لایح و باهر
و واضح گردد ان شاء الله تعالی وهمچنین بتفحص[5] امور موقوفات
آ۳۳۶-پ درجمیع ولایات هم بخلافت ونیابت وهم باستخلاف و
استنابت سعیی که مثمر ثنا و ثواب و منتج امان ازعذاب و
عقاب وموجب فوز یوم الحساب والاحتساب باشد بجای
آ۲۱۰-ت آرد وکتب[6] اوقاف را درنظر آورده و[*]برکمیت وکیفیت[7] آن
وقوف یافته اقتفاء آثار شروط[*] و شروع[8] درآن بروجه مشروع
ومشروط ازجمله[9] لوازم شمرد وعمارت رقبات را برسایر مهمات
مقدم داشته وظایف ارباب استحقاق بعد ازعمارت جواب
گوید و باعتبار احوال متولیان ومباشران امور وقف مشغول
۲۱۱-ب شده تقویت واثبات امنا وعزل وابعاد خاینان شرعا واجب
داند و مواضع وقفی راکه درتصرف[10] مستاکله باشد[11] با اجرة
المثل زمان[12] تصرف نا مشروع انتزاع واستخلاص نموده و بر

۱- ب : وقف. [*]۲ ب : صلعم ، ت : علیه افضل الصلوة والسلام .

[*]۳ ت: حذف شده. ۴ ت :کم . ۵ ت : حذف شده. ۶ ت : تولیت

[*]۷ - آ ب پ ث ج : برکمیت وقوف و (ث : بر- افزوده) کیفیت .

[*]۸ پ : حذف شده . ۹ ت : حذف شده . ۱۰- ت ث: دست.

۱۱- پ : حذف شده . ۱۲- ت: ار - افزوده.

مستحق مقرر داشته محصولات را بمصارف مشروعه مستغرق
گرداند و در جمیع احوال چنان سازد که مساعی جمیلهٔ او
عند الله و الناس[1] *محمود و[2] مشکور* و مرضی و مبرور[3] افتد
تا موجب ذکر حمید[4] و سبب عاقبت سعید باشد ان شاء
۱۵۷-ج الله تعالی بدان سبب این مکتوب در قلم آمد تا حکام و
سادات و قضاة و متصرفان و نظّار و بتیکجیان و صدور و
اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و تناة[5] و حُماة[6] و جمهور[7]
۳۳۷-ب ۲۰۵-آ ساکنان و کافه مقیمان و متوطنان ولایات ممالک محروسه عموماً
و عراق عرب بغداد[8] و حلّه و کوفه و واسط و بصره و اعمال فراتی هیت
و انبار و عانه و حدیثه[9] و کبیسیّات[10] و شفاثا[11] و براز الروّزین[12] و
نهری ملک[13] و عیسی و حربی[14] و دجیل[15] و بلاد اذربیجان[16] تبریز و
مراغه و سایر ملحقات و مضافات ان* ذکر اولم یذکر زبر اولم یزبر[17]
خصوصاً[18] مولانا اعظم علامة العالم قاضی قضاة ممالک الاسلام

۱-پ : و عند الناس. *۲ پ : حذف شده. *۳ ت : حذف شده. ۴ پ ج : جمیل. ۵-آ ث : تناة، ب : تتاة، پ : بماه، ت : بناه، ج : تناه.
۶ پ ج : حماه، ت : جاه. ۷ پ : حذف شده. ۸ ج : وبغداد.
۹ ب : حادثه، پ : حدشه. ۱۰-آ : کبیسات، ب : کیبیسا، پ : کمات، ت : کسات، ث : کیبسات. ۱۱-آ : شقاثا، ب : شقانا، پ : سمانا، ت : سفانا، ث : شمانا. ۱۲ پ : برارلرورین، ت ث : برارالرورین. ۱۳ ب : حذف شده. ۱۴ ت : جری
۱۵ ب : دجبل، پ : دخیل، ت : ودخل. ۱٦-آ : ادربیجان، ب : ادرسجان، پ : ادرسجان، ت : ادربجان، ث : ادرسچان، ج : ازربجان. *۱۷ پ : حذف شده. ۱۸ ت : حذف شده.

والی ولاة ازمّة الاحکام ناصر[1] الشریعة الشریفه ناصب الویة الملة[2] المنیفه افضل المجتهدین اورع العلماء الراسخین* شافعی الزمان نعمان الاوان[3] وارث الانبیا والمرسلین جمال[4] الملة والدین جلال الاسلام والمسلمین *حسین الاسدی[5] ادام الله میامن ایامه الشرایف[6] وخصّه بمزایا العنایات والالطاف[7] را بنیابت وخلافت این ضعیف قاضی القضاة و والی الولاة و متصدی سایر مناصب شرعی و احکام دینی دانسته در فصل مرافعات وقطع مخاصمات وکتبت[8] وثایق و سجلات و عقود انکحه* بلا ولی ومع الولی[9] و تعیین عدول دار القضا وکتاب و امنا و محافظت بیت المال و اموال ایتام و غیّب و سفها و تولیت وحکومت اوقاف خاص و عام و استخراج متصرفان واسترداد واجبات وقفی از ایشان و سایر مستاکله و متغلبان وصرف آن بمصارف مشروعهٔ مشروطه
۳۳۷آ-پ رجوع کلی با او ونواب وگماشتگان و امنا و معتمدان او کنند و دست تصرف او را در حل و عقد ونصب وعزل و رفع و خفض و ابرام و نقض جمیع امور ومهمات بر وجهی که ذکر رفت قوی ومطلق شناسند

۱-پ : ناصب ، ت : حذف شده . ۲ پ : والدین - افزوده ، ت : الحسفنه - افزوده . *۳ ب : نعمان الزمان شافعی الاوان ، ت : شافعی الزمان . وارث الانبیاء والمرسلین جمال الملة والدین .
۴. پ : نظام . *۵ پ : محمدُ البغدادی . ٦-آ ب ج : الشّراف ..
۷ ب : والاطلاف . ۸ پ : کیفیّت . *۹ پ : حذف شده .

۱۹۴آ-ث و دیگری را کاینا من کان[۱] با او مجال مشارکت و منازعت و مدخل مجادلت و معارضت ندهند[۲] و در تعظیم و توقیر و تبجیل و تکریم
۲۱۱-ت *جانب کریم[۳] او کوشیده هیچ دقیقه از دقایق[۴] مهمل و نامرعی[۵]
۲۱۱آ-ب نگذارند عمال و کتاب و بتیکجیان اوقاف خاص و عام او را و نواب و گماشتگان او را برجمیع قضایای وقفی و مواضع مسقفه و مستغله وقوف و اطلاع کلی دهند و هیچ چیز[۶] پنهان و پوشیده
۱۵۷آ-ج ندارند و آنچ هرکس از محصولات وقفی بخلاف شرع و شروط واقفان تصرف نموده باشد و بثبوت رسد بی عذر بامنا و معتمدان او جواب گویند تا بمصارف[۷] شرعی صرف کنند[۸] متصرفان اوقاف عشر محصولات بموجب *شرع[۹] و شرط واقف تسلیم معتمدان او[۱۰] کنند هیچ آفریده از امرا و حکام جهت فصل احکام او را و نواب و گماشتگان او را بمجالس خود نطلبند[۱۱] و تعظیماً للشرایع الغراء النبویه و تکریما للاوامر[۱۲] الزهراء المصطفویه علی الآمر بفرضیتها شرایف الصلوات و کرایم التحیات بمحکمه[۱۳] ایشان
۲۰۵آ-پ حاضر[۱۴] شده اوامر شرع و احکام دین را مطیع و منقاد گردند و

۱- پ: حذف شده. ۲ پ: ندهد. *۳ پ: حذف شده.
۴- ت: ان- افزوده. ۵ پ: نا شرعی. ٦ پ: خبر
۷- ب: بمصرف. ۸ پ: کند *۹ پ: حذف شده.
۱۰- پ: حذف شده. ۱۱- ث: بطلبند، ج: نطلبد.
۱۲- پ: للامر. ۱۳- آ: بمحکمه. ۱۴- ت: خاطر.

آ-۲۰۵ محبوس حکم شرع را بی اذن ایشان و رضای خصمان اخراج نکنند حکام عراق عرب قضا و احتساب و خطابت نهری ملک. و عیسی با نفراد و استقلال و قضاء حربی[1] و دجیل[2] برقرار سابق برو مقرر و بنواب و گماشتگان او مخصوص و مفوض شناسند و دیگری را مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند همکنان در جمیع ابواب چنان سازند که مولانا اعظم بفراغت خاطر بتمشیت این مناصب دینی و اعمال اسلامی اشتغال تواند نمود تا میامن *آن قرین روزگار[3] همایون *دولت روز افزون[4] ثبتها الله تعالی[5] گردد ان شاء الله العزیز[6]

فصل دوم در تفویض نقیب النقبائی سادات و تولیت اوقاف[7] دور[8] السیادات

تکریم سادات[9] کرام و تعظیم اهل بیت مصطفی علیه الصلوة والسلم و رعایت اسباط رسول و حمایت اولاد بتول بر ذمت همت ملوک ایام[10] که حماة بیضهٔ ملک و اسلام اند چون اقامت صَلات[11] و ادامت صِلات واجب و لازم است[12] و تبجیل این[13] طایفه که از اکابر ارومهٔ بنی عدنان[14] و اکارم اکرومهٔ معدّ و قحطان اند فریضه

۱- ب : جربی ، ت : جري. ۲ ب پ : دحیل ، ت : حجیل. *۳ ت : ان بروزکار.
*۴ ج : حذف شده . ۵ ت : حذف شده . ٦ ب : حذف شده. ۷ ج : حذف شده .
۸ - آت : دار. ۹- آت : السیادت ، ب : پسعادات . ۱۰- آت : انام ، ب : انا . ۱۱- آت : صلوة . ۱۲ پ : حذف شده. ۱۳ ت : آن. ۱۴ ب : عدبان

و متحتم[1] چه هیچ منقبت که خسروان دادگر و شهریاران[2] عدل گستر
مبانی سلطنت را بدان استحکام دهند و کارخانهٔ دولت را بجمال آن زینت
و نظام افزایند[3] با[4] موالاة بنی الزهرا و محبت احفاد خدیجهٔ کبری[5] ۳۳۸-پ آ
رضی الله عنهما[6] که حدیث کل حسب و نسب ینقطع الاحسبی ۱۵۸-ج
و نسبی از جلالت و عظمت ایشان اخبار می‌کند مساوی
و موازی نگردد[7] [8] الیهم کل مکرمةٍ تؤول[9] اذا ما قیل جدهم الرسول
علی صنو[10] خیر[11] الخلق طرّاً ابوهم ثم امهم البتول

چه در حدیث صحیح مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم با امیر
المؤمنین علی رضوان[12] الله علیه[13] گفت نسب کل نبی فی صلبه و
نسبی فی صلبک یا علی[14] وچون فخامت مقدار و ترفع اقدار ۱۹۵-ث

۱-ث : متحم . ۲ ب : شهریار . ۳ پ : افزاید . ۴ ج : تا، ت : با . ۵ ب پ ث ج: کبرا، ت : الکبری . ۶* پ : حذف شده . *۷ ب : حذف شده . ۸ -آ ث : شعر - افزوده . ۹ پ : بوان ، ت : تؤل . ۱۰-پ : صَفو . ۱۱-ج : حدر . ۱۲-آ ت ج : رضی ، ب : رضع ، پ : صلوات . ۱۳-آ ت ج: عنه . ۱۴-ث : درحاشیه با خط نستعلیق جملات زیر افزوده ـ « حاشیه این ضعیف که مصنف این کتاب است این حدیث را از مولانا سعید مغفور سعدالدین دارانی قزوینی علیه الرحمة روایت می‌کند واو ارشیخ الاسلام سعید مغفور صدرالملة والدین ابراهیم ابن الشیخ العارف سلطان المحققین ولی الله فی الارضین سعدالملة والدین الحموی قدس الله روحهما العزیز که راویه وعلامه زمان بود و او معنعن بحضرت رسالت صلوات الله علی مشرفها می رساند و در صحت این حدیث سهج وجه نظری نیست والله اعلم بالحقایق ۵ »
با مقایسهٔ خط متن و حاشیه باین نتیجه رسیدم که هردو خط متعلق بیک کاتب میباشد . احتمال میرود که حاشیه از نسخه ای که مورد استنساخ بوده است نقل شده . ع .ع .

ایشان بظهور پیوست بایالت مناصب و تولیت مراتب مخصوص
آ ۲۱۱-ت ۲۱۲-ب گردانیدن فراخور قدر رفیع و صدر منیع ایشان نباشد[1] چه هیچ
منصب و مرتبت با منقبت[2] سیادت که صفت ایشان است
مساوی نشود بلک[*] مراتب و[3] مناصب بتقلد ایشان مشرف
و بتصدی ایشان[4] مکرم و مزین گردد شعر[5]

اغنتهم[6] عن مدیح المادحین[7] لهم مدایح الله فی طه و یاسینا[8]

و چون منصب نقیب النقبائی سادات مخصوص بسادات کرام
است و دیگری را از اشراف بنی نوع مجال مداخلت دران ممکن نه
این منصب شریف و محل عالی منیف با تولیت[9] دورالسیادات
۳۳۹-پ بمجلس[10] سامی مرتضی اعظم مجتبی اکرم شرف[11] آل طه ویس علاء
الملة والدین سید امیرعلی ادام الله سیادته که از اعاظم سادات
واشراف و اکابر[*] اخلاف اسلاف[12] آل عبد مناف بشجاعت و
۲۰۶-آ سماحت وصرامت وصیانت ومعالی ومکارم وفضایل ومناقب
مستثنی[13] و ممتازست و درین ابواب کوی مسابقت[14] ازشهسواران[15]
زمان ربوده وهیچ یک را از اکارم جهان و اکابر زمان مجال

۱- پ : حذف شده. ۲ پ : منصب . *۳ ت : حذف شده..
۴ ب : حذف شده . ۵ ب پ ج : حذف شده. ۶-آ ب پ ت : اعنتهم
ث : اعنتهم . ۷ ب : الملادحین . ۸ پ ج : یسینا. ۹-آ ب : دولیته
ت : دورلسه. ۱۰-ت : بمحل . ۱۱-آ : اشرف . *۱۲ ت : اخلافست،
ج : اخلاف واسلاف . ۱۳-پ : مستغنی . ۱۴-ب : مسارعت. ۱۵-پ : شهسوار .

مجاراة[1] با اشهب دلاوری و مردانگی و تجرد و تفرد او نبوده تفویض رفت و دست او در حل و عقد این امر خطیر و منصب جسیم جلیل قوی و مطلق گردانیده شد و ابواب مشارکت و مداخلت بالکلیه مسدود و مقطوع گشت تا او بر وجهی که از کمال کفایت[2] و وفور شهامت و شمول رزانت و سبوغ امانت و دیانت او معهود است بتصحیح انساب سادات قیام نماید و صحیح النسب را از منتحل[3] جدا گرداند و بنصّ حدیث *لعن الله الداخل فینا والخارج عنّا[4] کار کرده بتادیب و تعریک منتحلان مشغول گردد و وظیفه‌ای که بنام سادات در[5] دورالسیادات ممالک که[6] از مبنیات[7] سلطان سعید مغفور مبرور غازان خان انارالله برهانه بوده مجری و مقرر است بر سادات هر ولایت که دارالسیاده آنجا مبنی باشد مقرر دارد و
۳۳۹-پ آ دران باب مکتوب بنویسد[8] که متصرفان بی شایبه مطل و دفع و عارضه و تسویف* و منع[9] جواب گویند و چون مجلس شریف او ازان عالی ترست که بر عادت مترسلان بتاکید وصیت مراحم جناب سامی او توان شد درهمه ابواب آنچ مقتضای همت بلند[10] و رای ارجمند و نسب صحیح و کرم صریح و فضل زاخر و

۱- ب پ : محاراة ، ت : مجازاة . ۲ ت : حذف شده .
۳ پ : محلّ . *۴ ب : حذف شده . ۵ ج : و . ٦ پ ث: حذف شده . ۷ پ : حذف شده . ۸ پ : بنویسفد ، ت : ننویسد .
*۹ پ : رفیع . ۱۰- پ : بیند .

علم وافر او باشد بجای آرد [*1] و جواب حضرت رب العالمین
[*]جل جلاله[2] و اجداد طاهرین را سلام الله علیهم آماده دارد[*1] تا
مثاب و ماجور گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و اینا قان و امراء[*] تومانات
۲۱۲آ-ب و اولکاها[3] واصحاب دیوان بزرگ و امراء[4] هزاره وصده و
ملوک وحکام وسادات ومشایخ وقضاة وایمه وعلما و
متصرفان وبتیکچیان دورالسیادات[5] در ولایات[6] ممالک
۱۵۸آ-ج محروسه از ابتدای سنه تسع وخمسین خانی مرتضی اعظم
سید علاء الدین[7] امیرعلی دامت سیادته را نقیب النقباء
سادات وجامع انواع سعادات وسیادات[8] دانسته مراسم
۲۱۲-ت تمکین و تعظیم و دقایق تبجیل و تکریم وشرایط احترام وتوقیر
بجای آورند و در قضایای سادات و تصحیح انساب ایشان
و تادیب و تعریک منتحلان ومتسیّدان[9] رجوع کلی با او و
۱۹۵آ-ث گماشتکان او کنند و اوامر و نواهی ایشان را درهمه ابواب
۳۴-پ مطیع و منقاد باشند متصرفان و بتیکچیان دور[10] السیادات
و[*] اوقاف آن[11] درجمیع ممالک محروسه امثله ومکتوبات

---

[*]۱-[*]۱ ج: حذف شده. [*]۲ ت: حذف شده. [*]۳ ت: تومانات واولکا ، ث: اولکاها و تومانات. ۴ ت: حذف شده.
۵ ت: دارالسیاده. ٦ پ: ولایت. ۷ ب: الدوله والدین.
۸ ب: سیادت. ۹ ب: متسدیان. ۱۰- پ ت: دار. [*]۱۱ پ ج: حذف شده.

و بروات اورا که درباب وظایف سادات نویسد* مجری
و ممضی[1] دانسته اوامر و احکام آن[2] را *با طاعت و انقیاد تلقی
نمایند[3] و از مخالفت احتراز و اجتناب ورزند[4] ونسخهٔ موقوفات
دور[5] السیادات و محصولات آن براستی نوشته پیش او آورند[6]
و اورا بران وقوف و اطلاع کلی دهند و هرسال عشر محصولات
اوقاف دور[7] السیاداث[8] *برسم حق التولیه[9] با معتمدان او جواب
گویند وچیزی قاصر نگردانند *وکتب فی[10]

فصل سوم در تفویض حکومت اوقاف ممالک

اجراء خیرات اکابر اسلاف وامضاء اوقاف اعاظم اکارم ۲۰۶-آ
اشراف که مقتنیات[11] ومدخرات ایام حیات راطلباً* لما عند
الله من[12] حسن الثواب وهرباً من وبیل[13] العقاب ووبال الحساب
در راه خدای صرف[14] کرده باشند وجهت استیفاء[15] اجور ومثوبات

---

*۱ - آت : ممضی و مجری . ۲ ت : او *۳ ج: مطیع ومنقاد
باشند . ۴ پ : دور دارند . ۵ پ ت : دار . ۶-آت:
آرند . ۷ پ ت : دار . ۸ پ : السّیادت .
*۹ ج : حذف شده . *۱۰ - آ : والسلم ، پ : برین جملت
روند و اعتماد نمایند کتب في تاریخ کذا ، ب ت : حذف شده ،
ج : برین جمله روند و اعتماد نمایند . ۱۱-پ : مفتیات .
*۱۲ - ت : من الله . ۱۳-پ : ویل .
۱۴ پ : مترف . ۱۵ ت : حذف شده .

اخروی فواید ومنافع دنیوی را باستماع و امتثال کلام ربانی

*و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیراً واعظم

اجراً[1] برخود حرام کرده بحضرت حق تعالی از افضل حسنات

و اوکد وسایل و قربات باشد [2]

آ۳۴-پ فالجاهلون[3] بما قد اخروا واخسروا *والعاقلون بما قد قدموا فازوا[4]

وچون رسول *صلی الله علیه وسلم[5] فرمود وهل[6] مالک الاما

اکلت فافنیت[7] اولبست فابلیت[8] او تصدقت به[9] فابقیت پس

وقف بموجب حکم[10] حدیث[11] اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن

ثلث صدقةٍ جاریةٍ وعلم ینتفع[12] به و ولدٍ صالح یدعوله[13] ازجملهٔ

صدقات جاریات باشد وهیچ عمل خیر که ولاة امر در اتیان

بدان اهتمام نمایند با اجراء خیرات گذشتگان مساوی نگردد.

والدال علی الخیر کفاعله و همچنانک این عمل خیر برسلاطین

اسلام[14] واجبست برجمعی نیز که بتفویض وتقلید ایشان[15] مباشر[16]

---

*۱ - ب : جایش خالی مانده ونوشته نشده . ۲ ث : شعر - افزوده

۳ پ : مُتَجاهِلونَ ، ت : والجاهلون . *۴ پ : والعامِلونَ عمّا

غَد قدموا عادِوا . *۵ - آج : علیه الصّلوة والسّلم ، ب : صلع ،

ت : علیه افضل الصلوه والسلام . ٦ پ : وَعَملِیَ ، ت : وهل لک من.

۷ ت : فاملت . ۸ ت : فانفیت . ۹ پ ت : حذف شده .

۱۰-ج : حذف شده . ۱۱ -آت : صحیح -افزوده . ۱۲-پ: ینْفَعْ . ۱۳-ج : الی یوم

القیمة -افزوده. ۱۴-ت :حذف شده. ۱۵-ج :حذف شده. ۱۶-ت : قیام نمایند.

۲۱۳-ب و متصدی گردند هم واجبست تا در ثواب شریک باشند[۱] بنا
برین مقدمه چون مولانا اعظم قاضی قضاة[۲] الممالک[۳] المنقادله
کل ملوک[۴] و مالک شریح[۵] الزمان نعمان الاوان *مقتدی اهل
الایمان[۶] تاج الملة والدین شیخ علی* ادام الله میامن انفاسه
الشریفه[۷] بکمال دین داری و وفور پرهیزکاری وشمول راستکاری
که مادهٔ رستکاریست از اعیان زمان و اعاظم جهان شرف
استثنا و امتیاز[۸] یافته است و باعانت[۹] فکر بلند و رای[۱۰] ارجمند
پای همت بر[۱۱] ذروهٔ معالی وسنام فضایل نهاده وخدای ترسی
وکم طمعی راشعار و دثار روزگار خود ساخته و در تقلد جلایل
۱۵۹-ج ۳۴۱-پ اشغال وکرایم امور* و شرایف[۱۲] اعمال بواسطهٔ شمول استعداد
استحقاق واستیجاب[۱۳] حاصل کرده منصب حکومت اوقاف
۲۱۲-آ-ت ممالک بجانب شریف[۱۴] ومسند *منیف و[۱۵] امانت وافر و
۱۹۶-ث دیانت شامل وتشرّع وافی وتدیّن[۱۶] صافی وتورّع زاهر[۱۷] و
تصوّن[۱۸] باهر او[۱۹] تفویض رفت ودست او درحل وعقد وبسط[۲۰]

۱-ت : باشد . ۲ ب ت : القضاة . ۳ ت : ممالک . ۴ ث : ملیک .
۵ پ : شرع . ٦* پ ج : حذف شده . ۷* ب پ ج : حذف شده . ۸ ب : امتنان
۹ پ : تاغایت . ۱۰-ت : حذف شده . ۱۱-پ : و . ۱۲*-پ : حذف شده ، ج : شرایف
حذف شده . ۱۳-پ : استجاب . ۱۴-آ ب ت : او - افزوده . ۱۵*-ت : حذف شده
۱٦-ت : تصون . ۱۷ ت : وافر . ۱۸-ت : تدین .
۱۹-پ : حذف شده . ۲۰-آ ت : قبض .

و قبض[1] و ابرام و نقض و نصب و عزل امور وقف و متولیان و مباشران قوی و مطلق گردانیده آمد[2] تا بروجهی کی از رزانت رای و رصانت فکر او معهودست بضبط مواضع موقوفات

۲۰۷-آ مشغول شده و وقفیّهارا[3] درنظرآورده و تحقیق اوقاف کرده و اعتبار متولیان و متصرفان واجب دانسته اجراء آن بر قانون شرع و شروط واقفان کند و عمارت[4] رقبات[5] را بر جمیع مصالح و وظایف مقدم دارد و عمله و مرتزقه ضروری را مشاهرات و مسانهات مجری و ممضی گرداند و متولیان متدیّن متشرّع را تقویت واجب دانسته ممکّن و موقّر دارد و متصرفان خاین را بعد از استرداد ماخوذات و صرف آن بمصارف مشروعه ابعاد واخراج*لازم شمرد[6] و *مناداة کند که[7] ایشان را در هیچ امر از امور شرعی مدخل ندهند و هر موضع را از مواضع ابواب مبرات و بیوت[8] خیرات در جمیع ممالک محروسه بامناء

۳۴۴-پ
متورع و صلحاء متصون متشرع[9] تفویض کند[10] و در هر ماه یکبار با عتبار احوال[11] و اختبار افعال ایشان اشتغال نماید و بابشار

۱-آت: بسط . ۲ پ ج: شد ، ب: آمدکی .

۳ ب: وقفها ، ت: ناخوانا . ۴ پ: اعارت .

۵ ت: رقاب . *٦ ج: واجب داند .

*۷ پ: حذف شده . ۸ پ: حذف شده . ۹ پ ج: حذف شده . ۱۰- پ: کنند . ۱۱ پ: اموال .

و انذار و ترجی و تخویف *و وعد و وعید[1] مخاطب گرداند تا
مجد[2] مجتهد را موجب مزید اجتهاد گردد و مقصر مهمل[3] را
سبب انزجار[4] و ارتداع[5] باشد و در جمیع ابواب قول و فعل او
آ ۲۱۳-ب مطابق حق و موافق صدق افتد تا در دنیا و عقبی* از وصمت[6]
خجالت و وقیعت فضیحت مصون و مامون گردد ان شاء
الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این
سال مولاناء*[7] اعظم علامة العالم قاضی[9] قضاة[8] الممالک منقذ الانام
من مخالب المهالک شریح الزمان*[7] تاج الملة والدین شیخ علی
را *لازال اعظم[10] حاکم[11] دیوان اوقاف ممالک محروسه دانسته
مراسم تعظیم و تقدیم *و دقایق تبجیل[12] و تکریم موظف و مرعی دارند
وطرق مشارکت مقطوع و ابواب مداخلت منسد و مسدود شناسند[13]
و دست او در تصرف و تدبیر امور اوقاف و صرف[14] محصولات و
ارتفاعات آن بمصارف شرعی قوی و مطلق دانند متصرفان *و
مباشران[15] امور وقف و عمله *و مرتزقه[16] بقاع خیرات و ابواب
مبرّات خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول[17] شمرند و

---

*۱-پ ج : حذف شده. ۲-آ ب ت : و- افزوده. ۳ پ ج : حذف شده. ۴ پ :
ابزجار، ث : انزعاج. ۵ ب : از ابداع. *٦ پ : دامت. *۷-*۷ پ ج : از- اعظم-
تا- الزمان- حذف شده. ۸ ب : القضاة. ۹ ب : مقتدی. *۱۰ پ ج : حذف شده.
۱۱-پ : حکم. *۱۲-ث : حذف شده. ۱۳-ب : حذف شده. ۱۴-پ : مترف.
*۱۵-پ : حذف شده. *١٦- پ : محترفه. ۱۷ پ : مقرون.

[*]احکام و[1] تمسکات بدو نمایند تا بران وقوف یافته چنانک
مقتضای دیانت او باشد بامضا و اجرا رساند[2] متولیان و
۳۴۲-پ متصرفان [*]این سال[3] محاسبات خود با او و نواب او روشن
گردانند[4] و آنچ شرعا بریشان باقی باشد جواب گویند تا
بمصارف مشروعه مستغرق گردد جماعت مستاکله مواضع
وقفی را با اجرة المثل زمان[5] تصرف نامشروع با دیوان وقف
گذارند و بعد الیوم [*]دران[6] مدخل نسازند متصرفان اوقاف
۲۱۳-ت ممالک محروسه نواب او را که بحکومت اوقاف بهر شهر و
ولایت فرستد[7] قایم مقام و گماشته و نایب مناب و فرو
۱۵۹-ج داشتهٔ او دانند و در[*] توقیر و[8] تبجیل او[9] کوشند و کتب
وقفی و دفاتر محاسبات[10] پیش ایشان برند و ایشان را بر جمیع
مداخل و مصارف وقفی واقف گردانیده چیزی پنهان و پوشیده
۲۰۷-آ ندارند و در همه ابواب با ایشان موافق و متفق بوده بهیچ
حال[11] انفراد نجویند و محصولات و ارتفاعات اوقاف را بروات[12]
و احالات ایشان بمصرف رسانند و بی معرفت و استصواب ایشان
یکدانگ[13] زر و یکمن غله بهیچ آفریده ندهند و وقوف و معرفت[14] ایشان

---

*آ- پ: حکام. ۲ پ: رسانند. *۳ ت: حذف شده. ۴ ت: کنند.
۵ پ: ضمان. *۶ ث: حذف شده. ۷ ث: تا- افزوده. *۸ پ: حذف
شده. ۹- آ ب ت ث: حذف شده. ۱۰- ت: حساب. ۱۱- ت: حذف شده.
۱۲- پ: برنوّاب و بروات. ۱۳- پ: بل که دانگی. ۱۴- ب: موقوف.

در همه احوال از لوازم شمرند و هرسال از محصولات
۱۹۶آ-ث موقوفات عشری بحق التولیة والحکومة با معتمدان مولانا[1]
اعظم مشار الیه جواب گویند تا در وجه مصالح خود بمصرف
رسانیده[2] از زیادت متوقی و متعفف باشند [3]

*[4] فصل چهارم در تفویض امارت محمل شریف و وفد[5] حجّاج *[4]

۳۴۲آ-پ اقامت[6] فریضهٔ حج که یکی از ارکان خمسهٔ دین و[7] اسلام است
برموجب نصّ *و اذّن فی الناس بالحج یأتوك رجالا و علی کل
ضامرٍ یأتین من کل فجٍّ عمیقٍ لیشهدوا منافع لهم[8] برتمامت
مسلمانان واجبست واگر برموجب نصّ *و لله علی الناس
۲۱۴-ب حج البیت من استطاع الیه سبیلاً[9] *بعضی را[10] از اهل
اسلام استطاعت حج بواسطهٔ ضیق[11] مجال[12] یا ناایمنی[13] راه
از تعرض قطاع و سراق و حرامیان که[14] آنجا بسیار اتفاق می‌افتد
نباشد بر ذمت پادشاهان[15] دین دار و سلاطین شریعت[16] شعار

۱- ت : حذف شده . ۲ ب : رساند . ۳ ت : والسلام والله اعلم
بالصّواب . *۴-*۴ ب ج : جایش را خالی گذاشته . ۵ پ : وقد
۶ ت : امامت . ۷ ب پ : حذف شده . *۸ ب : برای نوشتن جای
خالی گذاشته . *۹ ب : برای نوشتن جای خالی گذاشته . *۱۰ پ : یعنی ،
ث : را - حذف شده . ۱۱- ب پ ث : صیق . ۱۲- آ ب ث : محال . ۱۳ ث : ناامنی
۱۴- آ ت : حذف شده ، پ : که از . ۱۵- پ : بادشاه . ۱۶ پ : سلطنت

امن[1] راه تا موجب حرمان[2] مسلمانان ازچنان مقصدی شریف ومعهدی منیف[3] نشوذ و سبب توجه طالبان ومعتقدان گردد فریضه و متحتم است واگر اهمال نمایند هرآینه درحضرت رب العالمین بدان تقصیر مواخذ ومخاطب گردند[4] و نعوذ بالله من ذلک بنابرین مقدمه واجب شد[5]* شخصی را از امراء دین دار و امناء پرهیزکار که بشجاعت وجلادت وشهامت وصرامت مخصوص وموصوف باشد بامارت قافلهٔ[6] حج و نیابت محمل شریف تعیین فرمودن و*لشکری مرتب مستعدبدو سپردن[7] تا درخدمت وملازمت محمل شریف متوجه شده[8] و وفد[9] عراقی و قافلهٔ شرقی را قاید[10] و مقدم* بوده بدفع[11] قطاع

۳۴۳-پ طریق[12] وسراق وحرامیان مشغول گردد و قافله وسابله را بسلامت بگذراند[13] وچون زین الحاج والحرمین پهلوان سراج الدین ازمشاهیر شجاعان[14] روزگار و معارف دلیران[15] روزگارست[16] وبکرات بسفر مبارک[17] حرمین شریفین* زیدا شرفاً وجلالاً[18] مشرف

۱- پ : این . ۲ت : فومان . ۳ پ : حذف شده . ۴ پ : کردد . ۵*پ : بتفحص

۶. پ ج : راه ، ت : قوافل . *۷ پ : ولشکریانرا ترتب مستعد باشد .

۸ پ : شدن . ۹ ب پ ت ث : وقد . ۱۰-پ : بنمایند .

*۱۱-پ : برود تا دفع . ۱۲- آ ب ت : حذف شده . ۱۳ پ : بکذارند .

۱۴-پ : مخلصان . ۱۵ پ : دیوان ، ب : دایران . ۱۶-آ : نورکارست ، پ : نامدارست ، ت : زمانست . ۱۷-ت : حذف شده . *۱۸-آ ب ت : وجلالاً - حذف شده ، پ : حذف شده .

و مکرم شده و بدان سعادت استسعاد یافته و باحوال
مراحل و منازل و اعراب عشایر و قبایل که دران راه ساکن‌اند
عارف[1] و خبیر گشته و مکامن دزدان و حرامیان و مهارب[2]
قطاع و سراق معلوم کرده راه امارت[3] قوافل حجّاج و نیابت
محمل شریف بدو[4] تفویض رفت و پانصد مرد لشکری تمام
۲۱۳آ-ت سلاح باو سپرده شد تا بر وجهی که از شمول شجاعت و
۱۶۰-ج جلادت و کمال مردانگی و وفور فرزانگی او معهود است محمل و قوافل
را از بغداد بحرمین شریفین رساند و بسلامت باز آرد و دفع
حرامیان واجب داند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین[5]
۲۰۸-آ تاریخ باز امرا و حکام و متصرفان* بغداد و[6] حله و کوفه و اعمال
فراتی و سایر بلاد عراق عرب پهلوان سراج الدین را امیر قافله
حجاز دانسته جانب او را موقّر و مکرّم و مرحّب[7] و معظّم دارند[8]
و دیگری را با او مجال مشارکت تصور نکنند و وجهی که* بموجب
حکم[9] یرلیغ بالتون تمغا جهت مواجب او و لشکریان حوالت
۳۴۳آ-پ رفته و وجوهی نیز که جهت ترتیب محمل شریف در موامره
ثبت افتاده و *علی حده حکم دران باب[10] نفاذ یافته* و نسخه دفتر[11]

۱- پ ج : واقف. ۲ پ : مهارت. ۳ پ : حذف شده، ت: امارت محمل. ۴ ب : و ۵ پ : از ابتدای. *۶ ت: حذف شده
۷ پ : مسجّل. ۸ ج : دانند. *۹-آ ت : بحکم.
*۱۰-ث : حکم دران باب علی حده. *۱۱- پ ج : حذف شده.

*از دیوان بدو داده اند[1] در[2] روز بر مواضع *مرجو الحصول[3]
۱۹۷-ث تخصیص کرده نوعی سازند[4] که درمدت پانزده[5] روز بدو
واصل گردد تا در وجه ترتیب محمل شریف ومصالح خود[6] و
لشکریان صرف نموده علی خیرة[7] الله تعالی درصحبت محمل[8]
وقافله توجه نماید[9] امرای بوادی[10] عرب واعراب طریق ورؤسا
*و وجوه قبایل[11] بطنین[12] و آل اجود[13] وبنی لام وبنی خالد وغیرهم
درهر موضع که پهلوان سراج الدین را جهت دفع حرامیان
ومفسدان *بمدد ولشکر[14] احتیاج افتد وایشان را اعلام
کند شب و روز *نا گفته بر نشینند و[15] بمدد ومساعدت
مشغول گردند پهلوان سراج الدین نیز[16] چنان سازدکه وجوهی
که جهت امراء حرمین شریفین ومجاوران آنجا و اعراب
طریق درنسخهٔ مهمات محمل شریف مثبت است بتمام و
کمال واصل گردد و امداد شکر[17] ایشان وحجاج وقوافل متواصل

---

*۱- پ ج : حذف شده . ۲ ث : و *۳ ب - مرجو محصول
۴ پ : سازد . ۵ پ : یازده . ٦-آ ت : خویش . ۷ ب: خیره
پ : دین . ۸ ت : محمل شریف . ۹ ب : نمایند . ۱۰-ب: دوال
*۱۱ پ : حذف شده ، ج : قبایل - حذف شده . ۱۲-آ: نطسن ، ب :
نطنیں ، پ : نطنین ، ت : نطسن ، ث : بطسین ، ج : بطنیں . ۱۳پ: جود ،
ت : حواد . *۱۴ پ : برود ولشکررا . *۱۵ پ : کفته وناشنیده .
١٦ ج : حذف شده . ۱۷ ب : لشکر

شود تا بمحمدت پیوندد ان شاء الله تعالی[1]

فصل پنجم در تفویض منصب تدریس

چون مدرسهٔ نظامیه[*] رحم الله بانیها واحکم مبانیها[2] ام المدارس بقاع اسلام است [*3] وهمواره مقام اکابر انام[4] ومنزل[5] اماثل[6] ایام[7] بوده واعتاب آن بمماست[8] اقدام علماء [*3] ابرار و افاضل
۲۴۴-پ تقوی شعار با اجرام علوی ونجوم سماوی[*] لاف تعادل و تساوی[9] زده طلبه علوم از اقتباس فراید[10] فواید دران بقعهٔ متبرکه باوفر حظوظ و اقسام فایز شده اند وبهرطرف ازاطراف که توجه نموده سرآمد آن صوب ومشار الیه آن اطراف[11] بوده وچه مبارک مقامی که درمبداء حال شیخ امام[*] ربانی و عالم عامل صمدانی[12] ابواسحق[13] فیروز[14] آبادی صاحب تنبیه قدس الله[15] روحه العزیز بتدریس آن اشتهار یافته باشد و بعد ازو حجة الاسلام غزالی[16] مدی الایام واللیالی بافادت مستفیدان

---

۱ - پ : وحده العزیز - افزوده . [*]۲ پ ج : حذف شده ، در "پ" که از - افزوده ، ث : و احکم مبانیها - حذف شده . [*]۳ -[*]۳ ج : از - وهمواره - تا - علماء - حذف شده . ۴ ت : ایام . ۵ ت : حذف شده ، ۶ - آ ب ت : افاضل . ۷ ت : انام . ۸ - آ ت : بمماسات ، پ : ناخوانا .
[*]۹ پ : ولاف معادي وتنادي . ۱۰ پ : حذف شده . ۱۱ - آ ب ت ج : طرف
[*]۱۲ پ : حذف شده ، ج : وعالم عامل صمدانی حذف شده . ۱۳ ت : ابواب ، ث ج : ابواسحاق . ۱۴ پ : میروز . ۱۵ ت : حذف شده . ۱۶ ب : غالی ، پ : والی ، ت : غرالی ، ث : غزالي

درانجا تحری مراضی ایزدی واجب دانسته وخطیب زکریای
تبریزی که ازمشاهیر افاضل جهان بوده اشراف دارالکتب
آنجا داشته و کابراً بعد کابر آن معهد متبرک *ومنزل[1] مبارک[2]
محل قانتان[3] متجهد[4] ومقام علماء متعبّد ومقصد افاضل اخیار[5] ۲۱۴-ت
و مربع[6] نحاریر[7] ابرار بوده و بزرگان دین و دنیا ازموارد موائد[8] آن
بأعذب مشارب رسیده و از اهناء مناهل فضایل سیراب شده
وچون درین وقت آن اشرف بقاع از وجود مدرسی فاضل و ۱۲۰آ-ج
عالمی عامل[9] خالی بود فکر پادشاهانه ونظر خسروانهٔ ما برتعیین ۲۰۸آ-آ
صاحب وجودی که شایستهٔ تدریس آن مدرسه باشد وطلبهٔ
علوم اسلامی را برقدر[10] استعداد ارشاد[11] کند مصروف ومقصور
گشت وچون مولاناء اعظم *علامة العالم[12] افضل علماءالاسلام ۳۴۴آ-پ
*خلاصة نتایج اللیالی و الایام مفتی المذاهب اعلم المشارق
والمغارب[13] فخر[14] الملة والدین *جمال الاسلام والمسلمین[15] ۲۱۵-ب
*محمد بن المطهر[16] الحلّی *متع الله طلبة العلوم الاسلامیة بدوام
حیوته الشریفه باجماع افاضل انام افضل و اکمل ایام[17] و

---

*۱-آ ب ت: حذف شده. ۲ ت: حذف شده. ۳ پ: باستان. ۴-آ: محتهد، پ ج: متهجّد، ت: ناخوانا. ۵ ث: اخبار. ٦ پ: موقع. ۷ ب: نجاریر، پ: نحارو، ت: نحاریر، ج: نحاریرو. ۸ پ: فواید. ۹ ب پ: عاقل. ۱۰ پ: قرار. ۱۱ پ: ارتشاد.
*۱۲ پ ج: حذف شده. *۱۳ پ ج: حذف شده. ۱۴ ج: نصیر. *۱۵ پ ج: حذف شده. *۱٦ ج: ناخوانا
*۱۷ پ ج: عمّت (پ: میا من - افزوده) فضایله باجماع انام افضل ایام، ت: افضل حذف شده

نقاوهٔ شهور و اعوام است فضیلت علم نافع را ضمیمهٔ عمل صالح گردانیده وسمعهٔ[1] برکات[2] ارشاد ومیامن[3] افادت را باوج[4] اثیر رسانیده ولایزال بنشر علوم دینی ومعارف یقینی اشتغال نموده

آ۱۹۷ث وازماسوی الله بالکلیه اعراض کرده طوبی له وحسن مآب منصب[5] تدریس مدرسهٔ مذکوره بوفور فضایل وغزارت معلومات وکثرت مفهومات او تفویض فرمودیم تا دران بقعه ببسط[6] بُسط[7] افادت و نشر صحف هدایت و تکمیل ناقصان و ارشاد[8] مسترشدان مشغول گردد و اعتبار استعدادات طلاب آداب کرده هر فرد را از افراد مستعدان بنوعی که عما قریب تبرّز کند و در فنون علوم تخرج نماید تربیت[9] واجب داند وچنان سازد که[10] از نتایج[11] انفاس بزرگوار او[12] مستفیدان مفید ومستکملان کامل و طالبان مطلوب و راغبان مرغوب گردند تا محمول[13] بز[14] کمال ارشاد *و یمن افادت او بزرگ باشد[15] وچون قاعده چنانست که پیش از وظیفهٔ تدریس[16] بختم کلام مجید عظم الله شانه مشغول شوند[17] در[18] اعقاب[19] ختمات برموجب نص حدیث

۱-آ ت: شمعه. ۲-آ ب ت: حذف شده، پ ج: حسن. ۳ پ ج: یمن. ۴-آ پ ت: بابروج، ج: بابرْج. ۵ پ ج: راه. ٦ ب: یقسط. ۷ ج: یُسط. ۸ ث: استرشاد. ۹ پ ج: ترتیب. ۱۰ ج: عن قریب - افزوده. ۱۱ پ: تاریخ. ۱۲ پ: حذف شده. ۱۳ ت: مجبول. ۱۴ ت: حذف شده. *۱۵ پ ج: او باشد. ۱٦ ث: تبرکاً وسمناً - افزوده. ۱۷ ت: تواند. ۱۸ پ: و، ج: و در. ۱۹ ج: عقب

۳۴۵-پ عقیب کل ختمة دعوة مستجابة بوظیفهٔ دعاء دولت
قاهره ما[1] *ابدّها الله تعالی[2] اشتغال نماید[3] و استمطار رحمت[4]
بر روح مقدس بانی آن بقعهٔ متبرکه واجب داند چه هر
آینه باجابت مقرون گردد ان شاء الله تعالی بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و حکام ونواب ونظّار
ومتصرفان و بتیکجیان بغداد ومتولیان اوقاف عام[5] عموماً
و وقف مدرسهٔ نظامیه خصوصاً از ابتدای این سال
مولانای اعظم *[6] علامة العالم افضل المحققین[7] اکمل المتقدمین
والمتاخرین[6]* فخر[8] الملة والدین محمد[9] بن[10] المطهر[11] الحلّی[12]* ادام الله[13]
فضایله[14] را مدرّس[15] آن مدرسه دانند ومراسم توقیر وتعظیم
بجای آورده دیگری را مزاحم ومشارک نشناسند ودر اعلاء
قدر وتفخیم ذکر و رفعت شان و بسطت مکان او باقصی الغایة
والامکان کوشند[16] متولیان اوقاف مدرسهٔ[17] نظامیه وظیفه‌ای

۱- ب : تا ، پ : حذف شده . *۲ پ ج : حذف شده ،
ت : تعالی - حذف شده . ۳ ب : نمایند ، پ ج : نموده .
۴ ت : زحمت . ۵ - آ ت : حذف شده *۶ - ۶* پ ج: حذف
شده . ۷ ب : المتحققین . ۸ ج : نصیر . ۹ پ ج : حذف شده .
۱۰ پ : ابن ، ج : حذف شده . ۱۱ ب : المظفر ، پ ت : مطهر ، ج : حذف شده
۱۲ پ : حذف شده . *۱۳ پ : دامت ، ج : حذف شده . ۱۴ ج : حذف شده
۱۵ پ : تدریس . ۱۶ ت : کوشیده . ۱۷ پ ج : حذف شده .

که بشرط واقف سعید جزاه الله[1] خیراً از نقد وغله بر سبیل
میاومه و مشاهره ومسانهه *جهت مدرس[2] مجری و مقرر
باشد روز بروز وماه بماه وسال بسال با معتمدان او
۲۱۴-ت ۱۶۱-ج جواب گویند وچیزی قاصر ومنکسر نگردانند و وظایف معیدان
وطلبه بمعرفت واستصواب او رسانند تا ایشان بفراغت
خاطر بملازمت مدرسه *و افادت[3] واستفادت علوم دینی
اشتغال نمایند[4] واگر مولانا اعظم *دامت برکته[5] درعوض مرسوم
۲۰۹-آ و وظیفه موضعی[6] از مسقفات یا از مستغلات التماس کند تا
باستنما واستثمار آن مشغول گردد برو موفّر ومقرر دارند و
۳۴۵-آپ درهمه ابواب نظر بر مراضی او[7] مصروف و موقوف گردانند و
۲۱۵-آب چنان سازند که بتمکن تمام بتدریس علوم اسلامی دران بقعهٔ
خیر مشغول تواند بود تا بمحمدت پیوندد[8]

فصل ششم در تفویض خطابت

چون مولاناء اعظم قدوة مصاقع الخطبا شرف الملة والدین
عمت فضایله ازجمله علماء متدین و فضلای متشرّع بفنون
معالی وفضایل رتبت[9] امتیاز یافته است وصیت حسن صوت[10]

۱- پ: غفر. *۲ ج: حذف شده *۳ ج: حذف شده.
۴ ت ث: نماید. *۵ پ ج: حذف شده. ۶ پ: حذف
شده. ۷ ب: و. ۸- آ: والسلم - افزوده، پ: والله اعلم -
افزوده. ۹ ب: تربیت. ۱۰ ب ت: صورت.

وسمعت جودت اداء او بمسامع روحانیان رسیده وازعذوبت
الفاظ *و دقت[1] معانی او ذکری دایر وخبری[2] سایر درآفاق و
اقطار منتشر گشته خطابت مسجد جامع بزرگ فلان شهر
بجانب عزیز او تفویض فرمودیم تا در ایام جمعات ملازم بوده
۱۹۸-ث اسماع[3] حاضران را باسماع[4] آیات کلام قدیم[5] عظم الله جلاله و
نصوص احادیث رسول[6] کریم صلی الله علیه وسلم مقرّط ومشنّف
گرداند و راقدان[7] مراقد غفلت را از ظلام منام[8] غوایت[9] متنبّه[10]
گردانیده بنور الانوار[11] ارشاد *وهدایت[12] رساند وآیت *یا ایها
الذین آمنو[13] اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله
و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون برایشان خواند* وبعد
از اداء فریضه جمعه ایت[14] واذا قضیت الصلوة فانتشروا فی
الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون را
۳۴۶-پ تالی آن گرداند تا ازمیامن آن[15] نصایح ومواعظ وبرکات این[16]
روادع و زواجر* طوایف اسلامیان ومتابعان شریعت خیر الانام
باجماع الامم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم متعظ ومنزجر[17]

---

*۱- پ : وقف. ۲. آ ب ت : خیری. ۳ ب : استماع. ۴ ت : باستماع.
۵ ت : مجید. ۶ پ : حذف شده . ۷ پ : ناقلان. ۸ پ : مشام
۹ ت : غوایب. ۱۰- آ ت ج : منتبه . ۱۱ پ : الاموال . *۱۲ ب : حذف
شده. *۱۳ ث : حذف شده. *۱۴ پ ج : حذف شده . ۱۵ ب پ ج :
این. ۱۶ پ : حذف شده . *۱۷ پ ج : حذف شده

[*1]شده سلوک دین قویم[2] و منهاج[3] صراط مستقیم را بهترین وسیلتی
و شریفترین ذریعتی بحضرت رب الارباب تعالی شانه دانند و
سعادات[4] دنیوی و عقبوی را حیازت کنند و از میامن آن[*1] نهال
جمال اقبال ما در چمن دولت پیراسته شود و رخسار عروس
مملکت بتزیین مشاطهٔ سعادت آراسته گردد و حاضران[5] مجامع
جوامع بر ریاض سلطنت ما[6] استمطار کوامل عوارف ربانی[7] و
استقطار کوافل مراحم و عواطف یزدانی کنند[8] چه هر آینه باجابت
پیوندد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا امرا و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و بتیکچیان
آنجا از مختتم این سال که مفتتح ایام سعادت و دولت ما باد
مولانا اعظم شرف الدین را خطیب مسجد جامع بزرگ دانسته
در تعظیم و توقیر او غایت مجهود مبذول دارند و[*] اورا[9] از سایر ۲۱۵-ت
خطبا[*] و علما[10] بمزید اصطفا و اجتبای حضرت ما مخصوص و
مشارالیه شناسند و تبعیت اورا در اعقاب صلوات و مجامع ۱۶۱-ج آ
جمعات مستلزم حصول اعالی درجات و مستعقب اجور و
مثوبات[11] دانند و بدان تبرک و تیمن افزایند متولیان اوقاف ۲۰۹-آ آ

[*1]-[*1] پ ج : از شده - تا - میامن آن - حذف شده . ۲ ب : قوایم .
۳ ب : مناهیج . ۴ ب : سعادت . ۵ ج : خاطرآن . ٦ پ : با .
۷ ث : حذف شده . ۸ ج : حذف شده . [*]۹ پ : حذف شده .
[*]۱۰ ج : حذف شده . ۱۱ ب : ثواب .

مسجد جامع مذکور وظیفهٔ خطابت* بر وجهی[1] که در وقفیه مثبت و مسطور باشد ماه بماه و سال بسال با او جواب گویند وچیزی قاصر و منکسر نگردانند تا او آن را* با عوارفی[2] که در بارهٔ او ارزانی داشته ایم بوجه مصالح معاش مستغرق

۳۴۶ آ-ب گردانیده بملازمت جمعات اشتغال تواند نمود [3]

فصل هفتم در تفویض احتساب

چون* امام فاضل ضیاء الدین محمد از[4] جمله صلحا و پرهیزکارانست و همواره اوقات خویش بورع و تقوی* بسر برده[5] و بصلاح و سداد و عفت و رشاد موصوف و معروف

۲۱۶-ب بوده درین وقت راه* احتساب دارالملک تبریز و توابع و مضافات و نواحی و منسوبات آن[6] بدو تفویض رفت تا بر وجهی که از امانت و دیانت او معهودست بامر معروف و نهی منکر چنانک[7] درکتب فقهی مسطورست قیام نماید و طوایف مسلمانان را بر اقتفاء آثار[8] شریعت وامر معروف و نهی منکر دارد و چون درنصوص[9] حدیث نبوی[10] علیه الصلوة

---

*۱ـ ث: حذف شده. *۲ پ: حذف شده، ت: باعوارفی. ۳ ت ـ والله اعلم بالصواب: افزوده شده. *۴ پ: امام فخرالدّین که از، ج: امام فخرالدین احمد از. *۵ ت: حذف شده. *۶ پ ج: احتساب مراغه و تومانات و نواحی آن. ۷ ت: انک. ۸ پ: حذف شده. ۹ پ: تفویض. ۱۰ـ ث: حذف شده.

و السلام مذکورست که لا تسعروا فان السعر بید الله در
احتیاط اسعار و اوزان جهدی که موافق حق[1] و مطابق ۱۹۸-ث آ
صدق *و بر قانون حدیث[2] باشد بجای آرد و سعری که
باتفاق جمهور بر مقداری[3] معین[4] قرار گرفته باشد و خواص
و عوام بدان راضی برقرار مقرر دارد اگر یکی از سوقه و محترفه
بدل خود سعری دیگر نهد[5] مسموع ندارد[6] و تادیب و بازخواست
واجب داند[7] و در محافظت مکیال و میزان نص کلام قدیم
وَیْلٌ للمطففین الذین[8] اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا
کالوهم او وَزَنُوهُم یخسرون را *نصب العین گرداند[9] و
کیّالان را از تطفیف[10] که کم پیمودن کیل است مانع و زاجر ۳۴۷پ
*گردد و سرّ مفهوم آیت بر ایشان خواند واگر[11] نشنوند بهر نوع
که داند و تواند بشنواند و در تعیین اذرعه *واقفزه وموازین
ومکائیل[12] مساعی جمیله بتقدیم رساند و مجموع آنرا باذراع
معدّل[13] و قفیز[14] مکمل *ومیزان ومکیال تمام[15] *که تمامت[16] اهل

۱- ت : حذف شده . *۲ پ ج :حذف شده . ۳ پ : مقرری . ۴ ت :حذف شده

۵ پ ت : نهند . ٦ ت : ندارند . ۷ ت : دارند .

۸ ث : حذف شده . *۹ ت : نص عین گرداند . ۱۰ ث :طمیف.

*۱۱ پ :گرداند و اگر . *۱۲ ب پ ث : واقفوه وموازین و میکاییل (میکاییل=
پ : مکاییل) ، ت،واقفره،ومکایل ،ج : واقفزه ،آ: واقفزه وموازین ومکایل . ۱۳پ: معوّل.
۱۴ ب ت : قفران، ث : قفیر. *۱۵ اج :حذف شده ، ث: ومیزان ومیکال تمام . *۱٦ ب :
حذف شده

شهر[1] براستی آن قایل باشند[2] مساوی و موازی گرداند اگر
جمعی خلاف کنند تشدید و تعنیف و بازخواست و تادیب
واجب داند و در همه ابواب چنان سازد که افعال واقوال
او عند الله و الناس محمود و مشکور افتد[3] تا بمحمدت *و
ارتضا مقرون گردد[4] ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم
نفاذ یافت *تا حکام[5] وسادات وقضاة وصدور و اکابر و
ارباب و اعیان و اهالی و سوقه و محترفهٔ *دارالملک تبریز[6]
و نواحی و مضافات[7] آن *امام فاضل ضیاء الدین محمد[8] را محتسب ۲۱۵-ت
آنجا دانسته در لوازم ولواحق شغل احتساب رجوع کلی با ۱۶۲-ج
او کنند و اوامر و نواهی او را که متضمن امر معروف ونهی منکر
باشد وامتثال آن برمجموع طوایف واجب[9] و لازم[10] بقبول ۲۱۰-آ
و انقیاد تلقی نمایند وازمخالفت محترز و مجتنب باشند
جماعت بازاریان رسمی که درهر هفته وهرماه ازهر دکان
بنام[11] محتسب مقرر باشد وتا غایت بدیگر محتسبان رسیده
برقرار با او *ومعتمدان او[12] جواب گویند و چیزی قاصر

۱- ت : بلده . ۲ پ ت : باشد . ۳ ث: حذف شده
*۴- پ ج : پیوندد ، ت : مقرون گردد . *۵ ت : حذف شده
*۶- پ ج : مراغه . ۷ پ ج : تومانات .
*۸- پ ج : امام فخرالدین احمد . ۹ ث : حذف شده . ۱۰ ت:
لازم است . ۱۱ پ : دکان - افزوده . *۱۲ ج : حذف شده . .

24-3 461

*و منکسر[1] نگردانند.

٣٤٧-پ آ ## فصل هشتم در تفویض اعادت

چون[2] متعلمان علوم اسلامی را بعد از منصب تدریس* بزرگتر از[3] منصب اعادت نیست وطلبه و مستفیدان را احتیاج

٢١٦-ب آ بوجود معید در غایت شدت و مولانا جمال[4] الدین علی از مشاهیر فضلا بیامن[5] افادت و[6] ارشاد مستثنی وممتاز[7] ست و بورع و تقوی و سداد و رشاد مشارالیه* زمان منصب[8] اعادت مدرسهٔ نظامیه بکمال فضایل و وفور مناقب او تفویض رفت تا بر وجهی که مستفاد از علم شامل و فیض فضل کامل[9] اوست بر اعادت دروس طلبه مواظبت نماید و هیچ دقیقه از دقایق ارشاد مهمل نگذارد و اگر مدرّس را در اعتبار استعدادات طلبه سهوی افتاده باشد و در طرق[10] ارشاد اشتباهی[11] رفته ومناسب هر طبیعت افادتی معین نشده واو بدقت نظر و حدّت تعمق و کمال تفرّس و* وفور مباحثه و مذاکره[12] بران واقف گردد و استعداد،

---

*١ ج : حذف شده . ٢ پ : حذف شده . *٣ ت : بزرگوار.

٤. ج : نجم . ٥ پ ج : بحسن .

٦. پ ج : یمن افزوده . ٧ - آ ت ج : ممتاز

*٨ پ : راه ، ج : زمان راه. ٩ ت : حذف شده. ١٠ ت بطرف

١١ پ : انتباهی ، ت : حذف شده. *١٢ ج : حذف شده.

طالب را زیادت بران درس یاکمتر ازان داند بمدرّس اعلام داده تغییر* وتبدیل[1] آن[2] مبحث واجب شناسد[3] وطالب را بدرسی[4] که استعداد او[5] بتعقّل وتصوّر آن وفا نماید مشغول گرداند و تعلیم و تفهیم برقدر استطاعت
١٩٩-ث متعلّم و متفهّم کند و نعمت ارشاد را برجهال[6] موفر و بر
٣٤٨-پ مستعدان منغّص و مکدّر نگرداند تا مثاب وماجور گردد. وامام شافعی رضی[7] الله عنه درین معنی* بر محزّ[8] اصابت زده آنجا که می گوید ٩

ومن منح الجُهال علماً اضاعه   ومن منع المستوجبین فقد ظلم

بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام وقضاة بغداد[10] و متصرفان اوقاف آنجا[11] و متولیان و نظّار مدرسهٔ نظامیه[12] ازین تاریخ باز مولانا جمال الدین علی را معید طلبهٔ آن مدرسه* و مفید مستفید ان[13] دانسته در تعظیم قدر[14] و تفخیم ذکر او کوشند و شرایط رعایت ومحافظت بجای آرند و دیگری را ازمشارکت او مانع شوند ومرسومی که

---

*١- پ ج : حذف شده. ٢- آ ت : بران. ٣ ت : شناسند
٤. پ : بدستی. ٥ ج : حذف شده. ٦- ب : جهل
٧ ث : راضی. *٨ پ : حذف شده. ٩ ب : شعر - افزوده.
١٠ پ ج : حذف شده. ١١ پ ج : بغداد. ١٢ ت : بطلبه. *١٣ ج : حذف شده، آ : معید ومستفیدان، ت : معید مستعیدان ان. ١٤- آ ت : و توقیر.

بشرط واقف سعید بنام معید مقرر[1] باشد و در وقفیه مسطور از نقد و غله روز بروز و ماه بماه و سال بسال با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف کرده بتمشیت این مهم شریف اشتغال تواند نمود[2] و مثوبات آن[3] ایام همایون
۲۱۶-ت دولت روز افزون[4] را * و روح مطهر واقف سعید را رحمه الله[5] مدخر گردد ان شاء الله تعالی[6] وکتب فی[7]

۱۶۲-ج فصل نهم در تفویض فقاهت

۲۱۰-آ تقویت متعلمان علوم اسلامی تا موجب انتشار معلومات دینی و سبب اعلاء معالم شریعت گردد بر ذمت همت
۳۴۸-پ ولاة امر و حماة بیضهٔ دین و ملک واجب و لازم است و چون امام صدر الدین محمد مردی مستعد و متدین و بصلاح[8] و سداد مشهور ست راه یک *نفر فقیه[9] در مدرسهٔ مجدیّه بدو تفویض رفت تا در انجا بدراست علوم اسلامی مشغول[10] بوده بحسن سعی و یمن اجتهاد خود را بمراتب ارباب مناقب

---

۱ - پ : حذف شده . ۲ - آ ب پ ت : کرد .
۳ ث : حذف شده . ۴ ث : ما - افزوده شده . *۵ پ ج : حذف شده ، ت : و ارواح سعید رحمه الله . ٦ - آ ب پ ت ج : برین جملت روند و اعتماد نمایند - افزوده . ۷ ت ج : وکتب فی - حذف شده . ۸ ت : دین - افزوده . *۹ - آ ت : نفر فقاهت ، پ : فریقه . ۱۰ - آ ب پ ت : حذف شده .

و مدارج اصحاب معارج رساند و بنصّ حدیث *ولفقیه
واحد اشد[1] علی الشیطان من الف عابد مستظهر بوده مضمون[2]
آن را نصب العین گرداند وچنان سازد که ترقی امروزی او ۲۱۷-ب
بر مراقی فضایل زیادت از روز گذشته باشد تا بتبعه من
استوی یوماه فهو مغبون مخصوص نگردد و عما قریب
بدرجه ارباب الکمال التحاق[3] یابد ان شاء الله تعالی
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام تبریز ومتصرفان
وقف عام و متولیان مدرسهٔ مجدیّه امام صدرالدین
محمد را ازین تاریخ باز متصدی راه یک نفر فقاهت دانند
ومحافظت او بنسبت سایر طلبه بجای آرند *چندانک
تدرّج او در تحصیل علوم دینی بیشتر باشد رعایت بیشتر
کنند[4] و وظیفه ای که بشرط[5] واقف جهت یکنفر فقیه از نقد
وغله مقرر باشد ماه بماه[6] وسال بسال با او جواب گویند
وچیزی قاصر[7] نگردانند تا او در وجه ضروریات معاش
نهاده بفراغت خاطر *بطلب علوم[8] دینی[9] اشتغال نماید. ۳۴۹-پ

---

*۱- پ : واقفیة واحد ، ت : فان فیتها واحدا متواعا اشد .
۲ پ : حذف شده . ۳ پ : التجا .
*۴ ج : حذف شده . ۵ پ : بیش .
۶ ج : روز بروز - افزوده شده . ۷ ت : ومنکسر - افزوده .
*۸ ت : بعلوم . ۹ پ : حذف شده

ومشوبات آن بروزگار همایون ما و روح مقدس واقف[*] واصل گردد[1] ان شاء الله تعالی

فصل دهم در تفویض شیخی خانقاه

احیاء معالم خیرات[2] و رونق معاهد مبرات باجلاس قومی در
آ۱۹۹-ث مقامی که جهت ایشان بنا کرده باشند[3] و آن بر[4] درباره ایشان ارزانی داشته[5] برذمت همت شهریاران دادگر و ملوک عدل گستر از عداد واجبات بل از قبیل[6] مفترضاتست وچون شیخ بزرگوار[7] نظام الدین اردبیلی[8] ازجمله مشایخ دین دار و متورعان تقوی شعار شریعت آثارست و روزگار برارشاد مریدان و افادت مستفیدان مصروف گردانیده وآثار آن برصفحات احوال طالبان یوماً فیوماً بوضوح انجامیده واو را رتبت[9] استحقاق الشیخ فی قومه کالنبی فی امته حاصل شده راه شیخی خانقاه
آ۲۱۶-ت ابواب البر شریفهٔ غازانی بشنب[10] تبریز بکمال تورع وتشرع وشمول تصون و تدین او تفویض رفت تا بر وجهی که مستفاد از انفاس متبرکه اوست بتکمیل ناقصان وارشاد

---

*۱- پ ج : رسد . ۲ پ : حذف شده. ۳ پ: باشد
۴ ت ث :حذف شده . ۵ ت : دانسته .
۶ ت : قبل . ۷ پ : شیخ - افزوده. ۸ ج: محمود اردبیلی دامت برکته. ۹ پ ج : حذف شده .
۱۰- پ : بسبب ، ت ث : سمب .

طالبان و اجلاس[1] مریدان درخلوات وسعی[2] در تحلیهٔ[3] باطن و تجلیهٔ[4] ظاهرایشان و تحلّی[5] بصفات[6] صفاء[7] اوقات وتحریض بر انتهاج مناهج ریاضات[8] تا مؤدّی بمراتب ارباب قربات وموصل ج - ۱۶۳ آ
باعالی درجات اصحاب وصول وکرامات باشد واجب داند وتحذیر پ - ۳۴۹ آ / آ - ۲۱۱
ازطلب[9] ما سوی الله* که موجب تعدد معابد وسبب تکثر مطالب ومقاصدست[10] لازم شمرد تا مفیدی مفضّل[11] متفضّل[12] ومرشدی کامل مکمّل گردد ان شاءالله العزیز[13] بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال متولیان و نواب وگماشتگان* و بتیکجیان[14] وقف خاص غازانی شیخ بزرگوارنظام الدین اردبیلی را[15] شیخ خانقاه ابواب البرّ شریفه[16] دانسته درتعظیم قدر و تفخیم ذکراو کوشند وبیامن انفاس متبرکهٔ اوتبرّک[17] جسته و

---

۱ - ت : حذف شده . ۲ پ : شفی . ۳ ب ج : تخلیهٔ، پ ت : تحلیه . ۴ - آ ب ث : تجلیهٔ ، پ ت : تحلیه
۵ پ ج : تجلّی . ٦ ج : حذف شده ، پ : صفات .
۷ ج : بصفاء . ۸ ث : ریاضت . ۹ ج : حذف شده .
*۱۰ - ج : حذف شده . ۱۱ - پ : مفصّل ، ب ت : مفصل .
۱۲ - پ : متفصل ، ت : مفاضل . ۱۳ - ت : تعالی .
*۱۴ - پ ج : حذف شده .
۱۵ - آ ت : حذف شده . ١٦ - ت : حذف شده .
۱۷ - آ ب : حذف شده . ت : بزرک و یمن .

از عوالی همم او استمداد نموده سعادت قصوی و درجهٔ علیا انرا دانند و مشاهره و مسانهه ای که بشرط واقف سعید[1] انار الله برهانه جهت شیخ[2] خانقاه* هرماه و هرسال[3] مقرر باشد و وقفیه بر کمیت و کیفیت آن مشتمل و تصرف او* در ان شرعاً[4] حلال با معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند تا او آنرا در وجه اخراجات و مصالح خود صرف نموده جماعت طالبان و مریدان را از مشارب تحقیق و عرفان *و موارد تدقیق[5] و ایقان بسرچشمهٔ آب حیات[6] زندگانی که مادهٔ بقاء جاودانیست واصل گرداند و این عطیهٔ سنی و عارفه هنی ایشان را مصفّی و مهنّا و موبد و مخلد ماند ان شاء الله تعالی ۲۱۷-ب آ ۳۵۰-پ

فصل یازدهم در[7] اثبات صوفی در خانقاه

مساعدت طالبان نجات که متوجه وصول[8] باعالی درجات[9] باشند[10] مثمر[11] فوز و فلاح و منتج نجات و نجاح است و تهیهٔ اسباب[12] معاش[13] ایشان از وجه حلال تا موجب* انتعاش و سبب[14] انتقاش بنقوش معانی[15] ارباب کمال گردد برذمت[16] همت[17] ولاة دادگر و

۱ج: حذف شده. ۲ ج شیخی. *۳ ج: ماه بماه وسال بسال. *۴ پ: شرعا دران. *۵ پ: موارد و تدقیق. ٦ ب پ: حیوه. ۷ ب: تفویض- افزوده. ۸ ت: حذف شده. ۹ ت: درجاتست. ۱۰- پ ت: باشد. ۱۱ج: متضمّن. ۱۲- پ: اثبات. ۱۳پ: حذف شده. *۱۴ ت: حذف شده. ۱۵- ت: حذف شده. ۱٦-پ: حذف شده. ۱۷- آ ب پ ت ج: حذف شده.

رعاة فضل گستر واجب و لازم و چون شیخ صالح مجد الدین
اسمعیل مردی عزیز نفس و جلیل قدرست و بصلاح و پاک
دامنی و طهارت نفس[1] و نیکوکاری موصوف و متحلّی[2] راه یک
نفر صوفی در خانقاه ابواب البرّ شریفهٔ غازانی رحم الله منشیها
*بشنب تبریز[3] برو مقرر داشته شد تا در بعضی از خلوت[4] خانها[ی]
آنجا معتکف و منزوی گشته شرایط ارتیاض را بارشاد شیخ
۲۰۰-ث خانقاه التزام کند[5] و توجه را *بجانب جلال[6] ذی الجلال که بهترین
مقاصدست نیکوترین مطالب داند و باطن را از ماسوی الله
متخلی[7] وظاهر را بحلیهٔ[8] عبودیت و رضا وتسلیم متحلّی گرداند
و نجات آخرت را درضمن آن مصور بیند تا عما قریب بمراتب
۱۶۳-ج اصحاب کمال وصول یابد ان شاءالله تعالی بدان سبب این
۳۵-پ حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز متولیان *ومتصرفان وبتیکچیان[9]
۲۱۷-ت واقف[10] ابواب البرّ شریفهٔ غازانی شیخ مجد الدین اسمعیل را
متصدّی راه[11] یک نفر صوفی در خانقاه آنجا دانسته وظایف

۱- پ ت ج : حذف شده . ۲ پ : متجلّی . *۳ پ : حذف شده
۴- آ ب ت : خلوات ، ج : درحاشیه باخط مغایر - خلوات - افزوده .
۵- آ : حذف شده ، ت : نموده . *۶- آ ب پ : بجناب جلال ، ت ،
بجناب ، ج : بجلال جناب . ۷- آ : سحلی ، پ : متجلّی ، ت ث : متحلی .
۸ ب : بجلیه ، ث ج : بحلیه . *۹ پ ج : حذف شده .
۱۰- پ ت ج : وقف . ۱۱- ث : یک راه ، ج : حذف شده .

رعایت و رواتب[1] محافظت موظف و مرتب دارند و در ارضای[2]
خاطر عزیز او کوشند و وظیفه ای که بشرط واقف سعید انارالله
برهانه جهت یک[3] نفر صوفی مقرر باشد[4] و وقفیه بران مشتمل
روز بروز و ماه بماه و سال بسال با او جواب گویند تا در وجه آ-۲۱۱ آ
معاش خود صرف نموده بطاعت و عبادت *[5] و دعاء دولت ابد
پیوند ما ثبتها[6] الله تعالی *[5] مشغول گردد

فصل دوازدهم در تفویض ساعوری[7] بیمارستان

چون نشر فواید[8] فواید طبی[9] برطریق علاج موجب صحت مزاج
است وحضرت رسالت علی مشرّفها افضل الصلوات واکمل
التحیّات فرموده العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان *چه تا
بدن[10] بواسطه علاج امراض و ازالت اعراض صحیح وسالم نباشد
صاحب[11] آن بر تعلم علوم[12] دینی و تفهّم[13] آن چگونه قدرت یابد
وچون شرف معلوم[14] بدین مثابت باشد شرف عالم نیز بدان
معلوم بالضروره مفهوم ومعلوم گردد بلک درغایت مدارج کمال

۱- ث : روابت . ۲ پ : ارتضا . ۳ ث : حذف شده
۴ ت : شده باشد . *۵-*۵ پ ج : حذف شده .
۶ ث : ابدّها . ۷ پ : شاعورى ، ت : ساغوري .
۸ ت : حذف شده . ۹ پ : اطبّا . *۱۰- آ : چه بدن ،
ت : جه بدین با ، ج : جه تا بذن . ۱۱ پ : صناعت . ۱۲ پ :
حذف شده . ۱۳- آ ب ت ج : تفهیم . ۱۴- پ : علوم .

و مراتب[1] جلال باشد و چون مولانا شمس الدین محمد در
۳۵۱-پ ۲۱۸-ب دانستن علم طب مشارالیه اطباء وقتست و در قانون علاج
و تدبیر صحت مزاج[2] معوّل علیه حکماء دهر[3] منصب ساعوری[4]
دارالشفاء فلانی بدو تفویض فرمودیم و دست او در تقلد آن
امر خطیر قوی و مطلق گردانید[5] تا بر وجهی که از وفور[6] درایت و
شمول حذاقت و مهارت او معهود است باعتبار احوال اطباء
آنجا قیام نموده هرکس را که در* طب علمی[7] و عملی حاذق و ماهر
و صاحب تجربه داند اثبات کند و دیگران را از عاج و اخراج
تا حق در مقر خود قرار گیرد و موجب ذکر جمیل* و اجر جزیل[8]
باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال
متولیان و متصرفان دارالشفاء مذکوره[9] مولانا شمس الدین محمد
را ساغور[10] آنجا دانسته در عزل و نصب و اثبات و اخراج اطبا
و کحالان و جراحان[11] رجوع[12] با او کنند و رای رزین اورا درین
ابواب موثوق به و معتمد علیه دانند و در توقیر و احترام و
تبجیل و اکرام او بغایت امکان کوشند و دست اورا درین مهم

۱- ث : مرابت . ۲ پ : و مزاج . ۳ پ ج : دهر است
۴ ت : ساعوری . ۵ ج : گردانیدیم .
۶ ج - کفایت و - افزوده . * ۷ پ : علم طب .
* ۸ - آ ت : حذف شده . ۹ ج : مذکور . ۱۰ ت : ساعوری
۱۱ ب : حراجان ، ث : حراحان . ۱۲ ت : حذف شده .

اهم و مصلحت اقدم قوی ومطلق دارند ومرسومی که ازنقد و
غله بموجب شرط واقف بنام ساعور[1] در وقفیه مسطور باشد ۶۴ج
ماه بماه و سال بسال با معتمدان او جواب گویند وچیزی قاصر
و منکسر نگردانند تا در وجه اخراجات خود صرف نموده بر
تمشیت این شغل خطیر[2] مواظب و ملازم باشد ومثوبات آن
بایام دولت روز افزون واصل گردد ان شاء الله تعالی

فصل سیزدهم در تفویض کتابت دار القضا
آ۲۰۱ ث
آ۲۱۷ ت

چون مولانا ضیاء الدین عبد الحی از فحول افاضل علما[3] و وجوه
اکابر فقها بامانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی مخصوص
ومشهورست ومهارت او در کتابت *شروط و[4] حجج دیون[5] و
مبایعات و صکوک[6] املاک وقبالات[7] معاملات بحد کمال رسیده
و محل اعتماد اعاظم دین ودولت و اکابر ملک[8] و ملت شده آ-۲۱۲
درین وقت راه کتابت دار القضاء ممالک بحسن درایت و یمن
دیانت او تفویض رفت و ابواب اشتراک وطرق[9] مداخلت
بالکلیه منسد و مسدود گشت تا او در وقت کتابت بغور
قضایاء عامه[10] برایا رسیده بر وجهی که مقتضای علم وافر

۱- پ : شاعور ، ت : ساغور . ۲ ت : حذف شده .
۳ پ : حذف شده . *۴ ت : حذف شده ، ج - و - حذف شده . ۵ پ : دیے . ۶ - آ : صلوک . ۷ ت : و - افزوده .
۸ ت : حذف شده . ۹ پ : طرقِ . ۱۰ ث : کافه .

و فضل زاخر زاهر اوست ونص[1] کتاب کریم بذکر آن ناطق
ولیکتب بینکم کاتب بالعدل درقلم آرد وآن صورت را در دفتری
منقح و روزنامجه ای[2] روشن مثبت گرداند تا عندالاحتیاج
مرفوق[3] و ملحوظ باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا
۳۵۲-پ ازین تاریخ باز امرا واصحاب دیوان بزرگ وحکام وقضاة
ولایات ممالک محروسه مولانا ضیاءالدین عبدالحی را کاتب
دارالقضاء ممالک دانسته در تعظیم *و تکریم[4] وتبجیل وتقدیم
او[5] شرایط اجتهاد مرعی دارند و دیگری را با او مجال مشارکت[6]
ندهند و* ندانند و[7] دست او در تقلد[8] این منصب رفیع و
محل[9] منیع *موید و مساعد[10] شناسند[11] و رسمی که در کتبت صکوک[12]
۲۱۸آ-ب و حجج وقبالات *وسایر مکتوبات شرعی[13] معهود است با او جواب
گویند تا در وجه مصالح خود بمصرف رساننده بتمشیت این
شغل کماینبغی مشغول گردد

فصل چهاردهم درتفویض امینی دارالقضا

چون نمودند که مولانا امین الدین بکمال کفایت ودیانت و ورع

۱- ت : ذکر . ۲ پ روز نامه . ۳ پ : مومو‌ق ، ب ج :
مرموق . *۴ - آ ب ت : حذف شده . ۵ پ : کوشند و -
افزوده . ٦ - آ ب پ ت ج : شرکت . *۷ ت : بداند که . ۸ پ: تقلید
۹ ت : حذف شده . *۱۰ - پ ج : قوی و مطلق . ۱۱ ت : است .
۱۲ - آ : صلوک . *۱۳ پ ج : حذف شده .

و تقوی از سایر ایمه ممتازست و همواره اکابر مملکت را بر قول

و قلم و تدیّن و تشرّع او[1] وثوق و اعتماد کلی بوده راه*امانة الحکم[2]

دار القضاء بغداد بجانب او تفویض رفت تا دران باب[3] مساعی

جمیله بتقدیم رسانیده امین اموال ایتام و غیّب و سفها گردد

و شرایط امانت و دیانت مرعی داشته در محافظت و استنماء[4]

آن اجمل مساعی بذل کند و غبطهٔ اطفال و غایبان رعایت نموده[5]

آ۱٦٤-ج از تقصیر و اهمال محترز باشد تا افعال* و اقوال[6] او عند الله

آ۳٥٢-پ و الناس[7] محمود و مشکور و مرضی و مبرور افتد[8] و موجب

مزید تقویت و تربیت گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب

این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز قضاة و مباشران امور[9]

حکم بغداد[10] او را امین "دار القضا دانسته و[11] موقّر و محترم

داشته[13] دیگری را مجال مداخلت و مشارکت ندهند جمعی

که ازو استقراض اموال ایتام و غیّب کرده باشند در وعدهٔ

موعود باداء آن قیام نمایند و الاّ *چون او باستثمار و استنماء

۲۱۸-ت آن که[14] شرعا برو[15] واجبست بوجهی شرعی مشغول گردد.

۱- پ : و. *۲ پ : امانت بحکم . ۳ ج : حذف شده. ۴ ت : استثمار.

۵- آ ت : کند و . *٦ پ : حذف شده. ۷ پ : و عند الناس. ۸ ت: حذف

شده . ۹ پ : حذف شده. ۱۰- آ : ببغداد ، ب : ببغداد . ۱۱- ج- و معتمد-

افزوده. ۱۲- ج : او را. ۱۳- ت دانیسته . *۱۴- ج : او چون استنماء کی،

پ : او - حذف شده. ۱۵- ج : حذف شده .

اجابت[1] واجب دانند قضاة بغداد رسمی کی معهود امانة الحکم باشد از اموال مذکور آن برو موفر[2] دارند تا در استکثار و ازدیاد آن کوشد[3]

فصل پانزدهم در تفویض مورخی حجج و قبالات

چون مولانا شمس الدین مردی امین و راست قول و درست قلم است و از مبداء امر[4] الی یومنا هذا بمباشرت امور شرعی بر وجه فرمودهٔ شارع صلی الله علیه و سلم قیام نموده و اقوال و افعال ۲۰۱-ث آ-۲۱۲-آ

او[5] عند الخلایق[6] مقبول و مسموع افتاده راه مورخی حجج و قبالات و صکوک و وثایق در دار القضاء ممالک بدو تفویض رفت و این شغل خطیر را بیمن مباشرت او استحکام داده آمد[7] تا مجموع حجتها و قبالات مبایعات[8] و دیون و معاملات[9] و مناکحات ۳۵۳-پ

و سایر قضایا که[10] در هر ولایت واقع گردد و مرافعه بدیوان قضاء ممالک برند او[11] جهت هر ولایت و شهرهای آن دفتری علی حده تعیین کرده* و آنرا[12] بدروب و دروازهای شهر مبوّب و منقسم گردانیده صورت آن قضیه را اول در[13] دفتر ثبت کند و بعد از آن

۱- ت : حذف شده . ۲ پ : مقرر ، ت : موفو . ۳ ت : کوشند ، ث : کوشد و کتب في . ۴ پ : امور . ۵ ج : حذف شده . ٦ پ ج : عند الخالق والخلایق . ۷ ت : اند . ۸ - آ : مبایعان ، ت : متابعان . ۹ ت : معاملان . ۱۰ ج : اورا - افزوده ۱۱- پ : و . *۱۲ ج : حذف شده . ۱۳- آ ب پ ت ج : بر

بتاریخ رساند و بر ورق اول یا بر جلد هر دفتر بنویسد که دفتر
فلان ولایت و اسامی شهرها در زیر آن ثبت[1] کند تا اگر در بعضی
از صور برجوع احتیاج افتد او[2] از دفتر احتیاط کرده بازنماید و
چون اسامی ولایات وشهرها*[3] را مرتب[4] و مدون ومبوب و
مقنن کرده باشد[4] بآسانی با سر مقصود رود[5] بدان سبب این
۲۱۹-ب حکم نفاذ یافت تا از ابتداء این سال[6] امراء الوس و قاضی القضاة
ممالک و نواب[7] و اصحاب دیوان بزرگ و سایر ولایات[8] ممالک
محروسه مولانا شمس الدین را مورخ قبالات و مکتوبات شرعی
از وقفیات و کتب املاک و صریح الملک و وثایق دیون و حجج[9]
معاملات و مبایعات و مناکحات و غیر آن دانسته دیگری را
کایناً من کان مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند[10] و دست او[11]
در تقلد این امر خطیر و منصب[12] جلیل قوی دارند و در[13] آنچ بلوازم
و لواحق آن تعلق داشته مرجوع الیه[14] او را شناسند و رسمی که
آ
۳۵۴-پ
۱۶۵-ج کتبت[15] تواریخ را معین و مقرر باشد با او جواب گویند تا[16]
بمصارف ضروری و مصالح معاش مستغرق گردانیده بمباشرت

۱- پ ج : ذکر . ۲- آ ب : و . *۳ ت : حذف شده . ۴ ت : باشند،
ج : حذف شده . ۵ ج : رسد . ٦ ت : تاریخ . ۷- آ ت : وحکام-
افزوده . ۸ پ : ولایت . ۹ ت : حذف شده . ۱۰- پ : نکند .
۱۱- ث : او را . ۱۲ ت : وقیر - افزوده . ۱۳- پ : هر .
۱۴- ث : علیه . ۱۵- پ : کتب . ۱٦ - ب : بمبادرت .

این[1] مهم اهتمام نماید[2]

فصل شانزدهم در تفویض[3] عاملی زکوات

چون اداء زکوات اموال از ناطق و صامت بر متمولان تا بر موجب نصّ حدیث[4] الصدقه تحصین الاموال صیانت مال خویش کرده باشد[5] واجبست *و حدیث صحیح داؤا امرضاکم بالصدقة وحصنوا اموالکم بالزکوة موکد و محقق آن[6] و آ-۲۱۸-ت
*استغراق آن[7] وجوه[8] بطوایف ثمانیه بنصّ کتاب کریم و فرقان[9] مجید عظم الله جلاله انما الصدقات للفقراء و المساکین والعاملین علیها و المؤلفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضةً من الله فریضه و متحتم[10] و یکی از مستحقان مذکور عامل باشد چه او داند که زکوات[11] را بکدام طوایف می باید داد و در تحقیق احوال ایشان سعی و اجتهاد بلیغ نماید تا حق در مقر خود قرار گیرد و اگر از دیوان بزرگ شخصی را جهت
آ-۲۱۳ استیفاء زکوات بولایتی فرستند او را نیز عامل زکوات گویند و داند[12]

---

۱ - ت : آن . ۲ پ : نمایند . ۳ پ : حذف شده ، ج : درین نسخه بجای - درتفویض عاملی زکوات - فصل دیگری یعنی - درکتابت محضر مشتمل بر پنج نوع - نوشته شده . فصلهای ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۹ و ۲۰ حذف شده . ۴ پ : حذف شده . ۵ - آ ب ت : باشند .
*۶ پ : حذف شده . *۷ ت : حذف شده . ۸ پ : حذف شده . ۹ ت : قرآن .
۱۰ - ب ث : منحتم . ۱۱ - ت : زکوة . ۱۲ - آ ت : دانند .

که وجوه زکوات[1] از کدام طایفه می باید ستد و استیفاء آن
از نواطق و صوامت اموال چگونه می باید کرد تا حیفی واقع نگردد
ویکی از فرایض *و ارکان[2] دین اسلام بر وجه حکم شارع* صلی الله
علیه وسلم[3] تشیید یابد و* اجرا و[4] امضا پذیرد وحکم آن از[5] ۳۵۴-پ
دیوان بزرگ برین موجب نویسند چون موالی عظام سیدی[6] ۲۰۱-ث آ
الایمه و العلما امین الملة والدین و نور الملة والدین دام فضلها[7]
بدرایت و دراست علم فقه شهرتی تمام دارند وطریقهٔ تدیّن و
تصوّن و تورّع وتشرّع ایشان همکنان را معلوم ومحقق راه عاملی
زکوات ولایات[8] اران[9] و[10]موغان بدیشان تفویض رفت تا بر موجب
نصوص قران وحدیث باستیفاء زکوات ازصدقهٔ فطر و مال
تجارت و شتر وگاو و گوسفند چنانک کتب فقهی[11] بران مشتملست
قیام نمایند[12] وحصهٔ عاملی جهت خاصهٔ خود تصرف کنند وبواقی
را بهفت طایفهٔ باقی رسانند بر وجهی کی مورد این حسنه و
مشرب این عارفه بمنغصات منع و مکدرات[13] تحریم مستحقان
مشوب و منغص ومکدّر* ومنکّد[14] نشود و اگر[15] یکی از ارباب

۱-آپ ت : زکوة ، ب :زکات . *۲ ت :حذف شده . *۳ ت : علیه الصّلوه والسّلام . *۴ ت : اجراء او . ۵ ت : حذف شده . ٦ پ : سیّد .
۷ - آب ت : فضایلها . ۸ پ : ولایت . ۹ پ : ازان . ۱۰-پ : حذف شده . ۱۱-ت : حذف شده . ۱۲ - ت ث : نماید . ۱۳-پ : تکرارات . *۱۴ - ت : حذف شده . ۱۵ پ : از .

آ۲۱۹-ب اموال که شرعا اداء زکوات[۱] برو واجب باشد در دادن اهمال
نماید یا بحمایت متغلبان رفته در تعویق اندازد مسموع ندارند
و بروجه حکم شرع استیفا نمایند واگر باعلام این جانب حاجت
افتد اعلام کنند تا بوجه شریعت حکم کرده شود بدان سبب
این* مکتوب درقلم آمد[۲] تا امرا و حکام وسادات وقضاة و
آ۳۵۴-پ نواب ومتصرفان و بتیکجیان وصدور* و اکابر[۳] و اعیان و
معارف* و ارباب و مشاهیر[۴] وعموم اهالی وجمهور متوطنان
ولایات اران[۵] و[۶] موغان از شهرها و دیهها وصحرانشینان و
اوبها وغیر آن موالی عظام سیدی[۷] الایمه* امین الدین[۸] ونورالدین
را عامل زکوات آن ولایات[۹] دانسته برهرکس که اداء زکوات[۱۰]
شرعاً واجب گردد بموجب حق و راستی با ایشان جواب گویند
وچون این[۱۱] معنی معاملتیست با حضرت رب العالمین جل جلاله
که باحوال بندگان بصیر وعلیم است از منع وکتمان آن[۱۲] بایّ
وجهٍ کان محترز ومجتنب باشند تا *فواید و[۱۳] منافع آن در
دنیا وعقبی قرین روزگار ایشان گردد امراوحکام و قضاة

۱- ب : زکوة . *۲ ت : حکم نفاذ یافت .
*۳ ت : حذف شده . *۴- آ ت : ومشاهیر و ارباب
۵ پ : ازان . ٦ پ : حذف شده. ۷ پ ت: سید .
*۸ ت : حذف شده . ۹ پ : ولایت . ۱۰-ت : زکوة . ۱۱-ت : ان
۱۲- آ ب ت : حذف شده . *۱۳-پ حذف شده .

*و اکابر و معتبران[1] ولایات مذکوره بعد از آنک زکوات اموال
خویش تسلیم[2] ایشان کرده باشند[3] در استیفاء زکوات دیگران
نیز ممد و مساعد ایشان گردند[4] وآنرا موجب قربت[5] *و سبب ۲۱۹-ت
زلفت[6] بحضرت الوهیت وجناب جلال ربوبیت جل شانه و
عظم سلطانه دانند تا درهردو سرا ازجملهٔ سعدا شوند ان
شاءالله تعالی

فصل هفدهم در تفویض حکومت بیت المال

*دو نوع[7]

نوع اول *بر وفق حکم شرع[8] مهمتر مصلحتی کی انتظام آن
سبب[9] ترفیه محاویج اهل اسلام و موجب عمارت ثغور باشد
ضبط بیت المال است و استیفاء آن بر وجهی کی کتب فقهی ۳۵۵-پ
بران مشتمل است تا حقی[10] واجب درمقرخود قرارگیرد و ذمت ۲۱۳-آ
ولاة امر وحماة بیضهٔ دین وملک[11] ازتبعهٔ آن مبرا گردد و موجب
ذکرجمیل ارباب شوکت و سبب اجرجزیل اصحاب دین و
دولت باشد وچون مولانا معظم ملک الایمه مفتی الفرق[12]
صلاح الملة والدین دامت فضایله از علمای متورع وفقهای

---

*۱- پ : حذف شده . ۲ پ : اموال - افزوده. ۳ پ : تا - افزوده .
۴ ت : کردد . ۵ ت : حذف شده . *۶ پ : حذف شده .
*۷ پ : حذف شده . *۸ - آت : حذف شده . ۹ ت : بر
۱۰ - پ : حق . ۱۱ - ت : ملت . ۱۲ - آت : الفریقین .

متشرّع بمزید امانت ودیانت وخدای ترسی وبی طمعی مستثنی
و ممتازست حکومت بیت* المال ارمیه وتوابع آن بدو
تفویض کرده شد تا بروجه [1]فرمودهٔ شارع صلی الله علیه وسلم
باستیفاء مال[2] بیت المال بروجه*[1] شریعت و باستصواب
۲۰۲-ث قضاة وایمهٔ آن ولایت که عالم و عامل و مفتی[3] ومتشرع باشند[4]
بمصارف وجوب مستغرق گرداند[5] وآنچ بحق الحکومة والسعی
اورا مقرر شود[6] تصرف نماید بدان سبب این مکتوب درقلم
آمد تا امرا وحکام و قضاة و نواب و متصرفان وبتیکجیان* و
صدور[7] واعیان وسایر متوطنان ارمیه وتوابع آن مولانا معظم
صلاح الملة والدین دام فضله را حاکم بیت المال ومستوفی وجوهات[ا]
۲۲۰-ب آن دانسته در وظیفهٔ[8] توقیر و احترام کوشند ودیگری را با او
۳۵۵آ-پ شریک ومنازع نشناسند وهیچ آفریده وجوه بیت المال را
پوشیده وپنهان ندارد اونیز باید که مستحقان متروکات را
محروم نگذارد وحقوق را درمحال آن قرار دهد وچنانک از
امانت ودیانت او معهودست ازحیف ومیل واخذ آنچ شرعا
واجب نباشد احتراز واجتناب ورزد تا عندالله تعالی
مثاب و ماجور گردد

---

*۱-*۱ - آت: حذف شده . ۲ پ : حذف شده. ۳-آب پ: متقی . ۴پ:
باشد . ۵ بت : کرداند ، آپ : کرداند . ٦ پ : بمصارف وجوب مستغرق
کرداند - افزوده. *۷ پ : حذف شده . ۸ - آت : وظایف .

نوع دوم   برطریقهٔ احکام دیوان بزرگ[1]

امرا و حکام وقضاة ونواب و متصرفان و بتیکجیان مراغه بدانند
کی ازین تاریخ باز حکومت و متصرفی بیت المال آنجا بصاحب
معظم مفخر عراق خواجه تاج الدین* دام معظما[2] که همواره
مباشر کلیات امور و اشغال بوده تفویض رفت تا وجوه بیت المال
را بموجب راستی استیفا نموده محفوظ و مضبوط دارد واگر
جمعی بحمایت متغلبان رفته[3] متروکات موتی[4] را خواهند که
پوشیده دارند یا در تعویق اندازند بدان ملتفت نشود وبتمام
وکمال استیفا نماید وازحکام وقضاة استمداد کند[5] و اگرباعلام
این جانب حاجت افتد اعلام دهد[6] تا بمدد نوکران بندگی
حضرت اعلی اعلاه الله تعالی که فرستاده شود بتحصیل رساند ۲۱۹-ت آ
وعشری بحق السعی خود تصرف کند   بدان سبب این مکتوب
درقلم آمد تا ازین تاریخ باز صاحب معظم خواجه[7] تاج الدین ۳۵٦-پ
را حاکم ومتصرف بیت المال آنجا دانسته درانچ بدین شغل
جلیل تعلق داشته رجوع با او کنند و در تمشیت آن وتقویت
او اجتهاد بلیغ بتقدیم رسانند واستیفاء وجوه بیت المال
بهر وجه که ثابت گردد وظیفهٔ تقلد واهتمام او دانند و

۱- ت : حذف شده . * ۲ - آ ت : حذف شده . ۳ ت : رود.
۴ پ : موروثی .   ۵ ت : ممد ومعاونت کردند - افزوده.
٦ - آ : دهند . ۷ ث : حذف شده .

دیگری را مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند[1] و دست او در تصرف و تدبیر این مهم خطیر قوی و مطلق دانند و چون وجوه بیت المال بتمام و کمال واصل شده باشد نوکران جلد معتمد جهت محافظت
۲۱۴-آ *آن مصاحب[2] او روانه[3] گردانند[4] تا وجوه اینجا آرند و بر روات دیوان بمصرف[5] رسد[6]

فصل هژدهم[7] در تفویض[8] متصرفی جزیه

[9] استیفاء جزیهٔ اهل ذمت بر انموجب که در دیوان بزرگ مقرر ست مغایر[10] آنست که در کتب فقهی نوشته اند چه در کتب فقه[11] مسطور ست که استیفاء جزیه هر سال یکبار کنند و از هر ذمی* یک دینار[12] ستانند یا[13] بیشتر و کمتر از دیناری نشاید[14] و امام را رسد که زیادت گرداند و آن چنان باشد که حکم فرماید که ذمی مسلمانی را که بخانهٔ او رسد سه روز ضیافت کند یا کمتر از سه روز اما باید که امام[15] عدد اضیاف معین گرداند و آن ایام را که در[16] تمامت سال
۳۵۶-پ هر یک از ایشان چند کس را از مسلمانان در چند روز ضیافت کند[17]*[9]

۱- پ : نکند . *۲- آت : حذف شده . ۳ پ : حذف شده . ۴- آ ب ت : گرداند . ۵- آ : بمصارف . ۶- آ ت : رساند ، ب : رساند. والسلم . ۷ پ : هجدهم . ۸- آت : حذف شده . *۹-*۹ ج : از استیفاء - تا - ضیافت کند - حذف شده . ۱۰- ث : مقایر . *۱۱- ت : حذف شده .
*۱۲- پ : یکبار . ۱۳- آ ب : ما ، پ ت : تا . ۱۴- پ : نستانند .
۱۵- ت : حذف شده . ۱۶- آ ب ت : حذف شده . ۱۷- آ ب ت : کنند

و[*]هم تعیین کند و همچنین از برای هر یکی از مهمانان مقدار[2] طعام
از نان و نان خورش معین گرداند و جنس اطعمه نیز جهت هر یک
آ۲۰۲-ث آ۲۲۰-ب از اضیاف تعیین کند و منزل نیز مقرر گرداند و علف دواب مهمانان
نیز تعیین کند تا معلوم شود که هر دابه[3] راچه مقدار علف می باید
و اما آنچ در دیوان بزرگ مقررست بسیارست و آنچ در زمان سلطان
سعید ابوسعید انارالله برهانه مقرر بوده برین جملتست واحکام
دیوانی برین موجب نوشته می شد[1*] حکام[*] و نواب[4] و متصرفان و
بتیکجیان[*] سلماس و توابع آن[5] وجماعت اهل[6] ذمت[*] آنجا از
یهود ونصاری و ارامنه وغیرهم[7] بدانند که درین وقت حکومت
و متصرفی جزیهٔ[8] اهل ذمت[9] بشیخ الاسلام صدرالدین[*] دامت برکته[10] که
ازمشاهیر[11] اعاظم مشایخ است تفویض[12] رفت تا در رعایت و
محافظت ایشان کوشیده[13] نگذارد[14] که از هیچ آفریده برایشان
زور و زیادتی رود و[*] معتمدان او[15] متوجه[16] جزیهٔ ایشان[17] سال
بسال برین موجب استیفا نمایند[18]

-۱ ج : از - وهم - تا - می شد - حذف شده . ۲ پ : قدر، ت : بعد از.
۳ ت: دانه . *۴ ج : حذف شده . *۵ ج : فلان موضع . ٦ ث :حذف شده
*۷ ج : حذف شده . ۸ ج : حذف شده . ۹ ج : آنجا - افزوده . *۱۰-ج: حذف
شده . ۱۱ج : حذف شده . ۱۲-پ :حذف شده . ۱۳-ث :کوشنده .
۱۴-ت : نگذارند . *۱۵-ج : حذف شده . ١٦-پ : حذف شده .
۱۷- ج : حذف شده . ۱۸- آ ت ج : نماید .

از متمول	از متوسط حال[1]	از مقلّ الحال
هشت دینار	شش دینار	چهار دینار

و بزیادت ازین[2] با ایشان خطابی نکنند[3] ومزاحم ومعارض نگردند[4]
ونگذارند[5] که از دیوان بیرون این[6] وجوه[7] *که مفصل شده[8] از ۳۵۷-پ
ایشان مطالبتی نمایند[9] بدان سبب این[10] حکم یرلیغ[11] نفاذ یافت.
*تا از ابتدای سنهٔ تسع وخمسین خانی شیخ الاسلام صدرالدین
را[12] متصرف جزیهٔ[13] اهل ذمت آنجا[14] دانسته ابواب مشارکت و ۲۲۰-ت
مداخلت *غیر من جمیع الوجوه[15] مسدود شناسند و گماشتگان و
معتمدان اورا درتقلد این امر ممکّن ومحترم دارند و بهرچه رجوع
کنند[16] ممد و معاون باشند جماعت اهل[17] ذمت *سلماس ازیهود
ونصاری وارامنه[18] متوجه جزیهٔ[19] خود بر موجبی که ذکر رفت سال
بسال *با معتمدان شیخ الاسلام[20] جواب گویند وچیزی قاصر و
منکسر نگردانند و اگر از[21] کسی بر ایشان تعدی رسد[22] وبیرون متوجه

۱-ت: حذف شده. ۲ ت: حذف شده. ۳ ج: نکند. ۴ ج: نکردد.
۵ ج: نگذارد. ٦ پ: ازین. ۷ ج: وجه. *۸ ج: حذف شده.
۹-آ پ: نمایند. ۱۰ ج: است. ۱۱ ج: حذف شده. *۱۲ ج:
تا از اول این سال اورا. ۱۳ ایث: حذف شده. ۱۴- پ ج: حذف شده.
*۱۵-ج: بالکلیه مقطوع و. ۱٦-ت ج: کند. ۱۷-ت: بیت - افزوده.
*۱۸ ج: حذف شده. ۱۹ ت: حذف شده. *۲۰ ج: با اشان.
۲۱ ب ج: حذف شده. ۲۲ ب: رساند، ج: کند.

معهود مطالبتی نمایند[1] رجوع*با متصرف مشارالیه کنند تا او
بغور[2] رسیده بروجه معدلت* و راستی[3] بقطع رساند* متصرفان
سلماس بهیچ وجه پیرامون ایشان نگردند و مزاحم ومعارض آ-۲۱۴ آ
نشوند و توقعی ندارند[4]

فصل[5] نوزدهم در تفویض امامت

چون امام رفیع الدین از فضلای روزگار و علمای شریعت شعار بمنقبت تقوی و امانت و دیانت مستثنی و ممتازست و بحسن صوت[6] واداء خوب مشهور ایمهٔ جمهور شده و مواد اعتقاد در تورع وتشرع و تدین و تصون او بکمال رسیده امامت مسجد جامع محلت شش[7] کیلان تبریز بجانب عزیز او تفویض رفت تا دران بقعهٔ متبرکه باقامت فرایض خمس[8] اشتغال نماید و اهل اسلام را بزواجر آیات کلام مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله ازمزالق شیطان و مدارک خذلان و خسران بشارع توحید و ایمان

۱- ج : نماید . *۲ ج : با شیخ الاسلام مشارالیه وکماشتکان او واجب داند تابغور، ت : بامتصرف الیه کنند تا او بغور. *۳ ج : حذف شده . *۴ ج : حذف شده، پ : متصرفان سلماس بهیچ وجه بیرامون ایشان نکردند برین جملت روند و اعتماد نمایند ، آ : بعد از کلمهٔ - ندارند - درآخر این فصل - والسلم - افزوده، ت : بعدازکلمهٔ - ندارند - درآخراین فصل - بمحمد واله - افزوده. ۵ پ ج : این فصل حذف شده . ۶ ث : صورت. ۷ ت : سس. ۸ ت : خمسه اقامت.

رساند[1] واگر در بعضی اوقات اورا مانعی ازحضور بمسجد جامع در اوقات صلوات باشد دیگری را که بورع[2] و تقوی وصلاح وسداد معروف داند قایم مقام خود گرداند تا فتوری باقامت فرایض و رونق شعار دین اسلام دران بقعهٔ مبارک راه نیابد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا متولیان مسجد جامع مذکور ازین تاریخ باز اورا امام آن مسجد جامع دانسته وظیفهٔ تبجیل
۲۲۱ ب وتکریم مرعی دارند واقتدا بامامت واهتدا بتبعیت اوموجب احراز ثواب وامان ازعذاب وعقاب دانند ومرسوم و وظیفه‌ای که بشرط واقف بنام امام[3] مقرر باشد ومتن وقفیه بران مشتمل بموجب راستی با او جواب گویند وچیزی قاصر و منکسر نگردانند جمعی که در اقامت صلوات تابع وماموم باشند واورا متبوع* وامام[4] دانند بایدکی ازحضور بمسجد دراوقات
۲۰۳ ث خمسهٔ صلوات ذاهل وغافل نشوند تا ازمیامن مثوبات حدیث نبوی علی قایله افضل الصلوات واکمل التحیات که باصحابه رضی الله عنهم[5] فرموده ارأیتم لوانّ نهراً بباب احدکم یغتسل منه کل یوم خمساً هل یبقی من درنه شیٔ قالوا لاقال[6] فذلک مثل الصلوات الخمس یمحوالله بهنّ الخطایا محروم نمانند[7] معنی حدیث آنست که آیا دیدید رودی آب که بر درخانهٔ یکی از

۱-ت : حذف شده . ۲ت : تورع . ۳ت : حذف شده . *۴ت : حذف شده ..

۵ت : عنه . ٦ ب : حذف شده . ۷ ب : نمایند ، ت : نمانند ، ث : نماند

شما جاری باشد و آنکس هر روز پنج بار دران رود غسل کند[1] هیچ *چیز از[2] چرک برو باقی ماند صحابه گفتند نی[3] یا رسول الله فرمود که آن رودخانه مثال پنج نمازست هرکس که برگزاردن آن مواظبت نماید خدای تعالی گناهان اورا بدان محوکند باید که برین موجب بتقدیم رسانند تا از وبال عقاب خلاص یافته باحراز اجر و ثواب رسند ان شاء الله تعالی *برین جمله روند و اعتماد نمایند کتب فی[4]

فصل بیستم در تفویض اذان

چون شیخ رشید الدین مردی صالح و متورع و بگاه خیزست[5] و حسن صوت[6] مزین محاسن[7] و فضایل او شده و مدتها بموذنی مساجد ٢١٥-آ
جوامع اشتغال نموده و بسعادت ومن احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین واصل گشته و بنص حدیث نبوی علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات بمفهوم بشارت الموذنون اطول الناس اعناقاً یوم القیامة فایز شده و بروایت بلال بن ابی رباح[8] رضی الله عنه عبارت حدیث برین موجبست[9] که بلال با حضرت رسالت صلوات الله علی مشرفها گفت یا

۱- ت: کنند. *۲- آ ب ت: حذف شده. ۳ ت: نه. *۴- آ: کتب فی - حذف شده، ت: حذف شده، ث: و اعتماد نمایند - حذف شده. ۵- آ: خبزشب، ت: خیرست، ث: حمزست. ٦ ت: حذف شده. ۷ ب: و محلس، ت: ومحاسن.
۸- آ ب ت: رباح، ث: رباح. ۹ ث: حلست.

رسول الله الناس یتجرون و یبتغون[1] معایشهم ولانستطیع[2]
ان نفعل[3] ذلك فقال الارضی انّ الموذنون[4] اطول الناس اعناقاً[5]
یعنی مردمان تجارت می‌کنند و اسباب تعیش می‌جویند و ما
نمی توانیم که چنین کنیم رسول صلی الله علیه وسلم گفت راضی نیستی
بدانک موذنان[6] دراز[7]ترین مردمان اند بگردنها بلال از فقراء
مهاجران واصحاب صفه[8] بود[9] و گوییا سخن دران می رفته که
بار ما بر دگرانست و ماچون[10] درمسجد وخدمت تو حبس نفس
کرده ایم استطاعت تهیاء اسباب معیشت نداریم گفت راضی
نیستی که در دنیا بدین وجه تعیش کنی و در آخرت سرور مؤذنان
باشی و موذنان بقیامت سرافراز باشند و درحدیث طول عنق
بعلوّ درجه مفسرست[11] بتجدید منصب اذان درمسجد جامع
آ ۲۲۱-ب بزرگ تبریز بدو تفویض فرمودیم تا در اوقات صلوات خمس
ملازم بوده اسماع مسلمانان را باسماع[12] کلمات اذان تقریط و
تشنیف کند و این منقبت را که بحکم حدیث درغایت اعتلاء
مدارج و ارتفاع معارج است و بهترین سعادات و مناقب
داند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یسمع مدی صوت

۱- ب : تبعون . ۲ ت : تستنع . ۳ ت : یفعل . ۴-آب.
ت : الموذنین . ۵-آ : بالای سطر باخط مغایر - یوم القیمة - افزوده. ٦ ت : حذف
شده. ۷ ب ث : درار . ۸ ت : صفحه . ۹ ت : بودند .
۱۰ - آ ب ت : خود . ۱۱ - ت : مقررست . ۱۲-ت : باستماع .

الموذّن جن ولاانس ولا شی الاشهد[1] له یوم القیامة یعنی هیچ[2]
آفریده ازجن وانس ونه هیچ چیز آواز موذن بشنود[3] الاکه
درروز قیامت جهت او گواهی دهد[4] بدان سبب این حکم نفاذ
یافت تا متولیان ومتصرفان مسجد جامع بزرگ تبریز اورا ث-۲۰۴ آ
موذن آن مسجد متبرک دانسته مراسم[5] توقیر و تبجیل مرعی
دارند و وظیفه ای که بشرط واقف جهت موذن مقرر باشد
در وقفیه مثبت ومسطور گشته ماه بماه وسال بسال بااوجواب
گویند وچیزی قاصر نگردانند جماعت مسلمانان که درحدود
مسجد جامع بزرگ و دیگر مواضع باشند چون[6] آواز نماز[7] شنوند
بی توقف بمسجد حاضر شوند و امراجیبوا داعی الله را لبیک
اجابت گویند تا ازجملهٔ فایزان ورستکاران شوند ان
شاء الله العزیز[8] *وکتب بامر العالی دام نفاذه فی[9] ت-۲۲۱

باب دوم در احکام مختلفه دو ضرب آ-۲۱۵ آ

ضرب اول در احسان ورعایت شانزده[10] فصل

فصل اول در فتح نامهٔ تونکقال[11] که بجمیع ممالک فرستند[12]

چون فیّاض علی الاطلاق از خزانهٔ وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها

۱ـ ت : یشهد . ۲ـ آ : کس ـ افزوده . ۳ـ آ : بالای سطر ـ بشنود ـ نوشته ، ب : بشنود ، ت : نشنود . ۴ ت : دهند . ۵ ت : حذف شده . ٦ ت : حذف شده .
۷ ت : مؤذن . ۸ ت : تعالی . *۹ ـ آ ب ت : حذف شده .
۱۰ـ پ ج : چهارده . ۱۱ پ : حذف شده . ۱۲ پ : نویسند

چنین فیضی درحق ما ارزانی داشت که ازمیامن آن مملکت
۳۵۷ آ-پ ایران زمین مسخر فرمان قضاء مضا ومحکوم احکام قَدَر
تَقدیر[1] ما[2] باشد[3] و فتّاح باستحقاق چنین فتحی کرامت کرد[4]
که ابواب دولتهای بی انتها[5] وسعادتهای بی انقضا بر ما
گشاده گشت و روز بروز مبشران تاییدات ربّانی بفتح
مملکتی دیگر بشارتی مجدد[6] می رسانند[7] و بتسخیر ولایتی دیگر
اشارتی[8] موکد می کنند شکر این نعمت تا مستجلب مزید[9] باشد
بر ذمّت همت واجب شد *ولئن شکرتم لازیدنکم و تحدث
بذکر آن ازلوازم آمد[10] و امّا بنعمة ربك فحدّث وحمد این
عطیت تا مستعقب دوام گردد فریضه و متحتم گشت بالحمد
والشکر تدوم[11] النعم واجل[12] انواع شکر آن دانستیم[13] که بحکم
اعملوا آل داوود شکراً وظیفهٔ شکر را ازطریق عمل* مباشر
۲۲۲-ب شده[14] بعالمیان نماییم[15] ومتعطشان بوادی بیدادی و براری
غمخواری را از سلسال زلال نصفت وعذوبت عین الحیوة

۱-ث: قدیر . ۲ پ : حذف شده . ۳-آ ب ت ج : شد .
۴ پ : حذف شده . ۵ ج : بی اندازه - درحاشیه - بی انتها - افزوده.
۶ ج : حذف شده . ۷ - آ ب : رسانید ، ت ج : رسانند .
۸ ت : دیگر - افزوده . ۹ پ ج : بقا . *۱۰- پ ج : حذف شده
۱۱- پ : یَدُوم . ۱۲-پ : حذف شده . ۱۳-پ : دانستم .
*۱۴- پ ج : حذف شده ، آ ب ت : شویم و . ۱۵-پ: حذف شده .

معدلت باهناء موارد و اعذب مشارب رسانیم تا جهانیان را معلوم ومقرر ومحقق ومصوّر گردد که فرح تالی ترح[1] است ویسر عقیب عسر[2] وطبیعت روزگار همچنانک*[3] بر انزال مکاره ومصایب و ایراد
شداید وکرایب مجبول ومفطور است برافاضت نعمتها وادامت ١٦٧-ج
کرامتها نیز مولع ومطبوع است*[3] شعر[4]

الدهر عسر و یسر فی تصرفه　　حال الرضا منك اوفی حال جفوته[5]
کن فی الرخاء نعمّ الناس مکرمة　　کالمسك[6] من شمّه[7] یحظی[8] بنفحته[9] ٣٥٥-پ
وفی الشداید مثل العود عارفه　　والعود[10] یزداد طیبًا عند حرقته[11] ٢٠٤-ث

وچون می باید که فیض اولوالامر درجمیع احوال از[12] سرّا وضرّا و شدت و رخا ازمستفیض منقطع نشود در وقتی که اقداح افراح سرور مالامال باشد[13] و قداح مطالب وسهام مآرب مصادم اغراض امانی وآمال گردد ایصال انواع فیضان بطوایف عالمیان ازجملهٔ

١-ث : ترخ . ٢ ت : نسر . *٣-*٣ پ ج : برافاضت نعمتها و ادامت کرامتها مطبوع است بر ازالت مکاره (پ : مکاره - حذف شده) وازاحت کرایب نیز مجبول و مفطور است. ٤ ج : حذف شده . ٥ ث : جعوته، ج : حَفْرَتِه . ٦ پ : کالُمیل . ٧ پ : تَتمه . ٨ پ: نخطی، ت : یخطی . ٩-آب : بنفحته، پ: بتحیّته ، ت : سفحته ، ج : بنفجتِه . ١٠ - ب ت : حذف شده ، آ: باخط مغایر نوشته شده.
١١ - ب ت : حرفته .
١٢ - آ ب ت : حذف شده . ١٣ - پ ج : حذف شده .

واجبات بل از قبیل مفترضانست[1] باشد تا باتفاق بوظیفهٔ دولتخواهی
قیام نمایند و از منابع[2] فیض فضل لایزالی* ذی الجلال[3] استنباط
۲۲۱-ت آ میاه زخّار مرحمت کرده غبار صدمات نوایب وحوادث را بدان[4]
۲۱٦-آ منطفی[5] گردانند و استدامت دولت و استقامت امور مملکت را از
حضرت عزت عزّت[6] وجلّت بتضرع ومسکنت مسألت نمایند چه
هرآینه باجابت پیوندد وانّ دعاء المخلصین مجاب بنابرین
مقدمهٔ[7] این حکم یرلیغ* نفاذ یافت[8] تا امراء الوس و وزرا و امراء[9]
تومانات و اولکاها و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ و امراء
هزاره و صده و باسقاقان[10] وملوک وحکام و سادات ومشایخ
۳۵۵-پ آ وقضاة و ایمه و موالی وصدور و اکابر و اعیان ومعارف وارباب
و مشاهیر و عموم اهالی وجمهور متوطنان ولایات ممالک[11]
محروسه عموماً و دارالملک تبریز و سایر مدن[12] آذربیجان خصوصاً
این فتح را از جملهٔ فتوحات الهی و واردات نعم نامتناهی دانند
و بوظیفهٔ حمد و شکر حضرت یزدانی وجناب جلال سبحانی
فاضت آلاؤه وعمّت نعماؤه قیام[13] نمایند وآن را مادهٔ دولتهای

۱- آ ب پ ت ج : مفترضات. ۲ پ : منافع. *۳ پ: حذف شده، ث : ذی الجلالی. ۴- آ ت : حذف شده.
۵ پ : منتطفی. ٦ پ ج : حذف شده. ۷ ت : مقدمات. *۸ ت : حذف شده. ۹- آ ب ت : حذف شده. ۱۰- ت : باسقاق.
۱۱- پ : حذف شده. ۱۲- ت : مداس. ۱۳- پ : حذف شده.

تازه و علت نعمتهای[1] بی اندازه شناسند متصرفان و مباشران[2] امور دینی و دیوانی بر قرار بوظایف* و مهمات[3] خود[4] مشغول گردند[5] و در ترفیهٔ رعایا و رعایت عامهٔ برایا مساعی جمیله بتقدیم رسانند و تعظیم[6] سادات و اشراف و اکابر اطراف بر ذمت همت واجب و لازم شمرند و مجموع طوایف را بعنایت و مرحمت ما مستوثق و مستظهر[7] گردانند[8] و رعایا و مزارعان را بر عمارت و زراعت ترغیب[9] و تحریض[10] دهند و

۲۲۲آ-ب نگذارند که از هیچ متغلب و متعدی بر هیچ فرد[11] از افراد انسانی حیف و تعدی و زور و زیادتی رود واگر چنین حالتی مشاهده کنند و بر عثره‌ای[12] از عثرات سایر طبقات وقوف یابند باتفاق در[13] دیوان مظالم بتفحص و تحقیق آن مشغول شده بروجه

۳۵۹-پ شرع و عدل بقطع رسانند و اعانت مظلوم و اغاثت ملهوف

۱۶۷آ-ج *و مکظوم[14] و ردع ظالم و ردّ مظالم[15] و دفع جایر و غاشم از لوازم دانند شحنگان و حکام ولایات بر درگاه حاضر شده تمسکات[16]

---

*۱-ج : حذف شده . *۲ پ ج : حذف شده . *۳ ت : حذف شده

۴ ج : حذف شده . ۵ ت : کردد . ۶ ت : تقدیم .

۷ ت : مسبطور . ۸ پ : کردانید . ۹ پ : ترغّب .

۱۰ - پ : تحرّض ، آ ب ث ج : تحریص . ۱۱ - پ : افرینده فرد ، ج : فردی . ۱۲ - پ : عثرت . ۱۳ - آ ب ت : حذف شده .

*۱۴ - پ : حذف شده . ۱۵ - پ : مظلوم . ۱۶ - ج : تمسکاتی .

که در باب حکومات ولایات داشته باشند بعوض رسانندتا
چون مراضی[1] اهالی ولایات ممالک* ازحسن معاش و کمال
نصفت ایشان بدان ملحق گردد[2] بامضا و مضا[3] پیوندد
متصرفان و بتیکجیان[4] ولایات اخراجات مقرری که داخل دفاتر
شده و در موامرات مثبت باشد بر قرار مجری ومقرر وممضی
ومحرر شناسند و ادرارات ومعایش مستحقان بتمام وکمال
جواب گویند و نسخهٔ این حکم را بجمیع نواحی و بلوکات فرستند
تا اهالی آنجا در بهجت وبشاشت افزوده بطاعت وعبادت
*و دعاء دولت قاهرهٔ ما[5] مشغول گردند *چه هرآینه مستجاب
شود ان شاء الله تعالی وکتب فی[6]

۲۰۴آ-ث فصل دوم در ادرار و مقاصّه

ادرار وجهیست که پادشاهان درحقّ یکی ازمستحقان
انعام فرمایند وبعد ازو براولاد و احفاد او ابدی مقرر ومسلم
۲۱۶آ-آ دارند و مقاصه آنست که درعوض آن وجه موضعی دیوانی
۲۲۲-ت بتملیک ابدی برصاحب ادرار و اولاد* و احفاد[7] او* نسلاً
بعد نسلٍ[8] مسلّم دارند و این فصل مشتملست برسه نوع

۱-ج :حذف شده . *۲ ج : ازایشان راضی وشاکرباشند . ۳ ج : مضاء ولایات
۴ پ : بتکجیان . *۵ پ : حذف شده ، ج : حق سبحانه وتعالی ودعاگوی
دولت قاهره ما . *٦ ج :حذف شده ، آ ب پ ت - وکتب فی :حذف شده .
*۷ پ ج : حذف شده . *۸ پ ج : حذف شده .

نوع اول در ادرار فحسب

چون وفور فضایل وکمالات مولاناء معظم[1] ملک الافاضل المتبحّرین افضل المذکّرین زین الملة والدین النخجوانی[2] دامت ۳۵۹ -پ آ
فضایله وضوحی هرچه تمامتر دارد و استماع ضیق مجال[3] وازدحام عیال او بتواتر انجامیده وهمگی همت بر تعیین وجهی جهت مدد مادهٔ معاش او و اولاد او[4] مصروف* و موقوف[5] گشته[6] از ابتداء این سال الی ما بعدها من الشهور و الاحوال[7] هرسال از اصل مال ومتوجهات تبریز مبلغ[8] یکهزار[9] وهشتصد دینار زر رایج طلغم[10] چنانک هر روز پنج دینار باشد برسبیل ادرار بنام او مجری و مقرر گردانیدیم وحکم رفت که اصحاب دیوان در دفاتر و موامرات مثبت و مسطور گردانند[11] بدان سبب این حکم یرلیغ* بالتون تمغا ضمن[12] نفاذ[13] یافت تا متصرفان و بتیکجیان تبریز علی اختلاف طبقاتهم و تباین حالاتهم[14] مبلغ مذکور را دربارهٔ او ادراری مدام موبّد و انعامی بلاکلام[15] مخلّد دانسته سال بسال از انضّ وجوهات وانقد متوجهات با او

۱- آ ب پ ت ج : اعظم . ۲ ب پ ت ج : نخجوانی. ۳ پ : او.
۴ ج : واحفاد او - افزوده، ب پ ث : حذف شده . ۵* ت : حذف شده .
۶ ب : داشته . ۷ ج : والسنین . ۸ ت: حذف شده. ۹- آب: دینار- افزوده . ۱۰- ت : حذف شده . ۱۱- ث کردانید . ۱۲*- پ : حذف شده .
۱۳- ت : حذف شده . ۱۴- ت : جلالتهم . ۱۵ - پ ج : مالاکلام .

جواب گویند و قصور و احتباس بدان راه ندهند و بعد از او بر اولاد
واعقاب او ماتوالدوا وتناسلوا بطناً بعد بطنٍ وعقباً بعد عقب.
۲۲۳-ب الی ان یرث الله الارض ومن علیها و هو خیر الوارثین مقرر و مسلّم
شمرند وهرسال حکم مجدد نطلبند و بقبضی جاری العاده قناعت
نمایند و مورد[1] این عارفه را بعوارض تغییر و تبدیل و نواقض نقض[2]
۳۶۰-پ و تحویل مکدّر و مغیّر نگردانند فمن بدله بعد ماسمعه فانما
اثمه علی الذین یبدّلونه ان الله سمیع علیم ومن سعی فی ابطاله فعلیه
لعنة الله والملائکه والناس اجمعین وماویه جهنم وبئس المصیر

نوع دوم *ادرار بمقاصه[3]

۱۶۸-ج چون مولانا ناء معظم[4] ملک الافاضل *شمس الملة والدین[5] محمد
دام فضله ازجملهٔ افاضل وقت بسداد رای[6] و رشاد حال مستثنی و
ممتازست وقلت منال وکثرت عیال او معلوم ومحقق واجب آمد
وجهی جهت اسباب معاش[7] او تعیین فرمودن تا در وجه اخراجات
ضروری[8] نهاده بوظیفهٔ[9] طاعت[10] وعبادت[11] و دولتخواهی حضرت
ما مشغول گردد بنابرین مقدمه از ابتدای این سال مبلغ یکهزار
وهشتاد[12] دینار زر[13] رایج برسبیل ادرار بنام او مجری و مقرر

۱- ت : موارد . ۲- آ ت ج : نقص ، ث : نفض . *۳ پ : درمقاصّه ،
ج : در ادرار بمماصه . ۴ ت : اعظم . *۵ ت : شمس الدین . ۶- آ : آرا ، ت : را
۷ ت : معایش . ۸ پ : او- افزوده . ۹ ت : بوطائف . ۱۰- ت : عادات . ۱۱- ت :
عادات . ۱۲- آ ت ج : هشتصد . ۱۳- ج : حذف شده .

گردانیده شد و تا بی زحمت بدو رسد و فرموده شد که اصحاب
دیوان این[1] مبلغ را بمتوجه فلان دیه[2] از فلان ناحیت یا فلان تمغا
مقاصه کرده در دفاتر دیوان[3] بنام او[4] ابدی[5] ثبت[6] کنند بدان
سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغاء ضمن نفاذ یافت تا متصرفان
و بتیکجیان تبریز علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم[7] مبلغ
۲۱۷-آ مذکور را *بموضع مذکور[8] یا[9] تمغاء مذکور مقاصّه و مستغرق
۲۰۵-ث دانسته[10] با تصرف معتمدان[11] مولانا ء معظم مشارالیه دهند و
آ۳۶۰-پ ۲۲۳-ت این صنیعه را دربارهٔ او ادراری مدام موبد مستمر و مقاصه و
انعامی بلا کلام[12] مخلد مستقر[13] شناسند و بعد از امتداد ایام حیات
او بر اولاد و اعقاب او[14] ما توالدوا و تناسلوا نسلاً بعد نسلٍ
و فرعاً بعد اصلٍ مقرر و مسلم شمرند و هر سال باستیناف احکام
و مکتوبات و استجداد بروات و پروانجات مطالبت[15] و
مواخذت ننمایند و متوجه[16] آن موضع را از جمیع[17] اموال موضوع

۱- ت : ان . ۲ ج : حذف شده . ۳ پ : این مبلغ - افزوده .
۴ ت : حذف شده . ۵ پ : ابدا . ٦ پ : مثبت ، ت: حذف شده.
۷ ت : حالاتهم . *۸ ث : حذف شده ، پ : بمواضع مذکور ، ت :
مذکور - حذف شده . ۹ ت : با ، پ : تا . ۱۰-پ : حذف شده .
۱۱ - ث : درحاشیه باخط مغایر نوشته شده. ۱۲- پ ج : مالا کلام .
۱۳-آ ب پ : ومستقر ، ت : مستغرق. ۱۴-پ : حذف شده .
۱۵- ت : مطالبات . ١٦-ب ج : جمع . ۱۷-ت : حذف شده.

و نام آنرا از[1] دفاتر مسقط و مرفوع دانند و بمفروزی مقرر و بمعافی و مسلمی مخصوص شناسند و بهیچ وجه[2] از وجوه بر انجا برات ننویسند* وحوالتی نکنند و[3] محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و اگر بسعی و تدبیر او و معتمدان او متوجه و محصول[4] آن دیه* یا آن[5] تمغا زیادت گردد بعلت وجه زاید ازو مطالبتی ننمایند و اگر بسبب آفتی سماوی یا ارضی نقصان پذیرد اورا نیز با دیوان رجوع نباشد تا این[6] عارفه[7] عفواً صفواً[8] *اورا مصفی و مهنا ماند و[9] بهمه ابواب از تغییر و تبدیل و نقض[10] و تحویل[11] *محترز و مجتنب باشند[12] فمن بدله[13] بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع[14] علیم و علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین روسا و کدخدایان و رعایا و مزارعان فلان دیه یا عمال[15] و تمغاجیان* و بتیکجیان[16] فلان تمغا می باید که متوجه و محصول آن را سال بسال با معتمدان

۱- پ ج : در. ۲ ت : وجهی. *۳ ث : وحوالت و. ۴ پ : محصّل.
*۵ - آ : تاان ، ب: باان ، پ : بان ، ت : باان. ٦ ت : ان.
۷ ج : عارفهٔ را . ۸ پ : عفوا . *۹ ج : حذف شده. ۱۰- ب: نقض ، ت ج : نقض. ۱۱- پ : کویل . *۱۲ ج : معاف و مسلم شمرند ، درحاشیه - محترز و مجتنب باشند - نوشته شده.
۱۳- پ : بَدَّلَهُ ، ت : بدّله ، ج : یدّله ، آب : ندله. ۱۴- ت : واسع.
۱۵- پ : عاملان. *۱٦- ت : حذف شده.

۳۶۱-پ اوجواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند و بی برات و
آ۲۲۳-ب نشان او و فرزندان او یکدانک زر و یک من غله بهیچ آفریده
ندهند و علی مرور الایام و کرور الشهور والاعوام ایشان را مالک
ومتصرف آن دیه یا حاکم ومتصرف آن تمغا دانسته دست
ایشان درجمیع تصرفات نافذ ومطلق شناسند و دیگری را
آ۱۶۸-ج در استیفاء منافع وفواید آن با ایشان شریک ومنازع ندانند[1]
وتغییر و تبدیل آنرا بهمه وجهی مخطور[2]* و ممنوع[3] شمرندو
من سعی فی ابطاله فهو عند الله مأثوم[4] وعند الناس مذموم و
ماؤیه جهنم و بئس المصیر

نوع سوم ادرار[5] هم بمقاصه

اجراء صنایع وادرار عوارف درحق شخصی که علم نافع را ضمیمهٔ
عمل صالح گردانیده باشد و شرایف اوقات را باکتساب طاعات
وعبادات مستغرق داشته و بارشاد مریدان[6] وافادت مستفیدان
طلباً لما عند الله من حسن الثواب اشتغال نموده برذمت همت
پادشاهان[7] دادگر وشهریاران فضل پرورافضل[8] متاجر وبضاعات و
اجزل مکتسبات* و مقتنیات[9] است چه ترفیهٔ خاطر و تهیّه[10]

۱-ج : نشناسند ، دربالای سطر باخط مغایر - نداند - نوشته شده. ۲ب ج: محظور،
ت : محفوظ. *۳ پ : حذف شده. ۴ ت : ماثوم . ۵ پ ج : در ادرار .
۶ پ ج : مستعدان . ۷ پ : بادشاه . ۸ ث : حذف شده .
*۹ پ : حذف شده ، ج : و قضیات . ۱۰-پ : تعبیه .

اسباب معاش چنین کسی که بانزوا و انقطاع تمسک نموده باشد
*و ابواب ضیافت و انعام برخاص وعام گشوده[1] ودامن همت
آ پ-۳۶۱ را بلوث اطماع و توقعات نیالوده[2] موجب استدامت دولت
روز افزون[3] وسبب استقامت ایام همایون ما گردد ان شاءالله
تعالی وچون مولانا اعظم شیخ شیوخ الاسلام[4] مقتدی الانام[5] بقیه
آ-۲۱۷ آ ت-۲۲۳ السلف الصالحین جلال[6] الملة والدین المرندی[7] دامت برکته حیوته
الشریفه بیت القصیدهٔ خاندان ورع *وتقوی[8] وراس الجریده دودمان
درس[9] و فتویست[10] واز بدایت حال تا نهایت وقت بارشاد مریدان
وافادت *معتقدان ومستعدان[11] قیام نموده ودرمحفل* ارشاد و
آ ث-۲۰۵ افادت[12] راقدان مراقد غفلت را از منامات غوایت[13] وضلالت
ایقاظ کوده و انباه[14] واجب دانسته ونعرهٔ تحسین روحانیان بر
لطایف اقاویل *وغرایب[15] احادیث او اسماع ساکنان ملاء اعلی
را مالامال گردانیده وصیت فضایل ومناقب او بمسامع[16] اهالی
مشارق ومغارب رسیده و دور و نزدیک و ترک وتازیک سر
برخط ارادت واعتقاد او نهاده وحضرت شریفهٔ ما را بمیامن

---

*۱-پ ج: حذف شده . ۲-آ: نپالوده. ۳ ت: افروز. ۴ ج: حذف شده . ۵ج:
الایّام . ٦ پ ج: محیی، ت: جمال. ۷ پ: عبیدالله، ج: عَبدالله .
*۸ ت: حذف شده. ۹پ: درست . ۱۰ پ: قوی است. *۱۱-ت: مستفیدان.
*۱۲-پ ج: وعظ و تذکیر . ۱۳-ت: غوایب . ۱۴-پ: اشباه، ت: اساه،
ج: إِنْباه، آ: ابناه. *۱۵-ت: حذف شده. ۱٦-ج: بمشاهیر .

مواعظ و نصایح دلپذیرش مواد انتباه حاصل شده و هر روز دولتی
مجدد و سعادتی موکد معاین و مشاهد گشته و همگی همت بتعیین
وجهی جهت مدد مادهٔ معاش او و فرزندان و مریدان و متعلقان
او[*] و اخراجات زاویه و سفرهٔ صادر و وارد که آنجا رسند اهتمام
۳۶۲-پ نموده[۱] بنا برین مقدمه[۲] از ابتدای این سال[۳] مبلغ سه[۴] هزار و
ششصد[۵] دینار زر رایج که هر روز ده دینار باشد از مال متوجهات
فلان ولایت بر سبیل ادرار بنام او مجری و مقرر گردانیده شد
و بتیکجیان دیوان در دفاتر و موامرات ثبت کردند و بمتوجهٔ
جزیهٔ اهل ذمّت فلان موضع[*] که مبلغ آن همین مقدار است[۶]
۲۲۴-ب مقاصه کرده با تصرف معتمدان او داده آمد و از جمع آن ولایت
مسقط و مرفوع و از حشو اموال موضوع گردانیده شد تا نوکران او
وجوه ادرار مذکور را از اهل ذمت حاصل کرده بوجه[۷] مصارف
مصالح او مستغرق گردانند[۸] و او بفراغت خاطر بطاعت و
عبادت و نصایح خلایق اشتغال نموده بعد از فراغ از مجالس
۱۶۹-ج افادت[۹] و تذکیر و افشاء اسرار حدیث و تفسیر بر ریاض دولت

---

*۱-پ : او اهتمام نموده، ج : او باشد اهتمام نموده، ت : سفرهٔ حذف شده، ث : او- حذف شده. ۲ ث : حذف شده. ۳-آ ب پ ت : هر سال- افزوده. ۴-آ ب ت : شش. ۵ ت : هشتصد. *۶ پ ج : که همین مبلغ است. ۷ ت : حذف شده.
۸ پ ج ت : گردانیده، ب : گردانید. ۹ پ ج : وعظ.

وجهانبانی[1] ما استمطار[2] امطار نوال از حضرت ذی الجلال واجب
داند چه هرآینه باجابت پیوندد ان شاءالله تعالی بدان سبب
این حکم یرلیغ بالتون تمغاء ضمن[3] نفاذ یافت تا از ابتدای* سال
مذکور[4] حکام ومتصرفان فلان شهر علی اختلاف الطبقات و
تباین الدرجات[5] متوجهات جزیهٔ اهل ذمت را از جمع[6] ولایت
ومدال[7] واهتمام خورمفروز وموضوع دانسته[8] بهیچ وجه از
وجوه برآنجا برات ننویسند وحوالتی نکنند و محصل نفرستند
۳۶۲-پ وقلم وقدم کوتاه وکشیده دارند و بتصرف معتمدان مولانا شیخ
الاسلام اعظم زیدت برکته گذارند وقطعا و اصلا پیرامون نگردند
واین عارفه را دربارهٔ او ادراری مدام[9] مؤبّد مستمر*ومقاصه[10]
وانعامی بلا کلام[11] مخلد[12] مستقر دانسته بعد از طول مدت او براولاد
امجاد[13] و اعقاب انجاب[14] او مادامت السموات والارض* مقرر
و[15] مسلم شمرند وهرسال بمطالبت[16] مجددات احکام ومستانفات
پروانجات مزاحم ومعارض نگردند و برتغییر وتبدیل آن بهیچ وجه
از وجوه اقدام ننمایند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی

۱-پ : جهانیان . ۲ پ ج : اِمْطار . ۳ پ : همایون . *۴-آت: این
سال. ۵-آت : الحالات . ٦-آب پ ت : جمیع . ۷ ت : ملاک .
۸ ث : حذف شده . ۹ ت : حذف شده . *۱۰-ج : حذف شده ..
۱۱-ج : مالاکلام ، پ : ماکلام . ۱۲-ت : حذف شده. ۱۳-ب : وامجاد.
۱۴-ب : وانجاب . *۱۵-ت : حذف شده. ۱٦-پ : حذف شده، ت: بمطالبات

۲۲۳ آ - ت ۲۱۸ الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ومن سعی فی ابطاله فعلیه لعنة
الله والملائکة والناس اجمعین وماویه[1] جهنم وبئس المصیر
جماعت اهل ذمت آنجا می باید که متوجه خودسال بسال با
معتمدان او برموجبی که ازدیوان بزرگ[2] برمتمول ومتوسط و
مقلّ الحال مقررشده جواب گویند وچیزی قاصرنگردانند ومولانا
شیخ الاسلام اعظم را وبعد از انقضاء اطول[3] اعمار اولاد واحفاد
۲۰۶ - ث اورا ما تعاقبوا وتناسلوا حاکم ومتصرف خود دانند وبی برات
ونشان ایشان یکدانگ زر بهیچ[4] آفریده ندهند واگرداده باشند
محسوب نخواهد بود تاحقیقت دانند[5] وکتب فی

۳۶۳ - پ فصل سوم درمعیشت ومقاصه

معیشت وجهی را گویند که پادشاه درحق کسی ارزانی فرماید وتا
آنکس درحیات باشد منقطع نگردد[6] وبعدازوفات[7] او منقطع* و
ساقط شود[8] وچون بمتوجه[9] موضعی مقاصه گردد حکم مقاصه نیز
موقوف برحیات آنکس باشد وبعدازوفات[10] او[11] مسقط گردد
بخلاف مقاصهٔ ادرار[12] که آن ابدی باشد واین فصل مشتمل
بردو نوع است

۱- ب : ماوآه . ۲ پ ج : حذف شده. ۳ ج : اَطْوال . ۴ پ : حذف شده.
۵ ث : داند . ۶ پ : کردد . ۷ ت : حذف شده .
*۸ پ : کردد وساقط . ۹ پ : بتوجّه . ۱۰ ت : حذف شده .
۱۱- ث : حذف شده . ۱۲ ج : اداری .

نوع اول در معیشت

چون شیخ* عزیز نجم الدین[1] مردی مجرد و منقطع است و از مدتی
آ۲۲۴-ب باز در گوشهٔ زاویهٔ خود بطاعت و عبادت حق تعالی و ارشاد
مریدان مشغول و از مواد دنیوی وجهی که مدد مادهٔ[2] معاش و
سبب انتعاش او و مریدان او[3] باشد متعذر[4] از جملهٔ وجوهات
زکوات ارباب اموال که اداء[5] آن شرعاً* برایشان[6] واجبست و
بدیوان بیت المال تعلق[7] گرفته که حلال ترین وجوهات
دیوانیست هر روز مبلغ پنج[8] دینار زر رایج چنانک هرسال
مبلغ[9] یکهزار و هشتصد[10] دینار باشد[11] بوجه معیشت او و مریدان
تعیین رفت تا روز بروز و ماه بماه و سال بسال استیفا نموده در
آ۱۶۹-ج وجه مصالح اخراجات و مصارف ضروریات بمصرف رساند[12] و
آ۳۶۳-پ بطاعت و عبادت مشغول شده در دعاگویی و دولتخواهی افزاید
بدان سبب این حکم[13] یرلیغ بالتون تمغاء همایون نفاذ یافت تا از
ابتدای این سال عمال و گماشتگان بیت المال تبریز علی اختلاف
طبقاتهم مبلغ مذکور را روز بروز و ماه بماه و سال بسال از هر وجه

---

*۱- ت : نجم الدین عزیز . ۲- آ ب ت : حذف شده . ۳ - آ ب پ ت ج : حذف شده . ۴ پ : متعذران . ۵ پ : در . *۶ ث : حذف شده .
۷ - آ ت : حذف شده . ۸ ب : حذف شده .
۹ - آ ب پ ت ج : حذف شده . ۱۰- ث : ششصد . ۱۱ - ت : هرسال - افزوده شده . ۱۲- پ : رسانند . ۱۳ - ج : مکتوب حکم .

که ببیت المال تعلق داشته ونقدتر باشد بامریدان شیخ نجم الدین.
جواب گویند[1] و بهیچ عذر وعلت *معوق و[2] موقوف ندارند و
این عارفه را دربارهٔ او معیشتی مدام وانعامی[3] بلا کلام[4] دانند و
هرسال حکم مجدد نطلبند و بقبضی جاری العاده قناعت نمایند
*و کتب فی[5]

نوع دوم درمعیشت ومقاصه

چون مقدمه حکم سابق را *بدینجا رسانند[6] که بوجه معیشت
او ومریدان او[7] تعیین رفت بعد ازان چنین باید نوشت و
بمتوجهات فلان دیه یا[8] مزرعه که داخل دیوان بیت المال است
۲۲۴-ت مقاصه ومستغرق گشت وبا تصرف او داده آمد تا[9] آن را در
*استغلال آورده[10] وعمارت وزراعت کرده مبلغ مذکور را سال بسال
ازمحصولات وارتفاعات آن استیفا *نماید می باید که[11] آن موضع
۲۱۸-آ را از دیوان بیت المال مفروز[12] دانسته *قلم وقدم کوتاه وکشیده
دارند و بهیچ حال برانجا برات ننویسند[13] وحوالتی نکنند ومحصل
نفرستند واگر بسعی واجتهاد او ومریدان محصولات[14] آن موضع

۱-ج: حذف شده. *۲ ث: حذف شده. ۳- آت: ادراری.
۴ پ ج: مالاکلام. *۵ پ: فی - حذف شده، ت: حذف شده.
*۶ ت: بدنجانب رسانیده. ۷- آب ت ج: حذف شده. ۸ ت: فلان افزوده
۹ ت: او - افزوده. *۱۰- پ: اشغال او. *۱۱- پ: نمایندکه. ۱۲- ت: مقرر.
*۱۳ پ: حذف شده. ۱۴- آت: حذف شده.

۳۶۴-پ ازدیاد یابد بدان علت با ایشان خطابی نکنند[1] و وجه مستزاد
نطلبند و اگر نقصان پذیرد با دیوان بیت المال رجوع کرده وجه
ناقص را استدعا کنند[2] تا از موضعی دیگر جواب گویند

فصل چهارم *در مرسوم[3]

مرسوم وجهی را گویند که از دیوان بکسی دهند درعوض خدمتی
که مباشر آن باشد و آن وجه سالیانه بود[4] چون آنکس
۲۰۶آ-ث ترک آن خدمت کند مستحق استیفاء آن مرسوم نباشد
*و حکم مرسوم را در دو نوع ذکر کنیم و[5] برین موجب باید نوشت
نوع اول چون سعد الدین مسعود[6] مردی جلد *وکافی[7]
۲۲۵-ب و کاردانست و مدتها[8] بمحرری دیوان بزرگ مشغول بوده و
امانت و دیانت و راست قولی[9] و درست قلمی[10] او[11] همکنان
را معلوم و محقق شده هرسال مبلغ[12] دوهزار دینار زر[13] رایج
برسبیل مرسوم محرری بنام او از اصل مال مجری و مقرر
گشت و در دفاتر ثبت[14] افتاد بدان سبب این حکم *یرلیغ بالتون
تمغاء ضمن[15] نفاذ یافت تا اصحاب دیوان بزرگ این مبلغ

۱- ت: حذف شده. ۲- آ ب پ ت ج - کنند. *۳ پ: حذف شده. ۴ ج: حذف شده.
*۵ ج: حذف شده، پ: را در دو نوع ذکرکنیم و - حذف شده. ٦ ث: حذف شده.
*۷ ت: حذف شده. ۸ پ: مدتی. ۹ ج: قلمی. ۱۰- ج: قولی.
۱۱- ب: و. ۱۲- ب: حذف شده. ۱۳- ب: حذف شده.
۱۴- پ: بیت المال. *۱۵- پ: حذف شده.

را سال بسال بنام[1] او بمرسوم مجری و ممضی دانسته بر مواضع مرجوة[2] الحصول برات نویسند چنانک بی زحمت بدو رسد و اگر *خواسته باشد[3] که بموضعی دیوانی مقاصه کند[4] ملتمس او مبذول داشته موضعی کخواهد برو مسلم دارند بشرط آنک

آ ۳۶۴-پ تا بتحریر دیوان مشغول باشد آن موضع[5] را تصرف نماید و اگر ترک گیرد موضع[6] را با تصرف دیوان دهد[7] برین موجب مقرر دانسته تغییر و تبدیل نکنند و هر سال حکم مجدد نخواهند[8]

نوع دوم

چون خواجه[9] قوام الدین حیدر همواره مباشر

ج ۱۷۰- کارهای بزرگ بوده است و *از عهدهٔ آن[10] بر احسن وجوه تفصّی نموده و اکنون براه[11] نیابت[12] وزارت در دیوان بزرگ موسوم است و حسن معاش بر طریقی پیش گرفته که پسندیده[6] خالق و *خلایق است[13] و ابواب *اطماع و توقعات[14] بکلی مسدود گردانیده واجب شد وجهی بر سبیل مرسوم جهت او تعیین کردن تا بمصالح معاش خود صرف نموده بوظایف مهمات دیوان[15] اهتمام نماید بنا برین مقدمه از ابتدای

۱- ت : حذف شده. ۲- آ پ ت ج : مرجوّ. *۳ ج : خواهد. ۴- آ : کنند، ب : کسد، ث ج : کنند. ۵ ت : مواضع. ٦ ت : مواضع، ج : آن مضع. ۷ ج : دهند. ۸ ت : نطلبند. ۹ ت : حذف شده.
*۱۰- ب : حذف شده. ۱۱- پ : برات. ۱۲- ب پ : و - افزوده.
*۱۳- پ : خلقست. *۱۴- ت : طمع. ۱۵- ب پ : دیواني.

*این سال هرسال[1] مبلغ کذا دینارا[2] ازمال ومتوجهات[3] دیوان[4]
۲۲۴-ت آ تبریز[5] بوجه مرسوم اومجری ومقرر گردانیده شد ودردفاتر
و موامرات ثبت افتاد بدان سبب این[6] حکم یرلیغ[7] بالتون
تمغاء ضمن نفاذ یافت تا اصحاب دیوان بزرگ مبلغ مذکور[8]
راسال بسال برمتوجهات تبریز اطلاق کرده[9] از نقدتر وجهی
حوالت کنند متصرفان تبریز در رسانیدن این[10] وجه بهیچ
وجه ازوجوه تعلل وتوقف ننمایند وپیرامون اعذار و
موانع نگردند وبیک دفعه تسلیم معتمدان اوکنند و یافته
۳۶۵-پ وصول بستانند تا از ایشان محسوب افتد*وکتب فی[11]

فصل پنجم در تخفیف *دو نوع[12]

نوع اول تخفیف[13] یکسالی

۲۱۹-آ درین وقت چون کدخدایان ورعایاء فلان موضع[14] بدیوان
آمدند وعرضه داشتند که درین سال ازعبورلشکروانقطاع[15]

---

*۱- ب : ان سال بسال ، ج : هرسال - حذف شده . ۲ پ :
حذف شده ، ب ت : دینار . ۳ ب : دیوانی اهتمام نماند-افزوده
۴-آ پ ت : دیوانی . ۵ پ ج : حذف شده . ٦ ب : مکتوب-افزوده
۷ پ : حذف شده . ۸ پ :کذا دینا . ۹ -آ :حذف شده ،ت :
کنند و . ۱۰ - ت : آن . *۱۱ - آ ب پ ت ج :حذف شده
*۱۲- پ ج : حذف شده . ۱۳ - ت : حذف شده .
۱۴- ب : مواضع ، ت : حذف شده . ۱۵ - ث : انفطاع .

مطر[1] لا انقطع[2] ولا عبر[3] اکثر ارتفاعات ایشان نقصان یافته است و آن مقدار غلات نمانده که وجه[4] معاش ایشان را کافی و اخراجات ضروری را وافی باشد اگر از متوجهات دیوانی که بمطالبت آن لایزال[5] *[6]مطالب[7] و بخطاب تشدید و تعنیف[8] مخاطب[9] اند[6]* تخفیفی رود[10] تا بتدبیر تخم جهت شخم مشغول شوند و اساس عمارت و زراعت مجدد بران

آ۲۲۵-ب نهند[11] در دعاگویی و دولتخواهی افزایند چون سخن ایشان متضمن صدق بود[12] و اختلال احوال رعایا بکرات معلوم شده از جمله متوجهات که ایشان را بدیوان می باید داد مبلغ ده هزار دینار بتخفیف مجری و مقرر گشت* و حکم رفت[13] که در دفاتر[14]

۲۰۷-ث و موامرات ثبت کنند بدان سبب این حکم یرلیغ* بالتون تمغاء[15] همایون[16] نفاذ یافت تا متصرفان آنجا مبلغ مذکور را از متوجهات سنهٔ تسع و خمسین خانی دربارهٔ ایشان[17] تخفیفی مجری و ممضی شناسند و بدین علت درین سال از

۱-ب: مکر. ۲ث: انفطع. ۳ پ: غیر، ت: عر. ۴ پ: حذف شده.
۵ ب: لازال. *۶-۶* پ ج: مشدّد و معنّف اند، ت: و مخاطب نشدند و تعنیف مخاطب اند. ۷ ب: حذف شده. ۸ ب: تعویف. ۹ ث: مخطاب.
۱۰-ج: باشد. ۱۱-پ: نهد. ۱۲-ب: حذف شده. *۱۳-آت: حذف شده.
۱۴-آت: دفتر. *۱۵-پ: بالتمغا. ۱۶-ت: ضمن همایون، ث: قانون، ج: ضمن. ۱۷-ت: حذف شده.

آ۳۶۵-پ ایشان مطالبتی ننمایند[1] و محصلان راکه جهت تحصیل آن وجه فرستاده باشند[2] بازخوانند و قطعا و اصلا پیرامون ایشان نگردند[3] و من سعی فی ابطاله فهوعندالله مأثوم وعندالناس مذموم

نوع دوم تخفیف[4] ابدی

چون شیخ کمال الدین مردی درویش ومستحق وصاحب عیال است[5] واز جملهٔ حطام دنیوی[6] باغچه ای دارد که مدد مادهٔ معاش او از آنجاست ومتوجهٔ دیوانی آن هر سال مبلغ دویست دینار ست حکام ومتصرفان دهخوارقان جهت مطالبت آن مبلغ[7] اورا زحمت می رسانند وبدان واسطه ازطاعت وعبادت* و درویشی[8] و توجه بعبودیت حق تعالی باز می ماند التماس کرد که اگر آن را بتخفیف ابدی[9]
آ۱۷۰-ج دربارهٔ او[10] مجری دارند[11] در دعاگویی ودولتخواهی افزاید چون استحقاق او ظاهر بود و جمعی برین[12] مطلوب* و تقرر او[13] اقامت شهادت کردند ملتمس مبذول[14] داشته

۱-ب: نماید . ۲ ث: شد. ۳ ت: نگردد . ۴ ت: درتخفیف . ۵-آ ت: حذف‌شده. ٦ پ: دینوی، ث: دنوي، ب: دینوی. ۷ ج: وجه. ۸* ت: حذف شده. ۹ ت: آنرا - افزوده. ۱۰-ب: حذف شده. ۱۱-آب: دارد، ت: دارد تا . ۱۲-ب پ: بدین ۱۳*-پ ج: حذف‌شده، ت: و تقریر او. ۱۴-ت: او مبذول او

21-2 461

۲۲۵-ت مبلغ مذکور را که متوجه باغچهٔ اوست بتخفیف[1] مجری داشته شد و در دفاتر و موامرات ثبت افتاد بدان سبب این حکم یرلیغ *بالتون تمغاء[2] ضمن نفاذ یافت تا از ابتدای این سال الی ما بعدها من الشهور والاحوال[3] حکام دهخوارقان مبلغ مذکور را [4*]بتخفیف ابدی[5] *بنام او[6] مجری* و مقرر[7] دانسته

۳۶۶-پ از حشو اموال آنجا موضوع و* از قلم[8] مسقط و مرفوع شناسند و بعد الیوم از باغچهٔ او[9] بهیچ وجه از وجوه چیزی نطلبند و این عارفه را در بارهٔ او[4*] تخفیفی مدام موبذ[10] و صنیعه ای بلا کلام[11] مخلد دانسته بعد از و اولاد و اعقاب او را ماتوالدوا و تناسلوا نسلاً بعد نسلٍ و عقباً بعد عقبٍ الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین[12] مصفی و موفی شمرند و هر سال حکم مجدد نطلبند و مغیّر[13] و مبدل[14] را مستوجب[15] لعنت ابدی و سخط سرمدی دانند

۲۱۹-آ فصل ششم در معافی و مسلمی *سه نوع[16]

۱- ج : ابدی - افزوده. *۲ پ : بالتمغا. ۳ پ ج : والسنین.

*۴-*۴ ب : از - بتخفیف - تا - در بارهٔ او - حذف شده. ۵ پ : حذف شده

*۶ ج : حذف شده. *۷ ج : حذف شده. *۸ ج : حذف شده.

۹ پ : شیخ. ۱۰- پ ت : وموبد. ۱۱- پ ج : مالاکلام.

۱۲- آ : الرازقین. ۱۳- پ : نغیّر. ۱۴- پ : تبدّل.

۱۵- پ : موجب. *۱۶ - ج : حذف شده.

نوع اول حکام[1] و متصرفان* و بتیکجیان[2] سلطانیه* علی اختلاف طبقاتهم[3] بدانند که مریدان* شیخ مرحوم[4] شهاب الدین قلندر رحمة الله علیه بعد از تقدیم[5] دعاگویی دولت قاهره لا زالت مشرقة زاهرة[6] عرضه داشتند که مزرعه فلان وقف زاویهٔ ایشان است و تاغایت از متوجهات دیوانی معاف و مسلم بوده و چیزی بدیوان نمی داده اند و احکام بذکر آن ناطق درین وقت برخلاف معهود مطالبتی می کنند و جماعت درویشان و قلندران از وقت خود باز می مانند التماس کردند
۲۲۶-ب که اگر حکمی بامضا نفاذ یابد و برقرار آن مزرعه باعفا و مسلمی اختصاص یافته در دفاتر دیوان و موامرات بتجدید
۳۶۶-پ آ مثبت[7] گردد در دعاگویی و دولتخواهی افزایند[8] چون ملتمس ایشان براه بود و استحقاق ظاهر و لایح مبذول داشته حکم یرلیغ* بالتون تمغاء[9] ضمن نفاذ یافت و از ابتدای سنهٔ فلان
۲۰۷-ث آ آن مزرعه را از مزارع دیوانی* و اربابی[10] مفروز گردانیده بمعافی و مسلمی برایشان مقرر داشته[11] شد تا در عمارت و زراعت

۱- ب : ونواب - افزوده . *۲ ب : حذف شده . *۳ ت : حذف شده . *۴ - آ ت : شیخ - حذف شده ، پ : مرحوم شیخ ۵ ج : حذف شده . ٦ پ : حذف شده . ۷ پ : ثبت . ۸ پ : افزاید . *۹ پ : بالتمغا . *۱۰- ج : حذف شده ، ب : وارنی . ۱۱-آ ب پ ت ج : گردانیده ..

آورده محصولات وارتفاعات را بروجه معاش خود مستغرق گردانند حکام آنجامی باید که بعد الیوم قطعا واصلا برانجابرات[1] ننویسند وحوالتی نکنند ومحصل نفرستند وقلم وقدم کوتاه و کشیده دارند ونام آن را از دفاتر ولایت[2] بیرون اندازند و این عارفه را دربارهٔ مجاوران زاویه وجماعت قلندران وجوق ایشان معاف ابدی ومسلم سرمدی شناسند وبتقلب ادوار وتبدل قرون واعصار* متقلب ومتبدل ندانند و[3] پیرامون آنجا نگردند وبهیچ وجه از وجوه مطالبتی ننمایند و هرسال حکم مجدد نطلبند ومغیر ومبدل را مستوجب[4] لعنت ایزدی ومستحق غضب الهی دانند

نوع دوم درین وقت چون عرضه داشتند که مولانا
شیخ بزرگوار* یگانهٔ روزگار[5] قطب الوقت* جلال الملة
والدین[6] همدانی دامت برکته از علمای پرهیزکار* ومشایخ[7]
دین دار تقوی کردارست وشرف علم نافع را باعمل صالح آ۲۲۵-ت
جمع گردانیده*[8] وصیت تقوی وتشرع را باوج آسمان رسانیده ۳۶۷-پ
ومسکن ومنزل خود را بدار العلم والعمل موسوم کرده[9] وشرایف*[8]

۱-آ: بروات. ۲ ج: ولایات. *۳ ج: حذف شده.
۴ پ: موجب. *۵-آ ب ت: حذف شده. *۶ پ ج: تاج الملة والدین، ت: جلال الدین. *۷-آ ت: حذف شده. *۸-*۸ ت: از - و. صیت - تا - شرایف - حذف شده. ۹ ث: کردانیده.

[*1]اوقات را دران مقام بارشاد مریدان و افادت مستفیدان
مستغرق داشته وسفرهٔ انعام عام جهت خاص وعام علی ۱۷۱-ج
کرور الدهور والاعوام طلباً للثواب و رَوْماً[2] للاحتساب
گسترانیده[*1] و دم وقدم [*]و قول[3] وقلم راجهت اتمام[4] مصالح انام
در کار آورده و یک لمحه بی تحری مراضی ایزدی بسر نبرده
مگر حکام همدان ملک ریزهٔ اوراکه محصول آن بوجه سفرهٔ
صادر و وارد وصلحا وفقرا مستغرق است بمطالبت مال و
متوجهات وتکالیف واخراجات وسایر مؤنات مزاحم می
کردند و اوقات عزیز آن بزرگ رامکدر ومشوش می دارند
وبدین واسطه دروظایف ارشاد و افادت طالبان[5] فتوری
می افتد استماع این معنی بخاطر موثر آمد و ازین تاریخ
باز[6] املاک واسباب اورا از مسقّفات[7] ومستغلّات از
مطالبت مال و متوجهات وحقوق دیوانی و اخراجات و
زواید وعوارض و تکالیف وتخصیصات[8] وتوزیعات [*]و
نماری[9] و قسمات[10] وباغ شمار[11] وخانه شمار[*12] وسرشمار[13] ۲۲۰-آ

[*1]-[*1] - ت : از - اوقات - تا - گسترانیده - حذف شده. ۲- آ : ردما، ب : رماً، پ : مربا. [*]۳ ت : حذف شده. ۴- آ ب ت :حذف شده. ۵ ت :حذف شده ۶- آ: حذف شده. ۷ پ: مسفقات. ۸- آ : تحصیصات وتوقعات، ب :تحصصات وتوقعات، ت : تحصصات وتوقعات، ث : تحصصات، ج: تخْصیصات. [*]۹ پ ت : حذف شده. ۱۰- ت: تقسیمات. ۱۱ ت: شماره. ۱۲ ت : شماره. [*]۱۳- ت: حذف شده

آ۲۲٦-ب و سایر مؤنات معاف و مسلم* گردانیده شد[1] بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا حکام همدان علی اختلاف طبقاتهم اسامی
آ۳٦۷-پ آن مواضع[2] را از دفاتر[3] همدان بیرون اندازند و من بعد بهیچ[4]
*وجه ازوجوه[5] بجلیل[6] و حقیر و نقیر و قطمیر[7] اصلاً و ابداً
مزاحم و متعرض اکره و مزارعان وخدام و متعلقان اونگردند
و از مزارعان مستغلات ومستاجران[8] مسقفات[9] مطالبتی
بایّ وجهٍ کان نکنند ومال و متوجهات[10] املاک او را ازجمع[11]
اموال موضوع واز دفتر مسقط و مرفوع دانند واین صنیعه
را درحق او بزرگ معافی مدام ومسلمی *بلاکلام[12] شناسند و
بعد از امتداد مدت او اولاد واعقاب او را ماتوالدوا وتناسلوا
استبقاء[13] این[14] عارفه و*استیفاء این[15] صنیعه موفّی وموفّر شمرند
و از ایشان و متعلقان ایشان بدین[16]* علل و اسباب[17] مطالبتی

---

*آ - ت : کرداند . ۲ پ ث : موضع . ۳ ث : دفتر . ۴ ث :حذف شده . *۵ - آ ب ت ث : حذف شده . ٦ - آج : بحلیل ، ب : بحلیل ، ت : تحلیل . ۷ - آ ب ت : وجه از وجوه - افزوده ، ث: بهیح وجه از وجوه - افزوده . ۸ ب : مستاحرات . ۹ پ : مسفقات ، ث : مسقفات . ۱۰ - آ ب پ ج : متوجه . ۱۱ - آ ب ت : جمیع . *۱۲ - پ ما کلام . ۱۳ - ب : استفاء ، پ : حذف شده ، ت : استیفاء ، ث : استیفاء . ۱۴ - پ : بدین ، ت : ان . *۱۵ - ب : اسیفای اس ، ت : حذف شده ، ث : استیفاء این . ۱٦ - آ ب ت : حذف شده . *۱۷ - پ ج : شناقص .

۲۰۸-ث ننمایند و بر تغییر و تبدیل این حسنه بهیچ وجه از وجوه اقدام ننمایند مغیّران[1] ملعون ازلی و مغضوب[2*] لم یزلی[3] باد

نوع سوم درین وقت چون استماع افتاد که قریهٔ سعید[4] آباد بر شارع[5] عام است[6] و رؤسا و کدخدایان آنجا علی الدوام برعایت صادر و وارد قیام می نمایند[7] و جهت طوایف مسافران از توانگر[8] و درویش و مغول و تاجیک شورپائی[9] مرتب می دارند و بهیچ وقت درین وظیفه اهمال نمی افتد مرحمت جبلی که شامل حال کافهٔ[*] عالمیان است[10] مقتضی

۳٦۸-پ اعفاء ایشان از مطالبت مال[11] و متوجهات شد[12] بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز متصرفان ناحیت مهرانرود علی اختلاف طبقاتهم بعلت[*] مال و[13] متوجهات و حقوق دیوانی قطعا و اصلا مزاحم و متعرض[14] روسا و کدخدایان و رعایا و مزارعان[*] و مقیمان[15] و متوطنان قریهٔ سعید[16] اباد نشوند و بزواید و عوارض و اخراجات و تکلیفات

۱- آ ب ت : این . ۲ ج : مبغوض - درحاشیه - مغضوب . افزوده .

*۳ ب ج : سرمدی . ۴ پ : سعد ، ت : سعد . ۵ ت : برشاع .

٦ ت : افتاده است . ۷ پ : می نماید . ۸ پ : نوکر . ۹- آ پ: شوربای، ب : سوباسی ، ت : سوربای ، ث ج : شورباسی . *۱۰ ث : حذف شده .

۱۱- ت : حذف شده . ۱۲- ب: باشد . *۱۳- پ : حذف شده . ۱۴- ت : نکردد - افزوده .

*۱۵- ث : حذف شده . ۱٦- پ : سعد .

و تخصیصات و قسمات و بهیچ شلتاق[1] معهود و غیرمعهود
از ایشان توقعی ندارند و تا ایشان برین[2] عادت پسندیده مستمر
۲۲۶-ت باشند حکام و متصرفان در هیچ وقت و زمان مزاحم
و متعرض[3] ایشان[4] نگردند تا بفراغت خاطر بوظیفهٔ دعاگویی
و دولتخواهی ما قیام نمایند و هرآینه مستجاب گردد* ان
شاء الله تعالی[5] تغییرکنندهٔ این عارفه ملعون ابدی و
مطرود سرمدی باشد

فصل هفتم در ابطال قواعد ذمیمه[6]

*مشتمل بر[7] سه نوع

۱۷۱آ-ج **نوع اول** امرا و حکام و نواب و متصرفان و بتیکجیان و
صدور و اکابر سلماس بدانند که درین وقت جمعی از کدخدایان
آنجا آمدند و نمودند که چون مال و متوجهات* و حقوق[8] دیوانی
از اصل[9] و فرع و حق التقریر و توفیر و وجوه[10] شوسون[11] و اخراجات
۳۶۸-پ شهر و ولایت چنانک* از دیوان[12] مقرر شده و موامره بران
مشتمل است جواب می‌گویند حکام بیرون این[13] وجوهات
بهر وقت وجهی بدل خود خارج مال تحصیص کرده بحوالت

۱- آ ث : سلتاق . ۲ ث : بر ایشان . ۳ ب: متصرف، ت: متعارض.
۴ ج: حذف شده ، *۵ پ ج: حذف شده . ۶- آ : حذف شده . *۷ ت: حذف شده . *۸ ث : حذف شده . ۹- آ ت: مال- افزوده . ۱۰- ت: وجه . ۱۱- آ ب ت ث: سوسون، پ: مرسوم . *۱۲- ت: حذف شده . ۱۳- آ ب ت : ان

۲۲۷-ب محصلان متغلب وعوانان بی راه از ایشان بزخم چوب و
شکنجه می ستانند وجهت نوکران خود نیز که درهیچ* وقت
و[1] زمان معهود نبوده وجهی[2] بردکانها می نویسند وبیرون اجور
۲۲۰-آ واخراجات ازمستاجران[3] بتکلیف می طلبند وجمعی را نیز آ
بر دروازهای شهر که درتتغاولی و راهداری ودروازه بانی مدخل
نداشته *بازداشته[4] ازمجموع چهارپایان ازاسب واستر* و
اشتر[5] و درازگوش وگاو وجهی می ستانند وازگوسفندان که در
شهر می آورند بهر*صدسر[6] یکسر می گیرند وبرغیراین از انواع
منکرات ومخطورات اقدام می نمایند واهل شهرو ولایت را
بکلی معذّب ومشوش می دارند[7] اگر بکمال مراحم[8] وعواطف
تدارک نرود اکثرجلاء وطن کرده دراطراف متفرق[9] خواهند[10] شد
این معنی[11] ازجملهٔ مستنکرات نمود وهمت برتلافی[12] آن مصروف
ومقصورگشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت وخواجه قوام
الدین رافرستاده شد تا بتفحص این[13] قضایا اشتغال نموده[14] و
۳۶۹-پ تحقیق بلیغ کرده اگر برین[15] موجب باشد که کدخدایان تقریر

---

* ۱ - آ ت : حذف شده . ۲ - آ ت : بروجهی . ۳ ت : مستاجرات . * ۴ ت : حذف شده . * ۵ ج : حذف شده ، آ ب پ ت : وشتر . * ۶ - آ ت : یک صدسر کوسفند . ۷ ت : می داند . ۸ ت : مزاحم . ۹ ت : مشرق .
۱۰ - ت : خواهد . ۱۱ - آ ت : نوع . ۱۲ - ت ج : تلاقی
۱۳ - ج : آن . ۱۴ - ب ج : نماید . ۱۵ - ب : زین .

کرده اند هرچه حکام ومتصرفان* ونوکران[1] وگماشتگان ایشان بدین شناقص و شلتاقات[2] از رعایا ستده باشند تمامت را استرداد نموده تسلیم رعایا کند وعذر ودفع بهیچ وجه از وجوه مسموع ندارد[3] تا بعد الیوم هیچ آفریده ازحکام ومتصرفان وبتیکچیان ومتغلبان وغیرهم[4] برین نوع بی راهی اقدام ننمایند[5] واگر دربعضی قضایا بعرضه داشت احتیاج افتد بی توقف بعرض رسانند تاحکم آن بروجه شریعت ومعدلت وقانون یاسا و یاساق کرده شود[6] حسبة الله تعالی وطلباً لمرضاته مجموع قواعد ذمیمه راکه موجب خلل وخرابی وخسارت ومضرت خلایق باشد درجمیع ممالک عموماً[7] و ازان ولایت[8] خصوصاً مرتفع گردانیدیم واحکام موکد بلعنت بتمامت اطراف ارسال رفت اگر بعدالیوم هیچ آفریده ازحکام وغیرهم بیرون مال ومتوجهات ووجوهاتی که ازدیوان بزرگ تعیین رفته ازرعایا
۲۲٦آ-ت چیزی ستده باشند[9] بعدازآنک درعوض یکدینار* دودینار[10] استرداد رود درگناه و بازخواست بلیغ آیند تا حقیقت

---

*۱-ت : حذف شده . ۲ ب : سلماقات ، پ ت : شلتاق .
۳-آت : ندارند ، ث : ناخوانا . ۴- درنسخهٔ «ث» یک ورق یعنی صفحهٔ ۲۰۸آ - ۲۰۹- افتاده است . ۵-آ: نمایند ، ب: نماید ، ت:حذف شده . ٦پ : جه -افزوده . ۷ ج : حذف شده . ۸ ت : حقیر- افزوده. ۹ ب پ ت : باشد . *۱۰-ب : حذف شده .

دانند تغییر کنندهٔ این[1] صنیعه در لعنت و سخط باری[*] تعالی و ملائکه و انبیا علیهم السلام باد[2]

نوع دوم حکام و متصرفان مرند بدانند کی درین وقت متولیان موقوفات آنجا[3] آمدند و نمودند که محصولات وقفی را بموجب

۱۷۲-ج شروط واقفان بمصارف مشروعه مستغرق می‌گردانند و عشری که از دیوان بزرگ[4] جهت حکام[5] وقف معین شده جواب می‌گویند بهر وقت جمعی از متغلبان بمطالبات[6] ناواجب و مخاطبات[7] بی راه ناوارد مزاحم ایشان می‌شوند و بتشدید و تعنیف خطاب می‌کنند[8] و گوسفند و تغار و شراب و مرغ و حوایج از مواضع وقفی بزور[9] می‌ستانند و هیچ آفریده منع ایشان نمی‌کند[10] و چون متولیان مردم ضعیف حال اند[11] از عهدهٔ این تکالیف بیرون نمی

۲۲۷-ب آیند و محضری که اهالی آنجا درین باب نوشته بودند بعرض رسانیده[12] التماس تدارکی کردند[13] بدان سبب این حکم نفاذ یافت و پهلوان محمود را که مردی عادل نفس[14] و کافی و کاردان

۲۲۱-آ است فرستاده شد تا آن جماعت را حاضر[15] گردانیده و

۱- ت : ان . * ۲ پ : باشد ، ج: علیهم السلام - حذف شده .
۳ ج : حذف شده . ۴ ج : حذف شده . ۵ ت : حذف شده .
٦ ب : بمطالبت ، ت : بمطالبان . ۷ ت : محاطبان . ۸ ب : میکوید .
۹ پ : ازو . ۱۰-ب : نمی‌کنند . ۱۱- آ ب ت : حذف شده . ۱۲-ت: رسانیدند.
۱۳- ت : نمودند . ۱۴-ت : حذف شده . ۱۵-ت : خاطر .

بغور این قضیه رسیده چون صدق سخن متولیان بوضوح پیوندد هرچه آن جماعت از ایشان ستده باشند* تمامت را[1] استرداد نموده تسلیم مستحقان کند[2] و مبلغ یکهزار دینار

۳۷۰-پ جهت خاصهٔ خود از ان[3] متغلبان بستاند تا این معنی موجب انزجار کلی ظلمه و متعدیان شود و اگر[4] برحرکتی که موجب قتل[5] باشد اقدام نموده باشند بی توقف بیاسا رساند[6] تا مجموع طوایف را معلوم گردد که برهیچ آفریده از اصحاب[7] ظلم و تعدی ابقا نخواهیم کرد و داد مظلوم از ظالم خواهیم ستد تا این معنی حقیقت دانند

نوع سوم حکام و متصرفان فلان موضع بدانند کی درین وقت استماع افتاد که جمعی از خربندگان[8] و سگبانان وغیرهم لایزال در بازارهای آنجا[9] تعدی می‌کنند و از دکانداران ضعیف حال بالزام و اجبار وجهی می ستانند* و از تبعهٔ حرمة مال المسلم کحرمة دمه نمی اندیشند[10] و بعضی از ان ضعفا و عجزه ترک دکان داری کرده[11] از تدبیر قوت خود

---

*۱- ب : ازاشان باز ، ت : حذف شده ، ج : تمامت .

۲ ب : کنند . ۳ پ : از . ۴ پ : حذف شده .

۵ - آ ب ت : قصاص . ۶ ب پ : رسانند .

۷ پ ج : ارباب . ۸ پ : اخربندکان . ۹ ب : حذف شده . *۱۰-پ ج : حذف شده . ۱۱- آ ب ت : کرده اند و .

وعیال باز*مانده اند و[1] روزگار بتقتیر[2] و تنغیص[3] بسر می
برند این معنی موجب استنکار واستکراه تمام شد بدان
سبب[4] این حکم[5] نفاذ یافت و محمد خواجه را فرستاده شد
تا بتفحص این[6] قضیه[7] مشغول شده چون مشاهده کند که
آن مفسدان برین حرکات ناپسندیده اقدام*می نمایند[8] و[9*]
اموال بندگان خدای تعالی که باخون[10] ایشان مساویست برخود
حلال می دانند[9*] مقدمان ایشان را که برین قضایا باعث و
محرّض باشند بیاسا رساند[11] وشاگرد پیشگان را کی برفضولی
و بی راهی و تعرض خلایق[12] اقدام نمایند برسرهو بازاری
چوب زنند و تشدید و تعنیف مکرر گردانند واهالی شهر آ۳۷۰-پ
و بازاریان را بعنایت* و مرحمت[13] مرفّه[14] و مستظهر گردانیده[15]
مقرر کنند[16] که اگر بعد الیوم امثال آن مفسدان[17] بر بی راهی
اقدام نمایند و بیکدانگ زرو یکمن بار[18] مزاحم ومتعرض هیچ ۲۲۷-ت
آفریده شوند باتفاق قضاة وحکام بمنع و دفع ایشان[19]

---

*۱-آب ت : مانده . ۲-آ: بتفتیر، پ : بتغییر، ت : سعر . ۳ پ: بتعیض
۴ ب: موجب . ۵ ج : برلیغ -افزوده . ٦ ت : آن . ۷ ت : قصه. ۸-آت:
نمایند، ب: نماید . ۹*-۹* پ ج : حذف شده . ۱۰-ت : خوان. ۱۱-ب: رسانند
۱۲-آب ت : بتقویت امامان (ت : اقایان) ایشان -افزوده. ۱۳*-ج : حذف شده
۱۴- ب : مرفه الحآل . ۱۵- ب : کردانند . ١٦- ب : کنند .
۱۷- پ : قوم ، ج : طوایف . ۱۸- ت : غله . ۱۹-ب : آن .

مشغول گردند و بدین جانب اعلام نکنند چه بدین واسطه از
آ۱۷۲-ج ایشان قطعا و اصلا بازخواست نخواهد رفت[۱] تا آسوده
خاطر باشند و بفراغت در دولتخواهی افزایند چه هر آینه
مستجاب گردد ان شاء الله تعالی

فصل هشتم در رفع[۲] فواحش و منکرات

سه نوع

نوع اول امرا وحکام و سادات* وقضاة[۳] و متصرفان و
بتیکجیان اردبیل بدانند که درین وقت جمعی از مشایخ وصلحا
و ارباب قلوب اینجا آمدند و بعد از اقامت[۴] وظایف[۵] دعا
۲۲۸-ب گویی و دولتخواهی عرضه داشتند که پیش ازین عادت نبوده
که فواحش و منکرات بر شوارع[۶] نشینند تا اهل صلاح را در
وقت تردد نظر بر ایشان نیفتد درین وقت جمعی که کنیزکان
فواحش[۷] دارند ایشان را بخلاف معهود بر راهها می نشانند[۸]
وصلحا وارباب* ورع و[۹] تقوی را نظر بران *منهیات و
منکرات[۱۰] می افتد وشرعا روا نیست وجمعی نیز که برشرب
آ۲۲۱-آ شراب[۱۱] اقدام می نمایند* مست شده[۱۲] در بازارها متعرض

۱- ت: شد. ۲ پ ت: دفع. *۳ ب: حذف شده. ۴ ج: حذف
شده. ۵ پ: حذف شده. ۶ ت: شوانع. ۷ ت: حذف
شده. ۸ ت: می ستانند. *۹ ت: حذف شده. *۱۰- پ ج: حذف
شده، ب: منهیان ومنکرات. ۱۱- پ: حذف شده. *۱۲- پ ج: حذف شده.

۳۷۱-ب مردم و مزاحم اهل صلاح می‌شوند التماس کردند که اگر[1] این منکرات[2] را مرفوع و مال آن را از حشو[3] اموال[4] موضوع گردانند[5] در دعاگویی و دولتخواهی افزایند چون اجابت ملتمس ایشان موجب رونق و تقویت دین اسلام بود[6] و از منع[7] آن تفاوتی زیادت در مال دیوان[8] ظاهر نمی‌شد آن مال را که متوجه فلان فواحش *و حق البیمانچه[9] و تمغاء شراب آن موضع[10] است *و مبلغ آن[11] ده هزار دینار درباب وضع آوردیم و بالکلیه مرفوع و موضوع گردانیدیم[12] بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سنه تسع وخمسین خانی الی ما بعدها من الشهور و السنین فواحش ومنکرات و محرمات را از شراب[13] و سایر مسکرات[14] مرفوع دانند و مال آن را از حشو اموال موضوع شناسند متصرفان وبتیکچیان آنجا *بعد[15] الیوم فلان[16] فواحش و مال تمغاء شراب و بیمانچه[17] از هیچ آفریده نطلبند و درین باب قلم[18] بر[19] کاغذ ننهند و اگر[15]*

۱- ب: حذف شده. ۲ت: منکران. ۳ت: حنسوال. ۴پ: مال.
۵پ: گردانید. ٦ت: حذف شده. ۷ج: رفع. ۸پ: دیوانی..
*۹ ب ت: حق السمانجه، پ: حذف شده. ۱۰- پ: موضوع. *۱۱- ب: حذف شده، پ: ومبلغ. ۱۲- آپ ت: گردانید. ۱۳- ت: حذف شده. ۱۴- پ ت: منکرات. *۱۵- *۱۵- ب: از بعد الیوم- تا- واگر- حذف شده. ١٦- ج: حذف شده
۱۷- پ ج: بیمانجه، ت: بمانخه. ۱۸- ت: حذف شده. ۱۹- ت: در.

20-3 461

بعد الیوم فواحش را بر راهها ببینند یا[1] معلوم کنند که کسی
شراب[2] ریخته خواتین فواحش را بباز خواست بلیغ وجنایت[3]
مخاطب گردانند و ریزنده و فروشندهٔ شراب را در گناه آرند و
مال اورا خاص دیوان کنند هرکس که برخلاف این معانی[4]* اقدام
آ۲۲۱-پ نماید[5] بعد از آنک بمواخذت[6] بلیغ مواخذ و *بمعاقبات اکید[7]
معاقب گردد در لعنت و سخط باری تعالی و ملائکه و انبیا علیهم
السلام آید[8] تا حقیقت دانند

نوع دوم بدانند که درین وقت چنان عرضه داشتند
که درحدود زاویهٔ شیخ بزرگوار صلاح الدین موسی دامت برکته
جمعی بر فروختن شراب ونشاندن فواحش بر راهها ودرخانها
آ۲۰۹-ث اقدام می نمایند و زهاد و متعبدان را که بدان زاویه می آیند نظر
آ۲۲۷-ت بران می افتد وصفای اوقات ایشان تکدر می یابد بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام ومتصرفان سراه[9] ازین تاریخ
باز جمعی را که بر منهیات[10] اقدام نمایند چون فروختن شراب[11]
و نشاندن فواحش وقحاب[12] بیرون شهر بموضعی معین[13] فروآرند
تا جمعی را که با آن[14] طایفه اختلاطی[15] باشد آنجا روند وزهاد

۱- آپ: تا، ب ت: با. ۲- ت: حذف شده. ۳- آت: جنایات. ۴- ج: معنی.
۵* ب: روند. ۶- پ: بموخذات. *۷ پ: حذف شده. ۸- ب ت: ایند
۹- ج: سُرَاه. ۱۰- ب: منهیآن. ۱۱- ب: حذف شده. ۱۲- ب: بحات
۱۳- ت: حذف شده. ۱۴- پ ج: این. ۱۵- ت: اخلاطی.

وعباد شهررا در تردد و آمدشد نظر برمنکرات ومحرمات
۱۷۳-ج نیفتد اگر حکام از روز وصول این حکم تا ده روز دیگر آن
جماعت را بیرون شهر[1] نفرستند[2] درمحل خطاب بلیغ
آیند تا حقیقت دانند

نوع سوم حکام *وقضاة[3] ومتصرفان اهر بدانندکه درین
وقت چنان عرضه داشتند[4] که جمعی عورات مسلمان[5] بواسطهٔ
۲۲۸آ-ب عجزی[6] که باحوال ایشان راه یافته بارتکاب منهیات مشغول اند
۳۷۲-پ ودر امکنهٔ فواحش وقحاب ساکن شده برخلاف شریعت اقدام
می نمایند این معنی بغایت مستنکر ومستکره است بدان سبب
این حکم نفاذ یافت *تا حکام وقضاة تفحص وتحقیق احوال آن
عورات کرده[7] چون مسلمان[8] باشند واز عجز واضطرار[9] بر
ذمایم حرکات اقدام نمایند ایشان را *ازان حالت[10] منع کرده
بشوهران دهند واگر بعضی را بقدر برخت ریزه احتیاج باشد از
۲۲۲-آ مال دیوان مرتب داشته تسلیم کنند[11] متصرفان را در وقت

۱- آ پ : حذف شده. ۲ پ : نفرستد. *۳ ت : حذف شده. ۴ پ : داشتن
۵ پ ت ج : مسلمانان. ٦- آ ب : عجزهٔ ، پ : عجز. *۷ پ : تا
ان عورات طلبیده وتفحّص وتحقیق کرده ، ج : تاحکام وقضاة آن عورات
را طلبیده وتفحص وتحمق کرده ، ت : حکام وقضاة -حذف شده، آ ب ت: کرده-
حذف شده. ۸ ب پ ت : مسلمانان - ۹ - آ ب : اضطراب.
*۱۰- پ ج : حذف شده. ۱۱ - پ ت : کند.

20-2 461

محاسبه مجری افتد واگر مرتدع ومنزجر نگردند اجراء حکم شرع[1] برموجب فرمودهٔ شارع صلی الله علیه وسلم واجب دانند[2] تافساد ایشان بدیگر عورات مسلمانان سرایت نکند مخالف[3] درمحل[4] بازخواست بلیغ آید[5] تاحقیقت دانند

فصل نهم در تدارک مافات[6] ازخسارت وغیرآن

سه نوع

نوع اول درین وقت چون مریدان شیخ الاسلام اعظم صدر الملة والدین دامت برکته نمودند که* محصولات مزرعه ای را که[7] وقفست[8] برمصالح زاویهٔ متبرکهٔ ایشان وحاصل آن[9] پنجاه جریب غله درین سال ملخ بتلف آورده وخورده است وبدین[10] واسطه معاش ایشان[11] ضیقی تمام یافته چون همگی همت برتدارک مافات وتلافی مختلات[12] وجبر کسر[13] ورتق[14] ۳۷۲آ-پ
فتق[15] تمامت خلایق بتخصیص درویشان ومنقطعان وگوشه نشینان مصروف ومقصورست عوض آن مبلغ سه هزار

۱- ت : حذف شده . ۲ پ ج : دانسته ازشهر بیرون کنند . ۳ ت: مخالفت ۴ ج : حذف شده . ۵ پ : ایند . ٦ پ : بافات . * ۷ ت : از محصولات فلان مزرعه که . ۸ ج : وقف . ۹ پ : انجا
۱۰- ت : بدان . ۱۱-ج : ومجاوران زاویه -ا فزوده .
۱۲- پ : مخیّلات . ۱۳- پ : وکسر . ۱۴- ب پ ث ج : رونق، ت : رتق . ۱۵- ب ث: فتق ، پ : نسق ،ت : قتق، ج: حذف شده

دینار از وجوه[1] جزیهٔ اهل ذمت که حلال ترین وجوهات دیوانیست بنام ایشان مقرر گردانیده برات نوشته شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان مراغه[2] مبلغ مذکور را بموجب برات دیوان از متوجهات جزیه بزودی[3] با مریدان شیخ الاسلام اعظم زیدت برکته جواب گویند و تدارک خسارت ایشان واجب* دانند و[4] چنان سازند که بفراغت خاطر بطاعت

۲۲۸-ت وعبادت و دولتخواهی[5] مشغول گردند[6] تا بمحمدت *و ارتضا[7] پیوندد

نوع دوم قضاة وحکام بردع بدانند که درین وقت نمودند که مولانا تاج الدین علی[8] با جمعی از تلامذه و مریدان متوجه این جانب بوده[9] در راه جماعت حرامیان برایشان زده اند ونقود

۲۱۰-ت و اجناس وچهارپایان ایشان را تمامت[10] برده وایشان پیاده و برهنه و ضعیف حال مراجعت نموده اند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند باتفاق تنتغاولان[11] و راهداران بتفحص احوال حرامیان مشغول شده وبدست آورده آنچ از

آ۱۷۳-ج مذکوران برده وگرفته باشند[12] تمامت را استرداد نموده تسلیم

۱- ب : حذف شده . ۲ ت : مزارعه . ۳ ج : حذف شده . *۴ - آت : دانسته . ۵ ج : ما - افزوده . ٦ ت : شوند . *۷ پ ج : حذف شده . ۸ ب : حذف شده . ۹ ث : بودند . ۱۰- ت: حذف شده . ۱۱ - آ: تنقاولان ، ت : مسماولان ، ث : تنعاولان ، ج : تنغاولان . ۱۲- ت : باشد .

۲۲۳-ب مستحقان کنند وحرامیان را بیاسا رسانند[1] و اگرحرامیان
مردمی[2] ره گذری بوده[3] باشند و پیدا نشوند[4] از وجوه زکوات
که بدیوان بیت المال تعلق گرفته و باهتمام قاضی کمال الدین
علی است و ابناء السبیل را حقی در آنجا شرعا ثابتست مبلغ
۲۲۹-ب دو هزار دینار جهت خاصهٔ مولانا تاج الدین علی و سه هزار
دینار جهت[5] تلامذه و مریدان و جمعی که حرامیان ایشان را
غارت کرده باشند استیفا نموده تسلیم دارند و رعایت و
محافظت واجب دانند و شکر و شکایت موثر شمرند

نوع سوم درین وقت امام جمال الدین احمد بدیوان
آمد و عرضه داشت که بواسطهٔ تراکم قروض اختلال[6] کلی بحال[7]
او راه یافته است[8] واز تدبیر مصالح عیال باز[9] مانده وبتحصیل
۲۲۲-آ علوم اسلامی نیز اشتغال نمی تواند نمود همت بر تدارک احوال[10]
او[11] مصروف گشت ومقرر شد که* از وجوه بیت المال ارمیه که
او را شرعا استحقاق استیفاء آن هست[12] مبلغ یکهزار دینار
بدو دهند تا قروض ادا کرده[13] و نفقه وکسوهٔ عیال مرتب داشته
بتحصیل علوم دینی مشغول گردد بدان سبب این حکم[14] نفاذ

۱- پ : رسانیده ، ت : رسانندن . ۲-آ ب پ ت ج : مردم . ۳ پ : حذف
شده . ۴ پ : نشود . ۵ ت : حذف شده . ۶ ج : اختلالی . ۷-آ : الحال .
۸ ت : حذف شده . ۹ پ : حذف شده . ۱۰-ج : حذف شده . ۱۱-ت : حذف شده .
*۱۲-پ : از- ازوجوه- تا- هست- حذف شده . ۱۳-پ : کند . ۱۴- پ : حذف شده .

یافت تا متصرفان بیت المال ارمیه[1] در روز مبلغ مذکور[2] با او جواب گویند و همت بر ترفیهٔ خاطر او مصروف و موقوف دارند[3] و نگذارند که غرما بعلت مکسب و مرابحهٔ نامشروع از و[4]
آ۳۷۳-پ مطالبتی نمایند[5] و امداد شکر متواتر دارند[6] تا بمحمدت پیوندد

فصل دهم در تدبیر ظلامات ولایات[7]

ظلامه باصطلاح مستوفیان احوالی را گویند که متصرفان و رعایا بدیوان بزرگ باز نمایند مشتمل بر خرابیی که بدیشان رسیده باشد[8] و استعانتی که واجب التدارک بود*و جواب[9] آن متمسک ایشان باشد و از روی لغت چیزیست، که مظلوم ازظالم طلبد[10] ومفهوم هردو معنی بیکدیگر نزدیک است و درسه نوع ذکر کرده میشود

نوع اول درین وقت چون متصرفان قزوین نمودند که بواسطهٔ استیلای حرامیان اکثر محصولات و ارتفاعات رعایا که
آ۲۲۸-ت بر روی صحرا بوده بتلف رسیده است و ایشان از اداء متوجهات دیوانی *عاجزند ومحضری[11] که[12] سادات و قضاة ومشایخ و ایمه و علما واکابر واعیان آنجا *درین باب[13] نوشته بودند[14] بعرض

۱-پ: حذف شده. ۲ب ت: مذکوررا. ۳ ث: دانند. ۴پ: اورا. ۵ ت: ننمایند. ٦ ت: دارد. ۷ ت: حذف شده. ۸ت: باشند، ج: حذف شده.* ۹ب: واجب، پ: وجوب، ث: وجون. ۱۰-ت: طلبند.* ۱۱ت: عاجز بدومحرضی. ۱۲-ج: درین باب- افزوده.* ۱۳-پ ج: حذف شده. ۱۴ ات: حذف شده

رسانیده التماس تدارکی[1] کردند چون همگی همت بر ترفه حال رعایا و آبادانی[2] ولایت[3] مصروفست و میخواهیم که تاثیر این[4] نیّت شامل حال جهانیان بتخصیص اهالی[5] آن[6] ولایت گردد بدان سبب این حکم نفاذ یافت و مقرر شد که اصحاب دیوان بزرگ جهت تدارک ظلامهٔ[7] آنجا مبلغ *سی هزار[8] دینار از جملهٔ متوجهات ایشان در باب وضع آرند *[9] و بدان علت از ایشان مطالبتی نکنند

۲۷۴-پ
۲۱۰-ت

و برات[10] ننویسند و محصل نفرستند تا متصرفان قزوین مبلغ مذکور را جهت[11] تدارک و تدبیر ظلامه بنام ارباب و رعایاء ضعیف حال مجری و مقرر شناسند*[9] و بدان علت با ایشان خطابی نکنند و* مطالبتی ننمایند[12] وعفواً صفواً ایشان را مقرر و مسلم[13] شمرند مغیر در لعنت وسخط باری تعالی[14] باد

نوع دوم درین وقت سادات ومشایخ وصدور و اکابر

۱۷۴-ج

و اعیان و معارف و کدخدایان و رعایاء نخجوان[15] آمدند و نمودند

۲۲۹-ب

که بواسطهٔ ورود ملخ مجموع غلات* و ارتفاعات[16] ایشان بتلف رسیده است[17]

۱- آت : تدارك . ۲ ب : ابدآنی . ۳ پ ت ج : ولایات . ۴ ت : ان
۵ پ : مالی . ٦ ت : این . ۷- آت : ظلامات . *۸ ت : سهزار . *۹-*۹ ت : از - وبدان - تا - شناسند - حذف شده .
۱۰- پ : بروات . ۱۱- آب : حذف شده . *۱۲-ج : درحاشیه نوشته شده . ۱۳- پ : مسمّا . ۱۴- ت : حذف شده .
۱۵- ب : نحجوآن . *۱٦ ت : حذف شده . ۱۷- آت : حذف شده .

و اکثر ایشان عاجز و مضطر[1] الحال شده و بقوت روز درمانده اگر
*بتدبیر احوال ایشان[2] وجبر[3] چنین کسری اهتمام نرود بکلی منقلع و
مستاصل گردند ودیگر امکان عمارت و زراعت نباشد چون صدق
سخن ایشان معلوم بود وبکرات استماع رفته ازجملهٔ متوجهات
دیوانی[4] مبلغ پنجاه هزاردینار جهت تدبیر این[5] ظلامه[6] وضع کرده شد
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان آنجا[7] بعلت ۲۲۳-آ
مبلغ[8] مذکور از ایشان مطالبتی ننمایند واین مبلغ را بنام ایشان موضوع
دانند و بتیکجیان نیز برایشان برات ننویسند وبهیچ وجه بتکالیف
و اخراجات و قسمات مزاحم ومتعرض نگردند[9] محصلانی که جهت
مطالبت این مبلغ آنجا رفته اند زحمت هیچ آفریده ندهند و ۲۲۴-پ
مجموع بروات[10] راجع دانسته با دیوان آیند تا عوض ازجایی دیگر
تعیین رود مخالف ومغیّر این معنی*بعد از آنک[11] درلعنت وسخط
باری تعالی وملائکه و انبیا علیهم السلام آید[12] بمواخذات[13] بلیغ
مواخذ و بمعاقبات شدید معاقب گردد[14] تا حقیقت دانند

نوع سوم حکام و متصرفان*و بتیکجیان[15] همدان[16] بدانندکه

۱- پ : مضطرب. *۲ ب : احوال تدبیر ایشان اشان. ۳ ب ت : حبر،
ج : جَبْری. ۴ پ ج : ایشان -افزوده . ۵ ت : آن . ٦ ب : طایفه
۷ پ : که -افزوده. ۸ ت : حذف شده. ۹ ب : نشوند. ۱۰-ب :
بروات را . *۱۱-ت : حذف شده. ۱۲-آ ب ت ج : آیند. ۱۳-آ ب :
بمواخذت . ۱۴-آ ب پ ت ج : گردند . *۱۵-پ ج : حذف شده .
١٦-پ ج : سجاس و سهرورد .

درین وقت رعایاء فلان دیه از اعمال آنجا بدیوان* آمدند[1] و عرضه
داشتند که اراضی مزروعی ایشان که برممر رودخانه بوده بواسطهٔ[2]
ورود[3] سیلاب[4] خراب شده است وتمامت مزارعات ایشان
را آب برده و بتلف رسانیده[5] و التماس تخفیفی[6] کردند[7] بدان
سبب این حکم نفاذ یافت[8]* تا کدخدایان[9] ومردم* صادق القول[10]
را بر سر زمینهای ایشان فرستند وتفحص نمایند اگر سخن
ایشان بصدق مقرون باشد درین سال مال ایشان را درباب
وضع آورده[11] بدان علت مطالبتی ننمایند و تعرضی نرسانند واگر
زراعت ایشان بتمام[12] تلف نشده[13] باشد مال آن مقدار که بواسطهٔ
سیلاب خراب شده از ایشان نخواهند[14] و رعایت واجب دانند
وچنان سازند که بی هیچ بهانه بعمارت و زراعت مشغول توانند[15]
شد و امداد شکر متواتر گردد تا بمحمدت پیوندد[16]

فصل یازدهم در استمالت رعایا سه نوع ۳۷۵-پ ۲۹۹-ت

نوع اول درین وقت چون[17] اخبار[18] عجز و اختلال

---

*۱- ت: آمده. ۲- ب: حذف شده. ۳- آ: رود، ت: حذف شده.
۴- ت - رود - افزوده. ۵- ب: رسیده. ۶- ب: تحمقی. ۷- آ: کرده. ۸- ب: حذف
شده. *۹- ت: حذف شده. *۱۰- پ ج: راست قول، آ: صادق قول. ۱۱- پ:
اورند. ۱۲- ب: تمامت. ۱۳- ب: شده. ۱۴- ت: ستانند. ۱۵- ت: نتوانند
۱۶- ت: بحق حقه - افزوده، ث: وکتب بالامر العالی دام نفاذه - افزوده.
۱۷- ت: خواجه. ۱۸- پ: احوال، ت: حار.

احوال[1] رعایاء همدان معلوم شد همگی همت بر ترفیهٔ حال ایشان مصروف و مقصور گشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان بهمهٔ ابواب در محافظت ایشان کوشند و بعنایت و مرحمت مستظهر و مستوثق شناسند و در قسمات رعایت سویت لازم دانند و بار قوی بر ضعیف
۲۱۱-ث نیندازند وازحیف ومیل محترز و مجتنب باشند رعایاء همدان بهمهٔ ابواب آسوده خاطر بوده بهیچ وجه[2] تفرقه و تردد بخود راه ندهند و غایبان را استمالت داده باوطن مالوف آرند
۲۳۰-ب و بعمارت و زراعت مشغول گردانند چه باصحاب دیوان
۱۷۴-ج مقرر شده که بعد الیوم در رعایت و محافظت ایشان اهمال[3] ننمایند[4] و تعیین مال و توجیه متوجهات بروجهی کنند که از عهده بیرون توانند آمد تاحقیقت دانند

نوع دوم سادات و قضاة و مشایخ و صدور و ارباب و کدخدایان و رعایا ومزارعان زنجان[5] بدانند که همگی همت بتمشیت احوال ایشان مصروف است و بیرون وجهی که از دیوان بزرگ جهت* اخراجات صادر و وارد معین شده از[6]

۱- پ ج : حال . ۲ ت : حذف شده . ۳ پ : حذف شده ، ت : ناخوانا . ۴ ت : نماسند . ۵ ت : ریحان
۶* ت : در حاشیه باخط مغایر نوشته شده . (گمان قوی است که مؤلف باخط خودش تصحیح نموده است . ع.ع.)

*ایشان مطالبتی نخواهد رفت و وجهی که جهت[1] مصالح واخراجات
خانقاه شیخ بزرگوار ربانی[2] اخی فرج[3] زنجانی قدس الله روحه ۳۷۵-پ آ۵
العزیز مقرر بوده برقرار مقررست و تغییر و تبدیل نرفته بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا بهمهٔ ابواب بعنایت و عاطفت ما
مستظهر باشند و بفراغت خاطر بعمارت و زراعت اشتغال نمایند ۲۲۴-آ آ۳
ارباب وکدخدایان و رعایا و مزارعان متوجهات[4] خود بموجبی که
درین[5] سال از دیوان مقرر شده وحکم داده ایم بوجه مصالح خانقاه
متبرّک و اخراجات صادر و وارد مستغرق شناسند وآنچ باخراجات
مفروزی از ادرارات وغیرآن مقرر گشته *برقرار مجری و[6] مقرر دانند
و بیرون آن بهیچ آفریده یکدانگ زر و یکمن بار[7] ندهند اگرجمعی
از متغلبان ایشان را بخطاب زواید و عوارض مزاحم و معارض
گردند[8] بدیوان آیند *و[9] باز نمایند تا برایسر وجوه تدارک رود
نوع سوم[10] درین وقت[11] استماع افتاد که رعایاء فلان
موضع بواسطهٔ کثرت حوالات دیوانی *و خرابی[12] که از تنوع

---

*۱- ث : درحاشیه باخط مغایر نوشته شده (گمان قوی است که مؤلف با خط خودش تصحیح نموده است ۰ ع.ع.) ، ب : جهت - حذف شده

۲- ث : مانی . ۳ ب ت : فرح ۰ ۴ ب : موطهان

۵ ت : در . *٦ ت : مجری و - حذف شده ، ج : برقرار - حذف شده .

۷- پ : غلّه ۰ ۸ ب : حذف شده . *۹ پ ج : حذف شده .

۱۰- آ : دوم ۰ ۱۱-پ : جون - افزوده . *۱۲ - ج : حذف شده .

فترات بدیشان راه یافته جلاء وطن کرده بهر موضع متفرق شده‌اند
استظهار و استمالت ایشان را این حکم نفاذ یافت تا بهرجا که
رفته باشند بدلخوشی تمام باوطن مالوف آیند و بهیچ وجه[1] تفرقه
و تردد بخود راه ندهند[*2] که در رعایت و محافظت ایشان اهمال ۲۷۶-پ
نخواهد رفت چند[3] کدخدای کاردان[4] بدیوان آیند[*2] و احوال
عجز و انکسار خود باز نمایند تا بتدارک اهتمام رود حکام ولایات[5]
ایشان را بحمایت نگیرند و بزودی تمام باوطن مالوف روانه گردانند[6]

فصل دوازدهم در مستظهر گردانیدن خایفان[7] ۲۲۹-ت آ

سه نوع

نوع اول حکام و سادات و مشایخ و قضاة و متصرفان و
بتیکچیان سلطانیه بدانند که درین وقت فلان بتصور باطل
توهمی کرده[8] باغراء[9] اصحاب اغراض اعراض[10] نموده است[11]
و[12] بدان جانب آمده چون باستکشاف احوال او اشتغال
رفت سببی که موجب اعراض و توهم باشد وجود نداشت بدان

۱- ت : حذف شده . *۲-*۲ ج : از-که - تا-آیند - حذف شده .
۳- پ : چندانک . ۴ پ : کدخدا کاران . ۵ ب : ولایت .
٦ ب ج : برین جمله روند و اعتماد نمایند - افزوده ، پ : برین جملت
روند و اعتماد نمایند کتب فی - افزوده. ۷ ت : خانفاه . ۸ ت : نموده
۹ ب پ : باعراء ، ت : باعوار ، ث ج : باغزاء . ۱۰-آ ت : وتوهم -
افزوده . ۱۱ - ت : حذف شده . ۱۲-پ : بدین سبب - افزوده .

سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند باتفاق پیش او
روند و او را بعنایت و عاطفت و شفقت و مرحمت مامستظهر
گردانیده در ازالت توهم و رفع تصور او کوشند و بدلخوشی تمام
بدین جانب روانه گردانند[1] فلان نیز می باید که سوابق* عنایات
آ ۲۳-ب ۲۱۱-ش وسوالف عواطف مارا[2] درحق[3] خود برقرار داند[4] و بتصورات
باطل و توهمات فاسد وتخیلات[5] بی بنیاد و باقاویل اصحاب
اغراض اعراض نکند[6] وبزودی متوجه اینجانب شود[7] چون
آ ۳۷۶-پ اتفاق ملاقات افتد عنایت[8] ومرحمت وتفویض[9] مناصب و
۱۷۵-ج اعمال وسیورغالات[10] وتشریفات دربارهٔ او بروجهی تقدیم یابد
که محسود اقران ومغبوط همکنان گردد[11] تا حقیقت داند[12]
بمزید تاکید چه احتیاج

نوع دوم عماد الدین محمد بداند که درین وقت چنان[13]
معلوم شد که بواسطهٔ وجهی که بتحصیل او بوده ونوکران
او آن را برده اند وگریخته اورا خوف واستشعار غالب

۱- پ : کنند ، ت : کرداند . *۲ پ ج : وعنایات مارا .
۳ ت : سبق . ۴ پ : دارند . ۵ ت : متحللات.
٦ پ : نکنند . ۷ ت : حذف شده . ۸ -آ : عنایات .
۹ -آ ب ت : تقویت . ۱۰-ب : سیورغلات ، ج : سُیورْغالات
۱۱ - ت : حذف شده . ۱۲ -آ : دانند .
۱۳ - آ ب : جنین ، ت : چون .

گشته در ملازمت تقاعد[1] می‌نماید[2] و بسبب استیلای توهمات

اینجا[3] نمی‌آید بدان سبب این حکم نفاذ یافت[4] تا چون واقف

گردد[5] بسبب وجهی که نوکران او برده اند خایف و مستشعر

و متوهم نگردد و بفراغت خاطر توجه نماید تا بمرحمت و

عاطفت اختصاص یابد

۲۲۴-آ نوع سوم ملک جلال الدین معلوم داند که درین

وقت عرضه داشتند که علیخواجه که جهت تحصیل* وجوهات

متوجهٔ[6] اصفهان[7] شده بود مبالغی نقود و اجناس وچهار

پایان خاصه که باهتمام او بوده بتلف رسانیده است[8] و

تصرفات فاحش کرده و ازخوفی که برو مستولی شده پناه

باو برده است و اورا شفیع انگیخته تا بشفاعت او درسلک

عفو انخراط یابد *بنا بران[9] این حکم نفاذ یافت تا چون واقف

گردد اورا بعنایت و عاطفت ما[10] مستظهر گردانیده بدین

۲۷۷-پ جانب فرستد چه در رعایت و محافظت او اهمال نرود و اگر

زیانی[11] مالی شده[12] سهل باشد الخلف علی[13] الله تعالی[14] علیخواجه

۱- پ : تقاعدی . ۲ پ : می نمایند . ۳ پ ج : بحضرت

۴- آ : حذف شده . ۵ ج : کردند . *٦ ت : موجهات

۷ ب : اصفاهآن . ۸ ث : حذف شده . *۹ ت : بدان سبب

۱۰ - پ ج : حذف شده . ۱۱-ب : زیان ، پ ث : زیادتی .

۱۲- پ : ستده . ۱۳- ت : عند . ۱۴- ت : حذف شده .

بانواع مستظهر بوده بدلخوشی تمام متوجه گردد وعفو مجرمان را از شیم شریفه و عادات[1] پسندیدهٔ حضرت[2] ما داند[3]

۲۳-ت فصل سیزدهم در عفو فرمودن[4] مجرمان

سه نوع

نوع اول سیف الدین محمود بداند که بکرات بمسامع شریفهٔ ما رسانیده اند که[5] او[6] بوقت[7] تقلّد شحنگی میانج و گرمرود[8] بر منکرات اقدام نموده است و متعرض اموال و انفس مردم شده وچون دانسته که بباز خواست وتادیب مواخذ خواهد شد[9] روی گردانیده بهزارهٔ[10] انکت[11] رفته است و پناه باآن جماعت برده[12] درین وقت چون جمعی از ملازمان که با او سابقهٔ[13] محبتی* دارند درحق او شفاعت[14] کردند* و التزام نمودند[15] که اگر بنعمت[16] عفو اختصاص یابد دیگر باره[17] با سر آن نوع معاش نرود بنا بر شفاعت ایشان از سر جرایم

۱-ث : عادت . ۲ پ : حذف شده . ۳-آ : دانند . ۴ ج : حذف شده .

۵-آ ب ج : حذف شده . ٦ ب : و ، ج : ازو . ۷ ب : بقوبت . ۸ ب : کرمرود ،

ت ث : کرم رود . ۹ ب : حذف شده . ۱۰-ب ت ث : بهراره

۱۱-پ : حذف شده ، ب ث : انکت ، ج : اُنْکُتْ ، ت : انکب . ۱۲-ج : برده است

۱۳-ت : حذف شده . *۱۴-ب : درحق او دارند سفاعتی . *۱۵-ب : حذف شده ،

پ : و التزام نموذ . ۱٦-ب : شمیت . ۱۷-ت : حذف شده .

او درگذشتیم و او را عفو فرمودیم[1] می باید که چون بر مضمون[2] حکم وقوف[3] یابد بدلخوشی متوجه این طرف گردد که عنایت
۲۳۱-ب و مرحمت شامل حال اوست

نوع دوم شهاب الدین علی و تاج الدین احمد بدانند که درین وقت نمودند که ایشان بتسویل شیطان با مخالفان این جانب موافقت نموده اند و باغواء ایشان از
۳۷۷-پ آ راه رفته وچون بالهام توفیق از قبایح افعال[4] خود واقف شده درمقام[5] ندامت اند و استعفا می طلبند و همواره مکارم عمیمه[6] ما بر عفو مجرمان و اغماض از هفوات[7] زلات
۱۷۵-ج آ ۲۱۲-ث مقصور و مصروف بوده از سر جرایم ایشان درگذشته این حکم انفاذ[8] فرمودیم تا چون بندامت متمسک شده اند[9] والندم توبة بهیچ حال متردد[10] خاطر نباشند وعراض عفو مارا ازان فسیح[11] تر دانند که بتصادم هفوات[12] ارباب زلات محل ازدحام گردد ومحال[13] عفو و اغماض ازجرایم ایشان نباشد[14]

۱- آ ب پ ث : فرمود ، ت : فرموده . ۲ ت : حذف شده . ۳ ب : واقف.
۴ ج : احوال . ۵ ت : محل. ۶ پ : حذف شده. ۷ ب : هوات.
۸ ب ت ث : نفاد . ۹ ث : شده اید .
۱۰- ب : حال و - افزوده . ۱۱- آ : فبیح ، ب : قبح ،
پ : قبیح ، ت : منتج ، ث : فسح ، ج : فسیح .
۱۲- ب: هوآت . ۱۳- پ ت ج : مجال . ۱۴- ب ت : نباشند

بد لخوشی تمام متوجه شوند تا بتشریف و تکریم[1] اختصاص یابند

نوع سوم احمد گله بان[2] بداند که درین وقت عرضه داشتند که از جملهٔ چهار پایان خاصه[3] که در عهدهٔ او[*] بوده و[4] بعلفخوار برده پنجاه[5] سر اسب بارگیر در موضعی که علف آن زهر دار[6] بوده نوکران او نا دانسته چرانیده اند و آن اسبان[7] از خوردن علف زهر تلف و سقط شده و او از غایت خوف غیبت نموده است بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا تلف اسبان[8] را از تقدیر[9] بیچون الهی[10] داند[11] و بامن و فراغت بیاید و با سرکار خود رود و بعد ازان[12] تا در ابتدا احتیاط علفخوار نکند اسبان را آنجا نفرستد[13]

فصل چهاردهم[14] در امان دادن خایفان — آ-۲۲۴، ۲۷۸-پ

سه نوع

نوع اول جمال الدین احمد بداند که درین وقت چنان نمودند که بواسطهٔ تقصیری که در عمارت[15] خاصه کرده است

۱- ت : سیورغال . ۲ پ ج : کلبان . ۳ ب : حذف شده .

[*] -آ : ناخوانا ، ب پ ت : بود واو ، ج : بوده واو . ۵ ت : ده .

٦ پ : زهرده ار، ت : رهروار . ۷ ب : اسپان . ۸-آ : اسپان . ۹ پ : ایزد - افزوده . ۱۰- پ : حذف شده . ۱۱- پ : داند . ۱۲- پ ج : ازین .

۱۳ -پ : والسّلم - افزوده . ۱۴- ت : خاینان . ۱۵-ب : و رراعت - افزوده .

و استحکام مبانی آن بجای نیاورده و استخراج کاریز[1] نیز[2] معوق*و موقوف[3] مانده از کثرت خوف و غلبهٔ رعب[4] از ملازمت[5] حضرت متقاعد ست و شفعا بر انگیخته تا اورا اینجا آورند و برقرار ملازمت نماید[6] صورت حال آنست که هیچ شفیع[7] او زار[8] مجرمان را[9] چون*عفو ذاتی و[10] (آ۲۴-ت) مکارم جبلّی ما نیست عمارت دنیا و ما فیها در نظر حکیمان و عاقلان چه قدر دارد تا بعمارت خانه چه رسد بعنایت و عاطفت و مرحمت*و مبرت ما[11] مستظهر بوده و بهیچ وجه[12] تردد بخود راه نا داده[13] در پناه امن و سلامت بحضرت پیوندد چه غیر[14] عنایت و عاطفت در بارهٔ او امری[15] دیگر متصور نخواهد[16] بود تا حقیقت داند

نوع دوم تاج الدین حسن معلوم داند که درین وقت چنان استماع افتاد که از اجور مسقّفات املاک که در عهدهٔ او بوده مبالغی بتلف آورده است و بدان واسطه

۱- پ : کار . ۲ پ : حذف شده . *۳- آ ب ت : حذف شده .
۴ ج : رُعْب . ۵ ب : ملامت . ٦ پ : نمایندو . ۷ پ : شفیعی . ۸ ب : اورار، پ : او، ت : اوراز، ج: اورا از. ۹ ج :حذف شده . *۱۰- پ ج : حذف شده . *۱۱- پ ت :حذف شده، ج :ما - حذف شده.
۱۲- ب :حذف شده . ۱۳- پ ج : ندهد، ج : درحاشیه - ناداده - افزوده.
۱۴- ج : عین . ۱۵- پ : حذف شده . ١٦- ت : نحواهند .

غیبت کرده[1] جمع کردن[2] میان دوگناه وظیفهٔ عقلا نیست تلف
آ۲۳۱-ب مال گناهی و غیبت نمودن گناهی[3] دیگر بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا ایمن بوده و بامان اختصاص یافته[4] بدلخوشی
تمام متوجه این جانب[5] شود و[*] بهیچ وجه تفرقه وتردد[6] بخود
آ۳۷۸-پ راه ندهد که بواسطهٔ تلف مال با او خطابی نخواهد رفت
انگشتری امان[7] فرستاده شد

۱۷۶-ج **نوع سوم**[8] شمس الدین محمد بداند که مدتیست[9] تا
محاسبهٔ مستغلّات[10] دیههای هشترود[11] که بخاصه تعلق
دارد[12] بدوحوالت[13] فرموده‌ایم و او بعد از تنقیح[14] محاسبات
وافراغ معاملات[15] مبالغی تصرف نموده است و در رفعی که از
انجا آورده اند مفصل ومسمی ذکر رفته و او از خوف مواخذت
اعراض نموده این معنی بی راهست چون می داند که
محاسبات[16] املاک خاصه[17] باهتمام اوست بسبب دیناری چند
آ۲۱۲-ث که تصرف نموده و در عیار همت ما بجو سنگی وزن ندارد

۱- پ : نموده . ۲ ب : حذف شده . ۳ ث : کناه .
۴ ب : حذف شده . ۵ پ : طرف . ٦* پ : هیچ تردد و تفرقه .
۷ ب : امن . ۸- آ : دوم ۹ ب : کی - افزوده .
۱۰- آ ت : حذف شده . ۱۱- پ : بیشتر ، ت : هسرود .
۱۲- ج : دارند . ۱۳- ب : حواب . ۱۴- آ : تقییح .
۱۵- ب : معاملآن . ۱٦- ب : محاسبه . ۱۷- آ ب ت : که - افزوده.

اعراض چرا نماید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردد بداخوشی تمام متوجه شود[1] تا عنایت و مرحمت درحق[2] خود زیادت برتصور و توقع یابد[3]

فصل[4] پانزدهم در قرار شمسی

قرار شمسی[5] *رسمیست که[6] در بغداد و عراق عرب نهاده اند وجای[7] دیگر* این رسم[8] نیست و آن چنانست که موضعی[9] خراب را که از قبیل عواطل و بایرات باشد از دیوان بمبلغی اندک برگیرند و معمور گردانند و بملکیت ابدی تصرف نمایند و محقر ضمان را سال بسال با دیوان جواب می گویند و درین *باب این[10] حکم برین جملت نویسند امرا و* حکام و نواب[11] ومتصرفان[12] و بتیکجیان بغداد و عمال خالص[13] علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم بدانند که همگی همت همای فرّ ما[14] برعمارت بقاع و بلاد که متضمن ترفیهٔ طوایف عبادست مصروف و موقوف می باشد چه منافع آن بعموم خلایق که ودایع حضرت خالق اند عاید می گردد و چون نمودند کی

۱- پ ج : و. ۲ پ ج : بارهٔ . ۳- آ: والسلم - افزوده، ت: بحق حقه - افزوده. ۴ پ ج : فصل پانزدهم و فصل شانزدهم دراین دونسخه بکلی حذف شده. ۵ ب : شمعی . *٦ ب : حذف شده. ۷ ب : درجای . *۸ ب : حذف شده. ۹ ب : موضع . *۱۰- ث : حذف شده. *۱۱- آ: نواب وحکام. ۱۲- ت : عمال . ۱۳ -ب ت : خاص. ۱۴- آ ب ت: حذف شده.

بز محوّلهٔ جواریش[1] از اعمال[2] خالص که حدود آن منتهی می
٢٢٥-آ شود اول باراضی[3] دوخله بمحولهٔ جواریش[4] ودوم بشاطی
دجله و سوم بظاهر مبارکه با نعراجات[5] وچهارم باراضی
سلیمانیه و دوخله[6] ازمدتی مدید وعهدی بعید باز خراب
و بایرست وقطعا دران موضع زراعتی وعمارتی اتفاق
٢٣١-ت نیفتاده درین وقت امیر جمال الدین وخواجه علاء الدین
و برادراو حاجی احمد بز محولهٔ جواریش[7] مذکور را از دیوان
بایرات بقرار شمسی مخلد موبد برگرفتند واز دیوان بایرات
مکتوب[8] بتملیک[9] ابدی دران باب بایشان دادند چنانک
یک[10] نصف بر امیر جمال الدین مقرر باشد ویک نیمه برخواجه
علاء الدین و برادر او[11] حاجی احمد تا ایشان آن را درعمارت
٢٣٢-ب وزراعت آورده بحکم حدیث *من احیی ارضاً میتةً فهی له[12]
تصرف مالکانه ایّ تصرفٍ *شاءوا او ارادوا[13] کرده محصول

١-ت : خواربش، ث :حواریش. ٢ت :عمال . ٣ ث : بارضي.
٤ب : جواریش از اعمال خالص، ت : خوارش ، ث :حواریش. ٥-آ :
بانعراجات ، ب: بانعرلجات ، ت: بانعراجات ، ث : با نعراحات .
٦ ت : دوجله ٧ ت : حوارس ، ث : حواریش .
٨ ث : حذف شده . ٩ ت: سکمیل . ١٠-ث :حذف شده.
١١-ب :حذف شده . *١٢-ب: حذف شده . *١٣-آ: شآوا وارادوا ،
ب :شاء وا آو آرادوا ، ت: ساوا وارادوا ، ث : شاءوا اوارادوا .

آن را در وجه معاش خود بمصرف رسانند[1] بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام ومتصرفان بغداد آن موضع را از مدال و اهتمام خود و جمع ولایت مفروز و موضوع دانسته بهیچ وجه از وجوه برانجا برات ننویسند و محصل نفرستند وحوالتی نکنند وقلم وقدم کوتاه وکشیده دارند وبیرون وجوه[2] حفر محولهٔ جواریش[3] آنچه برایشان برحسب[4] فدان[5] متوجه گردد از ایشان توقعی ندارند و مطالبتی ننمایند ومزاحم و معارض نشوند وچون برین جملت مقرر شد که ایشان[6] جهت[7] زمین مذکور از محولهٔ جواریش[8] نهری چند استخراج کنند وآب برعمارت وزراعت برند باید که صدور و ارباب و تناهٔ[9] محولهٔ جواریش وخالص بهیچ وجه از وجوه از ایشان مطالبتی ننمایند وتوقعی ندارند وآبی که ایشان را باید لایزال جاری داشته[10] کریچه[11] نکنند تا ایشان بزراعت صیفی وشتوی وتیر ماهی و مبکره مشغول گردند وغلات آن مواضع را که بکشتیها ببغداد نقل کنند هیچ آفریده بعلت[12] شحنگی و بریداری وحمایت متعرض نگردد وهمچنین مقرر شد که چون[13]

۱- ب : رساند . ۲ ت : وجه . ۳ ت : خوارش . ۴ت : هست .
۵ ت : بدان . ٦- آت : حذف شده . ۷ ت : حذف شده .
۸ ت : حوارش . ۹- آ: نناه ، ب : نیاه ، ت : بناه ، ث: تناة .
۱۰- ت : حذف شده . ۱۱- آ : کرخه ، ب : کرنحته ، ت ث: کرنحه . ۱۲- ت : حذف شده . ۱۳- آت : حذف شده .

جهت این[1] زمین بر شاطی دجله دیهی مجدد عمارت کنند[2] و
دکان ضبعی[3] دران موضع[4] سازند باید که هیچ آفریده معارض ۲۱۳-ث
آن نگردد و بتکالیف و احمال و اثقال و توزیعات وتخویجات
و مفادنه و رحال[5] مهام و رسم شحنگی وحمایت وسایر
اخراجات و قسمات دیوانی و غیر آن مزاحم ومعارض نگردند
تمغاجیان بغداد حاصل آن موضع[6] را علی اختلاف الاجناس[7]
من الفواکه و المزروعات بهیچ وجه از وجوه متعرض نشوند
همکنان برین موجب[8] مقرر دانسته تغییر وتبدیل نکنند
وآن موضع را ملکی از املاک ومالی از اموال وحقی ازحقوق
ومتصرفی از متصرفات[9] ایشان[10] دانند و دست ایشان در
بیع و رهن و وقف و اقرار وهبه و غیر آن قوی و مطلق
شناسند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه[11] ان الله سمیع علیم و من سعی فی ابطاله[12] فعلیه لعنة
الله و الملائکة و الناس اجمعین[13] و ماویه[14] جهنم وبیس المصیر
[15] ازجوانب برین جمله روند واعتماد نمایند وکتب بالامر العالی دام نفاده فی[15]

۱- ت : آن . ۲ ت : حذف شده. ۳ب : ضیغی ، ت : صیفی ،
ث : ناخوانا . ۴ت : موضعم . ۵ ت : محال . ٦ ت : مواضع . ۷ب :
طبقاتهم ، درحاشیهٔ این نسخه باخط مغایر- الاجناس- افزوده. ۸ ت: جملت. ۹ب :
متصرفان . ۱۰- ت : حذف شده. ۱۱-آ : تبدلونه ، ب : سدلونه . ۱۲-ب : بطلانه .
۱۳-ب : حذف شده. ۱۴- ت : مأویهم . *۱۵-*۱۵ت: حذف شده، آب: بالامر العالی دام
نفاده - حذف شده.

نوعی دیگر از قرار شمسی حکام و نواب و متصرفان و بتیکجیان بغداد و حله و اعمال فراتی بدانند که چون مواضع اسراویا[1] وحریزه[2] و سدیره[3] از عمل دامغانی بمعامله شط النیل[4] از اعمال حله ازمدتی مدید[5] باز خراب وعاطل بود واز عداد بایرات گشته و فایده‌ای ازآنجا بهیچ آفریده* نمی

رسید[6] مولانا شمس الدین التماس کرد که اگرآن موضع رابقرار ۲۲۵-آ

راتب[7] شمسی برو مقرر دارند وآن رابمال و رجال خود باحال ۲۳۲-ب

عمارت آرد و مسکون ومأهول[8] گرداند وهرسال مبلغ* سیصد ۲۳۱-ت

وشصت دینار[9] زررایج بدیوان بایرات جواب گوید چون ملتمس او متضمن عمارت و زراعت وآبادانی بود و ازان مواضع فایده‌ای بدیوان نمی‌رسید ملتمس اورا مبذول داشته از استقبال سنهٔ تسع وثلاثین[10] خانی الی مابعدها من الشهور والسنین آن مواضع[11] را بمبلغ مذکور بقرار راتب[12] شمسی برومقرر داشته شد و بتملیک ابدی باتصرف او داده آمد تا آن را در استغلال آورده حاصل آن را در وجه معاش خودو فرزندان

۱- ب : اسراوبالا ، ت : اسراوبا . ۲-آ: حریز ، ب: حوره ت : حریر ، ث : حرنزه . ۳-آ : شدیره ، ب : سدبره ، ث : سُدیره . ۴ ب ت : سط النبل ، ث: شط الینل . ۵ ت : حذف شده ، *۶ ث: حذف شده . ۷ ت : حذف شده . ۸ ت : مامون . *۹-آت : ىلمامه ، ب : ثلمامه . ۱۰-ت : خمسین . ۱۱-ب ت: موضع . ۱۲-ت : حذف شده .

و متعلقان بمصرف رساند و در دولتخواهی افزاید چه هرآینه مستجاب گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای تاریخ مذکور آن موضع را بقرار راتب[1] شمسی بمبلغ مذکور برو مقرر دانسته اگر بسعی[2] او حاصل زیادت گردد بدان علت با او خطابی نکنند و مطالبتی ننمایند وقطعا و اصلا مزاحم و معارض نشوند و پیرامون نگردند و بشلتاق شحنگی و مفادنه[3] و حمایت و رحال[4] مهام و مساقاة و توزیعات و تخریجات و تقسیطات و جمیع مؤونات و تکالیف[5] دیوانی معهود وغیر معهود از آنجا* چیزی نطلبند[6] و تعرضی نرسانند وچون سوابق خدمات او اظهر من الشمس و ابین من الامس بود و همت بر مجازاة حقوق او مصروف و موقوف اورا از مطالبت مبلغ مذکور معاف داشته[7] آن مبلغ را برسبیل ادرار بنام او مجری
و مقرر گردانیدیم و بمتوجه مواضع[8] مذکوره مقاصه ومستغرق ۲۱۳-آ-ت
کرده عفواً صفواً براو ارزانی داشتیم[9] می باید که حکام و متصرفان و بتیکچیان بغداد و حله و اعمال فراتی بمعامله شط النیل[10] آن مبلغ را درحق او ادراری[11] مدام موبد مستمر و انعامی[12] بلا کلام.

۱- ت : حذف شده . ۲ ت : و اجتهاد - افزوده . ۳ ت : معادیه .
۴- آ ب ت : رجال . ۵- آ ب ت : تکلیفات . * ۶- آ ب ت : مطالبتی ننمایند .
۷- آ ب ت : دانسته . ۸ ت : موضع . ۹ ت : حذف شده . ۱۰-
ت : شط النبل . ۱۱ ت : انعامی . ۱۲- ت : انعام

مخلد مستقر دانسته هر سال دران باب حکم مجدد نطلبند و بعد ازو بر اولاد و احفاد و ذریات و اعقاب او نسلاً بعد نسلٍ و عقباً بعد عقبٍ الی ان یرث الله الارض ومن علیها وهو خیر الوارثین مقرر و مسلم شمرند واز تغییر و تبدیل و نقص و تحویل محترز و مجتنب باشند فمن بدله بعد[1] ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه[2] ان الله سمیع علیم و علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و ماویه جهنم و بیس المصیر و کتب بالامر العالی دام نفاده فی

فصل شانزدهم در عمارت بایرات

امرا و حکام و نواب و متصرفان و بتیکجیان و عمال اعمال بجمیع ولایات ممالک محروسه عموماً و ادربیجان[3] و اران[4] و موغان و عراق عرب و عراق عجم* وغیر آن[5] خصوصاً بدانند کی چون بتایید ربانی و توفیق آسمانی[6] مملکت ایران زمین در تحت تملک و تصرف ما آمد همگی همت همای فر[7] بر ترفیهٔ عباد و عمارت بقاع و بلاد مصروف گردانیدیم ۲۲۶-آ ۲۳۳-ب وچون در احوال مملکت تاملی[8] بلیغ و تدبری وافی رفت خرابی

۱- آ ت : بعد ، ب : نعد . ۲- آ : تبدلونه ، ب : سدلونه .

۳ ب : ادرسحآن ، ت : ادربسجان ، ث : ادرپیحان .

۴ ب : ارّان . *۵ ت : حذف شده . ۶ ت : یزدانی .

۷ - آ : حذف شده . ۸ ب : املی

بیش از آبادانی بود[1] و بایرات زیادت تر[2] عامرات[3] تدبیر
۲۳۲-ت این معنی که متضمن ترفیهٔ[4] خلایق و موجب ارضای حضرت
خالق است *جل جلاله[5] از جملهٔ واجبات نمود تا بوظیفهٔ
حمد و شکر قیام نموده باشیم و مزید نعمت را برحسب
وعدهٔ ایزدی انتظار کرده کما قال[6] تعالی *وان شکرتم
لا زید نکم[7]* و یکی از صوابیب[8] تدابیر[9] آن روی نمود که امنا
و معتمدان را بهر شهر و ولایت نامزد گردانیدیم[10] تا[11] بتفحص
*بایرات املاک[12] دیوانی مشغول گردند و در تصرف هرکس
که بی[13] تمسکی موثوق به معتمد علیه باشد بعد از ثبوت استرداد
نموده باحوز دیوان[14] گیرند واگر متصرف موضع بایر را تمسکی معتمد
علیه موجود باشد که از دیوان بوجه[15] واجب او معین شده
و او آن را از دیوان مخفی[16] داشته بمحقری برگرفته باشد
و اضعاف واجب خود تصرف نموده بتیکجی بایرات تفحص

۱- ت: حذف شده. ۲- آ ب ث: تر، ت: از. ۳ ب: مراعات، درحاشیه همین نسخه تصحیح شده و - عامرات - افزوده. ۴ ت: خاطر - افزوده. *۵ ت: حذف شده. ٦ ب ت: الله - افزوده.
*۷ ب: حذف شده، آ ت: لئن شکرتم لازید نکم. *۸ ت: حذف شده
۹ ت ث: تدبیر. ۱۰- آ ب ت: گردانیم. ۱۱- ب: و
*۱۲- ت: املاک بایرات. ۱۳- آ ت: حذف شده. ۱۴- ت: حذف شده. ۱۵- ت: توجه. ۱٦- ت: حذف شده.

این[1] معنی کرده چون بثبوت رسد آن موضع را نیز تصرف نماید تا متصرف سابق بدیوان آید و تمسکات بعرض رسانیده اگر واجب الا ستحقاق باشد واجب اورا بر مال و بر متوجهات تعیین کرده مجری و مقرر گردانیده آید تا بعد ازین ببرات وتعیین دیوان استیفا نماید و در مواضع مدخل نسازد واگر مواضع بایرات املاک اربابی بوده باشد ومالک متوفی شده و وارثی نمانده که آن را[2]* معمور و مزروع دارد و ببیت المال تعلق گرفته وشرعا بثبوت رسد بتیکجی بایرات از تصرف هرکس که بغیر استحقاق شرعی داشته باشد انتزاع نموده آن را نیز باحوز دیوان

۲۱۴-ث بایرات گیرد واگر موضع بایر را مالک[3] شرعی موجود باشد[4] اما قدرت واستطاعت عمارت و زراعت نداشته وخواهان آنک آنرا بفروشد[5] بتیکجی بایرات بمبلغی که مقومان بقیمت عدل تعیین کنند بمال دیوان بخرد وداخل املاک دیوان گرداند اما چنان باید که بایع ببیع آن راضی باشد تا حیفی[6] و غبنی اتفاق[7] نیفتد ونعوذ بالله من ذلك بعد از آن مجموع این[8] مواضع[9] را بر وجهی که ذکر رفت مشروح* و مفصل[10] در دفتری

۱- ت : ان . *۲ ت : حذف شده . ۳- آ ب : ملک.
۴ - آ : حذف شده . ۵ ث : بفروشند .
۶ ب : حیقی . ۷ - آت : حذف شده. ۸ ت : ان .
۹ ت : موضع . *۱۰- ب : حذف شده .

منقح بنویسد و بدیوان آرد[1] تا بعد از[2] امعان نظر[3] حکم آن کرده شود بنابرین مقدمه تاج الدین *علی را[4]* بمراغه و نواحی و ولایت آن[5] فرستاده شد تا ارباب خبرت وجمعی را که بر مواضع بایر واقف باشند[6] طلبیده و باتفاق ایشان ببلوکات و نواحی آنجا رفته و عامرات و بایرات را در نظر آورده و تفحص و تحقیق کرده دیوانی را باحوز دیوان گیرد[7] و آنچ ببیت المال تعلق گرفته وشرعا بثبوت رسیده[8] که بیت المالست آن را نیز تصرف کند[9] و *آن را[10] که بیع باید کرد[11] در بیع آرد ونوعی سازد که اثر تدبیر وکفایت و کاردانی و درایت او بر وجهی ظاهر و لایح گردد که موجب مزید تقویت وتمشیت باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام ومتصرفان و بتیکجیان و صدور و اکابر و اعیان ومعارف *و ارباب[12] ومشاهیر مراغه ونواحی و توابع و مضافات ومنسوبات و ولایات[13] آن تاج الدین علی را آ۲۳۴ب

۱- آ: حذف شده ، ب: آرند ، ت: فرستد . ۲ ث: حذف شده . ۳ ت: حذف شده . *۴ ت: حذف شده.

*۵- آ ب ت: بنواحی فلان ولایت .

۶ ث: شوند . ۷ ب: کیرند . ۸ ث: رسد .

۹ ث: نمود . *۱۰- ب: ازآنجا . ۱۱- ب: حذف شده.

*۱۲- ت: حذف شده . ۱۳- ث: و ولایات

آ-۲۲۶ بتیکچی دیوان بایرات دانسته درجمیع قضایا که بدین شغل[1]
تعلق داشته[2] رجوع با او کنند و دیگری را کایناً من کان مجال
ت-۲۳۲ مشارکت[3] *و مداخلت[4] ندهند و دست او در تصرف و تدبیر
این[5] مهمات قوی و مطلق دانسته تمامت بتیکچیان و ارباب
خبرت[6] *ملازم او[7] باشند و اورا بر جلیل[8] و حقیر و نقیر و
قطمیر امور بایرات واقف و مطلع گردانند و چیزی پنهان و پوشیده
ندارند* اگر خلاف کنند و فیما بعد موضعی را که از بایرات باشد و
مخفی داشته باشند بوضوح رسد درگناه آیند تا حقیقت دانند
تاج الدین[9] علی نیز باید که طریقهٔ امانت و دیانت مسلوک[10] داشته
املاک مردم را بتعدی و قصد مطعون نگرداند[11] و بایرات را که مالک[12]
شرعی باشد بفروختن آن ایشان را تکلیف نکند و از جادهٔ حق
و طریق معدلت بیک سر موی عدول نجوید و تجاوز ننماید چه
نظر کلی در تفحص بایرات بر آبادانی مملکت است تا بعد الیوم
ضعفا و زیردستان[13] و درویشان برغد معیشت روزگار گذرانند
و قحط و تنگی که موجب پریشانی و اضطراب احوال خواص و

۱- آت : حذف شده . ۲ ب ت : داشته باشد .

۳ ث : شرکت . *۴ ب : حذف شده . ۵ ب ت - آن .

۶- ب : خیرات . *۷ ت : بااو ملازم . ۸ ب ث : حلیل .

*۹ ت : حذف شده . ۱۰- ت : مشغول . ۱۱- ت : نکردانند .

۱۲- ب : ملک . ۱۳- ب : زبرداستان .

عوام انام[1] است بکلی از صفحهٔ وجود منمحی گردد ان شاءالله تعالی چون بدین مهمات[2] قیام نموده باشد مبلغ کذا دیناراً از مال[3] دیوان بوجه حق السعی خود تصرف نماید و از زیادتی متوقّی[4] و متعفف گردد[5] تا موجب مزید تربیت و تقویت گردد وکتب بالامر العالی دام نفاذه فی[6]

ضرب[7] دوم

در تهدید وسیاست مجرمان ومنع ایشان

شش فصل

۲۱۴-ث آ **فصل اول در عزل عمّال متعدّی دو نوع**

نوع اول ازاحت[8] مواد ظلم و عدوان و ازالت اسباب جور و طغیان شرعاً و عقلاً واجب ولازم است وخلایق را که ودیعت خالق اند از تعرض وتعدی ظلمه و مفسدان و فجره و متعدّیان صیانت کردن فریضه ومتحتم وچون نمودند که جمعی از رنود و اوباش باستصواب حکام[9] بهروقت[10] اجتماع کرده برمحلات قزوین[11] می زنند وبنهب[12] و

۱- ت : حذف شده . ۲- آ ب ت : مهم . ۳ ب : اموال .
۴ ب ت : متوفی ، ث : متوبی . ۵ ت : حذف شده .
٦ ب ت : حذف شده . ۷ ت : باب . ۸ ت ث : اراحت .
۹- آ : حذف شده ، ت : فلان . ۱۰- آ ب پ ت ج : مدت . ۱۱- آ ب پ ج : فلان شهر ، ت : فلان ، ث : قروین . ۱۲- ت : سهاب .

۲۷۹-پ غارت و تاراج مشغول می‌گردند[1] و بدین واسطه رعایاء ضعیف
حال منقلع[2] و مستأصل شدند و شهر روی بخرابی نهاد و ساکنان
جلاء وطن را[*] مستوفز و[3] منشمر[4] گشتند[5] این معنی بغایت
مستنکر نمود[6] بدان سبب این حکم نفاذ یافت و امیرحاج را
که مردی عادل و شجاع و دلیر است با صد مرد لشکری فرستاده
شد تا تفحص و تجسس نموده و آن جماعت را بدست
آورده اگر بتهییج حکام برین حرکات ناپسندیده اقدام نموده
۲۳۴-ب باشند حکام را گرفته و بند کرده اینجا فرستد[7] تا تدبیر ایشان
کرده شود و رنود و اوباش را که مباشر این[8] حرکت ذمیمه شده
۱۷۶-ج باشند بعد از استرداد حقوق و تسلیم بمستحقان بتشدیدات[9]
۲۲۷-آ عنیف و تعنیفات شدید مواخذ و مخاطب گرداند و برسر آن
محلات و بازارها چوب زند[10] و موجلکا[11] بستاند[12] که اگر بعد الیوم
برچنین حرکات[13] بارادت خود یا باغراء[14] دیگری اقدام نمایند بیاسا
۲۳۳-ت رسند وان موجلکاها[15] را بقاضی شهر و چند کدخدای معتبر بسپارد[16]

۱- ب: مشوند. ۲ پ: منقطع. *۳ پ: حذف شده. ۴-آ: متشمر،
ب: مُنَشهر، پ: مشمّر، ت: میستمر، ث: مشمر. ۵ت: کنند.
۶ پ: است. ۷ ب: فرستاده. ۸ پ: حذف شده، ت: ان.
۹ ت: بتشدید. ۱۰-ب: زنند. ۱۱- آ: موچلکا، ب: موحلکا.
۱۲- ب: ستانند. ۱۳- ت: حرکت. ۱۴-آت: باغوای، پ ج:
بقول. ۱۵-آ: موچلکاها، ب: موحلکاها. ۱۶- ب پ: بسپارند.

تا ایشان بی اعلام بدین جانب *حکم آن[1] بر موجب موجلکا[2] بوقت مخالفت آن جماعت بتقدیم رسانند هیچ کس بحمایت درمیان[3] نیاید[4]

نوع دوم درین وقت چون ارباب وکدخدایان و رعایا و مزارعان ابهر بدیوان بزرگ آمدند واز ظلم و تعدی *شحنه وحاکم[5] ومتصرف شکایتها کردند ونمودند که آن جماعت بایکدیگر متفق شده زحمت اهالی وساکنان آنجا می دهند و بجنایات[6] ومصادرات ومطالبات بی راه می کنند شحنگان[7] جمعی ایغاقان وعوانان کهنه را ملازم گردانیده دست قوی می دارند وبرایغاقی مردم وفساد و افساد تحریض[8] می دهند و متصرفان متوجهی[9] را که از دیوان معین شده یکی در پنج می ستانند و باوکولکا[10] وخدمتی واخراجات[11] ورسم[12] الحکومه وچند شلتاق دیگر مزاحم آن بیچارگان می شوند وچون مردم ضعیف مقل الحال اند تحمل نمی توانند کرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت و آیتکین[13] را که مردی منصف وکاردان وبعدالت نفس متصف است فرستاده شد تا بتفحص این[14] قضایا مشغول

آ ۳۷۹ پ

---

*۱- آ ب ت ج : حذف شده. ۲- آ : موچلکا ، ب : موحلکا. ۳ پ : حذف شده .

۴ ت : نباسد. *۵- آ ت : حاکم وشحنه ، ب : شحنه وحکام. ۶ ب ت : بحانات ، ث : بخانات ، ج : بخانات. ۷ پ : سخنان ، درحاشیه - شحنکان - افزوده. ۸ پ : تحریص .

۹ پ : وحهی . ۱۰- پ : اولکا ، ث : باولکا ، ت : ماوکلکا. ۱۱- آ ت : رشوت . ۱۲- آ ت : حق .

۱۳- آ ج : ایتکین ، پ : اینکس ، ت : اسکین ، ث : انکین ، ب : آیتکن. ۱۴- آ ت : آن .

شده آنچ مذکوران[1] از هرکس بی راه *و ناواجب[2] ستده باشند استرداد نموده بمستحقان رساند[3] وشحنه ومتصرف را بعد از بازخواست بلیغ معزول گرداند و نگذارد که من بعد مباشر قضایاء *یارغویٔ و[4] دیوانی[5] ابهر[6] گردند[7] *و[8] اگر خونی واقع شده باشد خونیان را بدیوان فرستد تا بعد از تفحص بروجه شریعت و معدلت قصاص کرده آید[8] خلاف کننده چگونه[9] از سر خود نترسد[10] *و نمیرد[11]

فصل دوم در استرداد حقوق مظلوم از ظالم

دو نوع

نوع اول منع مزاحمت ظلمه ومتعدیان از بندگان[12] ۲۱۵-ث

خدای تعالی وسعی در استرداد حقوق مظلوم از ظالم موجب ذکر جمیل دنیوی وسبب اجر جزیل اخرویست چه اگر ولاة امر وحماة بیضهٔ دین وملک درین وظیفه اهمال نمایند هرآینه بحضرت رب العالمین *جل جلاله[13] مواخذ و در یوم الحساب

۱- پ : حذف شده. *۲ پ : حذف شده. ۳ ب : رسآنند.

*۴ پ : حذف شده ، ت : یارغوو. ۵ پ : دیوان. ٦ ت : بهر.

۷ پ : کردد *۸-*۸ پ ج : از -واگر- تا -کرده آید- حذف شده.

۹ پ : جون. ۱۰- پ : بترسد. *۱۱- پ : حذف شده، ت : ونیرد والله اعلم ، ث : و نمیرد وکتب بالامر العالی دام نفاده فی.

۱۲- ب : سکان. *۱۳- پ ج : حذف شده.

بشداید مخاطبات مخاطب[1]* و معاقب[2] گردند بنابرین مقدمه ۳۸۰-پ
چون نمودند که جمعی از تراکمهٔ فلان خیل بهر وقت مزاحم
و متعرض رعایاء خیارج[3] و[4] کرکسین[5] وآن نواحی می شوندو
ایشان را بصنوف تشدیدات معنّف[6] و بضروب[7] تعنیفات
مشدّد[8] گردانیده چیزی بی راه و نا واجب می ستانند واین ۲۳۴-ب
معنی موجب استنکار تمام است بدان سبب این حکم نفاذ
یافت تا حکام قزوین تراکمهٔ مذکوره[9] را حاضر گردانیده و بغور
این قضیه رسیده و تفحص و تحقیق بلیغ کرده چون تعدی
ایشان بثبوت رسد آنچ از رعایاء مذکور[10] ستده باشند ۲۲۷-آ
استرداد نموده تسلیم مستحقان کنند[11] و مقدمان تراکمه را
که سبب ایذاء بندگان خدای تعالی ایشان بوده باشند* و
مهیّج اتباع خود برین حرکت ناپسندیده شده[12] بحکم حدیث
کل موذٍ[13] طبعاً وجب[14] قتله شرعاً قیاساً علی العقوب و الافعی بی ۱۸۲-ج

۱- پ : مطالب ، ت : مخاطبات . *۲- آ ب پ ت ج : حذف شده .
۳- آ: حلع ، ب : خیلج ، ت : حلیع ، ج : حذف شده . ۴ ج : حذف شده .
۵ ت : کوکسس ، ث : کورکسن . ۶ پ : مشدّد . ۷ ث : بضروبات . ۸ پ: معنّف . ۹ پ ت ج : مذکور . ۱۰- پ : مذکوره . ۱۱- پ : حذف شده .
*۱۲- پ : حذف شده ، ج : برین حرکت ناپسندیده - حذف شده .
۱۳- ج : درین نسخه خطی ازین صفحه تا آخر کتاب ترتیب صفحات بهم خورده و اغلب درجای خود قرار نگرفته اند . ۱۴- ت : وحب ، ث : وجب .

توقف بیاسا رساندتا موجب انزجار ظلمه[1] و سبب ارتداع متعدیان گردد

۲۳۳آ-ت نوع دوم حکام و قضاة و متصرفان سلطانیه بدانند که درین وقت امین الدین[2] عطار نمود که سیف الدین* قتلغ بک[3] بی حجت شرعی و تمسک دیوانی و اثبات هیچ بینه و دعوی مبالغی نقود و اجناس وچهار پایان* ازوستده است[4] و بدین واسطه اختلال تمام بحال او* راه یافته[5] این معنی بی راهست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا در دیوان مظالم[6] بحضور[7] مشایخ و ارباب و اکابر ایشانرا حاضر گردانیده

۳۸آ-پ و بغور این[8] قضیه رسیده چون سخن امین الدین عطار بصدق مقرون باشد[9] مجموع[10] آنچ سیف الدین قتلغبک[11] از نقود و اجناس و ناطق و صامت ازو ستده باشد تمامت را استرداد نموده برمستحق مقرر دارند و در هرهفته یک روز در دیوان مظالم بتفحص قضایاء مردم اشتغال نمایند[12]

۱- آ ب ت : حذف شده . ۲ ب : حذف شده . *۳ ب : قملغبک ، ث : قملغ بک ، ج : قتلعبک . *۴ ت : او شده . *۵ ب : رسیده است ، آ : راه یافته است . ٦ ت : حذف شده . ۷ ت : محصور .
۸ ت : ان . ۹ ب : کردد .
۱۰- پ : حذف شده . ۱۱- آ : قتلعبک ، ث : قتعلبک ، ج : قملعبک . ۱۲- پ : نماید .

18-461

وحقوق را ازظلمه ومتعدیان مستخلص گردانیده بمستحقان تسلیم کنند و تمشیت حق ودفع ظلم و اعانت مظلوم واجب دانند خلاف کننده چگونه نترسد و نمیرد

فصل سوم درحبس وقید ظلمه *دونوع

نوع اول دراین وقت استماع افتاد که چند نفر ظالم متعدی *درشب بخانهٔ[1] شیخ تاج الدین علی همدانی رفته اند واورا گرفته[3] وتمامت خانهٔ اورا غارت کرده ومتعرض عورات نیز[4] شده این معنی بغایت ناپسندیده و بیراهست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تاحکام اسداباذ[5] آن جماعت را حاضرگردانیده و بتفحص این[6] قضیه مشغول گشته[7] چون تعدی ایشان بثبوت رسد هرچه ازخانهٔ شیخ تاج الدین علی ستده باشند بازگردانیده تسلیم اوکنند وآن مفسدان را تعریک وتادیب بروجه شریعت ویاسا بتقدیم رسانند

آ۲۱۵ـث **نوع دوم** درین وقت چون[8] عرضه داشتند که پنجاه نفرسوار ازمتعدیان درنواحی ارمیه مجتمع شده بهرچند

۳۸۱ـپ روز *بدیهها ومزارع[9] رعایا می روند وهرچه میخواهند می کنند

---

*۱ ـ ث : حذف شده . *۲ پ : بشب درخانه . ۳ ت : وتمامت خانه اوراکرفته ـ افزوده . ۴ ب : حذف شده . ۵ پ : استراباد ، ت : ناخوانا . ٦ ت : آن . ۷ ت ج : شده . ۸ ت : حذف شده . *۹ ج : بمزارع ، آ ت : در دیهها و مزارع .

و بظلم وعدوان و تعدی و تطاول از مردم ضعیف حال درویش گندم وجو و سایر حبوبات و حوایج می ستانند و بچوب و شکنجه خطاب می کنند این معنی بغایت مستنکر نمود بدان سبب این حکم نفاذ یافت و بهاالدین آیبک[1] را با صد[2]
۲۳۵-ب سوار جلد متجند[3] مرتب[4] مستعد[5] فرستاده شد تا مجموع آن جماعت را گرفته و بندکرده اینجا آورد تا بعداز استکشاف
آ۱۸۱ ج احوال و استرداد حقوق مظلومان و تسلیم بمستحقان هر یک را *بسزا و جزایی که درخور ان باشند وموجب[6] اعتبار سایر[7] ظلمه ومفسدان[8] ومتعدیان گردد رسانیده آید هیچ آفریده درمیان نیاید[9]

۲۲۸-آ فصل چهارم[10] در نهب وقتل وغارت دشمنان[11] دو[12] نوع

نوع اول چون بتحقیق پیوندد که جمعی تخم عداوت درکل دل کشته اند[13] وطینت طبیعت را بحقد ومکر سرشته و

۱- آ: ایبک ، ج : بیک ، ث : اپیک ، ب : اسک . ۲ ج : جند ، ب ت : ناخوانا . ۳ ت : حذف شده . ۴ -آپ : ومرتب ، ب : ومرتب و . ۵ت: حذف شده . * ٦ پ : سزا یی که موجب . ۷ پ : حذف شده . ۸ پ : و فجره افزوده . ۹ - آ : و السلم - افزوده .
۱۰ - ج : جهاردهم . ۱۱ - پ : مسلمانان .
۱۲ - ت : سه . ۱۳ - ت : کاشته اند .

۲۳۴-ت مخالفت و مضادت را متشمّراً عن ساق الجدّ ایستاده و بهر وقت که مجال یابند* و فرصت دست دهد[۱] منوی ضمیر* و مکنون خاطر[۲] را از قوت بفعل خواهند[۳] رسانید[۴] با وجود قدرت بر ایشان ابقا کردن هم از روی شرع وهم ازطریق عقل پسندیده نیفتد اما از روی شرع *جهت آنک[۵] دفع صایل بهمه وجهی واجبست واز روی عقل اوجب *جهت آنک[۶] چون[۷] مدارات[۸] و احسان مفید نیاید دفع ضروری گردد چه

۳۸۱-پ عاقبت دفع دشمن *بایّ وجهٍ کان[۹] از وصمت ندامت معرّا ومبرّا باشد *و فی الشرّ نجاة حین لاینجیک احسان[۱۰] بنا برین مقدمه چون فلان طایفه ازمدتی مدید باز تخم کینه *در زمین سینه[۱۱] زرع کرده اند[۱۲] وقصد جانی وعداوت نهانی راکمر اجتهاد برمیان جان بسته بدفع[۱۳] ایشان قیام نمودن امری[۱۴] واجب[۱۵] وقضیه‌ای *مجزوم بهاست[۱۶] بدان سبب این حکم

---

*۱- پ : حذف شده. *۲ پ ج : حذف شده. ۳ ت : حذف شده. ۴ ت : رسانند. *۵ ج : جنانک . *٦ ج : حذف شده، در عوضش - و - نوشته شده. ۷ ت : حذف شده. ۸ ب پ: مداوات . *۹ پ : حذف شده. *۱۰- ب : متن عربی نوشته نشده ، جای خالی گذاشته شده است. *۱۱- آ ب ت : حذف شده ، ج : در درسینه . ۱۲- آ ت : حذف شده. ۱۳- ت : رفع . ۱۴-پ : نوعی . ۱۵- پ ج : مستحسن. *۱٦-پ ج : محمودست.

نفاذ یافت و جلال الدین نصرالله[1] را که از دهاة وقت بکمال کفایت و شجاعت و کاردانی و شهامت مستثنی و ممتازست *با دو هزار[2] مرد متسلح فرستاده شد[3] تا بهرجا که برایشان ظفر یابد دمار از روزگار ایشان برآرد و نتایج ذمایم افکار[4] *و قبایح افعال[5] ایشان را درحق ایشان بتقدیم رساند و عمل با ایشان بنیّت[6] ایشان کند و هرچه از نقود و اجناس* و اثاث[7] و قماش و چهارپایان و غیرآن یابد[8] تمامت را غارت کند[9] و بر *خود و[10] لشکریان موزّع و محصّص گرداند[11] امرا و لشکریان که دران حدود و حوالی باشند باعلام او حاضرشده بوظیفهٔ ملازمت و مساعدت قیام نمایند و از تقصیر[12] محترز باشند تا بجزایل سیورغالات[13] و کرایم تشریفات اختصاص یابند

نوع دوم چون معلوم شد که جمعی از اضداد و مخالفان در[14] مکامن قرا آغاج[15] مترصّد تاختن برلشکریان ما[16] نشسته اند[17] و نهب و غارت ایشانرا متشمر[18] و متصدی شده سیف الدین

۱- آ ت : نصرت ، ب : نصراه . *۲ پ ج : باهزار . ۳- آت : حذف شده. ۴ ج : کار . *۵ پ ج : حذف شده . ٦ ت : حذف شده.
*۷ ت : حذف شده . ۸ پ : باید . ۹ پ : کنند . *۱۰- ث : حذف شده. ۱۱- ب : کردانند. ۱۲- پ : تقصیرات ۱۳- پ : سورغالات، ت : سنور غالات . ۱۴- ث : حذف شده . ۱۵- آ پ ت ث : اغاج . ١٦- پ : حذف شده. ۱۷- ت : حذف شده. ۱۸- ب : منشمر، ج : مُتشمِّر

۳۸۲-پ سنقورجه[1] را با هزار[2] سوار آهن پوش برسر ایشان فرستاده
آ ۲۳۵-ب شد[3] تا بشبیخون رفته و مجموع را گرفته و غارت کرده و بند
بر[4] نهاده بدین جانب آرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا امرا و لشکریان که دران حدود[5] و حوالی می نشینند بجار او
حاضر شده در مدد و معاونت افزایند و باتفاق برسر اضداد
و مخالفان رفته[6] هرکس را که[7*] قلع و قمع و اهلاک توانند کرد
۱۷۸-ج بجای آرند و باقی را دستگیر کرده درصحبت سیف الدین
سنقورجه[8] و جماعت لشکریان بدینجانب[9] فرستند[10] تا
بمجازات سیأت[11] افعال[12] و قبایح اعمال[13] خود رسند هیچ
آفریده درمیان نیاید

فصل پنجم در دفع مفسدان و حرامیان

دو نوع

نوع اول چون نمودند که جمعی از مخالفان که ازمعارک
آ ۲۲۸-آ مقارعه و مقاتلهٔ عساکر منصورهٔ ما روی بانهزام نهاده اند و[7*]

۱- آ ت : سنقرجه ، ب : سنمورحه ، پ : سقورحلی. ۲ پ ج :
با نصد . ۳ ب : حذف شده . ۴- آ ب پ ت ج : حذف شده .
۵ ب : نواحی . ٦ پ : روند . ۷-۷** ث : از - که قلع - تا - نهاده.
اند و - حذف شده (دوصفحه ازین نسخه افتاده) . ۸ - آ ت ج : سنقرجه ،
ب : شنقوحه ، پ : سنقروجه . ۹ ت : حذف شده . ۱۰- پ : فوستد.
۱۱- ت : اسباب ، ج : سئیآت. ۱۲- آ ب ت : اعمال ، پ : حذف شده. ۱۳- آ ب پ :
افعال ، ت : احوال.

*[1] مواد معاش واسباب انتعاش بر[2] ایشان مضیّق شده جمعیتی ساخته سر بدزدی وحرامی گری[3] برآورده اند و بر تجار وقوافل می زنند وصامت وناطق غارت می کنند واجب آمد بتدارک ایشان قیام نمودن بدان سبب این حکم نفاذ
۲۳۴آ-ت یافت و بدرالدین حسن را کی مردی دلاور و بهادر کارزار و از دلیران روزگارست، بالشکریانی کی در اهتمام او می باشند برسر ایشان فرستاده شد تا جمعیت ایشان را متبدّد و
۳۸۲آ-پ متفرق گرداند[4] و بهرجا که یکی را از ایشان یا جمعی را در یابد بهر نوع که تواند امّا بالاسر[5] والقید واما[6] بالقطع[7] والقتل دفع واجب شناسد[8] و بهیچ حال برجمعی که دما و فروج مسلمانان را برخود حلال ومباح دانند[9] ابقا نکند[10] و در مجازاة این اعمال ازحضرت رب العالمین جل جلاله توقع ثواب[11] دارد واز جانب[12] ما مترقّب[13] سیورغامیشی[14] وعاطفت گردد امرا وصحرا نشینان* ولشکریان[15]* ممد و[16] معاون[1]

1-1 - ث : حذف شده (دوصفحه از این نسخه افتاده) . ۲-آت : حذف شده.
۳ ت : کیری . ۴ ب ت : کردانند . ۵ ت : بلا سر.
۶-آ : اِمَا ، ب : ابا. ۷-آ : بالقلج ، ب : ناخوانا ، ت : القلج.
۸ ب پ ت : شناسند . ۹ ت : داند . ۱۰- ج : نکنند .
۱۱- پ : حذف شده . ۱۲- ج : حضرت . ۱۳- ت : متوقع. ۱۴-ب: شیوغامیشی. *۱۵ ج پ : حذف شده، ت: ولشکری . *۱۶- پ : بمدد .

*[۱] او باشند

نوع دوم چون[۲] درین وقت عرضه داشتند کی جمعی از قطاع و سرّاق درحدود *درق دز[۳] وصحاری مرند بحرامی گری[۴] و دزدی ومفسدی مشغول اند وصادر و وارد را تردد بدان راه[۵] منقطع شده و تجار و قوافل راه[۶] باجانب دزمار[۷] انداخته[۸] سه روزه راه بیک هفته می آیند حاجی نجم الدین ابوبکر را که مدتها[۹] دران حوالی بوده و از احوال حرامیان آنجا واقفست با[۱۰] سیصد مرد مرتب مستعد[۱۱] متسلح فرستاده شد تا دفع کلی کرده دمار از روزگار ایشان بر آرد بدان سبب این حکم یرلیغ[۱۲] نفاذ یافت تا مجموع صحرانشینان که دران حدود و حوالی می باشند بجار او حاضر شده وبا او موافق ومتفق بوده قمع وقهر وقلع واستیصال ایشان[۱۳] واجب دانند وازان قطاع وسرّاق متنفس نگذارند وحماة ایشان را نیز[۱۴] مواخذ و معاقب گردانند خلاف کننده چگونه *از سرخود[۱۵] نترسد *ونمیرد[۱۶] ۲۳۶-ب

فصل ششم دراخراج متمردان *ازنواحی[۱۷] دونوع ۳۸۳-پ

نوع اول جمعی که وجود ایشان سبب مضرت خلایق[۱]*

۱*-۱*-ث : حذف شده . ۲ت : حذف شده . *۳ پ : ورق در، ت : دردز . ۴-آ: مشغول- افزوده . ۵ پ : حانب . ٦-آب : را ، ت : حذف شده . ۷ ب : دزمار . ۸ پ: انداخته اند . ۹ت : حذف شده . ۱۰-پ : تا . ۱۱-پ : حذف شده . ۱۲-ب : حذف شده . ۱۳-ت: حذف شده . ۱۴-پ : حذف شده . *۱۵-پ : حذف شده . *۱٦-ت : حذف شده . *۱۷-ت : حذف شده

آ-۱۷۸ ج باشد*[1] هرآینه بواسطهٔ قرب جوار* و دنوّ مزار[2] مجاوران عادات[3]
و ملکات ایشان راکسب کنند و مَثَل عوام عرب درین باب از
کلمات خواص می نماید[4] اتق المصاحبة مع الطباع الرذلة[5]
فان طبعك يسرق[6] من طبعها وانت لا تدری وچون فلان
طایفه از مدتی[7] باز در فلان موضع* نزدیک اخلاط[8] ساکن اند
و لایزال بتمرد و سرکشی متمسّک[9] و از اداء متوجهات دیوانی
وقبول احکام حکام ممتنع[10] و اطاعت[11] اولوالامر را[12] تارک[13]
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا* امرا و حکام و متصرفان
اخلاط[14] چون واقف گردند باتفاق لشگریان[15] کی دران حدود
و حوالی* می نشینند[16] ایشان را* ازان موضع[17] ابعاد واخراج کنند
و قطعا نگذارند کی هیچ[18] متنفس از ایشان دران ولایت باشد
آ-۲۲۹ تا خبث جبلّت ایشان در دیگران[19] نیز سرایت نکند ازین[20]
معنی تجاوز ننمایند*[1]

---

*۱-*۱- ث : حذف شده (دوصفحه ازین نسخه افتاده) *۲ پ : حذف شده.
۳ ت : عادت. ۴-آ : می نمایند . ۵ -آ - الرَّدَاةِ ، ب : الراة ،
پ : الرُّزلةِ . ٦ ت : تسرق . ۷ ت : مدید - افزوده. *۸ ج :
حذف شده ، پ : نزدیک خلاط. ۹ ت : حذف شده، ج : مُتَمَسِّكْ شده . .
۱۰-ج : امتناع می نمایند . ۱۱-ب پ : طاعت. ۱۲-آ ب ت : که درمرتبه سوم وجوبست -
افزوده. ۱۳-ت : متمرد ، ج : نمی کنند . *۱۴-ج : حذف شده، آ ب ت : امرا و - حذف
شده، ب پ : خلاط . ۱۵-ج : لشکریانی. *١٦-ب : اند . *۱۷-پ ج : حذف شده . ۱۸-آ .
ت : حذف شده ، ب : هیح متمرد و . ۱۹-آ ت : دیگری . ۲۰ پ : اران

[1*]نوع دوم   امرا و حکام[2] و متصرفان مراغه[*] و عمال[3]
و گماشتگان ناحیت[4] هشترود بدانند کی درین وقت
۲۳۵-ت استماع افتاد که جمعی از متمردان در ان ناحیت[5] بفتنه
و فضول[6] مشغول اند   بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا چون واقف گردند درهر موضع که ایشان باشند سزا[7]
۳۸۳-پ ۳آ و مالش داده ابعاد[8] و اخراج واجب شناسند ونگذارند
که دران ناحیت ساکن گردند وچنان سازند که ظلم و
تعدی و زور و زیادتی ایشان از اهالی وساکنان ناحیت
بکلی مندفع و منقطع گردد تا بمحمدت پیوندد   ان
شاء الله تعالی[9]

[10*]و چون برلفظ دفع ظلم و تعدی اقسام این کتاب باتمام رسید
و وجود عدل و انصاف که از لوازم این معنیست از
ملکات حمیده و شیم شریفهٔ مکرم[11] حضرت سلطنت پناه
سلطان اسلام است پادشاه جهاندار جهانبخش خلد الله
سلطانه و اعلی فی الخافقین شانه و یقین[12] است که مستلزم[*10][*1]

1-1 - ث : حذف شده . ۲ پ : ونواب : افزوده . *۳ ت : حذف شده
۴ پ : حذف شده . ۵ آ : نواحی ، ب : حذف شده ، ت : حدود .
٦ ب ت : فضولی . ۷ پ : سزای و و . ۸ - آب : انزعاج ،
ت : ازعاج . ۹ پ : وحده العزیز - افزوده . *۱۰-۱۰* پ ج : از -
وچون - تا - مستلزم - حذف شده . ۱۱ ت : حذف شده . ۱۲-ب : مستکرم .

*١ اطول[٢] اعمار و موجبه[٣] ما[٤] ادوار اعصار خواهد بود ختم
اقسام بر دعای دولت پادشاه اسلام واجب است حق
جل جلاله و عم نواله حضرت سلطان سلاطین روی زمین
در اشاعت معدلت و افاضت نصفت و اراحت[٥] قلوب
و ازاحت[٦] هموم و کروب و اهتمام برعایت عباد و محافظت
بقاع و بلاد سالیان نامحصور که استدامت آن با دوام
نشور و امتداد[٧] ما یوم الحشر و النشور[٨] باشد باقی داراد و
حفظ و حمایت و عون و حراست ایزدی در جمیع احوال
حارس و وافی بالنبی و آله الاطهرین[٩] و عترته الاکرمین*١ آ ٢٣٦-ب

*١٠ خاتمه

کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب مشتمل
بر *کمیت فصول[١١] صور و انواع و شرطی چند کی
مصنّف را با متأمّلانست[١٢] و ذکر التزامات[١٣] و وصیت
و بیان خواص این کتاب*١٠

چون[١٤] مؤیّد توفیق ربانی و موفق تایید آسمانی این ضعیف

---

*١-*١ - ث پ ج : حذف شده. ٢ ت: اطوال. ٣-آ : موحه، ب: منصه، ت : موصه. ٤ ب : ما ، ت : با. ٥ ب : راحت ، آ : اراخت. ٦ ب ت : اراحت. ٧ ت : ان - افزوده. ٨ ت : والنشور. ٩ ب : الطاهرین. *١٠-*١٠ ب : حذف شده. *١١-آ ت : حذف شده. ١٢-ب : قبابل انست، ج : متأمّل آنست. ١٣ پ : الزامات. ١٤ پ : حذف شده.

را در تصنیف* این کتاب[1] معاونت و مساعدت کرد و چنین
۲۱٦-ث کتابی که از ابتدای نشأت عروس انشا هیچ آفریده را از
فحول افاضل و وجوه اماثل مجال آنک نقاب احتجاب
و برقع[2] اختفا* و استتار[3] از جمال جهان آرای نظرای[4]
او تواند ربود و امثال ابکار این[5] مخدرات را* از تتق تواری[6]
بر توالی ایام ولیالی بیرون توانند آورد نبوده در مدت چهار
ماه با وجود علایق* و عوایق[7] و شواغل و مشاغل و معاناة
مکاید و مقاساة شداید و ضیق مجال[8] با مغیرات احوال
*بفرخی و سعادت[9] *سواد و بیاض[10] باتمام[11] رسید [12]
این بحر محیط پرز گوهر شد گفته بچار[13] ماه و[14] کمتر
۳۸۴-پ آ-۲۲۹ و هردو قسم* آن که[15] در مکاتبات واحکام است بر هشتصد[16]

---

*۱-ج: کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب. ۲ پ: توقّع، آ: بُرقعْ.
*۳ پ: حذف شده. ۴ ب: نطرای، پ: نطرا، ت: نطرای، ث: نطراي، ج: نظرآ. ۵ ت ج: آن. *٦ پ: اریق توان، *۷ ث: حذف شده. ۸-آ ب ت: حذف شده، پ ج: و. *۹ پ: حذف شده.
*۱۰ ج: حذف شده، پ: سواد و بیاض بفرخی و اقبال. ۱۱-ت: ناتمام، ب: باتمام. ۱۲-آ پ ت: شعر - افزوده.
۱۳-ب ج: بجهار، پ: بجای. ۱۴-پ ث: حذف شده، ج: یا.
*۱۵-آ: که آن، پ: آن حذف شده. ۱٦-پ: بر دویست و شصت و اند فصل وصد و اند صورت و قرب هشتصد. ج: بر دویست و شصت فصل وصد و شش صورت و هفصد.

نوع از انواع تراکیب تقریباً[1] اشتمال یافت و معلوم شد که تقصّی[2] از عهدهٔ چنین مهمی خطیر با استراحت نفس تعذری تمام دارد

[3*] شعر

بدانی چو نیکو[4*] دران[4] بنگری — که جان کنده‌ام تا توجان پروری[3*]

چه[5] فوز بلذت لیالی مواصلت[6] بی مکایدت آلام ایام مفارقت[7] چگونه دست دهد

شعر[8]

ج-۱۷۹ شبی خوش هرکه میخواهد که با جانان[9] بروز آرد

بسی شب روز گرداند بتاریکی و تنهائی[10]

بقدر الکدّ تکتسب المعالی[11] — ومن طلب العلی سهر اللیالی

تروم العزّ ثم تنام لیلاً — یغوص البحر من طلب اللآلی

و من رام العلی من غیر کدّ — اضاع[12] العمر فی طلب المحالی

[13*] بهر کم[14] خوردنست و[15] بی آبی — ذهن هندو و نطق اعرابی[13*]

ت-۲۳۵آ کتابی که ظاهر آن علم انشاست و باطن[16] مواعظ و نصایح و تنبیهات و زواجر و حکایات مستعذب و روایات

۱- پ ج: حذف شده . ۲ ث: تفضی، پ: تعصی .
۳*-۳* پ ج: حذف شده، ب: شعر - حذف شده. ۴* ث: درنکو . ۵ پ ج: و . ٦ پ ج: وصال . ۷ پ: فراق .
۸-آ: بیت، ب ت ج: حذف شده . ۹ ت: جان . ۱۰- پ ت: بنهانی .
۱۱- ث: المحال . ۱۲- ب: اَظَاعَ . ۱۳*-۱۳*- پ: حذف شده .
۱۴- آ ب: نه زکم، ت: نه بکم . ۱۵- ت: حذف شده. ۱٦- ج: آن - افزوده.

مستبدع موشح بایات کتاب مجید وقران حمید عظم الله
جلاله و موکد باحادیث سید المرسلین صلوات الله[1] و
سلامه علیه[2] و مزیّن بشواهد *اخبار و[3] آثار و احاسن[4]
امثال و اشعار و لطایف عربی و پارسی هنوز عروس این
شبستان را مشاطهٔ طبیعت تزیین نکرده بود وگلهای مخدّرهٔ آ ۳۸۴-ب
این گلستان[5] در حجاب تواری متواری وسیاق جریان
تراکیب از اواسط[6] کتاب باواخر[7] نپیوسته که طالبان این
جریدهٔ غرّا و *خاطبان این[8] خریدهٔ عذرا در[9] مطالبت نسخه ۲۳۷-ب
مبالغت می‌کردند و در استکتاب *مفروغ عنه[10] استعجال
می نمودند[11] و این ضعیف منع *اجابت ملتمسات[12] نمی توانست
کرد و ردّ مستدعیات ممکن نمی‌شد و بحمدالله تعالی[13]
وجزایل منته السابغة وکوافل نعمة[14] السابقة[15] و کوامل[16]
منجة[17] البالغة وکوافی حکمة[18] البازغة[19] این منشآت

۱- ث : حذف شده ، ب : الله علیه . ۲ ب : حذف شده .
*۳ ج : حذف شده . ۴ پ : حذف شده . ۵ پ : بوستان
۶ ت : اوسط . ۷ ج : تا اواخر . *۸ پ : حذف شده ،
ج : عاشقان این . ۹ ث : حذف شده . *۱۰ پ : حذف
شده . ۱۱- ب ث : می نمود . *۱۲- پ : حذف شده . ۱۳- پ : حذف شده .
۱۴- ت : نعمته . ۱۵- آ ت : السابقه ، ب : السابغه ، پ : السابغه ، ث : السابعة ،
ج : السابقة . ۱۶- پ ت : کوافل . ۱۷- پ ج : کرمه . ۱۸- ب ت : حکمته . ۱۹ پ :
البارعة

*که از قبیل سهل ممتنع است[1] رشحه‌ای از قرایح[2] قریحت و نسخه‌ای از سجایای سجیّت و نمونه‌ای[3] از عطایای[4] فطرت فطنت و ثمره‌ای از شجرهٔ طیّبهٔ طبیعت اوست و ایجاد این ابکار از اجادت افکار او چه در[5] وقت انشاء این انواع بتأمل هیچ کتاب جز کتب لغت تصحیح لغات احتیاج نیفتاد و از مضمونات ضمایر بلغا[6] و مخزونات خزاین[7] فصحا *التقاط و استنباط نکرد[8] و هذا من فضل ربّی شعر[9]

نه پیش من دواوین بود و دفتر   نه عیسی را عقاقیر و نه هاون[10]   ث

---

*۱- ج: حذف شده، ت: از قبیل - حذف شده. ۲- آ ب پ ت: قراح. ۳ ت: نموده. ۴ ت: عطاء. ۵ پ: درین.
۶ پ: بالغا. ۷ پ: قوابح، ث: خراین دفاتر، ج: ضمایر.
*۸ پ ج: التقاط (پ: التقا) نکرد. ۹-آ: بیت، ب پ ت ج: حذف شده. ۱۰ - در نسخهٔ «ج» بعد از این بیت و در حاشیهٔ نسخهٔ «آ» جملات زیر افزوده شده، توضیح اینکه در نسخهٔ «ج» با خط کاتب نسخه و در نسخهٔ «آ» با خط مغایر و نستعلیق خیلی ریز که خواندن او خالی از اشکال نیست نوشته شده: والله علی کل شئ شهید وقد کفر من استشهده باطلاً   ودلیلی قاطع وبرهانی ساطع بر اثبات این مطلوب آنک متأمّلانی کی بمطالعهٔ کلیله و دمنه و مرزبان نامه و فواید السّلوک و منشآت استادان سعید افاضل جهان رشید الدین (دنباله در صفحه ۳۴۱)

وچون[1] تا غایت[2] چنین کتابی نساخته اند وچنین دیبایی زیبا نپرداخته اگر *بعد الیوم[3] دیگری از مستعدّان و مترسّلان خواهد[4] که برین اسلوب[5] کتابی سازد و برین منوال منسوجی[6]

(بقیه ازصفحهٔ ۳۴۰) وطواط وبهآء الدّین محمد بغدادی و نور الدّین منشی و رضی الدّین خشّاب و غیرهم رحمهم الله تعالی اشتغال نموده باشد چون بتامل این کتاب مشغول گردند دانند کی تراکیب و عبارات کی از مصطلحات ومستعملات این روزگار است غیران تراکیب (ج ـ صفحهٔ ۱۷۹آ) و عبارا تست و بینهما بون بعید و امد مدید چه این نوع ترتیب و تبویب (ج : تبوتب) کی سهل ممتنع است هیچ کس را دست نداده است و بر استیعاب قضایا و استقراء احوال ملوک وسلاطین و امراو وزرا و ارکان دولت و اعیان مملکت و طوایف اشراف و اوساط الناس وغیرهم برین جملت که درین کتاب مذکور ومسطورست هیچ یک از مترسّلان ماضی ومعاصر نیافته ومنشآت ایشان کی ملحوظ انظار و مرموق ابصار شده درحلیت عاطل برین دعوی شاهدی عادلست .

---

۱ ـ ت : حذف شده . ۲ ت : غایات . *۳ ت : حذف شده . ۴ ث : خواهند .

۵ پ : اسالیب . ٦ ب : منسوخی ، ت ث : منسوحی .

پردازد هرآینه منشا و مورد آن[1] این کتاب باشد و فضیلت
۳۸۵-پ سبقت این ضعیف را که مصنف این کتاب است نه او را
والفضل للمتقدم و در قطعه ای که پدرم فاضل سعید مغفور
مولانا* فخرالدین[2] هندوشاه نخجوانی[3] قدس الله روحه العزیز[4]
۲۳۰-آ درمدح کتاب صحاح اللغهٔ جوهری جزاه الله خیراً گفته
این بیت ازان[5] جملتست و مناسب این مقام[6] است [7]

فمن قبله لم یتبعه[8] مقلداً　　ومن بعده منه تناول واکتسب

و درین معانی این سه بیت برخاطر گذشت　شعر[9]

دعتنی امیم بالهوی فاجبتها　　وقلبی من نارالاسی فی التضرم
فجزت[10] فوادی بالهوی فترنمت[11]　　حمامة اوکار بطیب الترنم
تقدمت فی[12] حب الامیم علی الوری　　الا ان حسن الفضل للمتقدم[13]

اکنون گوییم شرطی چند که متامل را از تتبع[14] آن چاره نیست ذکر
می رود و من الله التوفیق
اول آنک صورتی چند که[15] درقسم اول این کتاب و بعضی از قسم

۱-پ : حذف شده . * ۲ ت : حذف شده . ۳ ب : نحچوانی . ۴ ث : و نور بمشاهده الانوار القدسیه صریحه . ۵ پ : ازین . ٦ ت : حال و - افزوده . ۷ پ ت : شعر- افزوده . ۸ ث : تبیعه . ۹ ب ت ج : حذف شده . ۱۰-ث : وجزت ، ب پ ت : فجرت . ۱۱- ت : وترنمت . ۱۲-ت : حذف شده . ۱۳-آ : ذکری رود و من الله توفیق - افزوده . ۱۴-ب : حذف شده . ۱۵-آ ت : حذف شده .

دوم ذکر رفته هریک درسه نوع وزیادت مقرر و مبین
گشت و برحسب هرنوع از تراکیب بعضی موجز و بعضی
متوسط و بعضی مطوّل اتفاق افتاد باید که متأمّل چون
آن[1] انواع مذکوره را درنظر آرد و بردقایق آن وقوف یابد و
بانغلاق[2] وسهولت الفاظ* و معانی[3] محیط[4] گردد بوقت حاجت
آ۲۳۷-ب درتغییر خطاب و القاب واحوال[5] که بعد ازان نویسند بر
آ۳۸۵-پ ۲۳۶-ت تطویل موجز و ایجاز مطوّل بمدد مطالعهٔ این کتاب[6] قادر
تواند بود و آن[7] نوع تصرفات آسان تواند کرد *بشرط آنک
ترکیب مختل و قاعدهٔ سخن رانی مهمل نگردد [8]
دوم آنک چون این کتاب مشتمل برصورتی چندست
که وقوع ولا وقوع آن علی السویه است و انواعی که
سمت[9] کتبت یافته بمجرد ظن[10] محض بوده ودر قضیه‌ای
که متامل بصدد کتابت و ترکیب آن باشد یحتمل که القاب
و ادعیه ای که درین کتاب نوشته شده بعضی موافق واقع
و بعضی مغایر باشد مثلا اگر درالقاب یکی از اصحاب دیوان
بزرگ لقبی که بر فضایل علمی دلالت کند مرقوم گشته و

۱- ث : حذف شده . ۲- آ ب ث : با نغلاق ، پ: اغلاق،
ت : بانقلاق . *۳ ت : حذف شده . ۴ ت مهبط
۵ ث : احوالي . ۶ پ : حذف شده . ۷ پ : این .
*۸ پ ج : حذف شده . ۹ ت : سبب . ۱۰- ث : نطو .

منشی را درصورتی که خواهد نوشت مناسب نیفتد[1] باید کی
دران باب تعمق نظرکرده آن نوع القاب جهت شخصی
نویسند[2] که جامع فضایل نفسانی و اعمال دیوانی باشد واگر ۱۸۰-ج
فضیلت علمی نداشته[3] باشد القاب فضلا بیرون اندازد و
بمجرد القاب اصحاب دیوان اکتفا کند
سوم آنک درالقاب عربی جای جای لقبی[4] پارسی[5] اتفاق
افتاده[6] یا درالقاب پارسی[7] لقبی[8] عربی یا[9] تذکیر مؤنث چون
معدلت شامل وعظمت کامل و امثال آن که ازعادات اهل
روزگارست و اعاجم می نویسند و ازخطاهای مشهورست باید
کی آنرا درمحل تسامح وتساهل داند[10] چه حکم[11] بران جز
اصطلاح عجم نیست واین کتاب جهت اعاجم مصنّف شده ۲۱۷-ث
چهارم اگر دربعضی مقدمات قرینه‌ای[12] چندکه مناسب ۳۸۶-پ
حالت و ارادت منشی نباشد و بنا برمصلحتی نوشته شده
باید کی منشی آنرا تغییرکند و واجب الحذف را محذوف
گرداند و واجب الالحاق را الحاق کند

۱- ث : بیفتد ، ب : سفتد . ۲- آ ب پ ج : نویسد .
۳ ت : ندانسته . ۴- آ ت : لقب . ۵- آ ب پ ث
ج : بارسی ، ت : فارسي . ۶ ب : افتاده باشد . ۷- آ ث ج :
بارسی ، ت : بارسي . ۸ ب : لقب ، ج : حذف شده . ۹ ث : یا ، ب پ : یا
۱۰- ت : دانند . ۱۱- آ ب پ ت ج : حاکم . ۱۲ پ ت : مرتبهٔ .

آ۲۳ب-آ پنجم آنک القابی که درهر مرتبه‌ای از مراتب چهارگانه نوشته شده کتبت آن بیکدیگر وظیفهٔ جمعیست[1] که دران مرتبه نزول کرده باشند[2] مثلا آنچه در مرتبهٔ سلاطین نوشته شده سلاطین بیکدیگر نویسند و دیگری نتواند نوشت و همچنین درسه مرتبهٔ باقی واحوالی که بعداز القاب درضرب دوم یا درمضمونات[3] صنف دوم آن مراتب مذکورست[4] اهالی آن مرتبه یا جمعی دیگر که در مناصب مساوی و مناسب ایشان باشند[5] بیکدیگرنویسند

ششم اگر منشی از زبان پادشاهی بپادشاهی دیگر[6] یا از امیری بامیری[7] یا از وزیری بوزیری مکتوبی نویسد و قضیه‌ای سرّی باشد که درمکتوب نتوان[8] نوشت آن قضیه را بارسولی که مکتوب خواهدبرد بشرط آنک امین ومعتمد باشد[9] تقریر کند تا بمکتوب الیه رساند و درمکتوب *[10]باجازت واشارت پادشاه[11] یا امیر یا وزیر[10*] این مقدار نویسد که مشافهه با اوگفته شد تا بعرض رساند اصغا

۱-پ ت : جمعیتست . ۲ ث : باشد . ۳ پ : تادر - افزوده.
۴ پ : مذکورات . ۵ - آج : باشد . ٦ ب : حذف شده،
۷ ب ت : دیکر - افزوده . ۸ -آ ب ت : نتواند . ۹ ب: کی در مکتوب سواند نوشت - افزوده . *۱۰-*۱۰-پ ج : از - باجازت - تا - وزیر - حذف شده. ۱۱- ت : حذف شده .

فرمودن حاکمند

ب- هفتم آنک[1] اگر[2] در بعضی انواع ترکیبی اتفاق افتاده[3] و مثل
آن در نوعی دیگر آمده اشارتست[4] بآنک[5] در هر دو صورت آن
۱-پ نوع[6] ترکیب[7] توان[8] نوشت متامل آن را از قبیل مکررات تصور نکند
هشتم اگر در قسم احکام در بعضی از تفویضات دقیقه‌ای
چند[9] از وصیت یا از حکم مهمل مانده باشد و در تفویض و تقلیدی
۲-ت دیگر مذکور[10] بود نظر بر اختصار و ترک تکرار بوده[11] باشد منشی
بوقت کتبت احکام آن دقیقه را ازان تفویض نقل کرده بحکمی
که نویسد[12] الحاق کند[13]

نهم آنک[14] اگر کاتب[15] بنسبت با مکتوب الیه در مرتبه راجح
و فایق باشد چون وزیر بنسبت[16] با اصحاب دیوان که با او
راه نیابت داشته باشند[17] در عبارت بنسبت با مکتوب الیه
تنزل باید کرد و بر صاحب معظم اکتفا[18] نمود و اگر رجحان و
تفوق در طرف مکتوب الیه باشد چون اصحاب[19] دیوان با وزیر

۱- ج: حذف شده. ۲ پ: حذف شده. ۳ ب: افتاده باشد.
۴ ت: اشارت ۵- آ: تا انک، ت: بدانک. ۶ ب: انواع
۷ ت: حذف شده. ۸ پ: تواند. ۹ ت: که - افزوده.
۱۰- پ: ناخوانا. ۱۱ پ ج: حذف شده. ۱۲- ب: نوسسند
۱۳- ب: کسد. ۱۴- ث: حذف شده. ۱۵- ب: حذف شده. ۱۶- ث:
حذف شده. ۱۷- آ ب ت: باشد. ۱۸- ب: بالتفآ، پ: العا. ۱۹- ث: صاحب

دران صورت تنزل و تواضع درطرف کاتب باید ومخدوم اعظم باید نوشت یا مخدوم جهانیان برحسب اصطلاح هر وقت و زمان واگر[1] درمیان کاتب ومکتوب الیه تساوی و تعادل باشد هرچه کاتب از القاب و دعا بمکتوب الیه *نویسد مکتوب الیه[2] نیز[3] درجواب همان نویسد بی[4] کم وبیش

آ ۱۸- ج دهم آنک[5] وصیت کلّی این ضعیف از سر اشفاق تمام باجماعت افاضل و مستعدانی که این کتاب بشرایف[6] مطالعات[7] ایشان[8] مشرف شود[9] آنست که بهیچ حال بایجاز

۳۸۷-ب واختصار آن[10] مشغول نشوند[11] تا فایدهٔ ساختن این کتاب که سهولت فن انشاست برمتعلمان فوت نشود اگرچه این ضعیف رسالهٔ ارشاد راکه صدوپنجاه فصل زیادت است و از فصول وانواع این کتاب جهت طالبان استخراج کرده تا بر[12] دانندگان این فن خوانند ویادگیرند امابتحقیق پیوست که[13] فایدهٔ خوض درتشعّب افکار و شروع درتنوّع

۱- ت : حذف شده . *۲ پ : حذف شده ، ب : نوسند مکتوب الیه
۳ ت ث : حذف شده . ۴ ت : بسی . ۵- آ ت : اکر .
۶ ب : بشرف ، ت : را شرایف . ۷ ب : مطالعهٔ .
۸ ت : حذف شده . ۹ ت : فرمایند . ۱۰- ت : این .
۱۱- پ : نشود . ۱۲- ج : حذف شده . ۱۳- ت : حذف شده .

معانی که متأمل فاضل را ازین[1] کتاب میسر گردد هرگز از مطالعهٔ هیچ مختصر[2] میسر[3] نشود وچون مطمح نظر این ضعیف درین تصنیف[4] تسهیل علم انشاست*[5] برمتعلمان

۲۳۱-آ مستعد ولهذا در هر معنی[6] انواع متعدد* از تراکیب[7] ذکر

۲۱۷-ث کرده شک نیست*[5] که تتبع این مطول مفید انواع فواید و مکمل صناعت برمتامل ومتعلم باشد واین[8] عرض[9] از مختصرات[10] که درانجا[11] تنوع الفاظ ومعانی وتشعب تراکیب نباشد بحصول نپیوندد[12] چه[13] این مطول[14] شامل معانی[15] مختصرات[16] بسیارست وهیچ مختصر[17] شامل معانی این مطول[18] نیست ۱۹

سفینهارا[20] دربحر دیده‌اند بسی سفینه‌ای که دروبحرها بود اینست

یازدهم اگر متأمّل بر[21] ترکیبی مکرر وترتیبی غیرمناسب

---

۱ - ت : این . ۲ ب : مختصری . ۳ پ : حذف شده . ۴ پ: که - افزوده . *۵ - *۵ ج : از - برمتعلمان - تا - نیست - درحاشیه نوشته شده ۶ ج : از - افزوده . *۷ ج : حذف شده . ۸ پ : ان . ۹ پ ج : غرض . ۱۰ - ت : مختصر . ۱۱ - ب : درنجا . ۱۲ - ت : بوندد ، ث : پیوندد . ۱۳ - پ : و ۱۴ - پ : مطلوب . ۱۵ - ت : حذف شده . ۱۶ - ت : مختصر ۱۷ - ت : حذف شده . ۱۸ - ث : مطلوب . ۱۹ - پ : شعر - افزوده . ۲۰ ب : حذف شده . ۲۱ ث : در .

کتابت منشی [۱] که احتراز ازان ممکن نیست اطلاع یابد انعام
۲۳۸ب ۳۸۷آ-پ اصلاح ارزانی دارد تا مثاب و ماجور گردد چه آنچ این
ضعیف *درین کتاب[۲] نوشته مناسب عادت اهل این[۳]
روزگار بوده و علم بمستقبلات قرون و اعصار وظیفه[۴]
حضرت رب العالمین است جل جلاله و عم نواله و هیچ
یک را از بنی نوع قدرت بران ممکن نیست

دوازدهم وصیت دیگر آنست کی اکابری که این کتاب
ملحوظ نظر مبارک ایشان گردد باید که نسخهٔ این کتاب
*بهیچ نا مستعد[۵] ندهند[۶] و از مستعدان باز نگیرند[۷] چه
در سخن بعضی از حکما آمده است [۸] اذاعة الحکمة علی
غیر مستحقها اضاعة و علی مستحقها قربة* و طاعة[۹] و عیسی
پیغامبر[۱۰] *صلوات الله و سلامه علیه[۱۱] فرموده است *[۱۲] ان
للحکمة[۱۳] اهلاً فان وضعتها[۱۴] فی غیر اهلها کنت جاهلا و ان*[۱۲]

۱- پ : وقت - افزوده . *۲ ت : درکتابت . ۳ پ : دین و .
۴- آ ت : حذف شده . *۵ ت : با هیچ مستعد .
۶ ب پ : ندهد . ۷ پ : نگیرد . ۸ ت : که - افزوده .
*۹ ث : حذف شده . ۱۰- پ ت : بیغمبر . *۱۱ پ ج :
علیه السّلم ، ب ت : صلوات الله علیه و سلامه . *۱۲-*۱۲- ب : از -
ان للحکمة - تا - و ان - برای نوشتن جایش خالی مانده .
۱۳- ث : الحکمه . ۱۴- آ ت : وضعت .

*[1]منعت اهلها[2] کنت ظالما فکن کالطبیب یضع[3] الدواء حیث
۲۳۷-ت ینفع*[1] وامام شافعی رضی الله عنه فرموده است [4]

ومن منح الجهال علماً اضاعه ومن منع المستوجبین فقد ظلم

و در اخبار انوشروان عادل خفف الله عنه آمده است که.
او نامستعدان و سفلگان غیر اصیل را از تعلیم و تعلم که بهترین
بضایع[5] است و مستجلب[6] شروع در مهمات دیوانی و اعمال
سلطانی منع فرمودی و نخواستی که کارخانهٔ دولت او
بمباشرت ادناس اناس[7] بی رونق گردد چه انچنان[8] طوایف
۳۸۸-پ که از اسلاف[9] خود بزرگی *ندیده باشند[10] آرایش دولتخانهای
سلاطین بمزیّنات مناقب ومفاخر و مکملات مجد[11] وشرف
چگونه[12] توانند[13] کرد[14] واین دوبیت *که درین[15] معنی گفته اند.
ازین حال انبا واخبار می کند[16] شعر[17]

لله درّ انوشروان من ملک ماکان اعرفه بالدون والسفل
۱۸۱-ج نهاهم ان یمسّوا[18] عنده قلماً[19] وان یذل بنوا الاحرار بالعمل

---

*[1]-[1]-ب: از - منعت - تا - ینفع - حذف شده. [2]-آج: اهلیها. [3] ث: نضیع.
[4] پ: شعر - افزوده. [5]-آت: صنایع. [6] پ: مشتمل. [7] ب: حذف شده
[8] ت: انجناب. [9] ت: اسلام *[10]-ت: نباشد. [11]-ت: ومعالی -
افزوده. [12]-پ: حذف شده. [13]-پ ت: تواند. [14]-ت:
حذف شده. *[15]-ت: در. [16]-ب: کفته آ، ث: می کنند.
[17]-ب پ ت ج: حذف شده. [18]-ب پ: تمسوا. [19]-ث: فلما، ب: قلماً.

وبیشتر[1] سلاطین *وخلفاء بزرگ[2] را عادت چنین بوده است *رحمهم الله تعالی[3]

سیزدهم[4] آنک این ضعیف باستقراء احوال ملوک و سلاطین و امرا و وزرا *واشراف[5] واوساط[6] وخواص وعوام انام[7] مشغول شده هفتصد[8] و اند نوع[9] از آنچ ذهن[10] او بآن احاطت *کرد در[11] سلک عبارت[12] وکتابت[13] آورد اگر متامل راچند نوع دیگرکه این[14] کتاب[15] بران مشتمل نباشد درخاطر آید[16] چون بواسطهٔ تامل این[17] انواع اورا مهارتی درعلم انشا و حذاقتی درفن ترکیب دست داده باشد[18] باید[19] که آن[20] انواع که اورا روی نموده درقید کتابت آورد و برهمین سیاقت[21] درسلک وراقت کشد چنانک[22] میان تراکیب این کتاب و آ۲۳۱-آ
تصرفات او فرقی نتوان کرد[23] چه از ابن نباته[24] صاحب کتاب

۱-ت: بیشترین. *۲ ث: بزرک وخلفا. *۳ پ: حذف شده، ت: برحمهم الله. ۴ ج: سنزدهم. *۵ پ: حذف شده. ٦ ت: اواسط. ۷ پ: حذف شده. ۸-آب: هفصد. ۹ ت: نوعست. ۱۰-آ: دهن. *۱۱-ب: کرهور. ۱۲-ب: عبارت ۱۳-آ: کتبت. ۱۴-ت: آن. ۱۵-ت: کتابت. ١٦-ت: حذف شده. ۱۷-آ: ان. ۱۸-آپ: حذف شده. ۱۹-ت: حذف شده. ۲۰-پ: حذف شده. ۲۱ ج: کی-افزوده. ۲۲ ث: از-میان-تا-نیست کجون- یک ورق دو رویی ازنسخه افتاده است. ۲۳ ت: منسا ان این کتاب خواهد بود - افزوده. ۲۴-آ: ننانه، ب: نبانه، پ: سانه، ت: بانه، ج: بناته.

۲۳۹-ب خُطَبْ[1] منقولست که اورا گفتند کیف صَنَّفْتَ هذه الخطب. قال حفظت الف خطبة للعرب[2] و نسیتها غاضت ثُمّ[3] فاضت
آ۳۸۸-پ فما هی هی وما هی[4] الا هی یعنی این کتاب خطبْ[5] را چگونه تصنیف کردی گفت هزار خطبهٔ عرب یاد گرفتم[6] و فراموش کردم آن محفوظات فرورفت و باز برآمد این خطبْ[7] کی ساخته ام[8] آن نیست[9] و ازان بیرون نیست متامل را نیز با این کتاب باید کی همین[10] حالت باشد

چهاردهم[11] اگر[12] منشی خواهد که بیکی از افاضل مکتوبی نویسد و رجوع با مطالب این کتاب کند باید که ترجمهٔ آیات قران[13] و احادیث و امثال و اشعار عربی که درینجا نوشته شده با آن فاضل ننویسد چه محمول بر بی ادبی استحقاق باشد

پانزدهم اگر متعرضی گوید که الفاظی کی در القاب یا دعا یا حکایت[14] پردازی وغیر آن درین[15] کتاب واقع شده بعضی

۱- پ ت : خطب . ۲ پ : المعرب . ۳- آپ ت ج : می .
۴ پ : من . ۵- آب پ ت : خطبه . ٦ ب : کردم .
۷ پ : خطبه . ۸ پ : ساخته ایم . ۹ پ : اینست . ۱۰- ت : همت . ۱۱- درنسخه های "پ" "ج" زیر عنوان چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم حذف شده . دراین دونسخه (پ - ج) چهاردهم مطابق هفدهم نسخه های آ- ب - ت است متن ما براساس همین سه نسخه (آ- ب- ت) نوشته شده . در خصوص موجودیت چهاردهم، پانزدهم وشانزدهم درنسخه "ث" بعلت عدم صفحه چیزی نمیتوانم بگویم . ۱۲- ت : حذف شده . ۱۳- ب : قران مجید . ۱۴- ت : حکایات . ۱۵- ب : در .

مکرر است جواب آنست که اگر شخصی یک مکتوب نویسد باید که دران یک[1] مکتوب از تکرار الفاظ محترز باشد اما چون این کتاب مشتملست[2] بر هشتصد[3] نوع انشا تقریباً اگر در خلال تراکیب لفظی مکرر واقع شود تفاوت نکند و محل اغضا[4] و مسامحت باشد.

شانزدهم باید دانست که پیش از آنک این کتاب باتمام رسد و عروس زیباء این[5] مخدره[6] رخسار از نقاب احتجاب بیرون آرد جمعی از اعاظم دین و دولت و اکابر ملک و ملت ۲۳۷آ-ت
پیش از تنقیح سواد باستکتاب آن رغبت فرمودند و منع میسر نمی‌شد چنانک در اوایل خاتمه ذکر کرده شد و هرکس نسخه‌ای نقل کرد اکنون که این ضعیف بتنقیح سواد اشتغال نمود و جهت خزانه الکتب بندگی حضرت سلطان اسلام مصنف له خلد الله سلطانه نسخه‌ای[7] با الحاقات و اضافات که بسواد اصل اتفاق افتاده نقل کرد[8] و هردو نسخه متوافق و متطابق.

۱- ت : حذف شده . ۲ ت : مشتمل ۳ - در خصوص مقدار نوع این کتاب که در حصهٔ سیزدهم هفتصد و اند نوع نوشته شده. ازین تفاوت و همچنین از عبارات دیگر میتوان نتیجه گرفت که حصهٔ چهاردهم ، پانزدهم و شانزدهم نسخه های "آ" "ب" و "ت" بعداً ، در وقت اشتغال بتنقیح سواد افزوده شده . ۴ ب : اخضا ، ت : اعضا . ۵ ت : آن .
۶ ت : مخدرات . ۷ ب : حذف شده . ۸ ت : حذف شده .

شدند و اعتماد کلی بر آنست مامول و متوقع از مکارم اکارمی
که نسخهای سابق راپیش از تنقیح سواد نقل فرموده اند
آنست که آن نسخهارا با نسخهٔ سواد[1] اصل که محل اعتماد ست
مقابله فرمایند تا مثاب و ماجور گردند ان شاءالله تعالی
هفدهم[2] آنک[3] اگر والعیاذ بالله طبیعت و قریحت[4] متأمّل
این کتاب برایجاز مطوّل و اطناب موجّز و ابداع[5] تراکیب
مستحسن مجدد و انشاء معانی مستملح مستعذب قادر
نباشد[6] و جمود طبیعت و خمود قریحت بر او مستولی گردد
و در وقت احتیاج بترکیبی مناسب این ترکیب[7] اسعاف[8]
نتواند نمود وصیت این ضعیف با آن عزیز آنست کی
من بعد بمطالعهٔ این کتاب و تأمّل اقسام و مراتب و فصول
و صور[9] و انواع آن اشتغال ننماید[10] و نسخهٔ آن را باستنساخ
و استکتاب و استباعه و استیهاب حاصل نکند و آن را
نسیاً منسیّاً انگارد واز تضییع[11] وقت و عمر بتحصیل مطلبی[12]
کی جهت او ننهاده اند[13] واورا حاصل نخواهد شد احتراز و ۲۳۱-ب ۲۳۲-آ

۱- ت : حذف شده. ۲ پ ج : چهاردهم (رجوع شود بصفحهٔ شماره ۳۵۲ - قید ۱۱) . ۳ ب : حذف شده .
۴ پ : قرین . ۵ پ : انواع ۶ پ : باشد .
۷ پ : مرکب . ۸ پ : اصعا. ۹ ب : قصور . ۱۰- ب پ : ننمایند ت : نمایند. ۱۱- پ : تضیّیق . ۱۲- پ مطالبی . ۱۳- پ : نهاده اند.

اجتناب نماید و یقین داند کی درازل آزال او را ازفن انشا
نصیبی نداده اند و نام او را بوقت تعیین انشا از لوح محفوظ
محو کرده و ازین مشرب[1] که *با ذات احدیت نسبتی تمام
دارد[2] ولفظ منشی که یکی[3] از اسماء حسنی است بران دالست
۳۸۹-پ ونص *ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین[4] مصدق آن[5]
او را شربی[6] روزی نکرده واین کلمات را ازین ضعیف بنصیحت
قبول کند چه او این کتاب را جهت آن[7] نساخته که در دارالکتب
نگاه دارد وطالبان را ازموائد[8] فواید آن محروم گرداند[9] بلک
جهت افادت مستفیدان[10] و ارشاد مسترشدان[11] تصنیف کرده است
و درتسهیل آن[12] بر متعلمان غایت امکان مبذول داشته تا
هرنفسی برقدر استعداد ازان محظوظ[13] و محتظی[14] گردد[15] وچون
۱۸۱-ج آ طبیعت[16] متامل از ادراک لطایف واستیفاء مقاصد آن قاصرماند تدبیر
آن منوط بتقدیر حکیم[17] قدیر جل ذکره باشد نه بسعی این ضعیف وکل
میسر لماخلق له وقدماً قیل

۱-ت : حذف شده . *۲ ج : نسبتی با ذات احدیت دارد ، ت : باو از
احدیت نسبتی تمام دارد . ۳ ت : حذف شده . *۴ ب : جایش خالی مانده .
۵ پ : حذف شده . ٦ پ : برمشربی . ۷ ب : او .
۸ پ : فراید . ۹ ت : کردانند . ۱۰-ب : مستفیدآن . ۱۱-ب : مسترشدآن ،
پ : مرشدان . ۱۲-ت : این . ۱۳-پ محفوظ . ۱۴-پ : مختظی .
۱۵ - پ : کردند . ١٦ ت : حذف شده . ۱۷-ب : حذف شده .

علیٌ نحت القوافی من معادنها[1] ولا علیٌ اذا لم یفهم البقر

*[2] اشارة الی بیان[3] خواص هذا الکتاب وذکر الالتزامات *[2]

یکی از خواص این کتاب و التزامات مصنف آنست که بعد از آنک اداب مکاتبات ملوک و سلاطین و امرا و وزرا[4] وارکان دولت و اشراف واوساط[5] الناس وغیرهم ازینجا معلوم گردد قاعده ملک داری وقانون رعیت پروری *[6] واداب امارت و وزارت وحکومت و ایالت و نقابت و قضا *[7] و مشیخت[7] و تدریس و مجموع مناصب دینی و دنیوی وسایر لوازم و لواحق آن بر وجهی که این کتاب بر کیفیت وکمیت[8] *[8] آن مشتملست معلوم شود *[6] و طریقهٔ استنما و استکثار اموال و متوجهات و محصولات نیز بوقوف پیوندد چه مضمونات احکام که در باب امراء الوس و وزرا و قاضی القضاة ممالک و امراء تومانات و هزارها *[9] وصدها[9] وایناقان پادشاه[10] آ ۳۸۹ - ب ت ۲۳۸ - ت

۱- ت : معادتها ، ج : مَعارنها . *۲-*۲ ب : حذف شده .

۳- آ ب ت : حذف شده . ۴ ت : وکتاب - افزوده .

۵ ت : اواسط . *۶ - *۶ ج : از - و اداب - تا - معلوم شود - حذف شده ، پ : معلوم شود - حذف شده . *۷ پ : حذف شده .

*۸ ب پ : کمیّت و کیفیّت .

*۹ ب پ ج : حذف شده . ۱۰ - ت : بادشاهان .

و نواب دیوان سلطنت و وزارت واصحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت وملوک ولایات وسادات و مشایخ و قضاة و ایمه وعلما و مدرسان وسایرطوایف وطبقات صادرشده مشتملست برکیفیت معاش این جماعت در امور مملکت و محافظت ولایت[1] و رعایت رعیت واجراء احکام شریعت وامضاء اوامر دین و ملت وطُرق[2] ارشاد وهدایت و قاعدهٔ[3] تعلیم وتفهیم وافادت وبیان اشاعت معدلت و اذاعت نصفت و تقویت مصلحان وتحریک مفسدان و دفع ظلمه ومتعدیان و ردع اضداد ومخالفان وقلع وقمع متمردان ومعاندان و توجیه[4] متوجهات دیوانی
۲۴-ب وضبط اموال ومحصولات وارتفاعات* وامثال آن[5] و صرف آن بمصارفی که ذکر رفته ازمهمات حضرات[6] سلاطین ومراسم امرا و وزرا* وغیرهم[7] و تعیین انعامات وادرارات ومعایش ومرسومات ووجوه عمارات[8] ورعایت رسولان
۲۳۲-آ
۳۹۰-پ اطراف واعانت مظلومان واغاثت ملهوفان* ومکظومان[9] وتفقد اصحاب مکاره وکرایب و تعزّی[10] ارباب شداید و

۱- ت : ولایات . ۲- آ : طریق ، پ : طرف ، ت : طریق .
۳ ت : حذف شده . ۴ پ : توجّه . *۵ ت : حذف شده .
۶ ت : حضرت . *۷ ت : حذف شده . ۸ ت : عمارت ا
*۹ پ : حذف شده . ۱۰- پ : تعریر .

مصایب و ترجی ارباب خیبت وعیادت مرضی واصحاب کربت و تمهید قاعدهٔ اتحاف و اهدا وسلوک طریقه اعتذار و استعفا[1] وضابطهٔ اهتمام باحوال رعایا واستمالت *ایشان وهلم جرّا[2] بر وجهی که این کتاب بر بیان تفصیلی و اجمالی آن مشتمل است و درهریک ازین قضایا مکتوبات و احکام *علی‌حده سمت کتبت[3] یافته وبتواکید مؤکّد شده و طریقهٔ زندگانی صاحب آن حکم[4] با جمعی که در تحت تصرف او باشند[5] معین ومبین گشته ومهماتی که وظیفهٔ اهتمام والتزام اوست مجملاً ومفصّلاً درخلال احکام ذکر رفته واستخراج آن منوط بدقت نظر*وحدّت
۷۱۸-ت تأمّل و شمول استعداد متامل است وشک نیست کچون از سر امعان نظر[6] و اتقان[7] تعمق و ایقان تفرس بغور این معانی رسند[8] مجموع این قضایا مبیّن و منکشف گردد و قواعد این *فواید و دقایق این ضوابط[9] بی زحمت بوضوح انجامد واجل خواص آنست که اوّلا اداب تقلد

۱- ب : استغفار ، پ : استغفا . *۲ پ : و هلم جرا - حذف شده ، ت : ایشان وهلم - حذف شده . *۳ پ : علی هرکمیت کیفیت . ۴ - آ ب ت : حذف شده . ۵ ت : باشد . *۶ ج : درحاشیه نوشته شده . ۷ پ : اتّفاق . ۸ ت : رسید . *۹ پ ج : معانی ومعاقد این مبانی .

سلطنت و لوازم و لواحق آن و[1] تصدی امارت و وزارت
و مباشرت هر منصب از مناصب دینی و دنیوی ازینجا
۳۹۰آ-پ بوقوف پیوندد و معلوم گردد که هریک را ازین طوایف
طریقهٔ[2] زندگانی *با خالق و خلایق[3] چگونه می[4] باید کرد
۱۷۷-ج و لله الحمد علی فواضل الایهٔ و جزایل نعمائه و کوافل
مبرّاته و کوامل[5] هباته و حسناته که درین عصر میمون
و روزگار همایون امور سلطنت و امارت و وزارت و
سایر مناصب شرعی و دیوانی بر اوکد قواعد ممهد گشته
است و بر اوثق مبانی استحکام یافته سریر سلطنت و
تخت پادشاهی و مملکت بوجود مبارک پادشاهی مزین
و مشرفست که کیوان[6] بپاسبانی قصر رفیعش مفتخر و
مباهیست و مشتری درجناب جلالش یکی از مباشران
فصل قضایا و اوامر و نواهی بهرام تیغ کین جهت دفع
خصمان او[7] برکشیده *خورشید که خسرو سیارگان و[8]
شاه ستارگان است خاک بارگاه او را چون کحل الجواهر
۲۳۸آ-ت در دیده کشیده زهرهٔ زهرا در مجلس بهشت آسایش

۱- پ : بر . ۲ ث : حذف شده . *۳ پ : حذف
شده ، ت : با خالق و خلق . ۴ -آت : حذف شده .
۵ -آت : کواهل . ٦ ث : کیون . ۷ ب : حذف
شده. *۸ پ : خور و سیّارکان که ، ج: خسرو سیّارکان که .

عود[1] سوز[2] و بزم ساز تیر دبیر در دیوان سلطنتش با عقل مجرّد هم داستان وهم راز[3] ماه آسمان نورد[4] راید اخبار فتح و نصرت اوست و عناصر و ارکان متابع فرمان قضا مضا و محکوم احکام قدر قدرت او جنّ و انس و وحش و طیر هوای[5] طاعتش را بدل وجان جویان ومسرع[6] فهم و وهم درطلب *شاء و جلال[7] او واگرچه در نحواهند[8] یافت پویان شعر[9]

آ ۲۴.ب
پ ۳۹۱

آنک نظام ملک راگوهراو دهد[10] شرف
وانک دوام عمر را دولت اوکند ضمان[11]

فلک سیر ملک سیرت که بر درگاه او زیبد
فلک را استان بوسی ملک را بنده فرمانی[12]

*شاه شاهان وخان خانان و مادهٔ نعمت امن وامان سایهٔ مرحمت وعاطفت حضرت یزدان[13] معزالدنیا و الدین شیخ[14] اویس بهادر[15] خان خلدالله ملکه[16] وسلطانه و اعلی

۱- ت : عفود . ۲ ث : سپاز . ۳ ت : راه .
۴ پ : بورود . ۵ پ : سودای . ٦ پ: مرغ
*۷ - آ : شاو جلال، پ: شاوجلال، ت : ناه وجلال،
ث : شاءجلال، ب ج : شاهٔ وجلال. ۸ پ ت : نحواهد. ۹ ج: حذف شده.
۱۰-پ : شد. ۱۱-آ : جوان - در بالای این کلمه -ضمان- افزوده. ۱۲-پ: فومان
*۱۳-ج : حذف شده. ۱۴-پ ج : حذف شده. ۱۵-پ : بهادربهاد . ۱٦-ت : ظله

۲۳۳-آ فی ممالک الارض شانه و دیگر مناصب بتقویت و تربیت
این[۱] حضرت بتقلد[۲] ارباب معالی و مناقب تزیین[۳] یافته
امید بفیض فضل باری جل جلاله و عمّ نواله چنانست
کی عالمیان را از میامن این دولت که با ادوار اطوار و
تعاقب قرون و اعصار مقارن و معاصر باد جمعیتی که
موجب ترفّه[۴] معاش و سبب ترتّب اسباب[۵] انتعاش
باشد دست دهد* و روزگار[۶] بعذر[۷] تقصیرات گذشته
مشغول شده در ازاء محنتها دولتها و در عوض کربتها
نعمتها ارزانی دارد و تشنگان[۸] بوادی ظلم و عدوان را از
زلال افضال و معدلت حضرت شاهنشاهی[۹] براحت[۱۰]
سیرابی رساند[۱۱] و مواد ظلم از صفحهٔ وجود بکلی منقلع[۱۲] و
۱۷۷-ج متمحیّ[۱۳] گردد *ان شاء الله تعالی[۱۴] و بندهٔ دولتخواه را
که مصنّف این کتابست قصیده ای مطابق این وقت و
۳۹۱-آ-پ حال که برجهانیان مبارک و میمون باد دست[۱۵] داده است

۱- ت : آن . ۲ ت : مناصب - افزوده . ۳ ت : ترتب . ۴ ب : برفیه . ۵ ج ت : حذف شده . *۶ پ : روز که . ۷ ت : بعد از . ۸ ج : تشنکی . ۹ پ : شاهنشهی . ۱۰- ت : براحسب . ۱۱-پ: رساناد. ۱۲-پ : منقطع . ۱۳-پ : مستجزم ، ث : ناخوانا. *۱۴- ت ث: حذف شده ، پ: اُنشا اللّهُ تَع . ۱۵ - آ ب ت : حذف شده .

آ۲۱۸-ث برین موجب که شرف عرض می یابد *پسندیدهٔ نظر سعادت بخش حضرت شاهنشاهی که ملحوظ نظر عنایت الهیست باد[۱] والقصیدة هذه

دولت[۲] فروغ یافت ز فرّ خدایگان — بخت جهان پیر ز نو* باز شد[۳] جوان

وضعی ستوده یافت کنون گردش فلک — وز[۴] سرگرفت قاعدهٔ دور آسمان

وضعی همه مبانی[۵] آن[۶] حلیت[۷] ظفر — دوری[۸] همه نتایج آن[۹] نعمت امان

قانون دهر گشت بتعدیل مقترن — تا یافت دهر باشرف عدل اقتران

سیر نحوس را نبود بعد ازین اثر — باشد[۱۰] سعود را همه با یکدگر[۱۱] قران

از صدمت الم ندهد هیچکس خبر — وز[۱۲] صولت ستم نبود بعد ازین نشان

زیرا که* دین و ملک[۱۳] ز نو[۱۴] انتظام یافت — در سایهٔ سپهر مدار خدایگان

شاهنشه ممالک عالم معزّ دین

سلطان اویس شاه جهاندار کامران

۲۴۱-ب شاهی که کاینات ز ملکش ولایتیست[۱۵] — والیش[۱۶] عقل و جان و اهالیش انس و جان

---

*۱- پ ج : حذف شده . ۲ پ: از - دولت - تا آخر قصیده یعنی تا - سلطنت بماند - حذف شده. *۳ ت : شد یکی . ۴ - آ ت ج : واز . ۵ ت : میاني . ٦ ت : او ۷ ت : حِلْيَةٌ . ۸ ت : دور . ۹ ت : اُوْ . ۱۰ - آ : باشد ، ب ج : تا شُد . ۱۱ - ت ج : یکدیکر . ۱۲- ت : واز .
*۱۳ - ت : دینِ مِلک . ۱۴- ت ج : تو
۱۵- ث : ولایتست . ۱٦ ت : فی السّرِ - در زیر این بیت باخط مغایر - ای في السُرُوْر والبَهْجَةِ - افزوده شده .

۲۳۹-ت در حومهٔ حمایت او فوج عرش و فرش | در حوزهٔ حراست او شخص عقل و جان
با حضرتش هدایت و توفیق هم رکاب | با موکبش سعادت و تایید هم عنان
بهر دعای اوست که ایجاد کرده اند | ورنه چه حکمتست بتحقیق در زبان[1]
زانش همیشه خاصیت نطق داده اند | تا یک یک از مکارم او* را کند[2] بیان
گفتم که نسبت کف دستش کنم با بر | یا[3] فیض خاطرش را با فیض بحر و کان
۲۳۳-آ عقلم بطیره گفت کزین[4] رای در گذر | بگذار فکرهای دبیران باستان
ابرست جای صاعقه و بحر جای غرق | کان معدن تزلزل و تشویش بی کران
دستش مفیض نعمت و خاطر محل فیض | وان جمله را نه قدرت این و نه قدر آن
ای خسروی که مسند ملک از مکان تست | بالاتر از سپهر برین* بل ز لامکان[5]
وی[6] یوسفی که مصر سعادت بعهد تست | زیبا چو حسن یوسف و جاوید چون جنان
قصر معالی تو بهفتم فلک رسید | کیوان چرخ زان سببش گشت پاسبان
چون ره گذار تست ششم[7] پایه فلک | برجیس[8] زیر پای تو افکنده طیلسان
بهرام تیغ بسته که تا دشت[9] معرکه | از خون دشمن تو کند پر ز[10]* ارغوان[11]
۲۱۹-ث خورشید در حراست ملک فسیح تو | گاهی بباختر رود و گه بخاوران
در فیض نور با تو مجاراة[12] می کند | تا آن چنان که از تو ببیند شود جنان

۱- ت : زَمَان . *۲ ت : می کُنَد ، ث : رکند . ۳ ب : با ، ت : با .
۴ ت : که ازین . *۵ ت : برین و بل از مکان . ٦ ج : وای
۷ ت : بِشد . ۸ ت : برجیش . ۹ ت : دستِ .
*۱۰-ت : نَوْرِ . ۱۱-ت : در زیر این کلمه با خط مغایر - شکوفهٔ اشجار در ازهار الشجره مناسنه - افزوده . ۱۲- ت ث : مجازاة ، ب : محاراه

ناهید[1] در مجالس خاصت نوا گریست | گاهی ره[2] عراق زند[3] گاه اصفهان
چون من رهیست منتظر امتحان خصم | تیر دبیر در صف میدان امتحان
منشیست زان بحسن صناعت همی کند | دستان زهره را متبدل بداستان[4]
مه منهیست[5] بر در قصرت که روز و شب | گاهی گذر بروم کند گه بقیروان
با صدهزار دیده نبیند نظیر تو | چرخ ار بسی بگردد گرد همه جهان
حزمت گه* درنگ[6] بود لنگر فلک | عزمت گه شتاب زمین راست بادبان
دانش[7]* نیازداز[8] اثر نوک کلک تو | معنی ببالد[9] از گهر لفظ در فشان
آ ۲۴۱.ب تیغ تو چون زبان بگشاید بکین خصم | راز دل عدوت سراسر شود عیان
گرز گران سر تو چو پیدا کنی شود | خصم سبک سرت راسر در بدن[10] نهان
بدخواه تست همچو خزان ای بهار ملک | وز باد سرد خویش چو برگشت در خزان
آ ۲۳۹.ت اندر هوا بماند[11] از سهم صولتت | تیری که یافت راه گشاد از زه کمان
وز هیبت غضنفر خشمت شگفت نیست | از چرخ اگر بیفتد شیر فلک ستان
ور شمه ای ز لطف تو بر گلستان وزد | بی نیش خار گل دمد[12] از طرف گلستان
ور بنگری بعین عنایت بسوی سرو | از خرمی شود همگی در چمن چمان

*شاها جهان پناها[13] من بنده مدتیست
تا هستم از کشاکش ایام ناتوان

۱-ج: صفحه های بعدی این نسخه افتاده است، ت: در زیر این کلمه با خط مغایر - زهره دیه کاه یلدز - افزوده. ۲-آ: راه. ۳ ت: زندو. ۴-آت: بدلستان. ۵ ت ث: منهیسب. ۶* ت: درتکِ تو. ۷ ت: ذاتش. ۸* ت: ببازدارِ. ۹ ت: ببالد. ۱۰-ت: بدر. ۱۱-ت: نماند. ۱۲-ت: شود - بالای سطر نوشته شده. ۱۳* ت: شاهِ جهان پناهِ.

آ-۲۳۴ دانسته‌ام چو ره بجناب تو یافتم[1] — کز[2] روزگار کسب سعادت همی توان
چون[3] خاک آستان توشد روزی لبم — فرقم گذر کند بمعالی ز فرقدان
از دولت تو باز[4] بیابم[5] منال ومال — وزنعمت توم[6] شود آباد خان ومان
*کام دل شکسته شود حاصلم تمام[7] — اندر پناه دولتت ای شاه کامران
*تا هست برطریق شریعت مدار دین[8] — تا هست دین وملک باجماع توامان
*دین در پناه دولت باقیت باد وملک[9] — بر[10] تو مقرر ازملک ملک جاودان
*درخدمت جناب توفغفور ورای هند[11] — بر درگه جلال تو دارا و اردوان
آ ۲۱۹-ث ناهید را زپایهٔ جاه تو پایگاه — خورشید را زسایهٔ قصرتو سایه بان
نسرین[12] چرخ را بفنای تو التجا — شهباز[13] ملک را زجناب توآشیان[12]
تاروزحشر مدت ایام دولتت — دشمن اسیرصدمهٔ غم دوست شادمان
مانند سرو درچمن مملکت ببال — مانند مهر برفلک سلطنت بمان

و اگر صوابیب آرای حضرت سلطان[14] اسلام مصنّف له خلد الله سلطنته وابد[15] مدته[16] حکم یرلیغ مطاع وفرمان واجب الاتباع ارزانی فرماید ومراسم تقویت وتربیت *تواتر و[17] تعاقب

۱- ت : یافته‌ام . ۲ ت : که از . ۳ ت : چو . ۴ ت : بان
۵ ت : نیابم . ٦ ت : تو . *۷ ث : ناخوانا .
*۸ ث : ناخوانا . *۹ ث : ناخوانا . ۱۰- ت : با
*۱۱-ث : ناخوانا . *۱۲ - *۱۲ - ث : حذف شده . ۱۳-ت:
شهبان . ۱۴-پ : سلطانی . ۱۵ - آ ب : امد ، پ : ابد.
۱٦ - ت : مملکته . *۱۷ - پ : حذف شده .

یابد و این ضعیف را وقت و عمر مساعدت و مسامحت کند برهمین نمط کتابی دیگر درمنشئات عربی مصنف و مرتب
۲۴۲-ب گرداند تا طالبان انشاء عربی نیز بر ایسر وجوه بمطالب خود[1] رسند و مثوبات آن قرین روزگار دولت[2] ابد[3] پیوند گردد ان شاء الله تعالی ورای همایون را معلوم و محقق شود که این ضعیف نحیف همچنانک درمیدان فارسی[4] زبانی[5] که[6] برمراکب خسروانی سواری می کند دربیداء عربیت نیز با بادپایان تازی انبازی می تواند نمود *و برتکاوران[7] عربی بهرمقصد که می خواهد[8] می تواند[9] دوانید ولافخر[10] ما دخ النفس یوم العرض معذور والله علی ما نقول وکیل حق تعالی مستعدان امم را بمنتهای مطالب دارین وصول دهاد و این کتاب را نزهۀ[11] ناظران وفرجۀ مناظران کناد و برحضرت علیاء سلطان اسلام پادشاه[12] هفت اقلیم *مصنف له[13] خلد
۲۴۰-ت الله سلطانه و اعلی فی الخافقین شانه مبارک ومیمون و
۳۹۲-پ خجسته و همایون گرداناد* و وزرای حضرت ومنشیان[14] دولت

۱- ت : حذف شده . ۲ پ : حذف شده. ۳ ت : ممد .
۴ پ : بارسی . ۵ پ : حذف شده. ٦ پ ث : حذف شده . *۷ ت : نابکاران . ۸ ت : می خواهند . ۹ ت : می توانند . ۱۰- پ : وَلاَ . ۱۱- پ : برهمه . ۱۲- آ: بادشاها.
*۱۳ - پ : حذف شده. *۱۴-پ : ومنشیان حضرت و کتّاب .

را بتامل* و تدبر[۱] و مطالعه و تفکر آن[۲]* اهتمام و التفات ارزانی
داراد[۳] و این ضعیف را[۴] بذکری جمیل واجری جزیل از تصنیف
این کتاب مخصوص کناد واز جزایل مراحم[۵] و کوامل[۶] عواطف
حضرت سلطنت حفت بانواع البهجة والسعاده بحظی اوفر
و نصیبی اکمل مشار الیه گرداناد تا در باقی عمر مرفه الحال و
فارغ البال در کنج خانه و زاویهٔ خویش بطاعت و عبادت حضرت آ-۲۳۴
حق[۷] تعالی و دعای دولت[۸] روز افزون پادشاه اسلام ابدت[۹]
بالخلود الی یوم المنتظر الموعود[۱۰] و نشر فراید فواید علمی اشتغال[۱۱]
تواند نمود ان شاء الله العزیز* انه ولی ذلك والقادر علیه[۱۲]*
و یرحم[۱۳] الله عبداً[۱۴] قال آمیناً [۱۵]

* * *

تمام شد کتاب دستور الکاتب فی التعیین المراتب از تصنیفات

---

*۱ - پ : حذف شده . *۲ پ : تفکرات . ۳ پ : باد
۴ پ : که مصنفست - افزوده . ۵ ت : مزاحم . ٦ ت : کوافل ،
پ کرام . ۷ پ : باری . ۸ پ : حذف شده . ۹ - آب : امدت .
۱۰ - ت ث : والموعود . ۱۱ - پ : را اشغال . *۱۲ - ث : ناخوانا .
۱۳ - ت رحم . ۱۴ - ث : لمن - افزوده . ۱۵ - آ : از طرف
کاتب نسخهٔ - آ - جملات زیر افزوده شده :
تم الکتاب بحمد الله ومنه وحسن توفیقه فی یوم الاثنین

عالم مشهور محمد بن هندوشاه بن سنجر نخجوانی پس از ششصد وچند سال این دفعه اوّل است که بر اساس شش نسخهٔ خطی موجود متن علمی انتقادیش بسعی واهتمام اینجانب عبدالکریم علی اوغلی علی زاده در تاریخ ۱۹۷۱ میلادی در شهر باکو تهیه شد.

گذشت ششصد وچند سال از نوشتن دستور
بسعی عالم آن دور شمس منشی مشهور
بمن رسید عمل ترتیب کردن متنش
سپس شروع بچاپ شد دفعهٔ اول از عهدش
باین عمل همهٔ کار من شده تکمیل
بیادگار نوشتم خطی بدین تفصیل
ازین کتاب کنند استفاده در همه جا
مارا نباشد و باقی بماند این از ما

بالف عسرس حمادی الاخره سنه ثمان وتسعین و تسعما غفرالله لکاتبه ولصاحبه ولقاریه ولمن نظر فیه ولمن قال امین

قال المصنّف طاب مثواه تمام شد سواد کتاب قص الهی الغنی کاتب فی تعیین المراتب بردست مصنفش للفقرالی الله الغنی المغنی محمد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشی عفرالله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه در ثانی رجب مرجب عمت برکته لسنه احدی وستین و سبعمائه وتصحیح بافت در سبع وستّین وسبعمائه بدارالملک تبریز واتمام اس ساض در بیست وچهارم رجب سال مذکور اتفاق افتاد مبارک ومیمون باد (بقیّه در پاورقی صفحهٔ بعد)

والحمد لله ربّ العالمين والصّلوة والسّلم على سيّدنا ومولانا محمد واله الطيبين الطاهرين وصحبه العز المحجلين اجمعين رب اختم بالخير والسّعاده و الحسنى و اين نسخه از نسخهٔ کی منقول بود از اصل مصنف نقل کرده شد والسلم

در زیر آخرین صفحهٔ نسخهٔ استانبول - آ - مهری باین مضمون زده شده :

هذا ما وقف

الوزیر ابوالعباس احمد

بن الوزیر ابی عبدالله محمد

عرف بکوبریلی اقال الله

عثارهما

این مهر در صفحهٔ دوم ، در صفحهٔ ۸۰ و در صفحه های دیگر هم زده شده است ، در حاشیهٔ صفحهٔ دوم و در سمت راست صفحه آخر مهر دیگری باین مضمون زده شده است :

انما لکل

امرئٍ مانوی

ب : م - افزوده ، پ - از طرف کاتب این نسخه جملات زیر افزوده شده است :

الحمد الله ومنّه وحسن توفیقه و الصّلوة علی نبیّه محمّد واله علی یدی متّممه افقر عباد الله تعالیٰ واحوجهم الی مغفرته حسین بن مظفر بن فخر الواعظ فی یوم الأربعا التّاسع من شهر صفر ختم بالخیر و الظّفر الواقع

(بقیّه در پاورقی صفحهٔ بعد)

من شهور سنه ستّ عشرة وثمانماية لصاحبه الاعزّ الاكرم الأعقل جامع فنون الماثر مبدع البدايع و مخترع الّطايف والدّقايق محرّر الاداب صاحب الذّهن الوقاد والطبع السليم نتيجة الصّواحب العظام خلف المدبّرين الخواجه معزّ الدّين عبد العزيز متّعه اللّه به و بأمثاله و اطال بقاه ، در زير آخرين صفحهٔ اين نسخه درسمت چپ مهرى باين مضمون زده شده است : افوض امرى (الى الله) عبدمحمد جعفر ، ت : ازطرف كاتب اين نسخه جملات زيرافزوده شده است :
تم الكتاب بعون الله تعالى وحسن توفيقه فى يوم الاربعا التاسع من شهر ذى القعده سنه خمس واربعين وثمانمايه غفرالله لمصنفه وقاريه وكاتبه ولمن نظرفيه و استفاد منه ولكافه المسلمين والمسلمات والمؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات آمين يا ربّ العالمين والحمد لوليه والصّلوة على نبيه محمّد وآله در دعاء صاحبه

گل بن اقبال اوسر سبز باد / زير حكمش آب آتش خاك باد
رايهٔ نصرش فلك برخاپته / پايهٔ قدرش بچرخ افراشته
باد تاييد خدا همراه او / خاك پايش را بها بدخواه او
ذكر او ارايش هر انجمن / شكر او ورد لسان مرد و زن
طالع او تا ابد مسرور باد / همچو بختش عاقبت محمود باد

صنّعه محمّد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشى

اغاز حكايتم بانجام رسيد / جان ازغم انديشه بارام رسيد
اين نامه كه نام صاحبش باقى باد / المنة لله كه باتمام رسيد

(بقيّه در پاورقى صفحهٔ بعد)

فهرست اسامی اماکن

فهرست اسامی طوائف واقوام

فهرست اصطلاحات واکثر کلماتی
که اهمیت اجتماعی واقتصادی دارند

14-3 461

14-2 461

13-4 461

12-461

11-4 461

11-3 461

11-2 461

10-4 461

10-2 461

9-2 461

9-461

8-4 461

7-3 461

7-461

فہرست اسامی کتب

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

غلطنامهٔ

جزء اوّل ازجلد یکم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	تتوکّل	نتوکّل
۴	۴	تفضیلاً	تَفَصْیلاً
۷	۸	رحمةُ الله	رحمه الله
۱۲	۲	احماض	اغماض
۱۴	۵	جهانیانی	جهانبانی
۱۷	۵	چنین	جزین
۱۸	۱	مطیعان	مطیغان
۱۹	۱۳	وقام	مقام
۲۰	۵	چشم	حسم
۲۱	۱۴	عالی	اعلی
۲۲	۴	تایید	تأبید
۲۲	۱۰	اَمَرَ کُمُ	اُمِرَ لکم
۲۳	۹	سور	سُؤر
۲۴	۲	اغراض	اعراض
۲۷	۸	اقض	افض
۳۰	۸	نوایب	نوّاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵	۷	وساط الناس	اوساط الناس
۳۷	۴	منحمان	منجمان
۳۹	۹	وتمنی وملاقات	وتمنی ملاقات
۴۱	۴	سوقه	سوقیه
۴۴	۴	دهند	باز دهد
۴۴	۵	تفویض	مفوض
۴۵	۶	مغیری	معیّری
۴۶	۲	ولایت	ولایات
۵۰	۳	مغیری	معیری
۵۱	۳	قضایاء	قضاء
۶۲	۱۲	اشتفال نمایم	اشتغال نمایم (ص-۱۲۲)
۶۳	۱۷	معینی	معنیی
۶۵	۷،۵	سیاحت	سباحت
۶۸	۷	نمی نماند	نمی ماند
۶۹	۳	عن جسده	عن جسده ولایتّهم جسد
۶۹	۹	قبیل	قبل
۷۱	۹	حتّی	حیّ
۷۳	۹	رحمة	رحمه
۷۴	۵	استغن	استعن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۶	۸	عمربن سعید	عمرو بن سعد
۷۷	۴	سدّ	سیّد
۷۷	۹	حبیر	جبیر
۷۸	۳	عنتک	عنقک
۷۸	۶، ۱۲	حبیر	جبیر
۷۸	۱۱	خواهند	خواهد
۷۹	۱۳	غداء والدولة	غداء الدولة
۸۰	۱۴	در	از
۸۱	۴	انداز	انذار
۸۱	۸	محافظت و	محافظت
۸۳	۳	قلم	قلم دوات
۸۴	۷	قادورات	قاذورات
۸۵	۴	بادقی	بادنی
۸۶	۱۲	کویمتاه	کویمتیه
۸۶	۱۲	شیاً	شیئا
۸۹	۸	مستطهر	وسع مستظهر
۸۹	۱۳	این	آن
۹۰	۷	عدوّه	عدّوه
۹۱	۳	لسان	لسانه
۹۱	۹	لظنی	لطبی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۲	۲	بجنته	بجنّته
۹۳	۱	فدالفلک	فلا الفلك
۹۳	۱	المناح	المتاح
۹۵	۴	محبّب	محبّت
۹۵	۴	رتقیین	ریقتین
۹۵	۱۱	ولمّا	ولما
۹۵	۱۳	اذا بدا	أز بدا
۹۵	۱۴	یمسک	بمسک
۹۶	۲	شیبتی	شیبی
۹۷	۳	عقابک	عفاتک
۹۷	۷	راداءة	رداءة
۹۸	۹	یصغر	یصفر
۹۸	۱۰	لاستحیائه	لاستحسانه
۹۹	۹	اوفزا	اوفر
۱۰۵	۲	۲۲ت	۲۲ ب
۱۰۷	۱۱	وسلم	والسلم
۱۱۲	۷	امثال	امتثال
۱۱۴	۱۳	جستی	چستی
۱۱۶	۱۳	انفاد	انفاذ
۱۱۸	۱،۲	قران	قرآن

6-2 461

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۱۲	لمثمر	لمثمد
۱۱۸	۱۵	*بنگرکی تا	بنگر کی* تا
۱۱۹	۳	تقاة	تقیّه
۱۱۹	۶	لعلم	العلم
۱۲۱	۷	مغلق	مفلق
۱۲۲	۱	شریفترمن	شریفترین
۱۲۲	۷	استهذف	استهدف
۱۲۲	۹	الخلا	الخللا
۱۲۳	۲	مقسّمات	مسقمات
۱۲۳	۴	ملوکان	ملوك این
۱۲۳	۷	سخنهائی	سخنهای
۱۲۶	۱۲	غرض	عوض
۱۲۷	۱۳	اکوام	اکرم
۱۳۳	۳	شنانة	شناته
۱۳۳	۸	ملکه	ملکة
۱۳۴	۲	ملیکة	ملکیّة
۱۳۴	۱۳	المؤتمره	المؤتمرة
۱۳۴	۱۴	العبث	البعث
۱۳۷	۲	بسلطنت	بسطت
۱۴۲	۸	مهیا	محیّا

صحیح	غلط	سطر	صفحه
مباینت	مبا نیب	۶	۱۴۳
مستبعد	مستعبد	۹	۱۴۵
رعایت رعیت	رعایت و رعیت	۱۵	۱۴۵
مستبعد	مستعبد	۱۰	۱۴۷
شارعه	شارعة	۱۵	۱۴۷
کنند	کند	۳	۱۵۱
استقامت طینت	استقامت وطینت	۵	۱۵۳
پی سپر	بی سپر	۹	۱۵۶
سر بر	سریر	۲	۱۵۷
دانستند	دانست	۳	۱۵۷
دعایم	دواعی	۵	۱۵۷
اسباب	انساب	۱۲	۱۵۷
۲۵آ ث	۲۹آ ث	۱۳	۱۵۸
اگر بروز	اگر روز	۱۱	۱۶۰
بشب	شب	۱۲	۱۶۰
رصین	رضین	۱۱	۱۶۱
انتهاج	ابتهاج	۱	۱۶۲
۳۰آ پ درکنار سطر		۸	۱۶۳
مستظهر	مستطهر	۷	۱۶۴
گردند	گردانند	۸	۱۶۴

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱٦۵	۷	انوشیروان	انو شروان
۱٦۵	۸	سلمان	سلیمان
۱٦٦	۸	مستطهر	مستظهر
۱٦۷	۱۲-۱۱	موارد و داد	موارد وداد
۱٦۷	۱۲	ارتقای او ازمنابع	از نقای منابع
۱٦۹	۱۲	رعا	رعایا
۱۷۰	۸	مرتعة	مرتعه
۱۷۲	۵	مغنی	مفنی
۱۷۵	۵	وقف	اوقاف
۱۷٦	٦,۷	مستأکله ومتغلبان	مستأکله ومتغلبان
۱۷٦	۱۲	انطار	انظار
۱۷۷	۱	وقفیهای	وقفیه ها
۱۷۷	۴	مملکت مدار	مملکت که مدار
۱۷۷	٦	اذم	آدم
۱۷۹	۴	یعملون	یعلمون
۱۸۰	۷	فی الخیر	فی الخبر
۱۸۳	۱۴	پسند ید	پسند یده
۱۸۵	٦	بتوان	نتوان
۱۸۵	۱۰	قبائی	قبا بی
۱۸۷	۳	معلوم	ملوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۸	۲-۱	بسربردن وواگر	بسربردن واگر
۱۸۸	۴	احوالات	آلات
۱۸۹	۸,۷	باشند ووذکر	باشند وذکر
۱۸۹	۹	اتبغوا	ابتغوا
۱۹۰	۱	«برو» حذف شده	برو غلبه کرد
۱۹۱	٦	بدربانی	بدربانان
۱۹۳	۹	شرمی	شرهی
۱۹۴	۱	رحمة	رحمه
۱۹۴	۲	چو باید کار	چو کرد باید کار
۲۱۱	۱۱	مراسم	مراسیم
۲۱۵	۳	تا	یا
۲۱۵	۵	تا بتفرید	یا بتفرید
۲۱۵	۷	ساخت	ساحت
۲۱۵	۸	ملتمس مبذول	ملتمس ایشان مبذول
۲۱۵	۱۰	خطاب	خطایا
۲۲۳	۱۱	بسبّت	بسبّ
۲۲۴	۲	نزهت	نزاهت
۲۲۴	۹	بشومی وفساد	بشومی فساد
۲۲۸	۱۳	آن - حذف شده	وبعد ازان
۲۳۰	۹	باز سالاران	بارسالاران

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۴	۸	تا بي	نا بي
۲۳۵	۱۰	هذا انتهيت	قد انتهبت
۲۳۸	۵	عبد العزير	عبد العزيز
۲۳۸	٦	رحمة الله	رحمه الله
۲۴۰	۱۱، ۱۲	سلاطين وو وزراء	سلاطين و وزراء
۲۴۲	۱۱	آ۴۷	آ۳۷
۲۴۳	۳	سکری	سکزی
۲۴۴	۸	باختيار	باختبار
۲۴۵	۸	محزونات	مخزونات
۲۴۷	۷	باستحقاق	استحقاق
۲۴۷	۹	مصالح	مصارف
۲۵۳	۱۳	نهی ازمنکر	نهی منکر
۲۵٦	۴	هوا پرستی و	هوا پرستی باشد و
۲۵۷	۱٦		درکنار "۱۰* پ ج" داخل متن باید کرد
۲۵۹	۵	تسرق	يسرق
۲٦۳	۱۱	طوطی رحمه	طوسی رحمة
۲٦۸	۱۰		حکایت داعی
۲٦۹	٦	مراحم	مزاحم
۲۷۲	۴	بغير	بهتر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۲	۸	مباشرت	بمباشرت
۲۷۴	۱۰	وضعف قوت مزاج و قدرت ملازمت	وضعف قوت مزاج قدرت ملازمت
۲۷۵	۱۰	اشارت	استشارت
۲۸۲	۵	منید و و درحال	منید و درحال
۲۹۳	۱۶	نرا	آنرا
۲۹۵	۷	مقتدر	مقدر
۳۰۲	۱۱	حوالتی	حالتی
۳۰۸	۵	پادشاهانه	پادشاهان را
۳۱۱	۷	بکلیات وجزویات	بکلیات وجزویات
۳۱۲	۱۰	بصنعتی	بصیغتی
۳۱۲	۱۰	۴۹ ث	۴۹ ت
۳۱۴	۹		درکنار « ۵* - ۵* پ ج » داخل متن باید کرد
۳۱۵	۱۰	هژده	هر ده
۳۱۷	۵	درکنار صفحه نمرهٔ دستخط افتاده	۶۷ پ (درکنار صفحه)
۳۱۸	۱۲	باختیار	باختبار
۳۳۵	۱۳	بتخریر	بتعزیز
۳۳۹	۵	تدنق	تدفق
۳۴۱	۹	مهمی	نهی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۳	۴	متغیر	متعسّر
۳۴۴	۵	را	از
۳۴۴	۱۰	حون	چون
۳۴۴	۱۲	اتیلاف	اُیتلاف
۳۴۵	۹	بتدبیر تا	تدبیر یا
۳۴۷	۴	باختیار	باختبار
۳۴۹	۳	جانب	حاجت
۳۵۱	۸	احتیاطی	اختلاطی
۳۵۲	۲	کارکنان دست خبیر	کارکنان چابک دست خبیر
۳۵۷	۳	تهنیهٔ	تهیهٔ
۳۵۹	۹	برنخواستی	برنخاستی
۳۶۷	۵	خوانه	خزانه
۳۷۵	۱۴	اسلام است فوت شده	اسلام است از ایشان فوت شده
۳۷۶	۳	خواهند وچون	خواهند آمد وچون
۳۷۷	۱	علوم	عالم
۳۷۸	۱۲	پ (درکنار صفحه)	۸۲ آ پ
۳۸۱	۳	شرع	تشرع
۳۸۴	۴	دوصورت وجواب	دوصورت مکتوب وجواب
۳۸۶	۳	انحراط	انخراط
۳۸۹	۵	مراحمت	مزاحمت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۸	۸	اخلاص ممکن است	اخلاص وجانسپاری ممکن است
۴۰۷	۸	می زد	می زند
۴۰۸	۶	تخبیر	تحبیر
۴۱۱	۷	مناحج	مناجح
۴۲۶	۷	دوحه	دوحة
۴۳۱	۶	سازهٔ	سارّه
۴۳۳	۹	صحبته الغراء	صحبه الغرّ
۴۳۷	۱	مکاری	مکارمی
۴۳۸	۷	انجلاً	نجلا
۴۳۸	۱۱	فاطر نبا	فاطر بنا
۴۳۹	۳	تو	بتو
۴۴۰	۱۳	خانوا زادهٔ	ازخانوادهٔ
۴۴۲	۸	موافقت	مواقف
۴۴۲	۱۱		چه اعاظم
۴۴۲	۱۳	یسبی	سبی
۴۴۵	۴	ربايد	ربايند
۴۵۴	۱۱	کمنند	کنند
۴۵۵	۱۲	نیندیشند	بیندیشند
۴۵۸	۷	الی	الی یوم
۴۶۲	۶	شروع	بل که شروع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۳	۸	العز	الغرّ
۴۶۶	۱	پیش	بیش
۴۶۷	۴	سلطنست	سلطنتست
۴۶۸	۷	اطناب	با طناب
۴۷۰	۶	استعفر لهم	استغفر لهم
۴۷۱	۴	ملکی	ملکه
۴۷۴	۱	واسیط	وسیط
۴۷۵	۱	تیز	نیز
۴۸۱	۱۳	تا	با
۴۸۳	۷	استبعاد فرموده	استبعاد یافته فرموده
۴۸۶	۸	مراحم	مزاحم
۴۸۸	۹	اخلال	اجلال
۴۹۰	۳	الله	لله
۴۹۱	۳	متوارد و متوارد	متوارد و متواتر
۴۹۶	۱۱	قطیع	فظیع
۵۰۱	۹	پیش	بیش
۵۰۵	۶	کتّاب	کتاب
۵۱۲	۷، ۶	شاکربرود واگرخیر	شاکر برّو ذاکرخیر
۵۱۲	۱۸		ج ش
۵۱۵	۳	اخران	احزان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۱۷	۱	انخراط	انحراف
۵۲۱	۹	دریعتی	ذریعتی
۵۲۳	۱۱	لقا	لقاء
۵۳۱	۱	ار	از
۵۳۱	۱۱	ولایت	ولایات
۵۳۳	۱۵	ولایت	ولا یات
۵۳۴	۱، ۶	ولایت	ولایات
۵۳۷	۱۲	ولایت	ولایات

ТЕКСТ

6) Bibliothèque Nationale 1378 (designated as " ج ") – Paris.

Defective, many pages, including the beginning and end are missing. It is similar to the British Museum MS., hence they may be attributed to the same group. The text is in nastalik, headings and Arabic text in naskh. Due to its defectiveness its date and scribe demand an investigation.

Thus the MSS. described and used may be divided into three groups.

The first group consists of MSS. " آ " (Istanbul) and " ب " (Leiden), and " ت " (Vienna) close to them. It should be noted that all of them are not free of distortions, errors and inaccuracies, they all are inferior to " ث " , the Viennese in particular.

The British Museum " پ " and Bibliothèque Nationale " ج " form the second group.

The third group is of the Bibliothèque Nationale " ث ".

All the MSS. used, " ث " in particular, permit to establish the present scientific-critical text of volume II of " Dastur al-katib fi ta'yin al-maratib" by Muhammad Nakhchiwani.

While preparing the present edition, as it has been the case with volume I and other works by medieval authors, we kept archaic forms of some words: چنانچ ـ چنانچه, آنك ـ آنكه, آنچ ـ آنچه, کی ـ که, چنانك ـ چنانكه, etc. In a number of cases نوشته in the text is given in its archaic form نبشته .

In older MSS. letters دو گو چ و پا are not usually met with. Instead letters ذو كو ج و با were used. In the present critical edition we reconstructed forms دو گو چ و پا. In various readings the orthography of MSS. is preserved.

* * *

In conclusion we think it our pleasant duty to acknowledge our gratefulness to Professor H. Zarine-zade nd Mirza Abdulla Mammedi for their assistance in revision and checking Arabic texts. My gratefulness also goes to Fariwar Abdullah-zade who copied the text calligraphically for the edition.

A. A. Ali-zade

of the work took place in the capital town of Tabriz in 767 H./1365-66, hence the final copy was finished on Rajab 24 of the same year.

As stated above, the reedition took some years and the book appeared in its final form only six years later, in 767 H. The completion of the book coincided with the time of the sultan Uways (1356-1374). The Istanbul copy was done thirty years later.

2) Leiden 574 (designated as " ب ").

The MS. is undated. The first pages are beautifully written in naskh, further on the script changes. This MS. is close to the Köprülü MS., and they seem to be of the same group. In comparison with the Istanbul MS. the former is written less carefully, in many cases headings are absent (sic on photostats) as well as verses and texts in Arabic, letters are often left without diacritical marks, which uneases reading some words, especially termini, proper nouns, toponyms, etc.

Pages of the MS. are not marked. At the end of part (qism) one the scribe adds that the copy is done from a text copied from the original: نقل من نسخه نقلت من خط المصنف رب اختم بالخير و الحسنى . No other additions, present in the Köprülü, are to be found. Both MSS. come probably up to the same prototype hence their similarity, although the Leiden MS. is inferior.

It should be noted that both MSS., as stated by their scribes, were copied from a text copied in its turn from the original. But a closer examination of these MSS. makes us doubt as to faithfulness of these statements. While preparing part 1 of volume I of the work both MSS. were used as the base, although further on we had to give them up.

First pages of the Leiden MS. bear notae bene of its purchase with the appropriate date and name.

3) British Museum 33444 (designated as " پ ").

Dated by the fifth day of the week (chaharshanba), Safar 9, 816 H./ May 11, 1413.

The scribe, Husayn ibn Mudhaffar ibn Fakhr al-Wa'iz, did it on command of Khajji Mu'iz ad-Din 'Abd al-'Aziz. It differs from the MSS. of Istanbul, Leiden and Vienna.

4) Wiener Nationalbibliothek (designated as " ت ").

Dated by the fourth day of the week (Tuesday), Dhu-l-Qa'da 9, 845 H./ March 21, 1442.

Nastalik by Shahin ibn 'Abdallah al-'Imadi. The MS. is more careless than the Leiden MS. Due to a considerable similarity with the Istanbul and Leiden MSS. they may be attributed to the same group.

5) Bibliothèque Nationale 463 (designated as " ث ") – Paris.

The text of the MS. is in ta'lik, while Arab phrases, verses, the Quran quatations and headings are in naskh. The edition is dissimilar to any other. It is the most reliable one and we used it profusely in preparing the present text.

The lack of any data on the scribe of the MS. makes us think that we are dealing with the original or a copy fairly close to it. Its date demands an investigation.

Further on he recommends to obstain from selfish and mean men in such situations[100].

Muhammad Nakhchiwani holds in contempt the arrogant, complacent, proudish, luxury-striving people. He states that all and any action has its limits and thus any and all extremity leads to a catastrophy, etc. The moral and ethic view of Muhammad Nakhchiwani referred to find support in the history of almost all medieval dynasties reigning in Iran, Azerbayjan and adjacent countries.

The present paper does not allow us, due to its shortness, to touch upon all problems dealt with in the work. The mere list of contents opening the book sheds light onto significance of it among our sources for the history and economy of the medieval Middle East. Each chapter of the book may provide enough material for a special study. We hope to attract attention of students, both historians and economists of medieval Iran and Azerbayjan, to the work of Muhammad Nakhchiwani in order to persue an overall investigation of it.

* * *

More than six hundred years elapsed since the time of the writing of the book extant in a number of manuscripts. The authograph of it is lost, as stated above. The latter made us undertake a scientific-critical edition of the text basedon six manuscripts available to us. The principles of the edition have been explained in the first volume which we edited[101]. But due to a number of errata in the short description of some of the manuscripts we think it our duty to return to them in the present edition.

Our text has been prepared on the base of the following manuscripts:

1) Köprülü 1241 (designated as " آ ") – Istanbul.

The seals in various places make us take it as a waqf of the wazir from the Köprülü family, Abu-l- Abbas Ahmad ibn Abu ʿAbdallah Muhammad. The MS. is dated by Dushanba 23 of Jumad II 798 H./ April 23, 1396. Its scribe says that it was done from a text copied from the original. This statement is repeated twice, in the end of part one and that of the book[102].

Valuable data on the writer and writing of the book are given in the end of the MS. It states that " Dastur al-katib fi taʿyin al-maratib" was finished roughly by Muhammad ibn Hindushah known as Shams al-Munshi, on the 2nd of the month of Rajab 761 H./May 19, 1360. It goes on further that a revision and reedition

---

100 Ibidem, т. I, ч. 2, p. 191: ... ای پسر با بخیل و بددل مشاورت مکن چه بخیل ترا در رسانیدن بنهایات مرتبت فضل دلمیر کند و بـــد دل کارها را در وقت فرصت بر تو تنگ گرداند تا مطلوب از تو فوت شود...

101 See: Мухаммад Нахчивани, т. I, ч. 1, Предисловие, p. 13-15.

102 ...حرّر من النسخة المنقول من اصل المصنف المولی المرحوم السعید شمس الملة و الدین محمد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشی ... و این نسخه از نسخه ای کی منقول بود از اصل مصنف نقل کرده شد و السلم

and helpless (تعرض برعایا و ضعفا) , violence of oppressors (شلتاق متعدیان) , blackmail of criminals (تعریك مفسلان) , complains of oppressed against oppressors (داد مظلوم از ظالم) , etc.

Referring to these negative factors natural in dissent, feudal warfare and lack of powerful central apparatus, Muhammad Nakhchiwani insists that the rulers, princes, amirs, dignitaries, officers, hakims and the feudal topmen in general should be rightful (راست گو) , honest in keeping their word (راست قول) , decent behaviour (راست کردار), just (عدل گستر), unbiased (عدل پرور) , unselfish (عدل افزا).

The material referred to in the work of Muhammad Nakhchiwani witnesses to its author's humanism, defence of the oppressed (اعانت مظلومات), fled and dispersed raiyyats, his demands of a moderate exploitation of the productive class, to create favorable conditions for development of productive forces and improvement of living standards of large masses of population, to liquidate oppression, violence, unjustness, brutality, etc.,(مواد ظلم از صفحهٔ وجود بکلی منقلع و متمحی گردد). Unity and firmness in state affairs (دوستی و موافقت) are mentioned a number of times in his work[97].

The picture given by Muhammad Nakhchiwani is supported by various historical evidence[98].

Special attention is payed in the work to questions of ethics and education since the Mongolian period with its weak central power, feudal warfare, oppression and tyranny, deception, bribery and misery is characterized by a decline of moral and ethic norms. A particular section of the work insists on the desirability to consult but dignified, experienced and reasonable men in all questions concerning any problem from high state affairs to everyday life. In the same chapter Muhammad Nakhchiwani scrupulously names positive results of such consultations and enumerates negative consequences of their neglect[99].

---

97 Мухаммад Нахчивани, т.I, ч.1, p.411-419; آنچه درین باب مخلص دولتخواه را از طلب محبت و مودت و مصافات و موافقت روی نمود معلوم علوم شریفه گردانید... (p. 412). See also: т. I, ч. 2, p. 121-126.

98 А.А. Али-заде, К некоторым вопросам, относящимся к истории владычества сельджуков на Среднем Востоке и в Закавказье, – «Вопросы истории народов Кавказа», Тбилиси, 1966, p. 267.

99 For more details see: Мухаммад Нахчивани, т. I, ч. 2, p. 179-214; ... مرد چون باکسی که اورا تدبیر و رأی راست باشد مشورت کند و با مشورت او کار کند و از دوست عاقل نصیحت طلبد و بنیاد کار بران نصیحت نهد حزم ازو فوت نشود و خصم هرگز درو نرسد و برو غالب نگردد ... (p. 184); ... و نیز گفته‌اند که مشاورت با کسی باید کرد که سه خاکهت درو موجود باشد دوستی با مستشیر و وقوف بر حال او و کمال عقل (p. 188)

more likely written under the sultan Uways when certain reforms were in force[94]. The latter, as we presume, were influenced by Muhammad Nakhchiwani's ideas.

As for town-taxes and tributes and their collection, our author notes that development of trade demands moderate and not exceeding sums and no oppression and extra-taxation should be tolerated[95]. He pays special attention to the necessity of urgent measures to improve the conditions and make ruined populace come back to its places[96].

Detailful analysis, sometimes covering whole chapters, of town-life, i.e. crafts and their production, commercial transactions, assuring secure trade routes, town-taxes and their collection, conditions of artisans and town-dignitaries, as well as reformatory ideas on these problems are detailfully related in the work. Alongside with them the author deals with building projects as roads, bridges, public baths, mosques, madrasas, khananakh, mausoleums, etc.

* * *

Muhammad Nakhchiwani's views on the state system are of special importance. As other progressive statesmen of medieval Orient he was supporting centralized state power. While explaining his position in the problem he refers to similar views of Oriental statesmen who realized the policy of strengthening the central power through a developed centralized state apparatus. The names referred to are Alexander Macedonian, Anushirwan, son of Kubad of the Sassanian dynasty, Mahmud son of Sebuktegin of the Ghaznawids, Ghazan-Khan son of Arghun-Khan of the Ilkhans, etc. Muhammad Nakhchiwani gives several pictures of the state of the country when the central power was weak and hence due to lack of control tyranny and oppression were reigning. Thus he describes various evil acts and atrocities (بی‌راهی و تعدی), tyranny of oppressors (تعدی ظلمه), reign of swindlers (استیلای حرامیان), protection of violators (حمایت متغلبان), oppression of the raiyyats

---

94 Ibidem, p. 343: ... و بواسطهٔ اطلاع پادشاه بر احوال حاکم و محکوم و آمر و مامور هیچ آفریده را از عمال و متصرفان ولایات و گماشتگان حضرت سلطان قدرت آنك بیك سر موی بر رعایا و ساکنان تعدی و تطاول کنند نباشد و هر آینه مملکت آبادان شود و رعایا ایمن و شاکر باشند...

95 Ibidem, p. 532, 533, 534: ... نواب دیوان با متصرفان و تمغاچیان مقرر کرده‌اند که زیادت از حقوق تمغا از ایشان نطلبند...

Compare: Рашид ад-Дин, Джами ат-таварих, т. III. Критический текст, p. 474, 568-569.

96 Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 52; p. 53: ... وایلچیان و نوکران خاصه بی حکم از انجا ولاغ و علوفه و علفه و سایر اخراجات نطلبند... و متفرقان را استمالت داده با وطن مألوف آرد وزراعت مشغول گردانند... رعایای آن موضع بهر جا که رفته باشند با وطن مألوف آمد بعمارت و زراعت و آبادانی مشغول گردند...

relation to artisans and the like[89]. He also refers to other kinds of tributes as if for the diwan (تكاليف ديوانى) , unprovided for expenses (اخراجات), extra expenses (زوايد) , etc.[90]

To Muhammad Nakhchiwani's opinion, external and internal trade should develop and caravans should never stop to arrive. Vivid commerce needs moderate prices[91] which would have eased the condition of population[92]. Trade routes should be guarded by four "dignified amirs" with armed men. Hence merchants might be in security while on the way with their goods. Further on he demands that robbed goods be returned to their owners and severest measures be taken against the assaulters[93]. He also proposes a moderate interest on loaning money in order for the debtor not to become a semi-slave as happened.

The section on socio-economic problems may be divided into two parts. The first is descriptive, its author relates the catastrophic reality of the country and people with deep knowledge. The second contains reformatory ideas. The former, most probably, should be attributed to the Chobanids period when the state was undergoing both economic and hence political crisis; the latter is

---

89 Ibidem, p. 535: ... تمغاجيان بمخاطبات ناوارد و مطالبات ناواجب ايشان را مخاطب و مطالب مى گردانيدند...

90 Ibidem, т. I, ч. 2, p. 150; т. I, ч. 1, p. 533: ... وجهى كه بزوايد گرفته‌اند بواسطهٔ استيلاى محصلان و متغلبان بوده... مدتيست كه ازان مملكت تجار و كاروانيان هيچ متاع و قماش بدين ولايات نياورده‌اند...
p. 468-472; p. 471: ... اكنون كه فرياد استغاثت از ظلم و تعدى او باسمان رسيد بر قرار او را بحكومت و متصرفى آن خرابه تعيين فرمودن در كارخانهٔ معدلت چگونه روا باشد

91 Ibidem, т. I, ч. 1, p. 534: ... كه بعد اليوم تجار و قوافل بى تمسك بهيچ عذر امتعه و اقمشه و مطعومات و ملبوسات و مفروشات بدين مملكت آورند و بقيمتى كه مناسب وقت و حال باشد بفروشند و ازين ولايات متاع آن مملكت آنجا برند مقرر شده كه بيرون تمغاء معهود از هيچ آفريده از تجار مطالبت نرود... اگر راى شريف سلطانى بمتصرفان و تمغاچيان حكم متاع ارزانى فرمايد تا ايشان را بزيادت از تمغاء مقرر كه در زمان قديم معهود بوده مطالبت نكنند و بزوايد و عوارض و اخراجات و تكاليف ديوانى مخاطبت نگردانند... (p. 535) وضيق حال اهالى بسعت مبدل شود...

92 Ibidem, p. 533.

93 For more details see: ibidem, p. 340.

جبهٔ کرباس کبود ; fine linen, muslin – کرباس ; paper – کاغذ ; Chinese wool dress – ارمك خطایی ; Arabian racing horses – اسب عربی راهوار ; Ghilak horses – اسب گیلکی ; Arabian horses – اسبان تازی ; Rumian horses – بادپایان رومی ; cloths from Isfahan, Yazd, India, Shiraz, Kirman – المشهٔ اصفهانی ، المشهٔ کرمانی ، المشهٔ شیرازی، المشهٔ هندباری، المشهٔ یزدی ; wallnut boards – تخته‌ٔ گردکانی ; dresses from Egypt, Syria, Alexandria – جامهٔ اسکندری، جامهٔ دمشقی ، جامهٔ مصری ; wheat – گندم ; barley – جو ; millet – گاورس ; straw – کاه ; one-color Baghdadi silk – کمخای بغدادی ; woolen cloth – صوف ; Shirazi woolen carpet – زیلوچهٔ شیرازی ; Abkhazi woolen carpet – زیلوچهٔ ابخازی ; Chinese paper – کاغذ خطایی ; jeweller's tools ornamented with gems – آلات مرصع .

Alongside the cited objects a number of professions and craftsmen are named: Europian merchants – تجار فرنگ ; special merchants – تجار خاصه ; skilful artists – نقاشان چابك دست ; craftsmen store – مساس خانه ; market head – کدخدایان بازار ; carpenter – نجار ; dressmaking – خیاطت ; mason – حجار ; junkman – سمسار ; manufacture seller – بزاز ; hatter – کلاه دوز ; shoemaker – اسکاف ; tenant – مستاجر ; surgeon – جراح ; builder – معمار ; architect – مهندس ; craftsman – معرفه , پیشه‌کار , مساس ; broker – دلال ; melter – سباك ; master-craftsman – صباغ ; astrologer – منجم ; oculist – کحال ; medical worker – ساعور ; etc.

The terms cited related to crafts and commerce witness to the necessary conditions existent in the country for both external and internal trades and artisanship, although these lost their bygone importance in the time of the Chobanids. Due to dissent, frequent warfare and oppression the bulk of population fled elsewhere. Such a state of affairs was one of the causes for decline and cessation of commercial relations and fall of living standards of town-dwellers.

The able populace deprived of means of existence had to fight against the ruling class – the feudal topmen, town-dignitaries and rich. Both Rashid ad-Din and Muhammad Nakhchiwani say that trade caravans became objects of "highway robbery" (قطاع الطریق) the military sometimes participating in it[88]. No doubt, it was a kind of protest of the ruined whom both authors call "thieves" and "robbers".

Another cause of decline in crafts and commerce was unlawful taxation, rise of town-tributes and duties as well as the way these were collected. Muhammad Nakhchiwani refers to the tamga-collection from arriving trade caravans when each of the latter had to pay extra tributes, the same was practiced in

---

[88] Ibidem, т. I, ч. 1, p. 536: ... و بهر وقت لشکریان آنجا نیز بقطاع طریق ملحق شده صادر و وارد را مزاحم و متعرض می کردند و بغارت و تاراج و قتل نفوس و نهب اموال اشتغال می نمایند و تجار ضعیف حال بدین واسطه از تردد و آمد و شد مرتدع و منزجر شده اند...

mad Nakhchiwani mostly to the Chobanids' period. The main caravan roads were constantly endangered and caravans were frequently robbed.

A change occurred in the monetary system. The money devaluated due to the situation, and very often merchandise was not sold but interchanged. This fact is very remarkable. The quality of products went down sharply, while their prices went up artificially since there was no such thing as price-control. Hence, according to our author, the price of coal purchased through a middleman (دلال) went up from two dinars to fifteen, sixteen, seventeen and twenty dinars[84]. Also according to his text, market surveyors (محتسب) received bribes from butchers, bakers and other sellers and deliberately lessened their control over market prices, the bribe-givers sold their merchandise at usually very high prices fixed by themselves[85].

The importance of town-life may be deduced from the attention payed to by Muhammad Nakhchiwani, Rashid ad-Din alike, he constantly stresses the role of crafts and commerce, gives much space to description of commercial relations, arrival of caravans, production of objects of trade and craftsmanship, caravan roads and their condition and defence[86], mentions the town tax "tamga" and others, characterizes artisans' position, mistreatment and excesses in tax-collection, etc.

As above, a certain part of artisans were the inju of Arghun-Khan and could not leave freely. Rashid ad-Din alludes that the Ghazan-Khan reforms changed their state. The yarlyqs of the latter say that they were legally free and their products were sold at market-prices which somewhat stimulated them in their crafts, hence in the commerce.

The production of objects of crafts and commerce has found place in Muhammad Nakhchiwani's work. European merchants are also mentioned[87]. All this gives a kind of orientation in crafts, imports and exports, and merchandise. Here is the main list of objects of trade referred to by our author: domestic utensils – متاع ; furniture – مفروشات ; foodstuffs – مأکولات ; clothes – ملبوسات ; arms – اسلحه ; various goods – امتعه ; tools – آلات ; cloths from Yazd, Egypt, Syria, Alexandria – قماش یزدی، قماش مصری، قماش دمشقی، قماش اسکندریه‌یی ; dress – جامه ; Syrian bows – کمان دمشقی ; Russian linen – کتان روسی ; Egyptian sashes and towels – دستارچه مصری ; opalescent silk dress – جامه خارا ; blue linen overcoat (qaftan) –

---

[84] Мухаммад Нахчивани, т. I, ч. 1, p. 314: ... دو دینار کجا و بیست دینار کجا ...

[85] Ibidem.

[86] Ibidem, p. 530, 531-538; т. I, ч. 2, p. 387-390. ... می باید کی در رعایت جانب او و متعلقان و امتعه و چهار پایان او سعی بلیغ بتقدیم رساند و او را باجمیع کاروانیان رعایت و محافظت واجب داند و جهت احتیاط نوکران جلد متسلح با خود دارد تا بدفع حرامیان و دزدان مشغول گردند ... (p. 387)

[87] Ibidem, т. I, ч. 2, p. 385.

be collected after harvesting at a precisely fixed date in order for the direct producer to have time to harvest and pay from the harvest at hand. Rashid ad-Din, Wassaf alike, Muhammad Nakhchiwani fights for banning taxation in the form of حرز according to which the size of tax is estimated before harvesting. He also condemns تقدمه , i.e. tax-collection before harvesting on a pre-estimation. Both kinds of tax-collection influenced essentially the state of agriculture and worsened tax-payers' situation and led the economy of the country to a decline.

* * *

Among other problems touched upon by Muhammad Nakhchiwani a prominent place is given to town-life, crafts, commerce, building. The author pays special attention to scholars, builders, shaykhs, sayyids, artisans, and statesmen.

A visible rise of town-life, crafts and commerce, took place in the pre-Mongolian period in the eleventh-twelfth centuries when the revival of the economic life caused circulation of golden coins instead of silver ones[83]. Eastern artisans' products enjoyed popularity and were brought to distant countries. Animated trade was taking place with participation of Oriental and travelling merchants, many a latter gave vivid descriptions of boiling town-life in the medieval East. The trade between towns was realised along caravan-ways, detailed data on them are to be found in the descriptions of geographers and travellers.

Changes caused in all branches of settled economy due to the Mongolian expansion failed to avoid the town-life. Any further development of the settled economy was given a striking blow which was felt through many centuries afterwards. According to our sources, the state of town-life, crafts and commerce, as well as carawan-ways was far inferior in the Mongolian period and never rose to the pre-Mongolian level although sometimes brief revivals occurred. Thus, under the Ilkhans, Abaka-Khan (1265-1282) and Arghun-Khan (1284-1291) certain measures were taken to revitalize crafts and commerce, nevertheless up to Ghazan-Khan (1295-1304) they were both ineffective and temporal.

A visible revival of economy in the country, crafts and commerce included, coincided with the reign of Ghazan-Khan and to a certain degree under Uljaytu (1304-1317) and under the Jalairids, from the sultan Uways on, to the latter "Dastur al-katib" was dedicated by Muhammad Nakhchiwani.

Referring to crafts it should be pointed out that under Arghun-Khan a part of craftsmen were in the state of slaves and were considered as the inju of the Ilkhan. They worked at a craftsmen store, the karkhana, and were mostly busy with producing arms and objects of luxury much appreciated by the Ilkhans. It is possible to imagine similar karkhanas with slave-craftsmen to work for other nomadic feudals.

A difficult period for crafts and commerce was that under Kaykhatu (1291 - 1295) and Baydu (1295) in particular and from the end of the reign of the sultan Abu Sa'id and under the Chobanids. We attribute the data on town-life by Muham-

---

83 See: А.А. Али-заде, Об одной монете ильханского периода, найденной в селении Бильгя, — «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1972, № 3, р. 42, п. 4.

are treated in special chapters by Muhammad Nakhchiwani. A clear picture of the economic life emerges from the facts alluded to in the work[81].

While describing this or that phenomenon Muhammad Nakhchiwani expresses his own opinion which usually comes to support the productive class, the necessity to improve their living through making the fleeing raiyyats come back to their native lands, distibution of non-cultivated lands among them, provision of seeds and means of cultivation on certain conditions, moderate exploitation of tax-payers, creating conditions for craftsmanship and trade, defence of trade-ways, regulating of taxation, measures against bribery, stealing and mistreatment, as well as recruiting capable, experienced, properly educated, honest, hard-working people, to work in the state machine. This is the way our author sees to a relative improvement of the main populace's condition, development of agriculture, crafts, commerce and settled economy in general, including building projects, as well as flourishing of culture, etc. At the same time he divides his society into three groups: the poor, the moderately well-to-do, and, finally, the rich. Analyzing each of them he expresses the utopian idea that the living standards of the two former should be raised to that of the latter. This means that our author supports a well-to-do-life for the whole society. Naturally, this opinion is but a utopia. It reflects, though, high thoughts of Muhammad Nakhchiwani, his attitude to the society and, most important, his care for the toiling people.

While discussing provision of the raiyyats with means of production, Muhammad Nakhchiwani recommends in cases of unclaimed for lands by their ex-owners to take immediate measures for their cultivation[82]. This is one more evidence to a large quantity of such lands in the period. Rashid ad-Din alike, Muhammad Nakhchiwani relates his reformatory ideas on reconstruction of economy and provision of direct producers with means of production in order to raise and develop agriculture, to improve conditions of land-labourers and to increase the state treasury income.

Giving a description of the situation in the country under the last Ilkhans after Abu Sa'id and under the Chobanids at the eve of the sultan Uways' rule, Muhammad Nakhchiwani proposes very valuable reformatory ideas on reconstruction and further revival of the settled economy. To his opinion, as to those of Nizham al-Mulk, Rashid ad-Din and progressively-minded stratum of scholars and statesmen, taxes should be collected in strictly fixed proportions. He severely condemns any unlawful taxation. According to the text, taxes were to

---

81 Ibidem, т. I, ч. 1, p. 257: ... و کسانی که تا این غایت سوخته‌ٔ منصب و مال و ساخته‌ٔ عوام و جهال و بنده‌ٔ جاه و مکنت و خادم خدمتی و رشوت باشند هر چه در بندگی حضرت از خیر خواهی و صلاح اندیشی بعرض رسانند ملوث با غراض و مشوب با طماع باشد و تا صد فایده در آن جهت خود تصور نکرده باشند یك مصلحت جهت مملکت و سلطنت نیندیشند...

82 About non-cultivated lands "bayrat" see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 210-321.

Muhammad Nakhchiwani uses also temini of a more general character:

متوجهات دیهها و مزارع، متوجهات سلطانی، متوجهات دیوانی، مرسوم، مال دیوان، اخراجات، توقعات، حوالات دیوانی، قسمات، تحمیلات، مطالبات، مخاطبات، تکالیف، توزیعات.

Without going into a thorough analysis of them[79] it should be noted that our author uses some temini for taxes which are absent from the works of Rashid ad-Din and other historians of the Mongolian period, such are bagh shumar, khana shumar, etc. The reverse takes place too, thus, kupchur, a tax tem, frequently met in Juwayni, Rashid ad-Din, Wassaf and others, is fairly rare in Muhammad Nakhchiwani. This may be attributed to the fact that the Mongolian tax taken from nomads and later on from settlers in occupied lands, in the time of Muhammad Nakhchiwani gradually disuses and degrades to its original meaning. In the stated period tax-temini of the pre-Mongolian times are profusely used: kharaj, kharaj-i ratib, mal, etc.

Our author sometimes gives characteristics of tax-temini, including their size. It may be deduced from the text that money devaluated considerably and, consequently, main taxes, as kharaj, grew twice their size, not to mention the way of their collection. This state of affairs may be undoubtedly attributed to the period of the Chobanids when general worse conditions prevailed in the country. This could not fail to ruin tax-payers, the fact is frequently alluded to by our author.

Muhammad Nakhchiwani pays attention to the ways of taxation and tax-collection which, as known, condition considerably the state of economy in towns and villages and the well-being of tax-payers and the living standards of the latter. On the same the state of the royal treasury is dependent. Our author's material sheds light on arbitrary tax-collection practiced in his time and various cases of mistreatment of tax-payers. The lack of fim control, widely spread bribery, financial abuse of population, tyranny of nomadic and seminomadic as well as in some cases of local feudals, all this could not but worsen the state of settled economy, situation of tax-payers, and lead to ruining and scattering population[80]. A general picture may be easily reconstructed due to letters and replies on them cited in full by Muhammad Nakhchiwani. They witness to the extreme top degree of exploitation of industrious masses. This led, on one side, to the growth of non-cultivated lands, larger oppression, stealing, bribery, mistrust, ruin of tax-payers, riots, attacks on amirs, dignitaries, officers of the legal system, the chief qadi in particular, his deputies, etc. These problems

[79] For more details see: А.А. Али-заде, Социально-экономическая.., p. 193-251.

[80] Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 138.

It should be noted that Muhammad Nakhchiwani's work mentions quite often vast non-cultivated lands, including state lands بايرات املاك ديوانى[75] and also the fact that there were more such lands than cultivated, etc.[76] In reality such a situation was present not only before Ghazan-Khan, i. e. under Qaykhatu and Baydu, but under the Chobanids it was still worse (the time of our author's writing). He constantly alludes to the necessity to make fleeing rayyats return to their former lands and to give non-cultivated lands after registering in the diwan to be used. This would have led to a wider cultivation of lands and strengthened the position of local feudals possessing the lands.

Enough information is to be found in the work on the position of local feudals, comprising clergy. The feudal top was closely linked to the town-life and partook in commercial affairs both inside and outside the country. The former local feudals, considerably disabled under the Mongolians, regained their power after Ghazan-Khan, especially under the Chobanids, some of them even attained independence. Hence, Muhammad Nakhchiwani calls a contemporary shirwanshah شيروانشاه اعظم (shirwanshah the great)[77]. Under the Mongolians before Ghazan-Khan the shirwanshahs were so considerably deprived of power that they are almost forgotten in the sources, still further on they were struggling for the independence of Shirwan. Amir 'Ali, the son of Rashid ad-Din, is known to be married to a shirwanshah's daughter[78].

* * *

One of the main factors which conditioned the state of the economic life of the country was the income of taxes and assessments taken from tax-payers in towns and villages including those laboring the diwan lands, i.e. "the state lands", of which we learn through Muhammad Nakhchiwani. His usage of widely spread tax-termini of the Mongolian period, the Ilkhan in particular, witness to the fact that the same taxes were imposed under the Chobanids and Jalairids. The tax-termini used by our author are: تابغور، علوفه، علفه، خراج، قبجور، تمغا، تغار، بهره، مال، متوجهات، نزل، خانه شمار، آش، جزيه، نمارى، زكوة، شوسون، جريمه، عوارض، صدقه (صدقه فطر و مال تجارت)، باج، سرشمار، باغشمار، شوربا، زوايد، مال، حق العقرير، حق التحرير، رسوم شحنگى، كركيراق، شلتاق معهود و غير معهود.

---

[75] Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 317.

[76] Ibidem: ... خرابى بيش از آبادانى ... بايرات زيادتر عامرات

[77] Мухаммад Нахчивани, т. I, ч. 2, p. 51, 412.

[78] "Kitab-i mukatibat-i Rashidi", ed. by Prof. Muhammad Shafi', Lahore, 1945, p. 129-130 (in Persian). See also: Рашид ад-Дин, Переписка. Перевод с перс., введение и комментарий А.И. Фалиной, М., 1971, p. 186.

qudhat, and his deputies down to almost all minor clerks both in the capital and provinces, also farmers, tax-collectors and other state officers, used all and any opportunity of enrichment. There were cases when the enrichment of some higher dignitaries and amirs was the direct cause of their death. The historians of the Mongolian period, including Rashid ad-Din, Wassaf, Hamdallah Qazwini, also Muhammad Nakhchiwani and other authors of the thirteenth-fifteenth centuries, provide vast material in this respect.

Our sources, Muhammad Nakhchiwani included, testify to the fact that the new class of feudals consisted, on one hand, from nomadic feudals, princes, khatuns, nuins, chief amirs and amirs from various ranks, the iqta and soyurghal owners, and on the other hand, local vassal owners, as well as dignitaries and officers of financial and legal systems, owners of vast lands, large number of livestock, colossal number of slaves, considerable sums of money in hands, and other movable and real estate property and riches.

It is fairly difficult to compare the position of the new class of feudals with that of the remains of the pre-Mongolian local feudals and landowners bereaved of their means of production, their lands. The latter feudals had usually to exploit peasants mildly at least, in order to have a permanent income, otherwise they risked to become farmers and to lose their permanent source of income. While comparing the position of peasants laboring the diwan and royal lands with that of those laboring private lands it is possivle to deduce that the former were in a worse situation.

The remarkable change under Ghazan-Khan stimulated the size growth of feudal private and waqf lands[73] at the expense of the diwan, inju and non-cultivated lands. While giving reference to kinds of land property, Muhammad Nakhchiwani mentions major and minor landowners and private and waqf lands that constantly grew due to the Ghazan-Khan reforms. Our author gives very important data on the kinds and subkinds of land property. He as well as Rashid ad-Din supported the growth of feudal private lands which would stimulate recovery and development of agriculture.

Interesting information on bestowing lands under the name of 'muqassa' into eternal property (بالكيت ابدى) may be found in the work of Muhammad Nakhchiwani alongside with other bestowals on certain conditions[74]. Such details are absent from the works of Nizham al-Mulk and Rashid ad-Din.

---

[73] On the system of land-tenure and land-distribution of the Mongolians see: А.А. Али-заде, Земельная политика ильханов в Азербайджане...; ibidem, Социально-экономическая.., p. 135-154.

[74] About the terms "muqassa", "idrar", "ma'ishat", "marsum" see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 260-274; see also: И.П. Петрушевский, Земледелие..., p. 269-272; А.А. Али-заде, Реформаторские воззрения и общность взглядов по экономическим вопросам между Низам ал-мульком, Рашид ад-дином и Мухаммадом Нахчивани, p. 45, 46. About the terms "idrar" and "muqassa" see: idem, Виды земельной собственности и налоговая система ильханов в Азербайджане в XIII-XIV вв., p. 120-122.

on account of the toiling population and state treasury. This process led the nomadic feudals after a degree of saturation to adopt themselves to local conditions and change their life-style from nomadic to semisettled and further settled.

The change in tax-collection which then operated on the diwan and inju lands, numerous in all vilayets, was realized generally through the muqati'a (farming). The farming ones were mostly from local settlers who formed a new class of feudals. Under the Ilkhans before Ghazan-Khan the period of farming of the diwan or inju lands was short, one year, usually. This practice was held in order to ensure a constant income for dignitaries and officers, since, according to our sources, large bribing was necessary. The farming ones were not sure in further tax-collection, as a form of farming, and profited immediately using various kinds of oppression, robbing tax-payers, making the latter pay three, four and more times more than usually, this practice was never severed. While taking tax-collection for farming they payed high additional bribes in order to have freer hands in their activity without any control from above. Bribers were close to each other, and thus the size of bribes went up constantly, according to our sources, higher dignitaries strove to raise the price of farming and the size of bribes. Personal profit and easy enrichment on account of the toiling population and state treasury stimulated the number of farming ones and consequently the price of farming and bribes. Those who could afford to pay larger bribes received tax-collection as farming. Since this situation was recreated annually and largely practiced, the scale of bribery encreased naturally. The highest degree of enrichment of the new feudal class was thus attained. Dignitaries, amirs, legal officers[72], farmers, tax-collectors, etc. overcame laws and followed their own rules without giving any thought to the condition of landcultivation and crafts or that of the tax-payer.

Such a situation led to the growth of a large bureaucratic machine playing an important role in the socio-economic life of the country. Judging by Muhammad Nakhchiwani's work, there were also honest, capable, educated people lacking though any opportunity to participate in the socio-economic life of the country. Such people were quickly removed from their offices, the latter were given to occasional pseudo-statesmen who cared but for their personal benefits and thus reached higher and profitable posts.

An important factor in creating this category of the feudal class was extensive enrichment of dignitaries and officers of the financial department and legal machine due to oppression and exploitation of tax-payers, misappropriation of state-funds and diwan lands, large scale bribery and mistreating the wide masses. Amirs, wazirs and their deputies, vilayets hakims and their deputies, dignitaries and officers of the legal system, from the top judge, the qadhi al-

---

72 Мухаммад Нахчивани, т.I, ч. 2, p.451: ... جمعی از متغلبان بهر وقت در کار قضا مدخل میسازند و متحا کمان را بحمایت می گیرنـــد و حقوق در محال و مراکز خود استقرار نمی یابد... و دفع تغلب ایشـــان قطعا میسر نمی شود...

of these diwans. Only separate ones were subjects of some researchers[71]. A complete analysis is awaiting its turn.

The problems of land property and its kinds occupy an important place in the system of feudal medieval society. Keeping thus in mind it is necessary to take up the rich material from the work of Muhammad Nakhchiwani. The latter gives valuable data on land property, dedicating a whole chapter to its kinds, including the diwan lands, royal lands, waqf lands, iqta, soyurghal, private feudal lands, etc. Some of them, as above, were under care of a certain diwan collecting taxes. As we have pointed out elsewhere, the expansion and dominance of the Mongolian nomad feudals in the thirteenth-fourteenth centuries created a complex situation in the system of landownership and feudal relations. The system underwent a considerable change, which consequently touched the dominating class and the economic life of the territory under the Mongolians. Aware of the complexity of the period we shall briefly mention the historical facts conditioning the changes in all branches of the socio-economic and cultural life.

It is known that a vast majority of population in the conquered lands that resisted firmly to the Mongolian nomads was either liquidated or enslaved. The population property was robbed, houses and architectural monuments were destroyed, rich libraries were burnt down, and flourishing towns perished. The rest of the population lived in misery and was never secure. Crafts and trade and landcultivation were persued under heavy conditions. Most of local feudals, major and minor landowners lost their property and grew feeble. Some of them were killed, some captured or made run away, the rest having lost its might was insecure.

The nomad feudals acquiring vast territory destributed it among themselves. This policy grew even worse under the first Ilkhans - Khulaghu (1258–1265) and Abaka (1265–1282). A majority of captured lands including waqfs were attributed to the category of the diwan lands, i. e. state and royal inju lands. Nomadic chieftains, princes, khatuns, nuins, amirs of all ranks although related to cattle-breeding economy became owners of large lands, pastures and hunting grounds. The change in the system of landownership led to the change in the feudal class. Due to this the quantity of the diwan and inju lands taken by nomadic feudals encreased considerably while that of local feudals and landowners and waqfs decreased. Consequently sizes of pasture lands and hunting grounds encreased, too.

In order to strengthen their position nomadic feudals strove to take responsible posts in the state which provided them with the means of rapid enrichment

---

[71] See: В.В.Бартольд, Персидская надпись на стене Анийской мечети Мануче, p. 29 (ibidem the Quatremere edition is cited, see n. 2) – Сочинения, т. IV, p. 328; idem, Хранение документов в государствах мусульманского Востока, – Сочинения, т. VIII, М., 1973, p. 350-361; А.А. Али-заде, Социально-экономическая.., p. 113, 153, 159, 164, 267-269, 290ff.; И.П. Петрушевский, Земледелие.., p. 242, 246ff.; Shirin Bayani, Tarikh-i al-i Jalayir, Tehran, 1345 H.Sh., p. 177-265 (in Persian).

is derived from وزر (asylum)[68]. In the feudal hierarchy the wazir by his position in the civil administration was considered second after the sovereign.

Muhammad Nakhchiwani wrote a special chapter on the diwan and distribution of posts among its officers. He detailfully describes the role of wazir and his deputy 'na'ib' (نائب) and other dignitaries and officers, sheds light onto functions of the office and various branches of its activities, including land property administration, distribution of the iqta and soyurghal lands, sources of income and expenditures of the central power, taxes and collection of them, appointment of dignitaries, hakims and officers to responsible posts, clerical work of the diwan, etc.[69]. If recommending the candidate of a dignitary to the post of the wazir, his deputy, a vilayet's hakim or any other high rank officer Muhammad Nakhchiwani pays, first of all, attention to such qualities as ability, honesty, laboriousness, capability, fairness and considers their authoritativeness, lack of greed, etc. These views of the author should be undoubtedly taken as a progressive phenomenon in the system of state administration. But in reality rare was the case when the diwan of finances was in hands of honorable dignitaries and officers. The bulk of them was usually led by material interests and strove to profit from both the population and state treasury. Such situation may be explained also by the fact that mostly occasional statesmen used any ways, generally dishonest, to gain material riches and thus enforce their positions.

While giving valuable data on the diwan of finances and its officers, Muhammad Nakhchiwani consequently uses terminology perveying various notions[70].

Relating some provisional data on Muhammad Nakhchiwani's views of the diwans, it should be stressed that there has not yet been any thorough analysis

---

68 Ibidem, vol. II, p. 73, 74: ... چه اشتیاق وزیر از وزرست و وزر پناهگاه را گویند... As for the terms "wazir", "wazirat" and a few others see: "Muqaddima-yi Ibn Khaldun", Persian translation by Muhammad Parvin Ghunabadi, vol. I, Tehran, 1336, p. 467-474, 479, 480.

... وزارت از مهمترین درجات سلطنتی و اساس همهٔ پایگاههای پادشاهی است و نام آن بر مطلق یاری دلالت می کند، زیرا این کلمه یا از " موازنت " بمعنی معاونت و یا از " وزر " بمعنی سنکینی مأخوذ است. (p. 467).

69 For more details see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 73-91.

... صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه شمس الدین زید قدره را وزیر حضرت شریفهٔ ما و حاکم علی الاطلاق ممالك دانسته... اصحاب دیوان بزرگ و بتیکجیان دواوین دیگر کما ذکرت و زیرت و حکام و شحنگان ولایات و متقلدان مناصب دینی و دیوانی خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول دانند و محاسبات جموع و اخراجات ممالك و مال و متوجهات ولایات بانواب او روشن و منقح گردانند... (p. 79)

70 These terms see below, Index, p. 386-505.

There was also a clerk who made records of incomes and spenditures, called in all sources of the Mongolian period btikchi, All the btikchis were under the head btikchi, ulugh-btikchi. He surveyed all affairs of the diwan including incomes and spenditures. His importance is evident from the fact that he was constantly addressed to because of this or that question. Wassaf uses both 'ulugh-btikchi' and 'kichik-btikchi' (minor btikchi)[65]. The latter possibly means a btikchi-scribe under the head btikchi. Along with 'btikchi' and 'ulugh-btikchi' Muhammad Nakhchiwani mentions the btikchis of Ardabil, Baghdad, Tabriz, Maragha, Thalmath, Sultaniyya, Hamadhan, etc.[66]. Each town seems to have local financial organs and several btikchi in each diwan under the ulugh-btikchi. There is also mentioned the btikchi of the diwan-i bayrat[67]. The text makes clear that certain measures had been taken to register absolutely all non-cultivated lands, which were so numerous that a special diwan was necessary to administer their distribution on certain conditions.

Among the aforementioned diwans the most important one was the diwan-i buzurgh under which were many named diwans and where taxes from the population came. The diwan registered all state lands which increased considerably under Ghazan-Khan. The diwan also functioned as the main financial organism of the state. A dignitary called 'sahib-diwan', and later 'wazir', was at the head of the affairs. The wazir appointed hakims of vilayets, dignitaries, diwan officers, etc. in the state system. We shall go into detail of the activity of the diwan, since, after Muhammad Nakhchiwani, the struggle for power in it led to death all the sahib-diwans who took part in the competition.

The diwan, as it has been pointed out earlier, occupied one of the leading places in the state system of the feudal society. One of the main financial branches in care of the diwan was administration of land property of kinds, state lands in particular, the latter were abundant in all vilayets. Along with it, taxes on the settled population and nomads were collected by the same diwan which administered all state incomes and expenditures.

Since nomad Mongolians were not experienced, as known, in finance, this diwan both in the capital and vilayets was in the hands of local nobility. The head of the diwan, as above, was the wazir called under the Ilkhans 'sahib-diwan'. Under late Ilkhans and the Jalairids and from then on, due to various circumstances the term 'sahib-diwan' disuses, and the pre-Mongolian term 'wazir' comes back into usage. The term, according to Muhammad Nakhchiwani,

---

65 Wassaf, vol. IV, p. 439: الغ بتکچی و کچیک بتکچی .

66 For more details see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 44, 110, 113, 120, 158, 162, 201, 206, 220, 247, 249, 261, 263, 267, 278, 289, 298, 310, 314, 315.

67 Ibidem, 317, 318, 320.

'diwan-i yargu' disused. Under the Safawids, to our knowledge, legal procedure in Muslim vilayets went exclusively in accordance to the shari'a as it had used to do before the Mongolians at a legal organ called 'qadha'. To Muhammad Nakhchiwani it also had its own diwan (دیوان قضا)[61]. دیوان مساس in our author's usage is of special interest. The diwan was closely related to the activity of artisans and craftsmanship which was fairly important for the growth of towns, the state of commerce and craftsmen organisations. It gives rise to the thought that the diwan-i masas meant an organisation uniting craftsmen of various branches. This diwan, many others alike, kept registers دفاتر . Rashid ad-Din mentions the term مساسچی (craftsman). Probably, in that period there existed state-owned craftsmen workshops (karkhana) where many worked. They produced various things, arms in particular. These craftsmen were cared of by the diwan-i masas and received wages of unknown to us quantity. Muhammad Nakhchiwani says that they were payed through the diwan-i masas from the taxes collected in vilayets[62].

All the diwans, except the military and the sovereign's, were administrated by the chief wazir, i. e. the sahib-diwan. Each diwan had a treasury office خزانه with appropriate personnel and register-books.

It is somewhat difficult to deal in detail with all the diwans in our paper, the more so since almost all state offices were called 'diwan' as may be judged by our post-Abu Sa'id sources. Naturally further research in the field will enrich our knowledge in the state systems under the Ilkhans and later dynasties.

According to Muhammad Nakhchiwani, each town had its own diwan, thus the diwans of Tabriz and Madinah are mentioned. Each diwan including the latter had registers which listed all questions relevant to the activity and functions of it. There were also daftars of state lands recording taxes received from vilayets and other important papers[63]. The officer who dealt with the daftars was called daftardar.

As seen from the work of Muhammad Nakhchiwani, Shams ad-Din Juwayni and Khwaja Jamal ad-Din Munshi played the major role in balancing incomes and spenditures. They organized clerical work recording all state incomes and spenditures as well as taxes coming from vilayets. Khwaja Jamal ad-Din was in care of these affairs. Later on Shams ad-Din Juwayni appointed Sadr ad-Din Hamza the daftardar of the diwan. According to Muhammad Nakhchiwani, the post of daftardar was inherited from father to son[64].

---

61 About this see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 177-202.

62 Ibidem, т. I, ч. 2, p. 439: ... صاحب معظم جلال الوزرا خواجه شمس الدین می باید کی چون واقف گردد دفاتر دیوان مساس را که درعهده اوست با بروات که جهت وجوهات مساس از دیوان بر ولایت اطلاق رفته بزودی اینجا آرد...

63 About the "daftar" see: А.А. Али-заде, Социально-экономическая.., p. 291.

64 For more details on this see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 126, 132.

Muhammad Nakhchiwani mentions ديوان مظالم which considered petitions, appellations, etc. demanding a thorough analysis. This diwan assembled shaykhs, arbabs, nobility, etc. (their list is given by our author) once a week considered such argued matters and cases as illegal collection of taxes, refusal to pay taxes in time, confiscation of movable and real estate property connected with tax-collection, etc. Usually humane recommendations of Muhammad Nakhchiwani are of interest in this respect, they demand fair judgements, illegality of oppression, tyranny, terror, malefaction, etc.[57]. The mere existence of the diwan-i mazhalim bears witness to the degree of exploitation and oppression.

In relation to the diwan-i mazhalim it seems appropriate to note in yarlyqs of Ghazan-Khan ديوان المطالعه 'consideration', 'study'. While preparing the critical edition of "Jamiʿ at-tawarikh" we pointed out that in the manuscripts of London, Tehran, Paris and IVAN instead of المطالعه المظالم is used which corresponds to the diwan-i mazhalim mentioned by Muhammad Nakhchiwani. Rashid ad-Din makes clear the purpose of the diwan mentioned in yarlyqs of Ghazan-Khan. To be more precise we quote a firman of Ghazan-Khan in our (Russian) translation: 'Further /in relation/ to suits between two Mongolians or a Mongolian and a Muslim and /in relation/ to other cases difficult for judgement, we have ordered to assemble twice a month in the cathedral mosque for legal judgement (diwan al-mutaliʿa) shekhani, maliks, btikches, kadhis, Ali's ancestors and scholars to listen suits together and having found the guilty to bear decisions /on them/ based on the shari'a, to make notes of them and prepare the verbal process which should be signed by them in order that nobody could question /the decision/ and /nobody/ could call /it/ invalid'[58]. We think this text clarifies the function of the diwan-i mutaliʿa. The days of the assembly mentioned by Rashid ad-Din and Muhammad Nakhchiwani are of interest. According to the Ghazan-Khan order it gathered twice a month, in Muhammad Nakhchiwani's time once a week[59], the latter bears witness to a larger number of suits and petitions in our author's time.

As for ديوان يارغو mentioned by Muhammad Nakhchiwani it may be said that 'yargu' under the Mongolians was connected to legal procedure of royal family members, nomadic chieftains, amirs, Mongolian and sometimes local nobility, and according to the yassa of Gengiz Khan was one of the most important organs of the state system.[60] After islamization of Mongolians the yargu gradually changed its shape and to a certain extent was influenced by the shari'a and the qadha alike had its diwan. In the course of islamization legal procedure went in accordance with the shari'a and the terms 'yargu', 'yarguchi' and

---

57 For more details on it see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 15, 84, 259, 326.

58 Рашид ад-дин, Джами ат-таварих, т. III, Перевод, p. 243; Критический текст, p. 428, 429.

59 Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 84.

60 About "yargu" see: А.А. Али-заде, Социально-экономическая.., p. 269.

almost all affairs of the head of state including economy. It is mentioned by Mahmud Askara'i in the form of دیوان سلطنت روم [53].

Wassaf's use of the term دیوان عمارت is closely related to the building projects widely undertaken under Ghazan-Khan. Evidently the diwan-i imarat cared about digging irrigational systems, abwab al-birr, mosques, madrasas, public baths, karawan-sarays, ramparts, khanaqahs, rabats, yams, etc.[54] and provided assistance in agriculture, including provision of tools, seeds and working animals, There was also the aforesaid دیوان عمارت خاصه executing building projects ordered and payed for by the head of state.

Under the Chobanids these diwans were hardly able to function. In that period the country was affected by economic and political crises and it is fairly impossible to mention any building projects of size.

As for the diwan-i khalisat, Rashid ad-Din and Wassaf say it was connected to the distribution of lands among landowners and cultivators in order to collect kharaj and legalisation of such. Both relate the system in detail[55]. According to Rashid ad-Din, the non-cultivated land from the diwan and inju lands was given for cultivation and was the mulk of its cultivators. The latter could sell, donate and leave as inheritance these lands.

Close examination of sources gives base to think that due to the pre-Ghazan-Khan policy and that of the Chobanids the number of non-cultivated lands was so big that it necessitated organisation of a special diwan, the diwan-i bayrat, mentioned by Muhammad Nakhchiwani. The diwan registered such lands and cared for their fate. These lands later on became the mulk. Thus due to the Ghazan-Khan reforms and later ones under Uways the number of the mulk land propriety increased[56].

---

53 Mahmud Aksara'i, p. 270.

54 Details on construction of Shanb-i Ghazani using invited architects of skill (مهندسان حاذق), capable and experienced artisans'(صناع زیرك صاحب تجربت), usage of materials imported from Rum such as iron and tin (آلات آهن و ارزیز), size of the construction, number of workers and amount of materials used, utilization of projects in question, construction of town-walls in Tabriz and building sites in Hamadhan, other building works in all vilayats see Wassaf, p. 382-386; Рашид-ад-дин, Джами ат-таварих, т. III. Критический текст, p. 410-425; Перевод, p. 235-241.

55 For more details see: Рашид ад-дин, Джами ат-таварих, т. III. Критический текст, p. 412, 562, 563; Wassaf, p. 349. See also: A.A. Али-заде, Социально-экономическая.., p. 164.

56 For more details see: A.A. Али-заде, Земельная политика ильханов в Азербайджане в XIII-XIV вв., – «Труды Института истории им. А. Бакиханова АН АзССР», т. I, Баку, 1947. Ibidem the first socio-economic periodisation of the Ilkhanid period is given. As for the similar in the thirteenth - fourteenth centuries, see idem, Социально-экономическая.., p. 345-350.

meaning of which, as in the text, is similar to that of 'diwan-i buzurgh'. Thus, a comparison of texts by various historians makes possible a conclusion that temini 'diwan', 'diwan-i asl', 'diwan-i wizarat', 'diwan-i imarat' and 'diwan-i mamalik' on the one hand and 'diwan-i buzurgh' on the other most probably conveyed the same notion that is 'diwan-i buzurgh' administered by sahib-diwan or wazir (as above).

Wassaf mentions besides 'diwan-i aʿla', 'diwan-i buzurgh', 'diwan-i khalisat', 'diwan-i wazirat', also دیوان زکوة [42], which is a tax on the well-to-do in favor of the poor, and دیوان عمارت [43]. Elsewhere Wassaf uses the tem دیوان عمارت خاصه [44], also دیوان اینجو [45], the latter mentioned by Mahmud Aksara'i too[46] along with 'diwan', 'diwan-i buzurgh', دیوان دلای and دیوان استیفاء ,دیوان اینجو [47].

Wassaf also mentions دیوان حضرة [48] which seems us similar to 'diwan-i saltanat' and consequently to 'diwan-i aʿla'.

The absence of 'diwan-i inju' from the work of Muhammad Nakhchiwani is perhaps explained by the decline of the father-to-son continuity of the throne-holders after the death of Abu Sa'id. Feudal internal wars grow, the Ilkhan state becomes the object of dissent. A row of independent and semi-independent states and principalities emerges, the Ilkhan state lacks its throne heir and centralized state machine, the factual power went into amirs' hands, all these helped the latter and other feudals to take the inju lands. Thus the tem 'inju' gradually disuses. Under the Jalairids lands of the head of state are denominated with pre-Mongolian temini: املاك خاصه [49]; مملکات سلطانی [50]; دیهہای خاصه [51], و باغات خاصه [52] etc. Thus the functions of the diwan-i inju were taken by the diwan-i aʿla and consequently by the diwan-i saltanat, the latter dealt with

---

42 Wassaf, p. 389.

43 Ibidem, p. 384.

44 Ibidem, p. 349; ibidem see on the diwan-i khalisat (دیوان خالصات) and diwan-i aʿla (دیوان اعلی).

45 Ibidem, p. 231.

46 Mahmud ibn Muhammad Aksara'i, Muthamirat al-akhbar wa musayyirat al-akhyar. The critical text and preface by Uthman Turan, Ankara, 1944, p. 228 (in Persian).

47 Ibidem, p. 288: ... چهار مستوفی در دیوان مناشیر مهمات شغل قلمی ولایت بودنده دو نفر در دیوان دلای و (ثانی اثنین) دیگر در دیوان اینجو چون عجز و اضطرار ایشان در دیوان استیفا بغایت رسید...

48 Wassaf, p. 337, 363.

49 Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 309.

50 Ibidem, т. I, ч. 1, p. 297.

51 Ibidem, т. I, ч. 2, p. 418.

52 Ibidem, p. 418.

ممالک[22]؛ ديوان قضاة ممالک[23]؛ ديوان يارغو[24]؛ ديوان وقف[25]؛ ديوان
مماس[26]؛ ديوان امارت[27]؛ ديوان وزارت[28]؛ ديوان مظالم[29]؛ ديوان
انشاء[30]؛ ديوان قانون[31]؛ ديوان بيت المال[32]؛ ديوان بايرات[33]؛
ديوان رسالت[34]؛ ديوان کرکيراق[35]؛ ديوان ممالک[36].

From the temini the most frequently used is ‘diwan’ (on circa 146 pages) and ‘diwan-i buzurgh’ (on circa 96 pages). It should be noted that they are in most cases identical, both usually pervey one notion, i. e. ‘diwan-i buzurgh’ (great diwan) ruled by a sahib-diwan or wazir. Besides Muhammad Nakhchiwani, ‘diwan’ and ‘diwan-i buzurgh’ are mentioned by Rashid ad-Din, Wassaf, Mahmud ibn Muhammad Aksara’i. The number of diwans quoted by these historians is much less than in the work of our author. The frequent use of the term in it gives rise to the idea that under the Jalairids the term gained a wider meaning and all main offices of the state system were called diwans.

Besides the frequent term of Rashid ad-Din ‘diwan’ our author uses terms: ديوان بزرگ؛ ديوان اعلى[37]؛ ديوان المطالبه[38]؛ ديوان خالصات[39]؛ ديوان اوقاف[40].

At variance with him Rashid ad-Din also used the term ديوان اصل[41], The

---

[22] Ibidem, т. II, p. 183, 240 (diwan-i kadha– ديوان قضا); т. II, p. 196.

[23] Ibidem, т. I, ч. 1, p. 328; т. II, p. 191.

[24] Ibidem, т. II, p. 32, 156.

[25] Ibidem, т. I, ч. 2, p. 368; т. II, p. 211, 212.

[26] Ibidem, т. I, ч. 2, p. 439, 441.

[27] Ibidem, т. II, p. 120.

[28] Ibidem, т. I, ч. 1, p. 30, 31; т. I, ч. 2, p. 1; т. II, p. 80.

[29] Ibidem, т. I, ч. 2, p. 487.

[30] Ibidem, т. I, ч. 1, p. 24; т. II, p. 119.

[31] Ibidem, т. II, p. 143, 144.

[32] Ibidem, т. II, p. 270, 271, 272, 295.

[33] Ibidem, т. II, p. 311, 314, 318, 320.

[34] Ibidem, т. I, ч. 1, p. 101, 102.

[35] Ibidem, т. I, ч. 2, p. 411.

[36] Ibidem, т. I, ч. 2, p. 9, 10, 60; т. II, p. 117, 129.

[37] Рашид-ад-дин, Джами ат-таварих, т. III, Критический текст, p. 466.

[38] Ibidem, p. 428.

[39] Ibidem, p. 412, 562, 563.

[40] Ibidem, p. 423.

[41] Ibidem, p. 470.

the amirs with their men were to turn up at appointed places to render their service against the enemy. Rashid ad-Din says that according to Ghazan-Khan's order the iqta landowners were to pay annually '50 mans of the Tabrizi weight at the personal store'[18]. No doubt that under the Chobanids the iqta owners were strenghthened in their rights and most probably did not pay anything to the state diwan while considering the iqta lands their own property.

The text by Muhammad Nakhchiwani mentions a special register where all the iqta lands were listed together with detailed conditions and legal norms of their owners and characteristics of the lands themselves. The author gives a precise definition of the iqta lands, cites historical evidence and points reasons of their distribution among the military.

While giving his description of the iqta system and appointment of amirs to responsible posts, Muhammad Nakhchiwani looks a reformer: he argues to pay more attention to the nature of their activity of the latter, to select the most honorable, efficient, honest and ablest on the condition that they would not oppress the iqta land cultivators, allow robbery, violence, terror, violation of state orders, and other illegal actions. This undoubtedly bears witness to the tyranny and violence taking place in the state system in general to eliminate which calls Muhammad Nakhchiwani. Details on the iqta lands are to be found in works by Nizham al-Mulk, Rashid ad-Din and Muhammad Nakhchiwani[19].

On presenting the role of the military office in the state system Muhammad Nakhchiwani introduces wide range of military terminology which operates masterly, it provides a mine of material for study (see our indices).

Numerous diwans are second after the military office in the state system of which our author gives valuable data. Being an officer at the diwan-i insha he was close to the activity of diwans and competent in functions of all officers. Rich terminology permeates the description.

At variance with other sources of the Ilkhan period Muhammad Nakhchiwani mentions and names a great number of diwans. According to him they were:

دیوان ؛ دیوان اعلی[20]؛ دیوان بزرگ؛ دیوان سلطنت[21]؛ دیوان قضاء

---

[18] А.А. Али-заде, К вопросу об институте «икта» в Азербайджане, – «Известия АзФАН СССР», 1942, № 5.

[19] For more details see: Nizham al-Mulk, Siyasat-namah, ed. by Muhammad Qazwini, Tehran, 1344, p. 35, 155 (in Persian); «Сиасет-намэ. Книга о правлении вазира XI столетия Низам ал-Мулька». Русский перевод Б.Н.Заходера, М.-Л., 1949, р. 34, 43, 140; Рашид ад-дин, Джами ат-таварих, т.III. Критический текст, р. 508-519; Рашид-ад-дин, Джами-ат-таварих (Сборник летописей), т. III. Перевод, р. 290-296; Мухаммад Нахчивани, т. II, р. 48-53; А.А. Али-заде, К вопросу об институте «икта» в Азербайджане; idem, Социально-экономическая.., р. 169-185; И.П. Петрушевский, Земледелие и аграрные отношения в Иране XIII-XIV веков, М.-Л., 1960, р. 256-269.

[20] Мухаммад Нахчивани, т.I, ч. 2, р. 465; т.II, р. 121.

[21] Ibidem, т.I, ч. 1, р. 30, 31, 271; т.II, р. 357, 360.

is very big. To these belongs the Hindushah family and Muhammad Nakhchiwani in particular.

* * *

As it may be judged by the work of Muhammad Nakhchiwani, he knew well the state system under the Ilkhans and Jalairids and his treatise gives valuable data on all offices and officers partaking in the state system under the dynasties.

Speaking of the state system it is necessary to define the military system and the position of amirs in it, the head amir in particular. Muhammad Nakhchiwani was well infomed of it. It is also known that the military office was in the hands of nomad and semi-nomad feudals: princes, nuins, amirs – thousand-men-commanders, tumans, nomadic tribes' chieftains and other amirs of higher ranks from whom the head of state chose the head amir. The latter was the second man in the state under the Ilkhans and Jalairids. He played an extremely important role in the socio-economic and political life of the state, under him were other amirs – heads of nomadic tribes – among whom he chose top military officers for each vilayet. Legal noms of these amirs varied. Detailed infomation of the military office is to be found in works of historians of the Mongolian period, Muhammad Nakhchiwani included[17].

The activity of the military is closely related to the distribution of conventional property – iqta. The distribution of the iqta lands among the military was increased starting from the early Seljuks and ceased for a short while under the first Mongolians. Under the latter before the Ghazan-Khan refoms, conquerors freely took land property belonging to local major and minor feudals, land-owners ans waqfs. But due to the economic decline and in the interest of treasury and security of the state as well as in relation to material interests of the military, all these prompted by the necessity to revitalize agriculture coinciding with a growing dependence of amirs and the military on the central rule, the distribution of iqta once again gains ground to stay for a long time. Muhammad Nakhchiwani's infomation on the distribution of iqta among the military and amirs is thus of interest. His infomation supplements that of Rashid ad-Din in a number of cases. Special sections in the work of Muhammad Nakhchiwani are devoted to the distribution of iqta and soyurgal to nomad and semi-nomad feudals – military chieftains, and to the legal noms of this category of conventional property; the sections mention names of many such, i.e. amirs tuman and thousand-men-commanders of higher ranks. To them belong, for instance, Sulayman-Bakhadur, Shaykh Hasan, the amir tuman, Shaykh 'Ali, the amir – thousand-men-commander, who received iqta lands in Arran and Mughan. The taxes they collected were spent on their tumans, purchase of ams included. In cases of necessity

---

17 About the military office, relations between amirs and amy, also about the structure of the latter see: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 10-72; В.В. Бартольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. II, СПб., 1900, p. 412-415 – Сочинения, т. I, М., 1963, p. 92-95; А.А. Али-заде, Социально-экономическая и политическая история Азербайджана (XIII-XIV вв.), Баку, 1956, p. 122-133, 270-289.

Our written sources contain much material on tyranny, oppression, robbery practiced by Turk feudals, still there is no indication that they forced turkization in Azerbayjan or other dominated lands. We ignore any data on Turk being the language of instruction during the Turk feudal dynasties in Iran, Azerbayjan, Iraq, Georgia, Armenia, Asia Minor, etc. On the contrary, the teaching of philosophy, medicine, astronomy (astrology), shari'at etc. was in Arabic and Persian. There were found madrasas in Baghdad (Nizhamiyya), Tabriz (Majdiyya) and a medical institution "Darush-shifa" in Tabriz, in all of them Arabic and Persian were the languages of instruction. Manu Arab-, Persian- and Turk-speaking scholars persued their studies at these madrasas. In the aforesaid period there was no question of Turk being forced as an official language. On the contrary again, in correspondence between hakims, in state offices (except military) and legal system Arabic and Persian were continuously used. Even state decrees, the yarlyqs, etc. were issued in the language of each of the peoples in order to be more easily comprehensible[15]. Books and scholarly treatises in general as well as poetry were written in Arabic or Persian. Under Turk-speaking nomad dynasties non-Turk peoples were not forced to speak the royal language. Quite the contrary, Turk feudals strove to speak Persian, they even attempted to compose verses and to correspond in that language. It should be stressed in general, that no language was forced to any people in the medieval feudal East. Only religion was forced in practice. It is known that Turk- and Mongol-speaking peoples adopted Islam on a large scale having been influenced by the local culture and later on were enthusiastic in propagating it[16]. Turk-speaking populace was taught in Arabic and Persian and wrote in those languages. Thus, remaining ethnically Turk-speaking, Turk scholars together with Arabs and Persians contributed to the development of the East Muslim culture. The number of such Turk-speaking scholars and poets writing in Arabic and Persian

---

15 On the problem see: В.В. Бартольд, Персидская надпись на стене Анийской мечети Мануче, СПб., 1911, p. 12, 13. (Сочинения, т. IV, М., 1966, p. 321). Ibidem the historian Juwayni and our author are cited (p. 13, n. 1 –Сочинения, т. IV, p. 321, n. 39). According to V.V. Barthold, "already at the court of Munke-Khan (1251-1259) there had been officers who were Persian, Uighur, Chinese, Tibetians, Tanghut, etc. by origin, in order for each of their peoples to be able to receive decrees in their own language. The decrees, in Rashid ad-Din's words, were composed perfectly and better than under the pre-Mongolian rulers so that were the latter alive they most probably would have imitated the Mongolian patterns" (ibidem, p. 12, 13 – Сочинения, т. IV, p. 321).

16 Hindushah bin Sanjar Nakhchiwani, Tajarub as-salaf, p. 259; Рашид-ад-дин, Джами-ат-таварих, т. III. Критический текст, изд. А.А. Ализаде, 1957, Баку, p. 294-298; Джами ат-таварих, т. III, русский перевод А.К. Арендса, Баку, 1957, p. 165-167; Wassaf al-Khazrat, Tarikh-i Wassaf, Bombay, 1269 A. H., p. 316-317 (in Persian). According to Wassaf, some 200 thousand people were converted to Islam in the course of only one day (p. 317).

stress that principles of settled and nomad economies as well as degrees of the culture of settled and nomad peoples vary to a considerable extent. First of all, conditions to develop culture of the settled people were absent in the nomadic life. The steppe life, cattle-breeding economy, permanent change of encampment, struggle for pasture lands and hunting grounds, tribal wars, etc., created a serious difficulty growing into one of the main causes of the wide gap between the two cultures. Settled peoples possessed their own writing from the most ancient times. Nomads lacked it due to their style of life and thus did not have any literary heritage. But we possess valuable sources for our study of economy of nomads, their working tools, arms, their main activities, including hunting, their arts, dances, rituals, musical instruments, as well as for the surrounding fauna and ethnographic data. These sources as such were absent in the life of settlers. The sources are numerous graffiti-drawings discovered in a number of Asian countries, Azerbayjan and adjacent ones included, which are attributed to different periods starting from some millennia before A. D. The rock graffiti-drawings found in Qobustan by I. M. Jafar-zade, together with others on the Azerbayjan territory are dated by the period of several millennia before A. D.[13] This bears witness to the fact that even before the appearance of the graffiti-drawings on this territory there had lived nomad tribes including Turk-speaking ones. The latter were supplemented from time to time both from the North and South, sometimes by migrations, as it was under Anushirvan (531-578), of linguistically and economically related Turk-speaking nomad tribes which formed the core of the population in North and South of Azerbayjan.

The states thus formed by Turk-speaking nomad tribes gained such temporal strenghth that neighbouring great powers got aware of them. A wide expansion and longer dominance of Turk-speaking tribes in Iran and Azerbayjan came in the period of the Ghaznavid dynasty and grew under the Seljuks to stay for a number of centuries. It was then that Turk-speaking tribes on conquering Azerbayjan met their family tribes both nomad and settled. The mixture and assimilation of these ethnic groups took place through centuries[14].

---

13 See: И.М.Джафар-заде, Наскальные изображения Кобустана (Азербайджанская ССР), – «Труды Института истории АН АзССР», т. XIII, 1958, р. 20-79 /57/; idem, Альбом наскальных изображений Гобустана, М., 1974.

14 For more details see in our works: К некоторым вопросам, относящимся к истории владычества сельджуков на Среднем Востоке и в Закавказье, – «Вопросы истории народов Кавказа», Тбилиси, 1966, p. 268-269; Общность взглядов ученых Ирана и Азербайджана XI-XIV веков, – «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1968, № 1, p. 48, 49; Низам ал-мульк, Рашид-ад-дин и Мухаммад Нахчивани, – «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1969, № 1, p. 32-40; Употребление тюрко-монгольских терминов в произведениях Рашид-ад-дина и Вассафа, – «Грузинское источниковедение», т. III, Тбилиси, 1971, p. 176-177; Реформаторские воззрения и общность взглядов по экономическим вопросам между Низам ал-мульком, Рашид-ад-дином и Мухаммедом Нахчивани (XI-XIV вв.), – «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1971, № 2, p. 49-50.

mothertongue. Wassaf alike, Muhammad Nakhchivani stresses his deep knowledge of Persian and adds that he is as well at ease in Arabic[10] mentioning his intention to compose a work in that language[11].

The aforementioned provokes a natural question of his mothertongue. To elucidate the whole problem it does not seem superfluous to remind of the role of the widely spread Arabic, Persian and Turk in the civilization of Muslim East in the Middle Ages. Well-known is the fact that Arabic and Persian were the official languages in Iran, Azerbayjan and the adjacent countries up to a certain time, the language of learning was first Arabic and later Persian, too. Up to the eleventh century the dominant language of literature and science was Arabic, later both Arabic and Persian, and from circa the thirteenth century mostly Persian. We do not dispose data on the usage of the Turk language for education or literature of non-Turk peoples. Consequently, authors of works in Turk were from the Turk-speaking milieu. The work of Muhammad Nakhchiwani's father "Sihah al-ʿajam" (صحاح العجم) – a dictionary-grammar of Persian was composed in the three languages, i.e. Arabic, Persian and Turk[12]. Thus, he was versed in Arabic and Persian, but since besides Arabic and Persian, one of his writing languages was Turk, which is supported by his work "Sihah al-ʿajam", we may deduce that his native tongue was Turk in which he was perfect, too. Our aforesaid statement of the Turks being exclusive authors of works in Turk permits us an affirmation of the Nakhchiwani family tongue to be the Turk one, which confirms the fact that both the father and son were representatives of this language group that from the times immemorial inhabited the lands of South and North Azerbayjan.

The Nakhchiwani family alike, many writers of the Turk-speaking population composed their works on history, philosophy, medicine, geography, theology, etc. not in their native language but in Arabic and Persian. In certain periods even Persian-speaking authors wrote in Arabic. This phenomenon is quite natural since it is related to the economic system of life of this population and the educational system. The Turk- and Persian-speaking ethnic elements were among the most ancient peoples sharply contrasting in predominant style of life. Iranian languages tribes were mostly settled while Turk-speaking ones were generally cattle-breeding and hunting which the nomadic life was based on. Without going into details of the problem which is off our present study, we would like to

---

10 Ibidem, т. II, p. 366: که این ضعیف نحیف همچنانك در میدان فارسی زبانی که بر مراکب خسروانی سواری میکند در بیداء عربیت نیز با باد پایان تازی انبازی می تواند نمود و بر تکاوران عربی بهر مقصد که می خواهد می تواند دوانید ...

11 Ibidem: ... و این ضعیف را وقف و عمر مساعدت و مسامحت کند بر همین نمط کتابی دیگر در منشئات عربی مصنف و مرتب گرداند تا طالبان انشاء عربی نیز بر ایسر وجوه بمطالب خود رسند...

12 This work, to our regret, has not yet been published.

Azerbayjan strove to dominate this territory by all means. His armies occupied Azerbayjan where the Jalairid capital was, their other lands were subjugated to him, too. Before that the Golden Horde Khan Tokhtamysh violated Azerbayjan lands, his armies robbed, captured and forced local population, crushed and devastated towns and villages, destructed monuments of material culture. Many a library and innumerable manuscripts perished. Without going into details of events following Timur's death in Azerbayjan and the whole of the Middle and Near East, that is under the Timurids, Kara-Koyunlu, Ak-Koyunlu, Safawids, etc., we just point to the fact that the expansion of Gengiz Khan into civilized lands and the dominance of nomad horse-breeding feudals including the aforesaid events, left a heavy trace on the state of industrial forces and was one of the causes of the decadence in the named region.

In the course of these events most probably, the authograph and, perhaps, some copies of the work of our author were lost. Nevertheless we hope that in some future time authographs of many medieval oriental writers, including our one, would be found, and thus, the manuscriptal fund of the works of our author will be enriched.

* * *

In our short survey we are not in the position to deal with all multifarious and profound problems touched upon by Myhammad Nakhchiwani in "Dastur al-katib", even a summary of them would need a number of monographs. We shall try but touch upon some problems of socio-economic character, not attempting a linguistic analysis of the text which presents a special interest. We shall point to the fact that Muhammad Nakhchiwani dealt in his work with nearly all the most important problems of socio-economic and political life of the feudal society. For instance, he dealt with landproperty and exploitation, taxes and collection of them, judges and legal system, town-life with its trade and crafts, the work deals with the problems connected to settled and nomad economy, condition of the toiling population, the degree of its exploitation and its reaction on the latter, the statesystem with the enumeration of almost all posts provided with a thorough explanation of each in accordance with the feudal hierarchy; numerous names of scholars, statesmen, nobles and officers are accompanied with their characteristics; building-projects problems and workers at such, the latter in connection with their social position and attitude to their obligations; lists of artisans, etc. Relating the problems mentioned above the author is never indifferent to them and sheds light on his valuable and profound reformatory views.

The language of the work is appropriately pathetic using rich terminology and special idioms in all the main branches of science, statesmanship, socio-economic life as well as individual terms utilized to designate nomad and settled population. Thus, Muhammad Nakhchiwani contrasts ملیمی (settled) to کوچکنجی (nomad). These termini are not to be found in the works by Nizham al-Mulk, Rashid ad-Din, Hamdallah Qazwini and other authors of the Seljuk and Mongolian periods. Thanks to Nakhchiwani's usage of the rich terminology, we acquire a clearer sight of particular branches of science and economy of the times. It will not be an overestimation to name Muhammad ibn Hindushah Nakhchiwani a great erudite. On the other hand, this bears witness to his mastery of Arabic and Persian with their rich terminology, although none of them was his

ad-Din being ordered by a yarliq of Abu Sa'id advised him to compose a work which would contain a description of the state apparatus, i.e. "Dastur al-katib fi ta'yin al-maratib"[6].

Extreme business of Muhammad Nakhchiwani prevented him from fulfilling this task in the life-time of Ghiyas ad-Din[7]. He accomplished the work at the end of his days, aged seventy-three[8], already after the death of Ghiyas ad-Din in 1336. Muhammad Nakhchiwani hoped for a comfortable old age and dedicated[9] his Dastur to the sultan Uways (1356-1374), a son of the founder of the Jalairid dynasty Hasan Buzurgh 1336-1356). We ignore whether that hope came true, the fact remains that contrary to his famed predecessors as Nizham al-Mulk, Rashid ad-Din who was a contemporary of Ghiyas ad-Din, etc., Muhammad Nakhchiwani lived in constant need of money and material support. No doubt his work was used to a certain extent in the reforms by Uways. Nakhchiwani's sections on socio-economic order may be proved to be superior to those by Rashid ad-Din where socio-economic conditions of the country are described previous to the reforms of Ghazan-Khan (1295-1304). One of the advantages of the work consists in its originality, since Muhammad Nakhchiwani composed it on his own, having spared colossal labour. The treaty bears evidence that he possessed valuable sources rooted in reality.

As it has been pointed "Dastur al-katib" was written on proposal of Ghiyas ad-Din's wazir Muhammad Rashidi and was dedicated to the sultan Uways, in relation to this undoubtedly the number of manuscripts with the work ought to be much larger than we have nowadays. But their bulk, the authograph included, has not come down to us. We explain this fact in the following way: first, Muhammad Nakhchiwani although a prominent scholar and reformer of his time was not a man of means and most probably could not afford to have his work copied largely; second, the loss of copies made, including the authograph, may be explained also by the tragic events which took place after the sultan Uways' death.

After the latter the territory subordinated to the Jalairids became the scene of feudal wars. The partially fulfilled refoms of Uways gradually lost their significance. The young son of Uways became a toy of the enforced feudal topmen. Feudal wars, permanent conflicts between nomad and semi-nomad feudals and local settled ones, the struggle for power, devastating wars, tyranny and oppression practiced by officers, dignitaries, tax-collectors, foreign occupation of Azerbayjan, violent struggle among relatives around the throne, could not fail to lead to misery of population, degradation of industrial forces, destruction and liquidation of monuments of material culture as well as loss of numerous written sources and works of medieval authors. In this respect Timur's expansion should be mentioned in the late fourteenth century when wars took place and together with them robbery, liquidation and capture of able part of population in towns and villages, also destruction of ancient monuments and many a library. Timur aware of the economic, political and strategical importance of

6 Ibidem, p. 25.

7 Ibidem.

8 More details see: ibidem, т. I, ч. 1, p. 8-9, p. X-XIII (Preface in Persian).

9 See: ibidem, p. 13-27; т. I, p. 361-367.

PREFACE

"Dastur al-katib fi ta'yin al-maratib" by the Azerbayjani scholar and statesman of the fourteenth century Muhammad ibn Fakhr ad-Din Hindushah Nakhchiwani is one of the standard sources for the study of the medieval Middle East.

We do not possess any exact date of birth of Muhammad Nakhchiwani (also known under the nickname of Shams-i Munshi)[1] or of his father. Our estimation goes as far as the proposal that his early childhood coincided with the reign of the Ilkhan Argun-Khan (1284-1291).

Our sources inform us that the father of Muhammad Nakhchiwani, a prominent figure of his time, was given the honorable nickname of Fakhr ad-Din during the reign of the Ilkhans. He was both a big scholar and statesman[2]. From both the father and son there have come down to us a number of sizable works which were fruits of many years of scrupulous labour proving their large scope of knowledge. An eminent representative of the scholarly world of the time, Fakhr ad-Din Hindushah was also a highly qualified state finance dealer and in the quality of hakim manipulated affairs of several vilayets[3].

Muhammad Hakhchiwani praised highly his father, in both a very just and appropriate way, in a number of places of his work citing his father's statements and verses[4].

Muhammad Nakhchiwani was fairly close to the son of the famous scholar and statesman of the thirteenth-fourteenth centuries, Rashid ad-Din (d. 1318) – Ghiyas ad-Din Muhammad Rashidi (d. 1336) who was the wazir to the Ilkhans Abu Sa'id (1317-1335) and Arpa-Khan (1335-1336). Their close relationship proves the fact that Muhammad Nakhchiwani, after his father, was both a renown scholar and statesman. Evidently while Ghiyas ad-Din was a wazir, Muhammad Nakhchiwani persued his activity also in the diwan-i insha' (دیوان انشاء) under his protection of which he reports[5]. Aware of both the capacity and knowledge of Muhammad Nakhchiwani in the internal affairs of the Ilkhanid state Ghiyas

---

1 See: Мухаммад ибн Хиндушах Нахчивани, Дастур ал-катиб фи та'йин ал-маратиб. Критический текст, предисловие и указатели А.А. Али-заде, т. I, ч. 1, М., 1964, p. 8; т. II, p. 368-370. About the term "munshi" see: т. I, ч. 1, p. 7; т. II, p. 364.

2 About Hindushah-i Nakhchiwani see: Hindushah bin Sanjar Nakhchiwani, Tajarub as-salaf. Text edited and prefaced by Abbas Eghbal, Tehran, 1344, Preface (in Persian).

3 More details see ibidem.

4 See: Мухаммад Нахчивани, т. II, p. 342.

5 Ibidem, т. I, ч. 1, p. 24.

остальных рукописей. Она является самой надежной и широко использована нами при подготовке критического текста.

Отсутствие каких-либо сведений о переписчике данной рукописи приводит нас к мысли о том, что, возможно, эта рукопись является оригиналом или же близкой к оригиналу. Дата ее написания требует выяснения.

6) Рукопись Парижской национальной библиотеки, индекс 1378 (условное обозначение " ج ").

Рукопись дефектная, отсутствуют многие страницы, нет начала и конца. Она имеет сходство с рукописью Британского музея, и потому их можно причислить к одной группе. Текст этой рукописи написан насталиком, а заглавия всех разделов и арабский текст – насхом. Ввиду дефектности и отсутствия начала и конца рукописи дата ее написания и имя переписчика требуют выяснения.

Как видно из описания использованных нами рукописей, их можно разделить на три группы.

К первой группе относятся стамбульская рукопись " آ " и лейденская " ب ", а также близкая к этой группе венская рукопись " ت ". Следует особо отметить, что в рукописях " آ ", " ب " и " ت " имеются искажения, ошибки и неточности и по своему качеству они, в частности венская рукопись, во многом уступают рукописи " ث ".

Ко второй группе относятся рукописи Британского музея " پ " и Парижской национальной библиотеки " ج ".

Наконец, к третьей группе относится рукопись Парижской национальной библиотеки " ث ".

Все использованные рукописи, в частности рукопись " ث ", дали возможность установить публикуемый научно-критический текст II тома «Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб» Муҳаммада Наҳчивāнӣ.

При подготовке настоящего критического текста, как это было сделано и при подготовке I тома этого сочинения и текстов других произведений средневековых авторов, нами сохранялись встречающиеся в рукописях архаичные формы некоторых слов, например: چنانك ـ چنانكه ; چنانچ ـ چنانچه ; آنك ـ آنكه ; آنچ ـ آنچه ; كى ـ كه и т.д. В ряде случаев نوشته в тексте передается в архаичной форме نبشته.

В старых рукописях буквы پ , چ , گ и ژ обычно не встречаются. Вместо них использовались буквы ب , ج , ك и ز. В настоящем критическом тексте нами восстановлены написания букв پ , چ , گ и ژ . В разночтениях же сохранена орфография рукописей без изменения.

* * *

В заключение считаю своим долгом выразить глубокую признательность проф. Х.Зарине-заде и Мирза Абдулле Маммеди за оказанную помощь при просмотре и проверке арабских текстов. Выражаю также признательность Фаривару Абдуллах-заде, осуществившему каллиграфическую переписку текста для печати.

А. А. Али-заде

султана Увайса(1356-1374гг.). Переписка стамбульской рукописи из библиотеки Кёпрюлю последовала спустя тридцать лет после завершения Мухаммадом Нахчивāнӣ своего труда.

2) Рукопись Лейденской библиотеки, индекс 574 (условное обозначение " ب ").

Рукопись не имеет даты. Начальные страницы ее написаны прекрасным почерком насх, затем почерк меняется. Эта рукопись близка к стамбульской рукописи библиотеки Кёпрюлю, поэтому их можно причислить к одной группе. По сравнению со стамбульской лейденская рукопись написана небрежно, в большинстве случаев отсутствуют заголовки разделов (так в фотокопии), а также стихи и тексты на арабском языке, буквы часто не имеют точек, что затрудняет правильное чтение многих слов, в частности терминов, некоторых имен собственных, географических названий и т.п.

Страницы этой рукописи не имеют пагинации. В отличие от стамбульской в конце лейденской рукописи почти ничего не добавлено от переписчика, однако в конце первой части (кисм) этой рукописи имеется сообщение переписчика. Как и в стамбульской, в этой рукописи от переписчика добавлено, что список сделан с текста, переписанного с оригинала: نقل من نسخة نقلت من خط المصنف رب اختم بالخير و الحسنى. Возможно, что стамбульская и лейденская рукописи восходят к одной и той же рукописи, чем и объясняется их близость, однако, несмотря на это, лейденская рукопись по своему качеству уступает стамбульской.

Следует особо отметить, что несмотря на то что рукописи " آ ", " ب ", как отмечают их переписчики, были скопированы с текста, переписанного с автографа, однако близкое ознакомление с текстами этих рукописей дает основание сомневаться в точности этих сведений переписчиков. При подготовке критического текста части 1 тома I рукописи " آ " и " ب " были взяты нами за основу, однако в дальнейшем от этого пришлось отказаться.

На первых страницах лейденской рукописи имеется несколько пометок (памятных записей) о покупке этой рукописи с соответствующей датировкой и именем владельца.

3) Рукопись Британского музея, индекс 33444 (условное обозначение " پ ").

Рукопись датирована пятым днем недели (чахаршанба) 9 числа месяца сафара 816/11 мая 1413 г.

Рукопись переписана Хусайном ибн Музаффаром ибн Фахр ал-Ва'ӣзом по поручению Хāджжӣ Му'ӣз ад-Дӣна 'Абд ал-'Азӣза. Она отличается от рукописей стамбульской, лейденской и венской.

4) Рукопись Венской национальной библиотеки (условное обозначение " ت ").

Рукопись датирована четвертым днем недели (вторником) 9 числа месяца зӯ-л-ка'да 845/21 марта 1442 г.

Рукопись переписана почерком насталик Шахӣном ибн 'Абдаллāхом ал-'Имадӣ. Она имеет сходство с рукописями стамбульской и лейденской, причем следует отметить, что эта рукопись написана гораздо небрежнее, чем лейденская. Ввиду близкого сходства со стамбульской и лейденской рукописями ее также можно причислить к этой группе.

5) Рукопись Парижской национальной библиотеки, индекс 463 (условное обозначение " ث ").

Текст рукописи написан та'ликом, причем имеющиеся в тексте арабские фразы, стихи, изречения из Корана, а также заглавия всех разделов написаны насхом. По своему качеству эта рукопись принадлежит к особой редакции, отличающейся от

го Востока. Каждая из составляющих сочинение глав может явиться предметом специального исследования. Мы надеемся, что к сочинению Мухаммада Нахчивāнӣ еще шире обратятся исследователи истории и экономики средневекового Ирана и Азербайджана, которые займутся всесторонним исследованием всех проблем и вопросов, изложенных в труде видного ученого, государственного деятеля и мыслителя Азербайджана Мухаммада ибн Хиндӯшāха Нахчивāнӣ «Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб».

* * *

Прошло более шестисот лет с тех пор, как Мухаммад Нахчивāнӣ написал свое произведение, дошедшее до нас в нескольких рукописях. По-видимому, как отмечалось выше, утерян и автограф этого сочинения. Последнее обстоятельство побудило нас составить научно-критический текст сочинения, использовав для этого шесть доступных нам рукописей. Принцип составления научно-критического текста сочинения Мухаммада Нахчивāнӣ подробно изложен нами в опубликованном первом томе «Дастӯр ал-кāтиб...» [101]. Однако ввиду того что в опубликованных нами ранее предисловиях к ч. 1-2 тома I «Дастӯр ал-кāтиб...» в кратком описании некоторых рукописей были допущены неточности, мы считаем необходимым в настоящем предисловии еще раз вернуться к этому описанию с целью уточнения некоторых вопросов.

Научно-критический текст «Дастӯр ал-кāтиб...» подготовлен на основе следующих рукописей.

1) Рукопись Стамбульской библиотеки Кӗпрюлю, индекс 1241 (условное обозначение „ آ “).

Из имеющихся в нескольких местах печатей явствует, что рукопись была пожертвована в вакф везиром из фамилии Кӗпрюлю Абӯ-л-'Аббāссом Ахмадом ибн Абӯ 'Абдаллāхом Мухаммадом. Рукопись датируется душанба 23 числа месяца джумāдā II 798/3 апреля 1396 г. Как отмечает переписчик, рукопись была скопирована с текста, переписанного с оригинала. Последние сведения переписчика даются в двух местах – в конце первой части и в конце рукописи [102].

Весьма ценные сведения в конце рукописи сообщаются о самом авторе, Мухаммаде Нахчивāнӣ, и дате написания сочинения. Отмечается, что книга «Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб» была вчерне завершена Мухаммадом ибн Хиндӯшāхом, известным под прозвищем Шамс ал-Муншӣ, 2 числа месяца раджаба 761 г.х. (19 мая 1360 г.). Далее отмечается, что окончательный просмотр и редактирование произведения произошло в столичном городе Тебризе в 767 г.х. (1365-66 г.), причем переписка (беловая) всего текста была окончательно завершена 24 раджаба указанного года.

Как видно из изложенного выше, редактирование сочинения заняло у автора несколько лет и лишь спустя почти шесть лет, в 767/1365-66 г., книга окончательно была завершена. Время окончания работы над книгой совпало с периодом правления

[101] См.: Мухаммад Нахчивāнӣ, т. I, ч. 1, Предисловие, стр. 13-15.

[102] ... حرر من النسخة المنقول من اصل المصنف المولى المرحوم السعيد شمس الملة والدين محمد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشى ... و این نسخه از نسخهای کی منقول بود از اصل مصنف نقل کرده شد و السلام

و موافقت) [97]. Это положение, высказанное Мухаммадом Нахчивāнӣ в его сочинении, подтверждается многочисленными историческими примерами[98].

Особое значение Мухаммад Нахчивāнӣ придавал вопросам этики и воспитания, ибо период правления монголов, характеризовавшийся ослаблением центральной власти, феодальной междоусобицей, притеснениями и тиранией со стороны господствующего класса, обманом, взяточничеством и нищетой, привел к резкому снижению морально-этических норм. В специальном разделе наш автор дает наставления, которые сводятся к тому, что для правильного решения сложных и важных проблем как в области государственного управления и экономико-политического характера, так и во всех житейских вопросах необходимо следовать советам достойных, опытных и благоразумных людей. Здесь же Мухаммад Нахчивāнӣ подробно говорит о всех тех положительных результатах, которые дает обращение за советом, и перечисляет отрицательные последствия пренебрежения им[99]. Далее Нахчивāнӣ не рекомендует советоваться с жадными и подлыми людьми[100].

С презрением относится Мухаммад Нахчивāнӣ к людям высокомерным, самодовольным, гордым, стремящимся к роскошной, разгульной жизни. Он также отмечает, что каждое действие имеет свои пределы, а любая чрезмерность приводит к трагедиям и т.д. Высказанные Мухаммадом Нахчивāнӣ морально-этические взгляды находят многочисленные подтверждения в истории почти всех средневековых династий, господствовавших в Иране, Азербайджане и прилегающих странах.

Мы лишены возможности в настоящем предисловии остановиться на всех многочисленных проблемах и вопросах, затронутых в сочинении Мухаммада Нахчивāнӣ. Как видно даже из оглавления, которым автор открывает свою книгу, по своей научной, общественно-философской и практической значимости это сочинение занимает видное место среди первоисточников по истории и экономике средневеково-

---

[97] Мухаммад Нахчивāнӣ, т. I, ч. 1, стр. 411-419; ... آنچه درین باب مخلص دولتخواه را از طلب محبت و مودت و مصافات و موافقت روی نمود معلوم علوم شریفه گرداند ... (стр. 412). См. также т. I, ч. 2, стр. 121-126.

[98] А.А. Али-заде, К некоторым вопросам, относящимся к истории владычества сельджуков на Среднем Востоке и в Закавказье, – «Вопросы истории народов Кавказа», Тбилиси, 1966, стр. 267.

[99] Подробнее см.: Мухаммад Нахчивāнӣ, т. I, ч. 2, стр. 179-214; ... مرد چون باکسی که اورا تدبیر و رأی راست باشد مشورت کند و بامشورت او کار کند و از دوست عاقل نصیحت طلبد و بنیاد کار بران نصیحت نهد حزم ازو فوت نشود و خصم هرگز درو نرسد و برو غالب نگردد ... (стр. 184)
... و نیز گفته اند که مشاورت باکسی باید کرد که سه خاصیت درو موجود باشد دوستی با مستشیر و وقوف بر حال او و کمال عقل ... (стр. 188).

[100] Там же, т. I, ч. 2, стр. 191: ... ای پسر با بخیل و بددل مشاورت مکن چه بخیل ترا در رسانیدن بنهایات مرتبت فضل تقصیر کند و بددل کارها را در وقت فرصت بر تو تنگ گرداند تا مطلوب از تو فوت شود ...

Высказывания Мухаммада Нахчивӣнӣ относительно городской жизни – ремесла и ремесленного производства, совершения торговых сделок и установления безопасных караванных путей, городских налогов, способов их взимания, положения ремесленников, городской знати, а также реформаторские взгляды автора по этим вопросам – подробно изложены в его сочинении, а многим из них посвящены отдельные главы. Кроме того, в сочинении Мухаммада Нахчивӣнӣ особое место занимают вопросы, касающиеся строительства дорог, мостов, бань, мечетей, медресе, х̮а̄нака̄х, караван-сараев, мавзолеев и других сооружений.

* * *

Особенно важны взгляды Мухаммада Нахчивӣнӣ на систему государственного устройства. Подобно прогрессивным государственным деятелям средневекового Востока, он выступал за централизацию государственной власти. Выражая свое суждение по этому вопросу, Мухаммад Нахчивӣнӣ приводит много примеров из области государственной деятельности тех восточных правителей, которые осуществляли политику усиления центральной власти, создавая мощный централизованный государственный аппарат. К числу таких государственных деятелей Мухаммад Нахчивӣнӣ относит Александра Македонского, Анӯшӣрва̄на, сына Куба̄да, из династии Сасанидов, султана Махмӯда, сына Себуктегӣна, из династии Газневидов, Га̄за̄н-х̮а̄на, сына Аргӯн-х̮а̄на, из династии ильханов и др. Автор в разных картинах описывает положение страны в тот момент, когда в связи с ослаблением центральной власти, отсутствием контроля и должного порядка царили произвол и беззаконие. Так, он описывает всевозможные злодеяния и жестокости (بی راهی و تعدی), тиранию притеснителей (تعدی ظلمه), господство мошенников (استیلای حرامیان), покровительство насильникам (حمایت متغلبان), притеснение райиатов и беспомощных (تعرض برعایا و ضعفا), насилие притеснителей (شلتاق متعدیان), шантаж преступников (تعریك مفسدان), жалобы угнетенных на угнетателей (داد مظلوم از ظالم) и т.д.

Говоря о негативных факторах, наличествующих обычно при раздробленности страны, феодальной междоусобице и отсутствии сильного центрального аппарата, Мухаммад Нахчивӣнӣ выражает свое мнение по поводу управления государством, неоднократно подчеркивая, что царевичи, эмиры, сановники, чиновники, хакимы и вообще верхушка феодального общества и должностные лица должны быть правдивыми (راست گو) честными в обещаниях (راست قول), благонравного поведения (راست کردار), справедливыми (عدل گستر), беспристрастными (عدل پرور) и бескорыстными (عدل افزا).

Приведенный материал из сочинения Мухаммада Нахчивӣнӣ свидетельствует о его гуманизме, защите прав угнетенных (اعانت مظلومات), защите интересов убежавших и рассеявшихся райиатов, содержит требование умеренной эксплуатации производящего класса, создания условий для развития производительных сил и улучшения материального положения широких слоев населения, устранения притеснений, насилия, несправедливости, жестокости и т.д. (مواد ظلم از صفحه وجود بکلی منقلع و منمحی گردد). В своем сочинении Мухаммад Нахчивӣнӣ неоднократно упоминает о единстве и стойкости в деле управления государством (دوستی

му торговцы смогут свободно перевозить товары. Далее он призывает к тому, чтобы сделать все возможное для возвращения ограбленных товаров их владельцам – торговцам и принимать самые строгие меры к нападающим на торговые караваны и т.д.[93]. Мухаммад Нахчивāнӣ предлагает при отдаче денег в ссуду устанавливать умеренный процент, чтобы ссудодержатель не мог попасть в кабальное положение, как это имело место в ряде случаев.

Раздел сочинения Мухаммада Нахчивāнӣ, относящийся к социально-экономическим проблемам, можно условно разделить на две части. Первая часть носит описательный характер. С глубоким знанием материала автор излагает реальное положение страны и населения, которое было явно катастрофическим. Вторая часть – реформаторские воззрения Мухаммада Нахчивāнӣ. По всей вероятности, описания социально-экономического положения страны и населения в первой части работы относятся главным образом к периоду правления Чобанидов, при которых государство переживало острый экономический, а следовательно, и политический кризис; вторая же часть, по-видимому, восходит к событиям периода правления джалаирида султана Увайса, при господстве которого были проведены определенные реформы[94]. При этом, как мы предполагаем, были использованы и реформаторские воззрения Мухаммада Нахчивāнӣ.

В отношении городских податей и способов их взимания Мухаммад Нахчивāнӣ отмечает, что для развития торговли следует взимать подати в умеренном и твердо установленном размере, причем сборщики податей, помимо тамги, не должны требовать другой пошлины и незаконных податей и не допускать, чтобы они совершали бесчинства и притеснения[95]. Он обращает особое внимание на необходимость принятия серьезных мер для улучшения положения населения и неоднократно говорит о создании условий для возвращения разоренного населения на свои насиженные места[96].

---

[93] Подробнее см.: там же, стр. 340.

[94] Там же, стр. 343: ... و بواسطهٔ اطلاع پادشاه بر احوال حاکم و محکوم و آمر و مامور هیچ آفریده را از عمال و متصرفان ولایات و گماشتگان حضرت سلطان قدرت آنك بیك سرموی بر رعایا و ساکنان تعدی و تطاول کنند نباشد و هر آینه مملکت آبادان شود و رعایا ایمن و شاکر باشند...

[95] Там же, стр. 532, 533, 534: ... نواب دیوان با متصرفان و تمغاچیان مقرر کرده‌اند که زیادت از حقوق تمغا از ایشان نطلبند... Ср.: Рашид ад-Дин, Джами ат-таварих, т. III, Критический текст, стр. 474, 568-569.

[96] Мухаммад Нахчивāнӣ, т. II, стр. 52; стр. 53: ... و ایلچیان و نوکران خاصه بی حکم از انجا اولاغ و علوفه و علفه و سایر اخراجات نطلبند... و متفرقان را استمالت داده با وطن مالوف آرد و زراعت مشغول گرداند... رعایای آن موضع بهر جا که رفته باشند با وطن مالوف آمده بعمارت و زراعت و آبادانی مشغول گردند...

ной формой протеста разоренного трудового населения городов и деревень, которых Мух̣аммад Нах̮чивāнӣ, подобно Рашӣд ад-Дӣну, называет «ворами», «разбойниками».

Другой причиной сокращения ремесленного производства и торговли являлось взимание практикуемых в то время незаконных налогов, увеличение размеров городских податей и пошлины, а также хищнические способы их взимания. Из текста Мух̣аммада Нах̮чивāнӣ явствует, что в то время при взимании тамги с прибывших торговых караванов и торговых заведений, а также с ремесленников допускались всевозможные бесчинства, например, требовались лишние подати сверх установленного размера или под разными предлогами взимали незаконные подати[89]. Далее он замечает, что под видом обязанности перед дӣвāном (تکالیف دیوانی), непредусмотренных расходов (اخراجات), добавочных расходов (زواید) и т.п. допускались всякого рода поборы[90].

Сообщая ценные материалы о городской жизни, Мух̣аммад Нах̮чивāнӣ выражает свои суждения о том, что торговые связи в стране и за пределами ее должны всесторонне развиваться, а торговые караваны с товарами должны постоянно находиться в пути. При оживленном торговом обороте он рекомендует, чтобы реализация товаров происходила по умеренным ценам[91], с целью облегчения положения населения[92]. По его мысли, торговые пути должны строго охраняться четырьмя «достойными эмирами» в сопровождении вооруженной охраны. Таким способом, как отмечает Мух̣аммад Нах̮чивāнӣ, можно обеспечить безопасность торговых путей, благодаря че-

---

[89] Там же, стр. 535: ... تمغاجیان بمطالبات ناوارد و مطالبات ناواجب ایشان‌را مخاطب و مطالب می‌گردانیدند...

[90] Там же, т. I, ч. 2, стр. 150; т. I, ч. 1, стр. 533: ... وجهی که بزواید گرفته‌اند بواسطهٔ استیلای محصلان و متغلبان بوده... مدتیست که ازان مملکت تجار و کاروانیان هیچ متاع و قماش بدین ولایت نیاورده‌اند...
стр. 468-472; стр. 471: ... اکنون که فریاد استغاثت از ظلم و تعدی او باسمان رسید بر قرار او را بحکومت و متصرفی آن خرابه تعیین فرمودن در کارخانهٔ معدلت چگونه روا باشد...

[91] Там же, т. I, ч. 1, стр. 534: ... که بعد الیوم تجار و قوافل بی تمسک بهیچ عذر امتعه و اقمشه و مطعومات و ملبوسات و مفروشات بدین مملکت آورند و بقیمتی که مناسب وقت و حال باشد بفروشند و ازین ولایات متاع آن مملکت آنجا برند مقرر شده که بیرون تمغاء معهود از هیچ آفریده از تجار مطالبت نرود...؛ اگر رای شریف سلطانی بمتصرفان و تمغاجیان حکم متاع ارزانی فرماید تا ایشان را بزیادت از تمغاء مقرر که در زمان قدیم معهود بوده مطالبت نکنند و بزواید و عوارض و اخراجات و تکالیف دیوانی مخاطبت نگردانند... (стр. 535) ... وضع حال اهالی بصحت مبدل شود...

[92] Там же, стр. 533.

шӣрāзӣ (اقمشهٔ شیرازی), акмаша-йи кирмāнӣ (اقمشهٔ کرمانی); ореховые доски – тахта-йи гирдакāнӣ (تختهٔ گردکانی); платье египетское, сирийское, александрийское – джāма-йи мисрӣ (جامهٔ مصری), джāма-йи димашкӣ (جامهٔ دمشقی); джāма-йи искандарӣ (جامهٔ اسکندری); пшеница – гандум (گندم); ячмень – джӯ (جو); просо – кāварс (کاورس); солома – кāх (کاه); багдадский одноцветный шелк – камха-йи багдāдӣ (کمخاء بغدادی); шерстяная материя – сӯф (صوف); ширазский шерстяной ковер – зӣлӯча-йи шӣрāзӣ (زیلوچهٔ شیرازی); абхазский шерстяной ковер – зӣлӯча-йи абхāзӣ – (زیلوچهٔ ابخازی); китайская бумага – кāгаз-и хатāйӣ (کاغذ خطایی); ювелирные инструменты, украшенные драгоценными камнями, – āлāт-и мурассаʿ (آلات مرصع).

Наряду с предметами ремесленного производства и торговли Мухаммад Нахчиванӣ упоминает и о ряде занятий, и о различных ремесленниках. Среди подобных упоминаний: европейские купцы – туджжāр-и фаранг (تجار فرنگ); личные купцы – туджжар-и хāсса (تجار خاصه); искусные художники – наккāшāн-и чāбук-даст (نقاشان چابك دست); ремесленное заведение – масāс-хāне (مساس خانه); старосты базара – кадхудāйāн-и бāзāр (کدخدایان بازار); плотник, столяр – наджжāр (نجار); портняжничество – хайāтат (خیاطت); каменщик – хаджжāр (حجار); старьевщик – самсāр (سمسار); торговец мануфактурой – баззāз (بزاز); шапочник – кулāхдӯз (کلاه دوز); строитель – миʿмāр (معمار); архитектор – мухандис (مهندس); ремесленник – масāс (مساس), пӣшакāр (پیشه کار), мухтарифа (محترفه); маклеры – даллāлāн (دلالان); сапожничество – аскāф (اسکاف); плавильщик – саббāк (سباك); мастера-ремесленники – сунна' (صناع); астролог – мунаджжим (منجم); арендатор – мустāджир (مستاجر); хирург – джаррāх (جراح); окулист – каххāл (کحال); медицинский служитель – саʿӯр (ساعور) и др.

Приводя некоторые термины, относящиеся к городской жизни – ремеслу и торговле, отметим, что имеющиеся конкретные данные свидетельствуют о том, что для ведения и развития ремесла и торговых отношений как внутри страны, так и для внешних сношений имелись необходимые условия. Однако эти возможности теряли свое былое значение при правлении Чобанидов. Вследствие феодальной раздробленности, частых военных действий и жестоких притеснений и бесчинств в отношении местного населения большая его часть покидала свое местожительство и обращалась в бегство. Это положение, еще худшее, чем то, которое имело место до реформы Гāзāн-хāна (т.е. при правлении Кейхāтӯ и Байдӯ), явилось одной из основных причин сокращения, а в дальнейшем и прекращения торговых связей и ухудшения положения городского населения.

Лишенное средств существования, трудоспособное население было вынуждено вести борьбу против господствующего класса – феодальной верхушки, городской знати и имущих слоев населения. Как и Рашӣд ад-Дӣн, Мухаммад Нахчиванӣ сообщает о том, что торговые караваны становились объектом нападений и грабежей со стороны «разбойников на больших дорогах» (قطاع الطریق) и что в этих нападениях принимали участие и войсковые лица[88]. Без сомнения, это было своеобраз-

[88] Мухаммад Нахчиванӣ, т. I, ч. 1, стр. 536: ... و بهر وقت لشکریان آنجا نیز بقطاع طریق ملحق شده صادر و وارد را مزاحم و متعرض می کردند و بغارت و تاراج و قتل نفوس و نهب اموال اشتغال می نمایند و تجـــار ضعیف حال بدین واسطه از تردد و آمد و شد مرتدع و منزجر شده‌اند...

О значении городской жизни можно судить по тому, что Мух̣аммад Нах̮чива̄нӣ, подобно Рашӣд ад-Дӣну, уделяет ей видное место в своем сочинении и неоднократно подчеркивает роль ремесла и торговли, говорит о торговых связях и прибытии различных караванов, о производстве предметов ремесла и торговли, о торговых отношениях с другими странами, о состоянии караванных путей и об их охране[86], о взимании городской пошлины «тамга̄» и других установленных государством податей и повинностей, положении ремесленников, практикуемых злоупотреблениях и бесчинствах при взимании податей и т.д.

Как отмечалось выше, определенная часть ремесленников при Аргӯн-х̮а̄не считалась инджу хана и не имела права свободного ухода. В отношении этой части ремесленников в сочинении Рашӣд ад-Дӣна имеются факты, свидетельствующие о том, что вследствие реформ Га̄за̄н-х̮а̄на их положение также изменяется. Из ярлыков Га̄за̄н-х̮а̄на явствует, что ремесленники инджу в правовом отношении были освобождены и производимая ими продукция реализовалась по рыночным ценам, что давало определенный стимул к дальнейшему оживлению ремесленного производства, а стало быть и торговли.

В сочинении Мух̣аммада Нах̮чива̄нӣ также уделено внимание производству предметов ремесла и торговле. Есть упоминание и о европейских купцах[87]. Все это дает некоторое представление о ремесле, о вывозе и ввозе товаров и о предметах торговли. Вот основной перечень предметов торговли, упоминаемых Мух̣аммадом Нах̮чива̄нӣ: домашняя утварь – мата̄ʿ (متاع); меблировка – мафрӯша̄т (مفروشات); провиант, провизия – ма̄кӯла̄т (ماکولات); одежды – малбӯса̄т (ملبوسات); оружие, военные предметы – аслах̣а (اسلحه), различные товары – омтаʿа (امتعه); инструменты – а̄ла̄т (آلات); йездское, египетское, сирийское, александрийское полотно, ткани – к̣ума̄ш-и йаздӣ, к̣ума̄ш-и мис̣рӣ, к̣ума̄ш-и димашк̣ӣ, к̣ума̄ш-и искандарӣййейи – (قماش یزدی، قماش مصری، قماش دمشقی، قماش اسکندریه‌یی); платье, одеяние – джа̄ма (جامه); сирийские луки – ка̄ма̄н-и димашк̣ӣ (کمان دمشقی); русское полотно – ката̄н-и рӯсӣ (کتان روسی); египетские платки, полотенца – даста̄рча-йи мис̣рӣ (دستارچهٔ مصری); одежда из переливающегося шелка – джа̄ма-йи х̮а̄ра̄ (جامهٔ خارا); голубое верхнее платье (кафтан) из полотна – джабба-йи карба̄с-и кабӯд (جبهٔ کرباس کبود); полотно, ткань – карба̄с (کرباس); бумага – ка̄г̣аз̱ (کاغذ); товары различные – ка̄ла̄ (کالا); китайские шерстяные платья – урмак-и х̮ат̣а̄йӣ (ارمك خطایی); арабские скакуны – асб-и ʿарабӣ-йи ра̄хва̄р (اسب عربئ راهوار); гилекские кони – асб-и гӣлакӣ (اسب گیلکی); арабские кони – асба̄н-и та̄зӣ (اسبان تازی); румские скакуны – ба̄дпа̄йа̄н-и рӯмӣ (بادپایان رومی); ткани исфаганские, йездские, индийские, ширазские, кирманские – ак̣маша-йи ис̣фаха̄нӣ (اقمشهٔ اصفهانی), ак̣маша-йи йаздӣ (اقمشهٔ یزدی), ак̣маша-йи хиндиба̄рӣ (اقمشهٔ هندباری), ак̣маша-йи

---

86 Там же, стр. 530, 531-538; т. I, ч. 2, стр. 387-390. ... می باید کی در رعایت جانب او و متعلقان و اقمشه و چهارپایان او سعی بلیغ بتقدیم رساند و او را با جمیع کاروانیان رعایت و محافظت واجب داند و جهت احتیاط نوکران جلد متسلح با خود دارد تا بدفع حرامیان و دزدان مشغول گردند... (стр. 387)

87 Мух̣аммад Нах̮чива̄нӣ, т. I, ч. 2, стр. 385.

ленной городской жизни Востока средневекового периода. Торговля между городами осуществлялась через караванные пути, подробные сведения о которых занимают видное место в произведениях географов и путешественников.

Изменения, происшедшие во всех отраслях оседлого хозяйства в связи с нашествием монголов, охватили и городскую жизнь. Дальнейшему развитию оседлого хозяйства был нанесен сокрушительный удар, который давал о себе знать в течение ряда веков. Не останавливаясь на подробностях всех этих событий, отметим, что при владычестве монгольских феодалов городская жизнь – ремесло и торговля, а также состояние караванных путей по сравнению с домонгольским периодом, как отмечено в первоисточниках, находились в гораздо худшем положении и не поднялись до уровня домонгольского периода. Однако иногда бывали кратковременные периоды некоторого оживления городской жизни. При правлении ильханов, в частности, хотя и были приняты некоторые меры для оживления ремесла и торговли при Абāкā-ҳāне (1265-1282) и Арғӯн-ҳāне (1284-1291), однако они в дальнейшем, т.е. до правления Ғāзāн-ҳāна (1295-1304), не достигали желаемой цели и к тому же были временными.

Заметное оживление в хозяйственной жизни страны, в том числе в ремесле и торговле, совпадает со временем правления Ғāзāн-ҳāна и в некоторой степени наблюдалось при Ӯлджāйтӯ (1304-1317) и при династии Джалаиридов – со времени царствования султана Увайса, которому и посвящено сочинение Муҳаммада Наҳчивāнӣ «Дастӯр ал-кāтиб фӣ таʿйӣн ал-марāтиб».

Говоря о состоянии ремесла, заметим, что при Арғӯн-ҳāне часть ремесленников находилась на положении пленных рабов и считалась инджу Арғӯн-ҳāна. Они работали в ремесленном заведении – кāрҳāна и в основном были заняты изготовлением вооружения, а также предметов роскоши, которые очень ценились ильханами. Возможно, что и у других крупных кочевых феодалов работали такие же ремесленные кархана с пленниками-рабами, находившимися в том же положении, что и ремесленники инджу Арғӯн-ҳāна.

Городская жизнь – ремесло и торговля – переживала тяжелый период особенно при Кейҳāтӯ (1291-1295) и Байдӯ (1295), а также с конца правления султана Абӯ Саʿӣда и при Чобанидах. Сведения Муҳаммада Наҳчивāнӣ о тяжелом состоянии городской жизни, как нам кажется, в основном относятся к периоду правления Чобанидов. Главные караванные пути находились в состоянии постоянной опасности, караваны подвергались ограблениям.

Произошли изменения и в денежной системе. Ввиду создавшегося положения деньги обесценились и зачастую товары не продавались, а обменивались. Этот момент – яркий показатель состояния экономической жизни страны. Качество товаров резко ухудшилось, а цены на них искусственно повысились, так как отсутствовал твердый контроль над ценами на рынках. Муҳаммад Наҳчивāнӣ сообщает, что цена угля, приобретенного с помощью посредников (دلالان), от двух динаров поднялась до 15–17 и до 20 динаров[84]. Как видно из текста Муҳаммада Наҳчивāнӣ, рыночные надзиратели – муҳтасиб (محتسب), получая определенную сумму в качестве взяток от мясников, пекарей и других торговцев, намеренно ослабляли надзор над рыночными ценами, а последние в свою очередь продавали товары по своему усмотрению, как обычно, по очень дорогим ценам[85].

---

84 Муҳаммад Наҳчивāнӣ, т. I, ч. 1, стр. 314: ... دو دینار کجـا و بیست دینار کجا...

85 Там же.

меры для их обработки[82]. Это свидетельствует о том, что количество подобных земель достигало больших размеров и поэтому это привлекло внимание Муҳаммада Нахчивāнӣ. Подобно Рашӣд ад-Дӣну, Муҳаммад Нахчивāнӣ излагает свои реформаторские воззрения о восстановлении разрушенного хозяйства и снабжении непосредственных производителей средствами производства с целью подъема и развития земледельческого хозяйства, сравнительного улучшения положения обрабатывающих землю и увеличения размеров поступлений в государственную казну.

Описывая положение страны в основном накануне правления султана Увайса, а вернее, при последних ильханах после Абӯ Саӣда, в особенности при правлении Чобанидов, Муҳаммад Нахчивāнӣ высказывает весьма ценные пожелания реформаторского характера по восстановлению и дальнейшему оживлению и развитию оседлого хозяйства. Как явствует из его сочинения, он, подобно Низāм ал-Мулку, Рашӣд ад-Дӣну и прогрессивно настроенной прослойке ученых и государственных деятелей, высказывает мнение, согласно которому налоги и подати следовало бы взимать в твердо установленном и умеренном размере. Практикуемое взимание незаконных податей и самовольное увеличение размеров налогов встретили самое резкое осуждение в сочинении Муҳаммада Нахчивāнӣ. Согласно его тексту, налоги следовало бы взимать после жатвы урожая, в точно установленное время, чтобы непосредственный производитель имел возможность закончить жатву и платить подати с наличного урожая. Подобно Рашӣд ад-Дӣну и Ваççāфу, Муҳаммад Нахчивāнӣ также ратует за запрещение взимания податей путем «ҳизр» (حزر), согласно которому размер налогов устанавливался приблизительно, до созревания урожая. Он резко выступает и против взимания податей путем «тақаддума» (تقدمه), означавшего взимание налогов заранее, т.е. сразу же после приблизительного установления размеров налогов до созревания урожая. Взимание податей путем «ҳизр» и «тақаддума» существенным образом влияло на состояние земледелия, приводило к ухудшению положения налогоплательщиков, упадку хозяйственной жизни страны и оскудению государственной казны.

* * *

В числе затронутых Муҳаммадом Нахчивāнӣ вопросов видное место занимают вопросы, касающиеся городской жизни, ремесла, торговли, строительства. Особое внимание Муҳаммада Нахчивāнӣ обращено к ученым, строителям, шейхам, сейидам, ремесленникам, государственным деятелям.

Заметный подъем городской жизни – ремесла и торговли – имел место до нашествия монголов, в XI – XII вв., когда благодаря оживлению хозяйственной жизни денежной единицей становится золотая монета взамен серебряной[83]. Продукция восточных ремесленников пользовалась большим спросом и доставлялась в далекие страны. Происходила бойкая торговля, в которой участвовали восточные купцы и купцы-путешественники, многие из которых впоследствии дали яркое описание ожив-

82 О необработанных землях «байрāт» см.: Муҳаммад Нахчивāнӣ, т. II, стр. 210-321.

83 См.: А.А. Али-заде, Об одной монете ильханского периода, найденной в селении Бильгя, – «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1972, № 3, стр. 42, прим. 4.

положения, при котором велось земледелие, ремесло, торговля, судебное разбирательство и вообще судопроизводство и другие отрасли оседлого, а в ряде случаев и кочевого хозяйства. Как явствует из этих материалов, степень эксплуатации производящего класса дошла до высшего предела. Это приводило, с одной стороны, к увеличению размеров необработанных земель, к еще большим притеснениям, воровству, взяточничеству, обману людей, разорению налогоплательщиков, бегству крестьян, а с другой стороны, к народным волнениям, нападениям на эмиров, сановников, чиновников и служащих судебного аппарата, в частности на главного судью, его заместителей и других ка̣з̣ӣ. Этим вопросам Мух̣аммад Нах̮чиванӣ посвятил специальные главы под разными названиями. Таким образом, многочисленные примеры, приведенные Мух̣аммадом Нах̮чиванӣ, дают ясное представление о состоянии хозяйственной жизни этого периода[81].

Подробно описывая то или иное явление, Мух̣аммад Нах̮чиванӣ выражает и свое личное суждение, которое сводится в основном к поддержке производящего класса, к необходимости улучшения его жизненных условий путем возвращения беглых райийятов на свои насиженные места, распределения среди них необработанных земель, обеспечения их семенами и средствами производства на определенных условиях, умеренной эксплуатации налогоплательщиков, создания условий для развития ремесла и торговли и охраны торговых путей, упорядочения налоговой системы, принятия строгих мер против взяточничества, воровства и злоупотреблений, а также привлечения в государственный аппарат способных, опытных, достаточно образованных, честных, трудолюбивых людей с широким кругозором и т.д. Во всем этом автор видит путь к сравнительному улучшению положения основного населения, развитию земледелия, ремесла и торговли и вообще оседлого хозяйства, включая строительные работы в широком масштабе, а также к расцвету культуры и т.д. Приводя свои суждения по поводу уровня жизни населения, он делит общество на три категории: бедных, среднего достатка и, наконец, богатых. Останавливаясь подробно на занимаемом каждой из этих категорий положении в обществе и характеризуя их взаимоотношения, сообщая ценные данные об уровне их жизни, Мух̣аммад Нах̮чиванӣ выдвигает утопическую идею о том, что уровень жизни двух первых следует довести до уровня жизни богатых. Это, по существу, означает, что Мух̣аммад Нах̮чиванӣ является сторонником зажиточной жизни для всего общества. Естественно, такое суждение – всего лишь неосуществимое пожелание автора. Однако оно свидетельствует о высоких помыслах Мух̣аммада Нах̮чиванӣ, об его отношении к обществу и, главное, – заботе о положении трудового населения.

Мух̣аммад Нах̮чиванӣ, останавливаясь на таких вопросах, как снабжение райийятов средствами производства, предметами, необходимыми для обработки посевных площадей, рекомендует в случае, если владельцы необработанных земель не объявятся, немедленно зарегистрировать необработанные земли в дӣва̄не и принять срочные

[81] Мух̣аммад Нах̮чива̄нӣ, т. I, ч. 1, стр. 257: ... وکسانی که تا این غایت سوختهٔ منصب و مال و ساختهٔ عوام و جهال و بندهٔ جاه و مکنت و خادم خدمتی و رشوت باشند هرچه در بندگی حضرت از خیرخواهی و صلاح اندیشی بعرض رسانند ملوث باغراض و مشوب باطماع باشد و تا صد فایده در آن جهت خود تصور نکرده باشند یک مصلحت جهت مملکت و سلطنت نیندیشند ...

مطالبات, мута̄либа̄т – مطالبات; тах̮с̣ӣс̣а̄т – تخصيصات; к̣асама̄т – قسمات; тӯзӣʻа̄т – توزيعات и др.

Не останавливаясь на рассмотрении всех этих терминов[79], отметим лишь, что в тексте Мух̮аммада Нах̮чива̄нӣ упоминаются названия некоторых податей, о которых нет сведений в произведениях Рашӣд ад-Дӣна и других историков монгольского периода. К числу таких терминов можно отнести ба̄г-шума̄р, х̮а̄не-шума̄р и ряд других. Имеет место и обратное явление, когда некоторые употребляемые Рашӣд ад-Дӣном налоговые термины не встречаются у Мух̮аммада Нах̮чива̄нӣ, например бак̣айа̄ – بقايا; налоговый термин «к̣упчӯр», часто встречающийся в произведениях Джувейнӣ, Рашӣд ад-Дӣна, Вас̣с̣а̄фа и ряда других историков, сравнительно мало употребляется Мух̮аммадом Нах̮чива̄нӣ. Это дает возможность сделать вывод, что монгольский налог «к̣упчӯр», первоначально взимавшийся с кочевников, а после завоевания монголами стран с преобладающим оседлым населением распространившийся и на оседлое население, при жизни Мух̮аммада Нах̮чива̄нӣ постепенно выходит из употребления и приближается к своему первоначальному значению. В отмеченный период широко применяются податные термины, имевшие распространение в домонгольский период, как например х̮ара̄дж, х̮ара̄дж-и ратиб, ма̄л и др.

Не вдаваясь в анализ и характеристику налоговых терминов, заметим, что в сочинении Мух̮аммада Нах̮чива̄нӣ в ряде случаев указываются и их размеры. Согласно тексту нашего автора, можно сделать вывод, что в этот период деньги значительно обесценились и размеры основных налогов, как например харадж, были увеличены вдвое, не говоря уже о жестоком способе их взимания. Несомненно, подобное положение относится и к периоду правления Чобанидов, когда страна как в экономическом, так и политическом отношении находилась в крайне тяжелом состоянии. Это приводило к разорению налогоплательщиков, о чем неоднократно упоминает Мух̮аммад Нах̮чива̄нӣ.

Важное место в сочинении Мух̮аммада Нах̮чива̄нӣ занимают сведения о способах взимания налогов и податей, которые, как известно, в значительной степени определяют и от которых во многом зависит состояние сельского и городского хозяйств, положение налогоплательщиков и уровень их жизни. От способов взимания податей и повинностей и практикуемых злоупотреблений и бесчинств зависит также и состояние государственной казны. Изложенные Мух̮аммадом Нах̮чива̄нӣ многочисленные материалы свидетельствуют о том, что при его жизни сборщики податей взимали налоги по своему усмотрению и под разными предлогами увеличивали их размеры в несколько раз больше, чем было установлено дӣва̄нами, допуская при этом всевозможные злоупотребления. Отсутствие жесткого контроля при правлении Чобанидов, широкое распространение взяточничества, обман широких слоев населения со стороны чиновников финансового ведомства, судебного аппарата, произвол кочевых и полукочевых феодалов и эмиров, **а в** ряде случаев и местных феодалов – все это еще больше ухудшало состояние оседлого хозяйства, положение налогоплательщиков, приводя к разорению и рассеиванию трудового населения[80]. Приведенные Мух̮аммадом Нах̮чива̄нӣ материалы в виде писем и ответов на них, а также в отдельных главах, достаточно ясно воссоздают картину создавшегося плачевного

---

[79] Подробнее см.: А.А. Али-заде, Социально-экономическая..., стр. 193-251.

[80] Мух̮аммад Нах̮чива̄нӣ, т. II, стр. 138.

В сочинении Мухаммада Нахчивани имеется достаточно сведений, характеризующих положение местных феодалов-землевладельцев, к числу которых относится и духовенство. Феодальная верхушка, тесно связанная с городской жизнью, принимала активное участие в торговых операциях как внутри страны, так и за ее пределами. Что касается старых местных феодалов-вассалов, которые при владычестве монголов заметно ослабели, впоследствии, при Ғāзāн-хāне, в результате проводимой им политики и, в частности, в связи с ослаблением центральной власти ильханов с конца правления Абӯ Саӣда и в особенности при правлении Чобанидов, то уцелевшие из них все более усиливались, а некоторым удавалось добиться независимости. Так, например, Мухаммад Нахчивāнӣ современного ему ширваншаха называет «ширвāншāх-и аʿзам» (شیروانشاه اعظم), т.е. ширваншах великий[77]. Ширваншахи при монголах до Ғāзāн-хāна были так обессилены, что о них мало упоминается в источниках, однако в дальнейшем они усиленно вели борьбу за независимость Ширвана. Известно, что сын Рашӣд ад-Дӣна эмир ʿАлӣ был женат на дочери ширваншаха[78].

* * *

Одним из основных факторов, определяющих состояние экономической жизни государства, является поступление налогов и податей, взимаемых с налогоплательщиков деревень и городов, в том числе с обрабатывающих земли дӣвāна – «государственных земель», о чем сообщает ценные данные Мухаммад Нахчивāнӣ. Употребление им в сочинении налоговых терминов, имевших широкое распространение при владычестве монгольских ханов, в частности при ильханах, свидетельствует о том, что многие из этих налогов и податей взимались и при правлении Чобанидов и в дальнейшем при Джалаиридах. К числу приводимых Мухаммадом Нахчивāнӣ налоговых и податных терминов относятся следующие: бахра – بهره ; тағāр – تغار ; тамға – تمغا ; қупчӯр – قبچور ; харāдж – خراج ; ʿалафа – علفه ; ʿалӯфа – علوفه ; тāбғӯр – تابغور ; шӯсӯн – شوسون ; закят – زکوة ; намāрӣ – نماری ; джизья – جزیه ; āш – آش ; хāне-шумāр – خانه شمار ; нузл – نزل ; мāл-у-мутаваджжихāт – مال و متوجهات ; бāғ-шумāр – باغ شمار ; сар-шумāр – سرشمار ; бāдж – باج ; садақа – صدقه (صدقه فطر و مال تجارت) ; ʿавāрыз – عوارض ; джарӣма – جریمه ; гарег-ярāқ – گرگیراق ; русӯм-и шахнигӣ – رسوم شحنگی ; хақк ат-тахрӣр – حق التحریر ; хақк ат-тақрӣр – حق التقریر ; мāл – مال ; завāйид – زواید ; шӯрпā – شوربا ; шилтāқ-и маʿхӯд – شلتاق معهود (و غیر معهود) и др.

Мухаммадом Нахчивāнӣ употребляется немалое количество подобных терминов, носящих более общий характер, как например: мутаваджжихāт-и дӣвāнӣ – متوجهات دیوانی ; мутаваджжихāт-и султāнӣ – متوجهات سلطانی ; мутаваджжихāт-и дӣхха ва музāраʿ – متوجهات دیهها و مزارع ; хавāлāт-и дӣвāнӣ – حوالات دیوانی ; тавақкуʿāт – توقعات ; ихрāджāт – اخراجات ; мāл-и дӣвāн – مال دیوان ; марсӯм – مرسوم ; такāлӣф – تکالیف ; мухāтибāт –

---

[77] Там же, т. I, ч. 2, стр. 51, 412.

[78] «Китāб-и мукāтибāт-и Рашӣдӣ». Под ред. проф. Мухаммада Шафиʿ, Лахор, 1945, стр. 129-130 (на перс. яз.). См. также: Рашӣд ад-Дӣн, Переписка. Перевод с перс., введение и комментарий А.И. Фалиной, М., 1971, стр. 186.

щиков и в дальнейшем потерять постоянный источник доходов. При сравнении положения крестьян, обрабатывающих земли дӣвāна и царские владения, с положением крестьян, обрабатывающих феодально-частновладельческие земли, можно сделать вывод, что в этот период первые находились в гораздо худшем положении, чем вторые.

Заметный поворот, происшедший в системе землевладения при правлении Г̣āзāн-х̱āна, способствовал тому, что размеры феодально-частновладельческих и вакуфных владений заметно увеличились[73] за счет земель дӣвāна, инджу и безхозных. Сообщая сведения о видах земельной собственности, Мух̣аммад Нах̱чивāнӣ отмечает крупных и мелких землевладельцев, а также частновладельческие земли, размеры которых вследствие реформ Г̣āзāн-х̱āна, подобно вакуфным владениям, все более и более увеличивались. Мух̣аммад Нах̱чивāнӣ приводит очень важные сведения о видах и разновидностях основных видов земельной собственности. Автор, как видно из его сочинения, подобно Рашӣд ад-Дӣну, был сторонником увеличения размеров феодально-частновладельческих земель, что заметно стимулировало восстановление и развитие земледельческого хозяйства.

В сочинении Мух̣аммада Нах̱чивāнӣ встречаются интересные сведения о пожаловании земель под видом «мук̣āсса» в вечную собственность – мāликиййат-и абадӣ (مالكيت ابدى) и других видах пожалования на определенных условиях[74]. Подобные сообщения с такими подробностями отсутствуют в сочинении Нид̣āм ал-Мулка и Рашӣд ад-Дӣна.

Нужно отметить, что в сочинении Мух̣аммада Нах̱чивāнӣ часто упоминается о наличии большого количества необработанных земель вообще, о наличии необработанных государственных владений – байрāт-и амлāк-и дӣвāнӣ[75] (بايرات املاك ديوانى) и о том, что размер необработанных земель больше, нежели обработанных, и др.[76]. В действительности такое положение имело место не только в период, предшествующий правлению Г̣āзāн-х̱āна, – при Кейх̱āтӯ и Байдӯ, и гораздо худшее – при Чобанидах, к периоду правления которых относятся описываемые данные Мух̣аммада Нах̱чивāнӣ. Он неоднократно отмечает необходимость возвращения убежавших раийятов на свои прежние места и то, что необработанные земли после регистрации в дӣвāне должны быть переданы на обработку. Все это в конце концов привело бы к более широкой обработке земель и к усилению позиций местных феодалов-собственников земельных владений.

---

73 О системе землевладения и земельной политике монголов см.: А.А. Али-заде, Земельная политика ильханов в Азербайджане...; его же, Социально-экономическая..., стр. 135-154.

74 О терминах «мук̣āсса», «идрāр», «маʿӣшат», «марсӯм» см.: Мух̣аммад Нах̱чивāнӣ, т.II, стр. 260-274; см. также: И.П. Петрушевский, Земледелие..., стр. 269-272; А.А. Али-заде, Реформаторские воззрения и общность взглядов по экономическим вопросам между Низам ал-мульком, Рашид ад-дином и Мухаммадом Нахчивани, стр. 45, 46. О терминах «идрāр» и «мук̣āсса» см.: А.А. Али-заде, Виды земельной собственности и налоговая система ильханов в Азербайджане в XIII-XIV вв., стр. 120-122 (канд. дисс., в рукописи).

75 Мух̣аммад Нах̱чивāнӣ, т. II, стр. 317.

76 Там же: ... خرابى بيش از آبادانى ... بايرات زيادتر عامرات ...

новники[72], откупщики, сборщики налогов и т.д., минуя законы, следовали установленным ими же порядкам, не заботясь о состоянии земледелия и ремесла и не задумываясь о положении налогоплательщиков.

Такое положение привело к образованию широкого бюрократического аппарата управления, игравшего важную роль в социально-экономической жизни страны. Как видно из сочинения Муҳаммада Наҳчивāнӣ, и при таких условиях были честные, способные, образованные люди, лишенные, однако, всякой возможности участия в общественно-экономической жизни страны. Как свидетельствует Муҳаммад Наҳчивāнӣ, такие люди устранялись от работы, а их места за солидную мзду продавались неспособным, нечестным, случайным лжегосударственным деятелям, которые, заботясь лишь о своих личных интересах, добивались высоких должностей и доходных мест.

Важным фактором для образования новой категории класса феодалов являлось усиленное обогащение сановников и чиновников финансового ведомства и судебного аппарата путем притеснений и хищнической эксплуатации налогоплательщиков, присвоения государственных средств и земель дӣвāна, путем широко практикуемого взяточничества и обмана широких слоев населения. Эмиры, везиры и их заместители, хакимы вилайетов и их заместители, сановники и чиновники судебного аппарата, начиная с главного судьи – ҡāдӣ ал-ҡудāт и его заместителей, и кончая почти всеми служителями судебного аппарата как в центре, так и в вилайетах, а также откупщики, сборщики податей и многие государственные служащие, пользуясь любыми средствами, стремились к обогащению и увеличению размеров своих владений. Бывали случаи, когда обогащение некоторых высоких сановников и эмиров доходило до такой степени, что становилось непосредственной причиной их гибели. Обо всем этом имеется богатый материал у историков монгольского периода, в том числе у Рашӣд ад-Дӣна, Ваṣṣāфа, Ҳамдаллāха Ҡазвӣнӣ, а также у Муҳаммада Наҳчивāнӣ и других авторов XIII-XV вв.

Таким образом, как видно из источников, в том числе из сочинений Муҳаммада Наҳчивāнӣ, к новообразовавшемуся классу феодалов относятся, с одной стороны, кочевые феодалы – царевичи, хатуны, нуины, главные эмиры и эмиры разного ранга, начиная с эмиров туманов, включая владельцев икта и союргалов, а с другой – местные вассальные владетели, а также сановники и чиновники финансового и судебного аппарата – как владетели обширных земельных владений, огромных стад крупного и мелкого рогатого скота, обладатели колоссального количества рабов, значительной суммы наличных денег и другого недвижимого и движимого имущества и других богатств.

Трудно сопоставить положение новообразовавшегося класса феодалов и положение уцелевших от монгольского разгрома местных феодалов и землевладельцев, которые располагали земельными владениями и эксплуатировали райийатов, лишенных средств производства, т.е. земель. Однако эти феодалы, чтобы иметь постоянный источник дохода, обычно вынуждены были эксплуатировать крестьян хотя бы в умеренной степени, ибо в противном случае они сами могли попасть в положение откуп-

---

72 Мухаммад Наҳчивāнӣ, т. I, ч. 2, стр. 451: ... جمعی از متغلبان بهر وقــت در کار قضا مدخل میسازند و متحاکمان را بحمایت می گیرند و حقوق در محال و مراکز خود استقرار نمی یابد... و دفع تغلب ایشـان قطعا میسر نمی شود ...

Захватив обширную территорию и установив свое господство, кочевые феодалы распределяли между собой принадлежавшие местным феодалам и землевладельцам захваченные владения. Эта политика усилилась еще при первых ильханах – Хӯла̄гӯ (1258-1265) и Аба̄ка̄ (1265-1282). Большая часть захваченных земель, в том числе вакуфные владения, причислялись к категории земель дивана, т.е. государственных и владений царской фамилии под названием «инджу». Предводители кочевых племен, царевичи, хатуны, нуины, эмиры всех рангов и влиятельные кочевники, находясь в тесной связи со скотоводческим хозяйством, стали владельцами крупных земельных владений, пастбищ и мест для охоты. Изменение в системе землевладения привело к изменению и в составе класса феодалов. Вследствие всего этого количество земель дивана и инджу и земель, захваченных кочевыми феодалами, чрезмерно увеличилось, тогда как размеры владений местных феодалов и землевладельцев, а также количество вакуфных земель все более и более уменьшалось. Соответственно увеличивались размеры пастбищ и мест для охоты.

С целью укрепления своего положения кочевые феодалы стремились занять и ответственные посты в государстве, дававшие им возможность за счет трудового населения и государственной казны быстро обогащаться. Этот процесс привел к тому, что кочевые феодалы, достаточно обогатившись, приспосабливаясь к местным условиям, постепенно перешли к полуоседлому, а в дальнейшем и к оседлому образу жизни.

Переход к взиманию податей из земель дӣва̄на и инджу, которых во всех вилайетах было в большом количестве, осуществлялся главным образом путем «мука̄ти̍а» – откупа. Откупщики в основном были из числа местных жителей, образовавших новый класс феодалов. При правлении ильханов до Га̄за̄н-ха̄на земли дӣва̄на и инджу отдавались на откуп на короткий срок – обычно на один год. Это практиковалось с целью обеспечения сановников и чиновников дӣва̄на постоянным источником доходов, так как в данном случае, как видно из источников, необходима была уплата больших взяток. Откупщики, не уверенные в том, что они и в дальнейшем получат сбор налогов на откуп, при взимании податей допускали всевозможные притеснения, грабили налогоплательщиков, взимали налоги в трех-, четырех- и многократных размерах, причем эта практика никем не пресекалась. При взятии сбора податей на откуп откупщики платили и дополнительные взятки, чтобы иметь возможность при сборе податей действовать по своему усмотрению, не встречая препятствий или контроля со стороны властей. Взятие сбора налогов на откуп было связано со многими обязательствами и прежде всего с необходимостью уплаты крупных взяток сановникам и чиновникам дӣва̄на. Взяточники находились в тесном контакте друг с другом и потому размеры взяток все более увеличивались и, как видно из источников, высокопоставленные сановники стремились к увеличению размеров откупной уплаты и получению солидных взяток. Учитывая личные выгоды и легкий способ обогащения за счет трудового населения и государственной казны, количество откупщиков все более увеличивалось и соответственно увеличивались как размеры откупной платы, так и размеры взяток. Платящим большие взятки был доступен сбор налогов на откуп. Ввиду того, что такой порядок устанавливался ежегодно и широко практиковался, естественно, что масштаб и размеры взяточничества все более увеличивались. Степень обогащения новообразовавшегося класса феодалов достигла своей кульминационной точки. Сановники, эмиры, судебные чи-

Приводя ценные данные о финансовом ведомстве-дӣва̄не, о везире, его заместителе и других сановниках и чиновниках дӣва̄на, Мух̮аммад Нах̮чива̄нӣ соответственно употребляет термины, обозначающие понятия различных отраслей финансового ведомства, категории сановников и чиновников[70].

Излагая некоторые предварительные данные, касающиеся сведений Мух̮аммада Нах̮чива̄нӣ о дӣва̄нах, следует особо подчеркнуть, что подробный разбор всех этих дӣва̄нов до сих пор не был предметом всестороннего изучения. Некоторые из них были рассмотрены отдельными исследователями[71]. Полный анализ всех этих терминов еще ждет своего комплексного исследования.

Вопросы землевладения и виды земельной собственности занимают важное место в системе феодального общества средневекового периода. Учитывая это, необходимо также вкратце остановиться на имеющемся в сочинении Мух̮аммада Нах̮чива̄нӣ богатом материале, освещающем эти вопросы. Он приводит ценные данные по землевладению, посвящая специальную главу некоторым видам земельной собственности, в том числе землям дӣва̄на, царским владениям, вакуфным землям, икта, союргал, феодально-частновладельческим землям и т.д. Некоторые из этих видов земельной собственности, как отмечено выше, находились в ведении дӣва̄на, куда поступали налоги и подати. Как отмечалось нами в литературе, в связи с нашествием и установлением господства монгольских кочевых феодалов в XIII-XIV вв. создалась сложная и запутанная ситуация в системе землевладения и феодальных отношений. По сравнению с домонгольским периодом произошло весьма существенное изменение в системе землевладения, следовательно, и в составе господствующего класса и в хозяйственной жизни подвластной монголам территории. Учитывая сложность этого периода, мы вкратце остановимся на исторических фактах, способствовавших изменениям во всех отраслях социально-экономической и культурной жизни.

Как известно, при нашествии кочевников-монголов на культурные области большинство населения захваченных городов, деревень, крепостей, оказывавшего упорное сопротивление завоевателям, беспощадно истреблялось или же обращалось в рабство. Имущество населения подвергалось ограблению, дома местных жителей, архитектурные памятники разрушались, богатые книгохранилища сжигались, цветущие города опустошались. Оставшееся в живых население обнищало и жило под постоянной угрозой. Ремесло и торговля, а также землепашество велись в очень трудных условиях. Большинство местных феодалов, крупных и мелких землевладельцев лишалось своих владений, имущества и все более обессиливалось. Некоторые из них истреблялись, часть их попадала в плен или же обращалась в бегство, оставшаяся же часть, потеряв свое былое могущество, жила под постоянной угрозой.

---

70 Эти термины см. ниже, Указатель, стр. 386-505.

71 См.: В.В. Бартольд, Персидская надпись на стене Анийской мечети Мануче, стр. 29-того же – Сочинения, т. IV, стр. 328 (там же имеется ссылка на Катрмера, см. прим. 2); его же, Хранение документов в государствах мусульманского Востока, – Сочинения, т. VIII, М., 1973, стр. 350-361; А.А. Али-заде, Социально-экономическая..., стр. 113, 153, 159, 164, 267-269, 290 и сл.; И.П. Петрушевский, Земледелие..., стр. 242, 246 и сл.; Шӣрӣн Байанӣ, Тарӣх̮-и а̄л-и Джала̄йӣр, Тегеран, 1345 х.с., стр. 177-265 (на перс. яз.).

Мух̣аммада Нах̮чивāнӣ, происходит от слова «вазр» (وزر) «убежище» (پناه‌گاه)[68]. Согласно феодальной иерархии, везир по занимаемому положению в гражданской администрации являлся вторым лицом после государя.

Посвящая специальную главу вопросу о дӣване и распределении должностей среди чиновников дӣвāна, Мух̣аммад Нах̮чивāнӣ в разных формах подробно останавливается на роли везира и других сановников и чиновников дӣвāна, освещает многие стороны, касающиеся управления и функционирования этого учреждения, а также различные вопросы его деятельности, включая вопросы о видах земельной собственности, распределении земель икта и союргал, об источниках приходов и расходов центральной власти, налогах и способах их взимания, важнейших отраслях государственного устройства, назначении сановников, хакимов и чиновников на ответственные посты, а также подробно разбирает функции и деятельность везира, его заместителя – нāиб (نائب), делопроизводство этого важнейшего органа власти и т.д.[69] Рекомендуя кандидатуру сановника на пост везира, его заместителя, хакима вилайетов или других высокопоставленных сановников и чиновников, Мух̣аммад Нах̮чивāнӣ в первую очередь обращает особое внимание на ученость и такие качества, как способность, честность, трудолюбие, умелость, справедливость, а также учитывает их авторитет, отсутствие у них алчности, корысти и т.д. Безусловно, такие воззрения автора следует считать прогрессивным явлением в системе управления делами государства. Однако в действительности в очень редких случаях дӣвāн, управлявший делами финансов, оказывался в руках достойных сановников и чиновников. Большинство из них, как правило, руководились корыстными интересами и стремились к еще большему обогащению как за счет населения, так и за счет государственной казны. Такое положение объяснялось также и тем, что, занимая ответственные посты, эти в большинстве своем случайные государственные деятели пользовались любыми путями, главным образом нечестными, для накопления богатства, стремясь таким образом к укреплению своего положения.

---

[68] Там же, т. II, стр. 73, 74 (... چه اشتیاق وزیر از وزرست و وزر پناه‌گاه را گویند ...). Относительно терминов «везир», «везāрат» и ряда других см.: «Муḳаддама-йи Ибн Х̮алдӯн». Персидский перевод Мухаммада Парвина Гунабади, т. I, Тегеран, 1336, стр. 467-474, 479, 480. (... وزارت از مهمترین درجات سلطنتی و اساس همهٔ پایگاههای پادشاهی است و نام آن بر مطلق یاری دلالت می کند، زیرا این کلمه یا از «موازنت» بمعنی معاونت و یا از «وزر» بمعنی سنگینی مأخوذ است – стр. 467).

[69] Подробнее см.: Мух̣аммад Нах̮чивāнӣ, т. II, стр. 73-91 (... صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه شمس الدین زید قدره را وزیر حضرت شریفهٔ ما و حاکم علی الاطلاق ممالک دانسته ... اصحاب دیوان بزرگ و بیتکچیان دواوین دیگر کما ذکرت و زبرت و حکام و شحنگان ولایات و متقلدان مناصب دینی و دیوانی خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول دانند و محاسبات جموع و اخراجات ممالک و مال و متوجهات ولایات با نواب او روشن و منقح گردانند ... стр. 79)

«улуг-бтӣкчӣ» Вассафом употребляется термин «кичик-бтӣкчӣ» — «младший бтӣкчӣ»[65]. Возможно, что под термином «кичик-бтӣкчӣ» подразумевается просто бтӣкчӣ-секретарь (писец), который находился в подчинении старшего бтӣкчӣ. Упоминая термины «бтӣкчӣ» и «улуг-бтӣкчӣ», Мухаммад Нахчиванӣ отмечает бтӣкчӣ Ардебиля, Багдада, Тебриза, Мараги, Салмаса, Султанийе, Хамадана и др.[66]. Очевидно, что в каждом городе существовали местные финансовые органы и в каждом дӣване несколько бтӣкчӣ, находившихся в подчинении «улуг-бтӣкчӣ». Упоминается также бтӣкчӣ дӣвана втунележащих земель — земель «байрāт»[67]. Из текста Мухаммада Нахчиванӣ явствует, что были приняты меры для того, чтобы бтӣкчӣ фиксировали абсолютно все необработанные земли, количество которых было так велико, что потребовалась организация специального дӣвана и передача этих земель через посредство дӣвāн-и байрāт на обработку на определенных условиях.

В числе отмеченных выше дӣвāнов главное место занимает дӣвāн-и бӯзӯрг, которому подчинялись многие перечисленные дӣвāны и куда поступали взимаемые с населения налоги и подати. В этом дӣвāне фиксировались все государственные земли, количество которых при монголах до Гāзāн-хāна достигло большого размера. Помимо этого, доходы, расходы и вообще все финансовые вопросы государства проводились через этот дӣвāн, который реально выполнял функции финансового ведомства всего государства. Всеми этими делами управлял сановник, которого называли «сāхиб-дӣвāн», а впоследствии «везир». Последний назначал хакимов вилайетов, сановников, чиновников дӣвāнов и делал другие назначения в системе государственного управления. Так как дӣвāн-и бӯзӯрг, представлявший финансовое ведомство, занимал важное место в системе государственного устройства, мы коснемся, согласно Мухаммаду Нахчиванӣ, деятельности этого дӣвāна, за управление которым шла столь беспощадная борьба, что участвовавшие в ней сāхиб-дӣвāны, все за исключением одного, погибли.

Как отмечалось, дӣвāн, дӣвāн-и бӯзӯрг, занимало одно из важных мест в системе государственного устройства феодального общества. Одной из важнейших отраслей, находившейся в ведении дӣвāна и игравшей основную роль в системе финансового ведомства, являлось управление некоторыми видами земельной собственности, в частности государственными землями, имевшими широкое распространение во всех вилайетах. Наряду с этим в дӣвāн поступали взимаемые с оседлого населения, а также с кочевников налоги, подати; через дӣвāн проходили все государственные приходы и расходы.

Ввиду того, что монголы-кочевники, как известно, не имели опыта ведения финансовых дел, то этот дӣвāн как в центре, так и в вилайетах управлялся в основном представителями местной знати. Управление делами дӣвāна находилось, как отмечалось выше, в руках везира, которого при ильханах называли «сāхиб-дӣвāн». При последних ильханах, а также при Джалаиридах и в дальнейшем ввиду ряда обстоятельств термин «сāхиб-дӣвāн» выходит из употребления, и, как это имело место в домонгольский период, опять входит в обиход термин «везир», который, по словам

---

[65] Вассāф, т. IV, стр. 439: الغ بتکچی و کچیك بتکچی.

[66] Подробнее см.: Мухаммад Нахчиванӣ, т. II, стр. 44, 110, 113, 120, 158, 162, 201, 206, 220, 247, 249, 261, 263, 267, 278, 289, 298, 310, 314, 315.

[67] Там же, стр. 317, 318, 320.

чива̄нӣ, уплата жалованья ремесленникам производилась за счет взимаемых с вилайетов податей, и эта сумма поступала в дӣва̄н-и маса̄с[62].

Все эти дӣва̄ны, помимо дӣва̄нов личного государя и военного, подчинялись главному везиру – с̣а̄х̣иб-дӣва̄ну. При каждом дӣва̄не существовало казначейство, называемое х̮аза̄не – خزانه, с соответствующим обслуживающим персоналом и книгами для учета.

Нам трудно в рамках настоящего предисловия детально остановиться на отмеченных дӣва̄нах, большинство которых требует специального рассмотрения, тем более, что, как видно из источников позже правления Абӯ Са̄ʻӣда, применение термина «дӣва̄н» получает широкий размах и почти все основные учреждения, входившие в состав государственного устройства, имели это название. Естественно, дальнейшие изыскания в этой области с привлечением новых материалов увеличат наши познания о государственном устройстве ильханов и господствовавших после них династий.

Из текста Мух̣аммада Нахчива̄нӣ явствует, что кроме отмеченных выше дӣва̄нов, каждый город имел свой дӣва̄н. Упоминается о дӣва̄не городов Тебриза и Медины. Как в дӣва̄нах этих городов, так и в отмеченных выше дӣва̄нах существовали реестры – дафтары, в которых секретари фиксировали все вопросы, касающиеся деятельности и функций каждого дӣва̄на в отдельности. Там же находились дафтары государственных земель, фиксирующие поступления податей и налогов из вилайетов, и другие важнейшие документы[63]. Дафтары находились в распоряжении чиновника, именуемого «дафтарда̄р».

Как видно из сочинения Мух̣аммада Нах̮чива̄нӣ, в упорядочении приходов и расходов – джамʻ ва х̮арджа (جمع و خرج) дӣва̄на главную роль играли Шамс ад-Дӣн Джувейнӣ и Х̮ва̄джа Джама̄л ад-Дӣн муншӣ. Они организовали специальное делопроизводство, фиксировавшее все государственные приходы и расходы, а также поступающие из вилайетов налоги и подати. Всеми этими делами занимался Х̮ва̄джа Джама̄л ад-Дӣн. В дальнейшем Шамс ад-Дӣн Джувейнӣ дафтарда̄ром, т.е. ведающим всем делопроизводством дӣва̄на, назначил С̣адр ад-Дӣна Х̣амза. Как вытекает из текста Мух̣аммада Нах̮чива̄нӣ, были случаи, когда должность дафтарда̄ра передавалась от отца к сыну[64].

Существовало также лицо, ведущее фиксирование документов о поступлениях и расходах дӣва̄на, – чиновник, известный по всем источникам монгольского периода как «бтӣкчӣ». Все бтӣкчӣ подчинялись главному бтӣкчӣ, которого называли «улуг-бтӣкчӣ». На улуг-бтӣкчӣ был возложен надзор за всеми делами дӣва̄на, включая поступления и расходы. Важность занимаемого улуг-бтӣкчӣ положения видна из того, что к нему постоянно обращались для выяснения того или другого вопроса. Рядом с термином

---

62 Там же, т. I, ч. 2, стр. 439; ... صاحب معظم جلال الوزرا خواجه شمس الدین می باید کی چون واقف گردد دفاتر دیوان مساسرا که در عهدهء اوست با بروات که جهت و جوهات مساس از دیوان بر ولایات اطلاق رفته بزودی اینجا آرد...

63 О «дафтар» см.: А.А. Али-заде, Социально-экономическая..., стр. 291.

64 Подробно об этом см.: Мух̮аммад Нах̮чива̄нӣ, т. II, стр. 126, 132.

новив по ним вину, разрешали бы /их/ на основании постановлений шариата, писали бы записи и, составив судебный протокол, свидетельствовали бы его своими подписями, чтобы впоследствии ни у одной души не нашлось возможности порицать /решение/ и /никто/ не мог бы /его/ объявить недействительным»[58]. Нам кажется, что этот текст достаточно раскрывает сущность дӣва̄н-и мут̣а̄лиʿа. Представляют интерес сведения Рашӣд ад-Дӣна и Мух̣аммада Нах̮чива̄нӣ о днях сбора соответствующих лиц для разбирательства дел. Согласно указу Г̣а̄за̄н-х̮а̄на, два раза в месяц происходил сбор лиц для разбирательства дел, а при Мух̣аммаде Нах̮чива̄нӣ – один раз в неделю[59], что свидетельствует о том, что количество жалоб и спорных вопросов при Нах̮чива̄нӣ было гораздо больше, нежели это имело место при Рашӣд ад-Дӣне.

В отношении дӣва̄н-и яргӯ (ديوان يارغو), о котором упомянуто Мух̣аммадом Нах̮чива̄нӣ, можно сказать, что яргӯ первоначально при владычестве монголов было связано с судебным разбирательством дел членов царствующего дома, предводителей кочевых племен, эмиров, сановников монгольской, а в ряде случаев и местной знати, согласно Ясу Чингизх̮а̄на, и представлял собой один из важнейших органов в системе государственного устройства[60]. После принятия монголами ислама яргӯ постепенно изменил свою первоначальную функцию и, сохраняя прежнюю форму, до некоторой степени оказался под влиянием законов шариата и, подобно к̣аз̤а̄ (قضا), имел свой дӣва̄н. С усилением и распространением влияния ислама, судебное разбирательство проводилось согласно законам шариата и термины «яргӯ», «яргӯчӣ» и «дӣва̄н-и яргӯ» постепенно вышли из употребления. При Сефевидах, насколько нам известно, эти термины больше не употреблялись и судебное разбирательство в мусульманских вилайетах проводилось только согласно законам шариата, как и до нашествия монголов, когда в мусульманских странах судебное разбирательство проводилось исключительно согласно законам шариата в судебном органе, называемом «к̣аз̤а̄» («к̣ада̄»). Из текста Мух̣аммада Нах̮чива̄нӣ явствует, что этот орган также имел свой дӣва̄н, который наш автор называет дӣва̄н-и к̣аз̤а̄ (к̣ада̄) – ديوان قضا[61].

Представляет большой интерес употребление Мух̣аммадом Нах̮чива̄нӣ термина «дӣва̄н-и маса̄с» (ديوان مساس). Этот дӣва̄н был тесно связан с деятельностью ремесленников и ремесленного производства, что имело важное значение для роста городов, состояния торговли и ремесленных организаций. Можно думать, что под «дӣва̄н-и маса̄с» подразумевалась организация, объединяющая ремесленников различных отраслей, причем, подобно другим дӣва̄нам, в этом дӣва̄не также сохранялись дафтары (دفاتر) – реестры, касающиеся дӣва̄н-и маса̄с. Рашӣд ад-Дӣном употребляется термин «маса̄счӣ» (مساسچی) – «ремесленник». Возможно, что в этот период существовали принадлежавшие государству ремесленные мастерские (ка̄рх̮а̄на), где работало большое число ремесленников. Они были заняты изготовлением различных ремесленных изделий, в частности, предметов вооружения. Эти ремесленники находились в распоряжении дӣва̄н-и маса̄с и получали жалованье, о размере которого мы не располагаем данными. Как явствует из текста Мух̣аммада Нах̮-

---

[58] Рашид ад-Дин, Джами ат-таварих, т. III: Перевод, стр. 243, Критический текст, стр. 428, 429.

[59] Мух̣аммад Нах̮чива̄нӣ, т. II, стр. 84.

[60] О «яргу» см.: А.А. Али-заде, Социально-экономическая..., стр. 269.

[61] Об этом см.: Мух̣аммад Нах̮чива̄нӣ, т.II, стр. 177-202.

мульком обрабатывающих. Последние имели право продать, подарить эти земли как собственное владение или передать по наследству.

В отношении дӣва̄н-и байра̄т близкое ознакомление с материалами дает некоторое основание предполагать, что в результате проводимой политики до прихода Га̄за̄н-ха̄на к власти, а также при Чобанидах количество необработанных земель было так велико, что в дальнейшем потребовалась организация специального дӣва̄на – дӣва̄н-и байра̄т, о наличии которого упоминает Мухаммад Нахчива̄нӣ. В этом дӣва̄не фиксировались втунележащие земли и принимались меры для их обработки. Эти земли впоследствии становятся мульком. Таким образом, вследствие реформ Га̄за̄н-ха̄на, а в дальнейшем при султане Увайсе количество категории земельной собственности «мульк» все более увеличивается[56].

К числу упоминаемых Мухаммадом Нахчива̄нӣ дӣва̄нов относится и дӣва̄н-и маза̄лим (دیوان مظالم), рассматривавший жалобы, нужды и другие вопросы, требующие тщательного разбора. В этом дӣва̄не в присутствии шейхов, арба̄бов, сановников, доверенных, почетных и других лиц, перечень которых приводит Мухаммад Нахчива̄нӣ, раз в неделю решались спорные дела, такие, как незаконное взимание налогов, отказ от своевременной уплаты податей, захват движимого и недвижимого имущества населения и другие, связанные, к примеру, с взиманием налогов в пользу государства. Все это требовало всестороннего разбирательства. Интересны пожелания Мухаммада Нахчива̄нӣ в обычном для него духе гуманизма о том, что в разбирательстве дел необходимы справедливые решения, недопустимы притеснения, бесчинства, беззакония, злоупотребления, захват чужого имущества и т.д.[57]. Наличие дӣва̄н-и маза̄лим свидетельствует о том, что степень эксплуатации и притеснения была настолько велика, что возникла потребность в организации подобного дӣва̄на.

В связи с дӣва̄н-и маза̄лим уместно отметить, что в ярлыках Га̄за̄н-ха̄на отмечается наличие дӣва̄н ал-мута̄лиʻа (دیوان المطالعه) (мута̄лиʻа – «рассмотрение», «изучение»). При составлении критического текста "Джа̄миʻ ат-тава̄рӣх" нами отмечалось, что в ряде рукописей, а именно в лондонской, тегеранской, парижской и Института востоковедения АН СССР, вместо слова "ал-мута̄лиʻа"(المطالعه) написано «ал-маза̄лим» (المظالم), что и соответствует упомянутому Мухаммадом Нахчива̄нӣ дӣва̄н-и маза̄лим. Функции этих дӣва̄нов сходны. Из текста Рашӣд ад-Дӣна становится очевидным назначение этого дӣва̄на, который в ярлыках Га̄за̄н-ха̄на занимает определенное место. Для точного определения функций этого дӣва̄на приводим выдержку из фирмана Га̄за̄н-ха̄на, указывающего на функции этого дӣва̄на. Текст фирмана сводится к следующему: «Далее /в отношении/ тяжб между двумя монголами или между монголом и мусульманином и /в отношении/ других случаев, разрешить которые трудно, мы повелели, чтобы ежемесячно два дня в соборной мечети собирались на судебное разбирательство (дӣва̄н ал-мута̄лиʻа. – А.А.) шэхани, мелики, бтикчи, казии, потомки ʻАлӣ и ученые, сообща выслушивали бы иски и, уста-

[56] Подробнее см.: А.А. А л и-з а д е, Земельная политика ильханов в Азербайджане в XIII-XIV вв., – «Труды Института истории им. А.Бакиханова АН АзССР», т. I, Баку, 1947. В этой же работе впервые дана социально-экономическая периодизация ильханского периода. Что касается социально-экономической периодизации XIII-XIV вв., см.: А.А. А л и-з а д е, Социально-экономическая..., стр. 345-350.

[57] Подробнее об этом см.: М у х а м м а д Н а х ч и в а̄ н ӣ, т. II, стр. 15, 84, 259, 326.

султāнӣ (متملکات سلطانی) [50], дихха-йи ҳāṣṣа (دیهہای خاصه) [51], бā-ғāт-и ҳāṣṣа (باغات خاصه) [52] и др. В связи с этим функции дӣвāн-и йнджӯ сливаются с задачами дӣвāн-и а'лā, а следовательно, и дӣвāн-и салтāнат, который ведает почти всеми делами государя и, в частности, вопросами экономического порядка. Дӣвāн-и салтāнат упоминается и Маҳмӯдом Аḳсарā'ӣ в форме «дӣвāн-и салтāнат-и Рӯм» (دیوان سلطنت روم) [53].

Употребление Ваṣṣāфом термина «дӣвāн-и 'имāрат» (دیوان عمارت) тесно связано с ведением строительных работ, которые получают широкий размах при правлении Ғāзāн-ҳāна. Строительство ирригационных систем, караванных путей, абвāб ал-бирр, мечетей, медресе, бань, караван-сараев, крепостных стен, ҳāнаḳāх, рабāтов, ямов и других сооружений [54], а также оказание помощи для ведения земледелия, снабжения землевладельцев и земледельцев орудиями труда, семенами и рабочим скотом и т.д. проводились, по-видимому, посредством дӣвāн-и 'имāрат. Помимо этого дӣвāна, как отмечалось выше, существовал и дӣвāн-и 'имāрат-и ҳāṣṣа (دیوان عمارت خاصه), осуществлявший те строительные работы, которые проводились по личному указанию государя и на его средства.

При правлении Чобанидов едва ли эти дӣвāны способны были функционировать в достаточной степени. Как неоднократно отмечалось нами, при Чобанидах страна переживала период резкого экономического и политического кризиса, охватившего все отрасли сельского и городского хозяйства. Поэтому в этот промежуток времени трудно говорить о проведении строительных работ в крупном масштабе.

Что касается дӣвāн-и ҳāлиṣāт, то, согласно Рашӣд ад-Дӣну и Ваṣṣāфу, этот дӣвāн был тесно связан с распределением земель среди землевладельцев и земледельцев для обработки на условиях внесения установленного размера подати – харадж – и их оформлением. Условия обработки и уплаты хараджа подробно изложены Рашӣд ад-Дӣном и Ваṣṣāфом [55]. Из текста Рашӣд ад-Дӣна видно, что необработанные земли из числа земель дӣвāна и инджу отдавались на обработку и являлись

---

[50] Там же, т. I, ч. 1, стр. 297.

[51] Там же, т. I, ч. 2, стр. 418.

[52] Там же, стр. 418.

[53] Маҳмӯд Аḳсарā'ӣ, стр. 270.

[54] Подробности постройки Шанб-и Ғāзāнӣ с привлечением опытных архитекторов (مهندسان حاذق), способных ремесленников, обладающих опытом (صناع زیرک صاحب تجربت), применение привезенных материалов из Рума – железа и олова (آلات آهن و ارزیز), масштаб постройки, количество рабочих и употребленных материалов, назначение перечисленных сооружений в отдельности, строительство городских стен Тебриза, а также строительство в Хамадане и другие строительные работы во всех вилайетах см.: Ваṣṣāф, стр. 382-386, Рашид ад-дин, Джами ат-таварих. Критический текст, т. III, стр. 410-425; Перевод, стр. 235-241.

[55] Подробнее см.: Рашид ад-Дин, Джами ат-таварих, т. III, Критический текст, стр. 412, 562, 563; Вассаф, стр. 349. См. также: А.А. Али-заде, Социально-экономическая.., стр. 164.

дает возможность заключить, что под терминами «дӣва̄н», «дӣва̄н-и ас̣л», «дӣва̄н-и виза̄рат», «дӣва̄н-и има̄рат» и «дӣва̄н-и мама̄лик», с одной стороны и «дӣва̄н-и бӯзӯрг», с другой, по всей вероятности, подразумевается одно понятие, а именно — «дӣва̄н-и бӯзӯрг», управляемый, как отмечено выше, с̣а̄х̮иб-дӣва̄ном, или везиром.

Вас̣с̣а̄фом, помимо дӣва̄н-и аʻла̄, бӯзӯрг, х̮а̄лис̣а̄т, виза̄рат, упоминается дӣва̄н-и зака̄т[42] (دیوان زکوة), под которым следует понимать сбор с зажиточных людей в пользу бедных, а также дӣва̄н-и ʻима̄рат[43] (دیوان عمارت). В другом месте Вас̣с̣а̄ф употребляет термин «дӣва̄н-и ʻима̄рат-и х̮а̄с̣с̣а»[44] (دیوان عمارت خاصه), а также дӣва̄н-и ӣнджӯ[45] (دیوان اینجو), о наличии которого сообщает и Мах̣мӯд Ак̣сара̄'ӣ[46]. Последним, помимо дӣва̄на и дӣва̄н-и бӯзӯрг, упоминается также дӣва̄н-и дала̄й (دیوان دلای), дӣва̄н-и ӣнджӯ (دیوان اینجو) и дӣва̄н-и астӣфа̄' (دیوان استیفاء)[47].

Вас̣с̣а̄ф упоминает еще дӣва̄н-и х̣аз̣рат (دیوان حضرة)[48], смысловое значение которого, как нам кажется, сходно с дӣва̄н-и салт̣анат, а следозательно, и с дӣва̄н-и аʻла̄.

Отсутствие упоминания дӣва̄н-и ӣнджӯ в произведении Мух̣аммада Нах̮чива̄нӣ, по-видимому, следует объяснить тем, что после смерти Абӯ Саʻӣда наследственность престола (от отца к сыну) теряет свое былое значение. Усиливается феодальная междоусобица, и территория ильханского государства становится объектом раздоров. Образование ряда самостоятельных и полусамостоятельных государств и эмиратств, отсутствие наследника ильханского престола и централизованного государственного аппарата, фактический переход власти в руки эмиров способствовали захвату земель инджу и переходу их в собственность других феодалов и эмиров. Термин «инджу» также постепенно выходит из употребления. При Джалаиридах земельные владения высочайшего феодала — государя именуются терминами домонгольского периода, как-то: амла̄к-и х̮а̄с̣с̣а[49] (املاک خاصه), мутамаллика̄т-и

---

42 Вас̣с̣а̄ф, стр. 389.

43 Там же, стр. 384.

44 Там же, стр. 349; см. там же о дӣва̄н-и х̮а̄лис̣а̄т (دیوان خالصات) и дӣва̄н-и аʻла̄ (دیوان اعلی).

45 Там же, стр. 231.

46 Мах̣мӯд ибн Мух̣аммад Ак̣сара̄'ӣ, Муса̄мира̄т ал-ах̮ба̄р ва мусаййира̄т ал-ах̮йа̄р. Критический текст и предисловие ʻУс̠ма̄на Тӯра̄на, Анкара, 1944, стр. 228 (на перс. яз.)

47 Там же, стр. 228: ... چهار مستوفی در دیوان مناشیر مهمات شغل قلمی ولایت بودنده دو نفر در دیوان دلای و (ثانی اثنین) دیگر در دیوان اینجو چون عجز و اضطرار ایشان در دیوان استیفا بنهایت رسید...

48 Вас̣с̣а̄ф, стр. 337, 363.

49 Мух̣аммад Нах̮чива̄нӣ, т. II, стр. 309.

дӣва̄н-и маса̄с[26] – دیوان مساس ; дӣва̄н-и има̄рат[27] – دیوان امارت ; дӣва̄н-и виза̄рат[28] – دیوان وزارت ; дӣва̄н-и маза̄лам[29] – دیوان مظالم ; дӣва̄н-и инша̄[30]– دیوان انشاء ; дӣва̄н-и ка̄нӯн[31] – دیوان قانون ; дӣва̄н-и байт ал-ма̄л[32] – دیوان بیت المال ; дӣва̄н-и байра̄т[33] – دیوان بایرات ; дӣва̄н-и риса̄лат[34] – دیوان رسالت ; дӣва̄н-и кюрк яра̄к (гарег-яра̄к)[35] – دیوان کرکیراق ; дӣва̄н-и мама̄лик[36] – دیوان ممالك.

Из числа перечисленных диванов Мухаммад Нахчива̄нӣ чаще всего упоминает термин «дӣва̄н» (примерно на 146 страницах), а также термин «дӣва̄н-и бӯзӯрг» (примерно на 96 страницах). Следует сказать, что в большинстве случаев в смысловом отношении оба этих термина в основном идентичны: под тем и другим главным образом подразумевается одно понятие, т.е. «дӣва̄н-и бӯзӯрг» – «великий дӣва̄н», управляемый са̄хиб-дӣва̄ном, или везиром. Помимо Мухаммада Нахчива̄нӣ о «дӣва̄н» и «дӣва̄н-и бӯзӯрг» упоминают Рашӣд ад-Дӣн, Васса̄ф, Махмӯд ибн Мухаммад Аксара̄'ӣ. В сочинениях этих историков количество приведенных диванов гораздо меньше, чем в произведении Мухаммада Нахчива̄нӣ. Упоминание большого числа дӣва̄нов в сочинении Мухаммада Нахчива̄нӣ приводит нас к мысли о том, что, возможно, при Джалаиридах термин «дӣва̄н» приобретает более широкий смысл и основные ведомства, составляющие государственное устройство, назывались дӣва̄нами.

Помимо часто упоминаемого Рашӣд ад-Дӣном термина "дӣва̄н", он также употребляет и термины: дӣва̄н-и бӯзӯрг – دیوان بزرك ; дӣва̄н-и аʿла̄[37] – دیوان اعلی ; дӣва̄н ал-мута̄лаʿа[38] – دیوان المطالعه; дӣва̄н-и ха̄лиса̄т[39] – دیوان خالصات и дӣва̄н-и аука̄ф[40] – دیوان اوقاف. В отличие от Мухаммада Нахчива̄нӣ, Рашӣд ад-Дӣн употребляет и термин «дӣва̄н-и асл» [41] – دیوان اصل, смысловое значение которого, как видно из содержания текста, сходно с дӣва̄н-и бӯзӯрг. Таким образом, сопоставление текстов сочинений ряда историков

26 Там же, т. I, ч. 2, стр. 439, 441.

27 Там же, т. II, стр. 120.

28 Там же, т. I, ч. 1, стр. 30, 31; т. I, ч. 2, стр. 1; т. II, стр. 80.

29 Там же, т. I, ч. 2, стр. 487.

30 Там же, т. I, ч. 1, стр. 24; т. II, стр. 119.

31 Там же, т. II, стр. 143, 144.

32 Там же, т. II, стр. 270, 271, 272, 295.

33 Там же, т. II, стр. 311, 314, 318, 320.

34 Там же, т. I, ч. 1, стр. 101, 102.

35 Там же, т. I, ч. 2, стр. 411.

36 Там же, т. I, ч. 2, стр. 9, 10, 60; т. II, стр. 117, 129.

37 Рашид-ад-дин, Джами ат-таварих, т. III. Критический текст, стр. 466.

38 Там же, стр. 428.

39 Там же, стр. 412, 562, 563.

40 Там же, стр. 423.

41 Там же, стр. 470.

ботанности этих земель и т.д. В сочинении Муҳаммада Наҳчивāнӣ дается точное определение земель икта, приводятся краткие исторические сведения о них и указываются причины раздачи икта военным.

При описании системы икта и назначении эмиров на ответственные посты Муҳаммад Наҳчивāнӣ высказывает реформаторские взгляды: он призывает обращать особое внимание на характер их деятельности, отбирать наиболее достойных, умелых, честных и способных, при условии, чтобы они не притесняли обрабатывающих земли икта, не допускали бы ограбления, насилия, бесчинства, нарушения государственных указов и другие незаконные действия. Без сомнения, все это свидетельствует о жестокостях, тирании и насилиях, имевших место в системе государственного устройства вообще, за устранение которых ратует Муҳаммад Наҳчивāнӣ. Подробно о землях икта сообщают ценные данные Низ̣āм ал-Мулк, Рашӣд ад-Дӣн и Муҳаммад Наҳчивāнӣ[19].

Сообщая сведения о роли военного ведомства в системе государственного управления, Муҳаммад Наҳчивāнӣ вводит в свое сочинение широкую военную терминологию, которую он хорошо знает и дающую большой материал для исследования (см. ниже, стр. ٣٨٦ – ٥٠٥).

Вслед за военным ведомством важное место в системе государственного устройства занимают многочисленные диваны, о которых Муҳаммад Наҳчивāнӣ сообщает ценные данные. Будучи сотрудником «дӣвāн-и иншā», он был близок к делам диванов и отлично знал не только важнейшие отрасли всех дӣвāнов, но и функции всех сановников и чиновников. Изложение сопровождается обширной терминологией, относящейся к этим важным ведомствам.

Приводя весьма ценные данные о государственном устройстве, Муҳаммад Наҳчивāнӣ, в отличие от других историков ильханского периода, упоминает названия дӣвāнов, количество которых достигает большого числа. К ним, согласно Муҳаммаду Наҳчивāнӣ, относятся следующие: дӣвāн – دیوان; дӣвāн-и а'лā[20] – دیوان اعلی; дӣвāн-и бӯзӯрг – دیوان بزرك; дӣвāн-и салт̣анат[21] – دیوان سلطنت; дӣвāн-и қаз̣ā'-и мамāлик[22] – دیوان قضاء ممالك; дӣвāн-и қуз̣з̣āт-и мамāлик[23] – دیوان قضاة ممالك; дӣвāн-и ярғӯ[24] – دیوان یارغو; дӣвāн-и вақф[25] – دیوان وقف;

---

[19] Подробнее см.: Низ̣āм ал-Мулк, Сийāсат-нāме, изд. Мухаммада Казвини, Тегеран, 1344, стр. 35, 155 (на перс. яз.); "Сиасет-намэ. Книга о правлении вазира XI столетия Низам ал-Мулька. Русский перевод Б.Н. Заходера, М.-Л., 1949, стр.34, 43, 140; Рашид ад-дин, Джами ат-таварих, т.III. Критический текст, стр. 508-519; Рашид ад-Дин, Джами-ат-таварих (Сборник летописей), т. III. Перевод, стр. 290-296; Муҳаммад Наҳчивāнӣ, т.II, стр. 48-53; А.А. Али-заде, К вопросу об институте «икта» в Азербайджане; его же, Социально-экономическая.., стр. 169-185; И.П. Петрушевский, Земледелие и аграрные отношения в Иране XIII-XIV веков, М.-Л., 1960, стр. 256-269.

[20] Муҳаммад Наҳчивāнӣ, т.I, ч. 2, стр. 465 ; т.II, стр. 121.

[21] Там же, т.I, ч. 1, стр. 30, 31, 271; т. II, стр. 357, 360.

[22] Там же, т.II, стр. 183, 240 (дӣвāн-и қаз̣ā'– دیوان قضاء); т.II, стр. 196.

[23] Там же, т.I, ч. 1, 328; т.II, стр. 191.

[24] Там же, т.II, стр. 32, 156.

[25] Там же, т. I, ч. 2, стр. 368; т. II, стр. 211, 212.

Главному эмиру, который играл колоссальную роль в социально-экономической и политической жизни государства, подчинялись все остальные эмиры – предводители кочевых племен, из числа которых он назначал правителей по делам военного управления каждого вилайета. Правовые нормы этих эмиров были различны. Подробные сведения об этом ведомстве, имена крупных представителей военно-кочевой знати приводятся в сочинениях историков монгольского периода, в том числе и Мухаммада Нахчивани[17].

Деятельность военного сословия тесно связана с раздачей условной земельной собственности – икта. Раздача земель икта среди войсковых лиц еще больше усиливается начиная с периода владычества Сельджуков, затем на короткое время при установлении власти первых монголов прекращается. При владычестве монголов, до реформ Ғāзāн-ҳāна, земельные владения, принадлежавшие местным крупным и мелким феодалам и землевладельцам, и вакуфные земли также широко захватывались завоевателями. Однако в связи с сильной разрухой в интересах казны и государственной безопасности, а также в связи с материальной заинтересованностью войсковых лиц, необходимостью восстановления земледельческого хозяйства, усилением зависимости эмиров и военных чинов от центральной власти раздача земель икта вновь получает повсеместное распространение и продолжается длительный период. Представляет интерес сообщение Мухаммада Нахчивāнӣ о распределении икта среди эмиров и военного сословия. Его сведения в ряде случаев дополняют высказывания Рашӣд ад-Дӣна об икта. Раздаче земель икта и союргал кочевым и полукочевым феодалам – военачальникам и правовым нормам этой категории условной земельной собственности посвящены специальные разделы в сочинении Мухаммада Нахчивāнӣ, в которых упоминаются и имена многих военачальников – эмиров туманов и тысяцких, занимавших высокие посты. Таковы, например, Сулаймāн-бахāдур, Шайх Хасан эмир туман, эмир тысяцкий Шайх ʿАлӣ, получившие в Арране и Мугане земли в качестве икта. Все взимаемые ими подати шли в пользу их туманов, включая и приобретение вооружения. При необходимости эмиры со своими войсками обязаны были явиться в назначенное место и выступить против врага. Согласно указам Ғāзāн-ҳāна, владельцы земель икта были обязаны ежегодно платить « 50 манов тебризского веса в личном амбаре» , о чем сообщает Рашӣд ад-Дӣн[18]. Не вызывает сомнения, что при Чобанидах права владельцев икта еще больше укреплялись, и вполне возможно, что они в действительности в государственный диван ничего не вносили и на земли икта смотрели как на свои личные владения.

Как видно из текста Мухаммада Нахчивāнӣ, этот вид земельной собственности имел свой реестр, в котором фиксировались все земли икта с подробными условиями, сведения о них и о правовых нормах владельцев икта и райиятов, о состоянии обра-

---

[17] О военном ведомстве, взаимоотношениях между эмирами и войсками, а также об организации войска см.: Мухаммад Нахчивāнӣ, т. II, стр. 10-72; В.В. Бартольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. II, СПб., 1900, стр. 412-415 (то же – Сочинения, т. I, М., 1963, стр. 92-95); А.А. Али-заде, Социально-экономическая и политическая истории Азербайджана (XIII-XIV вв.), Баку, 1956, стр. 122-133, 270-289.

[18] А.А. Али-заде, К вопросу об институте «икта» в Азербайджане, – «Известия АзФАН СССР», 1942, № 5.

народа[15]. Книги и вообще ученые сочинения и поэтические произведения писались на арабском и персидском языках. При господстве тюркоязычных кочевых династий подвластные нетюркоязычные народы не заставляли разговаривать на языке правителей. Наоборот, часто тюркоязычные феодалы стремились говорить на персидском языке, а иногда они сами сочиняли стихи и вели переписку на персидском языке. Вообще следует отметить, что в средневековье на феодальном Востоке не существовало политики насильственного навязывания языка одного народа другому. Насильственное навязывание практиковалось лишь в отношении религии. Известно, что, попав под влияние местной культуры, тюркоязычные и монголоязычные народности сами в массовом порядке приняли ислам и в дальнейшем усиленно заботились о его распространении[16]. Сами тюркоязычные народности обучались на арабском и персидском языках; сочинения также писались на этих языках. Таким образом, оставаясь по этническим признакам тюркоязычными, наряду с арабоязычными и персоязычными учеными развивали восточную мусульманскую культуру и тюркоязычные ученые. Число тюркоязычных ученых и поэтов, писавших на арабском и персидском языках, очень велико. К их числу относится и семья Хиндӯшāха и, в частности, его сын Мухаммад Нахчивāнӣ.

* * *

Как видно из сочинения Мухаммада Нахчивāнӣ, он был хорошо осведомлен о государственном устройстве при ильханах и Джалаиридах и сообщает ценные данные о всех учреждениях и должностных лицах, входивших в состав государственного устройства при этих династиях.

Говоря о государственном устройстве, прежде всего следует отметить военное устройство и то положение, которое занимали в нем эмиры, в частности главный эмир. Обо всем этом Мухаммад Нахчивāнӣ был достаточно информирован. Как известно, военное ведомство полностью находилось в руках кочевых и полукочевых феодалов – царевичей, нуинов, эмиров – тысяцких, туманов, предводителей кочевых племен и других эмиров высшего ранга, из числа которых государем утверждался главный эмир. Последний по занимаемому им положению в государственном устройстве ильханов и Джалаиридов являлся вторым человеком после государя.

---

[15] По этому вопросу см.: В.В. Бартольд, Персидская надпись на стене Анийской мечети Мануче, СПб., 1911, стр. 12, 13 (то же – Сочинения, т. IV, М., 1966, стр. 321). Там же приводятся слова историка Джувейнӣ и Мухаммада Нахчивāнӣ (стр. 13, прим. 1; Сочинения, т. IV, стр. 321, прим. 39). По словам В.В. Бартольда, « Еще при дворе Мункэ-хана (1251-1259) были чиновники из персов, уйгуров, китайцев, тибетцев, тангутов и др., чтобы каждый народ мог получать указы на своем языке. Эти указы, по словам Рашид-ад-дина, составлялись образцово, лучше, чем при царях до-монгольской эпохи, так что последние, если бы были живы, наверное подражали бы созданным при монголах образцам» (там же, стр. 12, 13; Сочинения, т. IV, стр. 321).

[16] Хиндӯшāх бин Санджар Нахчивāнӣ, Таджāруб ас-салаф, стр. 259; Рашид ад-дин, Джами-ат-таварих, т. III. Критический текст, изд. А.А. Али-заде, 1957, Баку, стр. 294-298; Джами ат-таварих, т. III, русский перевод А.К. Арендса, Баку, 1957, стр. 165-167: Ваççāф ал-Хазрат, Тарӣх-и Ваççāф, Бомбей, 1269 г.х., стр. 316-317 (на перс. яз.). По словам Ваççāфа, в течение одного дня 200 тыс. человек приняли ислам (стр. 317).

сятся к периоду нескольких тысячелетий до нашей эры[13]. Это свидетельствует о том, что еще до появления наскальных изображений на территории Азербайджана здесь обитали и тюркоязычные кочевые племена. Последние в дальнейшем время от времени пополнялись, как со стороны севера, так и с юга, а иногда и путем переселения, как это имело место при Анӯшӣрвāне (531-578) в VI в., родственными по языку и близкими по ведению хозяйства тюркоязычными кочевыми племенами, составившими основное ядро населения южного и северного Азербайджана.

Созданные тюркоязычными кочевыми племенами государства временами достигали такого могущества, что соседние великие державы должны были с ними всерьез считаться. Широкое проникновение и продолжительное господство тюркоязычных племен в Иране и Азербайджане, по сравнению с предыдущими столетиями, относится к периоду правления династии Газневидов, а затем усиливается при правлении Сельджуков и сохраняется затем в течение ряда веков. В этот период тюркоязычные племена, захватив Азербайджан, встретились здесь с родственными племенами, занимавшимися оседлым и кочевым хозяйством. На протяжении ряда веков происходило смешение и ассимиляция этих этнических групп[14].

О практикуемых тюркоязычными феодалами в период их господства притеснениях, ограблениях, несправедливости в письменных источниках имеется много материалов, однако в источниках нет данных о том, что в Азербайджане и в других областях, подвластных этим феодалам, население насильственно было отюречено. Нет сведений также и о том, что в период господства тюркоязычных феодальных династий на территории Ирана, Азербайджана, Ирака, Грузии, Армении, Малой Азии и ряда других стран обучение велось на языке завоевателей. Наоборот, в тот период обучение в таких областях науки, как философия, медицина, астрономия (астрология), шариат и другие, велось на арабском и персидском языках. Были открыты медресе в Багдаде (Низāмӣйе), в Тебризе (Маджд̣ӣйе) и медицинское заведение Дāр аш-шифа в Тебризе, где обучение велось на арабском и персидском языках. Многие арабоязычные, персоязычные, тюркоязычные ученые обучались в этих медресе. В указанный период не было и речи о насильственном насаждении тюркского языка как официального. Наоборот, в государственных учреждениях (помимо военных), в переписках между хакимами, в судебных органах и т.д. применялись арабский и персидский языки. Даже государственные указы – ярлыки – и т.п. для доступности их содержания другим народам иной раз издавались на языке каждого

---

[13] См.: И.М. Джафар-заде, Наскальные изображения Кобустана (Азербайджанская ССР), – «Труды Института истории АН АзССР», т. XIII, 1958, стр. 20-79 [57]; его же, Альбом наскальных изображений Гобустана, М., 1974.

[14] Подробнее см. в наших работах: К некоторым вопросам, относящимся к истории владычества сельджуков на Среднем Востоке и в Закавказье, – «Вопросы истории народов Кавказа», Тбилиси, 1966, стр. 268-269; Общность взглядов ученых Ирана и Азербайджана XI-XIV веков, – «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1968, № 1, стр. 48, 49; Низам ал-мульк, Рашид-ад-дин и Мухаммад Нахчивани, – «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1969, № 1, стр. 32-40; Употребление тюрко-монгольских терминов в произведениях Рашид-ад-дина и Вассафа, – «Грузинское источниковедение», т. III, Тбилиси, 1971, стр. 176-177; Реформаторские воззрения и общность взглядов по экономическим вопросам между Низам ал-мульком, Рашид-ад-дином и Мухаммедом Нахчивани (XI-XIV вв.), – «Известия АН АзССР. Серия истории, философии и права», 1971, № 2, стр. 49-50.

Нах̮чивāнӣ являлся автором сочинения «Ṣихāх̮ ал-ʿаджам» (صحاح العجم) «Словарь-грамматика персидского языка», составленного на трех языках – персидском, арабском и тюркском[12]. Таким образом, отец Мух̮аммада Нах̮чивāнӣ в совершенстве владел арабским и персидским. Но так как книжным языком для него наряду с арабским и персидским стал и тюркский, о чем свидетельствует принадлежащее его перу сочинение «Ṣихāх̮ ал-ʿаджам», следовательно, его родным языком был тюркский, которым он владел в совершенстве. Исходя из высказанного выше положения о принадлежности авторов сочинений на тюркском языке лишь к тюркоязычным народностям, можно еще раз смело утверждать, что родным языком семьи Нах̮чивāнӣ был тюркский и как отец, так и сын принадлежали к той группе тюркоязычных народностей, которые испокон веков населяли территорию южного и северного Азербайджана.

Подобно семье Нах̮чивāнӣ, многие авторы – представители тюркоязычных народностей свои исторические, философские, медицинские, географические, богословские и другие сочинения, а также произведения поэзии писали не на родном, а на арабском и персидском языках. В определенные периоды даже персоязычные авторы свои труды писали на арабском языке. Такое явление вполне закономерно, ибо оно тесно связано с хозяйственным укладом жизни этих народностей и системой обучения. Тюркоязычные и ираноязычные этнические элементы являются по своему происхождению одними из самых древних народностей, резко различавшиеся господствовавшими хозяйственными укладами жизни. Ираноязычные племена в основном вели оседлый образ жизни, тогда как племена тюркоязычные главным образом занимались скотоводческим хозяйством и охотой, что неразрывно было связано с кочевым образом жизни. Не останавливаясь на деталях этого вопроса, не входящего в задачи нашего исследования, отметим лишь, что как в принципе ведения оседлого и кочевого хозяйства, так и в уровне культуры оседлого и кочевого населения наблюдаются весьма заметные различия. Прежде всего условия, имеющиеся у оседлого населения для развития культуры и связанные с его хозяйственным укладом и образом жизни, отсутствовали у кочевников. Степная жизнь, скотоводческое хозяйство, постоянные перекочевки с одного места на другое, борьба за овладение пастбищами и местами для охоты, племенная вражда и т.п. были серьезным тормозом для культурного развития кочевников и явились одними из основных причин резкого отставания кочевников в этом отношении от оседлого населения. Оседлое население еще с древнейших времен имело свою письменность. Кочевники же, ввиду создавшихся хозяйственных условий, в глубокой древности лишены были письменности и потому в отличие от оседлого населения не оставили книжного наследия. Однако для изучения хозяйственной жизни кочевников, предметов их хозяйства, вооружения, для ознакомления с их основными занятиями, в том числе и с охотничеством, с их искусством, танцами, плясками, музыкальными инструментами, а также для познания окружавшего их животного мира и получения этнографических данных о жизни кочевников-скотоводов мы располагаем ценными источниками, которые в таком виде отсутствовали у оседлого населения, – это имеющиеся в ряде стран Азии, в том числе и в Азербайджане и прилегающих странах, многочисленные наскальные изображения, относящиеся к различным периодам, начиная за несколько тысячелетий до нашей эры. Обнаруженные в Азербайджане, в том числе выявленные И.М. Джафар-заде некоторые наскальные изображения в Кобустане, отно-

[12] К сожалению, данное произведение до сего времени не опубликовано.

маемым ими положением в обществе и отношением к возложенным на них обязанностям, имена ремесленников и т.д. При изложении затронутых проблем и вопросов автор выражает свое отношение к ним и приводит весьма ценные и глубокие реформаторские воззрения.

Произведение Муḫаммада Наḫчиванӣ написано в присущем этому жанру высокопарном стиле с привлечением обширной терминологии и специальных оборотов по всем основным отраслям науки, государственности, социально-экономической и хозяйственной жизни, а также отдельных терминов, употребленных для характеристики кочевого и оседлого населения. Так, в противоположность термину مقیمی (муķӣмӣ) «оседлый» Муḫаммадом Наḫчиванӣ употребляется термин کوچکنجی (кӯчкунджӣ) «кочевник». Этот и подобные термины мы не встречаем в сочинениях Низāм ал-Мулка, Рашӣд ад-Дӣна, Ḫамдаллāха Ķазвӣнӣ и ряда других авторов сельджукского и монгольского периодов. Благодаря употреблению Муḫаммадом Наḫчиванӣ богатой терминологии мы получаем более четкое представление об отдельных отраслях науки и хозяйства того времени. Без всякого преувеличения можно сказать, что Муḫаммад ибн Хиндӯшāх Наḫчиванӣ был большим эрудитом в области науки, свободно разбирался во всех государственных делах, был глубоким мыслителем и ученым широкого теоретико-практического диапазона. С другой стороны, это свидетельствует о превосходном владении нашим автором арабским и персидским языками (ни один из них не был его родным языком), богатейшим терминологическим фондом на этих языках. Муḫаммад Наḫчиванӣ, подобно Ваççāфу, подчеркивает степень знания им персидского языка и добавляет, что он в такой же мере владеет и арабским[10], причем высказывает намерение написать еще сочинение и на арабском языке[11].

В связи с отмеченным выше возникает вопрос, какой же язык являлся родным в семье Наḫчиванӣ. Для выяснения этого вопроса не лишне напомнить о той роли, которую играли для народов средневекового мусульманского Востока широко распространенные языки – арабский, персидский и тюркский. Как известно, в Иране, Азербайджане и в сопредельных странах в средневековый период арабский и персидский языки считались официальными и до определенного времени обучение велось на арабском, а позднее на персидском языке. В течение ряда веков вплоть до XI в. господствующим книжным языком был арабский, затем – арабский и персидский, а примерно с XIII в. – в основном персидский. Мы не располагаем данными о том, что тюркский язык был языком обучения и книжным языком для нетюркоязычных народностей. Следовательно, авторы сочинений, написанных на тюркском языке, были выходцами из тюркоязычной среды. Известно, что отец Муḫаммада

---

10 Там же, т. II, стр. 366: ... که این ضعیف نحیف همچنانك در میدان فارسی زبانی که بر مراکب خسروانی سواری می‌کند در بیداء عربیت نیز با بادپایان تازی انبازی می تواند نمود و بر تکاوران عربی بهر مقصد که می خواهد می تواند دوانید ...

11 Там же: ... واین ضعیف را وقت وعمر مساعدت و مسامحت کند بر همین نمط کتابی دیگر در منشآت عربی مصنف و مرتب گردانند تا طالبان انشاء عربی نیز بر ایسر وجوه بمطالب خود رسند...

куемые сановниками, чиновниками, сборщиками податей, захват Азербайджана чужеземными феодалами, ожесточенная братоубийственная борьба за престолонаследие вызвали обнищание и разорение народных масс, упадок производительных сил, разрушение и уничтожение памятников материальной культуры, а также потери многочисленных письменных источников и произведений средневековых авторов. Следует особо отметить, что в конце XIV в., как известно, в связи с нашествием Тӣмӯра происходили ожесточенные военные действия, приводившие к разорению, истреблению и пленению трудоспособной части населения городов и деревень, к разрушению памятников старины и уничтожению многочисленных библиотек. Тӣмӯр, учитывая экономическое, политическое и стратегическое значение Азербайджана, стремился во что бы то ни стало овладеть этой территорией. Территория Азербайджана, где была расположена столица государства Джалаиридов, подобно другим подвластным им территориям, была захвачена полчищами Тӣмӯра. До этого времени Азербайджан стал объектом нападений грозного золотоордынского хана Тохтамыша, войска которого обрушились на эту территорию и подвергли жестокому ограблению, насилию и пленению народные массы, разрушению и опустошению города и деревни и уничтожению памятники материальной культуры. Было уничтожено множество библиотек и рукописей. Не останавливаясь на дальнейших событиях, происходивших на территории Азербайджана и вообще на Ближнем и Среднем Востоке после смерти Тӣмӯра, а именно при правлении Тимуридов, Кара-Коюнлу, Ак-Коюнлу, Сефевидов и т.д., отметим лишь, что нашествие Чингизх̮ана на культурные области и дальнейшее господство кочевых феодалов, включая и описанные нами вкратце события, оставили тяжелый след на состоянии производительных сил и явились одной из причин падения цивилизации на Востоке.

В связи с этими событиями, вероятно, исчезли автограф и, возможно, несколько рукописных экземпляров произведений нашего автора. Вместе с тем мы надеемся, что в будущем рукописи, а может быть и автографы произведений многих средневековых восточных авторов, в том числе и рукописи и автограф сочинения Мух̣аммада Нах̮чиванӣ, обнаружатся, и таким образом рукописный фонд сочинений нашего автора обогатится новыми материалами.

* * *

Нам не представляется возможным в таком кратком изложении рассмотреть все многообразные и глубокие проблемы и вопросы, поставленные Мух̣аммадом Нах̮чиванӣ в «Дастӯр ал-ка̄тиб...», – даже суммарное рассмотрение вопросов и проблем, затронутых в его сочинении, потребовало бы нескольких монографических исследований. Мы же попытаемся осветить лишь некоторые вопросы социально-экономического характера, не ставя задачей лингвистический разбор текста, что представляет самостоятельный интерес. Отметим, что Мух̣аммад Нах̮чиванӣ в своем произведении охватил почти все важнейшие проблемы социально-экономической и политической жизни феодального общества, в частности: вопросы землевладения и землепользования, виды земельной собственности; налоги и подати и способы их взимания; суд и судопроизводство; городская жизнь – ремесло и торговля; вопросы, связанные с оседлым и кочевым хозяйством, положением трудового населения, степенью его эксплуатации и борьбой народных масс; вопросы государственного устройства с перечислением почти всех должностей и подробным их разъяснением согласно феодальной иерархии; упоминание многочисленных имен ученых, государственных деятелей, сановников и чиновников, с добавлением их характеристики; вопросы, связанные со строительством, строителями-мастерами в связи с зани-

способности, а также осведомленность Мухаммада Нахчивāнй во внутренних делах государства ильханов, Гийāс ад-Дйн, согласно указу – ярлыку Абӯ Са'йда, посоветовал ему написать труд, содержавший бы описание государственного аппарата, – «Дастӯр ал-кāтиб фй та'йин ал-марāтиб»[6].

Ввиду чрезмерной занятости Мухаммаду Нахчивāнй не удалось при жизни Гийāс ад-Дйна приступить к выполнению этой задачи[7]. Он завершил свое произведение на склоне жизни, в возрасте семидесяти трех лет[8], уже после гибели везира Гийāс ад-Дйна, последовавшей в 1336 г. Мухаммад Нахчивāнй надеялся, что благодаря этому труду старость его будет материально обеспечена, и потому «Дастӯр ал-кāтиб...» он посвящает[9] султану Увайсу (1356-1374), сыну основоположника династии Джалаиридов шейха Хасана Бӯзӯрга (1336-1356). Нам не известно, насколько его надежда была оправдана, однако остается фактом, что он в отличие от своих знаменитых предшественников Низāм ал-Мулка, Рашйд ад-Дйна, современника Гийāс ад-Дйна и др., жил в постоянной нужде, вел довольно скромный образ жизни и нуждался в материальной поддержке. Не вызывает сомнения, что его сочинение до некоторой степени было использовано при проведении реформ султаном Увайсом. Можно утверждать, что разделы произведения Мухаммада Нахчивāнй, посвященные вопросам социально-экономического порядка, имеют ряд преимуществ по сравнению с теми разделами сочинения Рашйд ад-Дйна, где в связи с изданием ярлыков Гāзāн-хāна (1295-1304) описывается социально-экономическое положение страны накануне реформ этого хана. Одно из этих преимуществ заключается также в том, что Мухаммад Нахчивāнй создал свое произведение совершенно самостоятельно, исключительно благодаря вложенному им колоссальному труду. Из его сочинения становится очевидным, что он располагал весьма ценными материалами, взятыми из тогдашней реальной действительности.

Как отмечалось выше, «Дастӯр ал-кāтиб...» было написано по предложению везира Гийāс ад-Дйна Мухаммада Рашйдй и посвящено султану Увайсу, и в этой связи несомненно рукописных экземпляров этого произведения должно бы было быть гораздо больше, чем мы располагаем в настоящее время. Однако большинство из них и, главное, автограф сочинения не дошли до нас. Объяснение такого положения, как нам кажется, сводится к тому, что, во-первых, Мухаммад Нахчивāнй, несмотря на то что он был видным ученым, реформатором своего времени, не был состоятельным человеком и, очевидно, не имел возможностей для широкой переписки своих произведений; во-вторых, утерю списков, в том числе и автографа сочинения, Мухаммада Нахчивāнй следует объяснить и периодом трагических событий, происходивших после смерти султана Увайса.

После смерти султана Увайса территория, подвластная Джалаиридам, стала ареной феодальных междоусобиц. Частично проведенные Увайсом реформы постепенно теряли свое значение. Малолетний сын султана Увайса стал игрушкой в руках усилившейся феодальной верхушки. Феодальные междоусобицы, постоянные раздоры между кочевыми и полукочевыми феодалами, а также местными оседлыми феодалами, борьба за власть, разорительные войны, произвол и притеснения, практи-

---

6 Там же, стр. 25.

7 Там же.

8 Подробнее см.: там же, т. I, ч. 1, стр. 8-9, стр. X-XIII (предисловие на перс. яз.).

9 См.: там же, стр. 13-27; т. II, стр. 361-367.

ПРЕДИСЛОВИЕ

Произведение азербайджанского ученого и государственного деятеля XIV в. Мухаммада ибн Фахр ад-Дӣна Хиндӯшāха Нахчивāнӣ «Дастӯр ал-кāтиб фӣ таʿйӣн ал-марāтиб» является одним из фундаментальных источников для изучения средневекового Востока.

О точной дате рождения Мухаммада Нахчивāнӣ (известного также под прозвищем Шамс-и Муншӣ[1]),равно как и его отца, мы не располагаем достоверными данными. По некоторым нашим приблизительным подсчетам можно предполагать, что время его раннего детства совпало с периодом царствования ильхана Аргӯн-хāна (1284-1291).

Из источников явствует, что отцу Мухаммада Нахчивāнӣ как крупному деятелю своего времени при правлении ильханов было присвоено почетное прозвище Фахр ад-Дӣн. Он был видным ученым и государственным деятелем[2]. От отца и сына дошло до нас несколько капитальных работ, явившихся плодом многолетнего кропотливого труда и свидетельствующих об обширных познаниях авторов. Будучи крупным представителем ученого мира своего времени, Фахр ад-Дӣн Хиндӯшāх был также высококвалифицированным деятелем финансового ведомства и в качестве хакима управлял делами некоторых вилайетов[3].

В нескольких местах своего произведения Мухаммад Нахчивāнӣ, весьма уместно и справедливо, высоко отзывается о своем отце, приводит его высказывания по тому или иному вопросу, а также цитирует его стихи[4].

Мухаммад Нахчивāнӣ находился в очень близких отношениях с сыном знаменитого ученого и государственного деятеля XIII-XIV вв. Рашӣд ад-Дӣна (ум. 1318) — Гийāс ад-Дӣном Мухаммадом Рашӣдӣ (ум. 1336), везиром ильханов Абӯ Саʿӣда (1317-1335) и Арпā-хāна (1335-1336). Близкое знакомство этих двух крупных деятелей XIV в. подтверждает то, что Мухаммад Нахчивāнӣ, подобно своему отцу, был известным ученым и государственным деятелем. По-видимому, когда Гийāс ад-Дӣн был везиром, Мухаммад Нахчивāнӣ, пользуясь его покровительством, продолжал свою деятельность и в дӣвāн-и иншā' (دیوان انشاء), о чем он сам сообщает[5]. Зная

---

[1] См. Мухаммад ибн Хиндӯшāх Нахчивāнӣ, Дастӯр ал-кāтиб фӣ таʿйӣн ал-марāтиб. Критический текст, предисловие и указатели А.А. Али-заде, т. I, ч. 1, М., 1964, стр. 8; т. II (настоящее издание), стр. 368-370. О термине «муншӣ» см. т. I, ч. 1, стр. 7; т. II, стр. 364.

[2] О Хиндӯшāх-и Нахчивāнӣ см. Хиндӯшāх бин Санджар Нахчивāнӣ, Таджāруб ас-салаф. Текст и предисловие Аббаса Икбала, Тегеран, 1344, Предисловие (на перс. яз.).

[3] Подробнее см. там же.

[4] См. Мухаммад Нахчивāнӣ, т. II, стр. 342.

[5] Там же, т. I, ч. 1, стр. 24.

СОДЕРЖАНИЕ

Настоящим изданием заканчивается публикация сочинения на персидском языке азербайджанского автора XIV в. Мухаммада ибн Хиндӯшаха Нахчиванӣ "Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб", представляющего ценный источник для изучения социально-политической и культурной жизни Азербайджана и Ирана XIII-XIV вв. Т. I издан в 1964 г. (ч. 1) и 1971 г. (ч. 2).

М $\frac{10604\text{-}006}{013(02)\text{-}76}$ 131-76

Мухаммад ибн Хиндӯшāх Нахчиванӣ

ДАСТӮР АЛ-КĀТИБ ФӢ ТА'ЙӢН АЛ-МАРĀТИБ

Т. II

Утверждено к печати
Институтом народов Ближнего и Среднего Востока
АН Азербайджанской ССР

Редактор *М.М. Хасман*. Художественный редактор *Э. Л. Эрман*
Технический редактор *Т.В. Клубникина*. Корректор *О.Л. Щигорева*

Сдано в набор 28/V-1975 г. Подписано к печати 4/XII-1975 г.
Формат 84Х108 1/16. Бум. № 1. Печ.л. 43. Усл.п.л. 72,24
Уч.-изд.л. 35,83. Тираж 1 700 экз. Изд. № 3570
Зак. № 461. Цена 3 руб. 90 коп.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"
Москва, Центр, Армянский пер., 2

Офсетное производство 3-й типографии издательства "Наука"
Москва, Центр, Армянский пер., 2

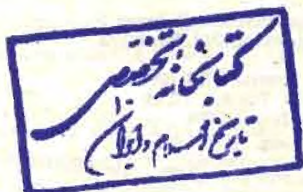
АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ НАРОДОВ БЛИЖНЕГО
И СРЕДНЕГО ВОСТОКА

МУḪАММАД ИБН
ХИНДӮШĀХ НАХ̮ЧИВĀНӢ

ДАСТӮР АЛ-КĀТИБ ФӢ ТАʻЙӢН АЛ-МАРĀТИБ

(РУКОВОДСТВО ДЛЯ ПИСЦА
ПРИ ОПРЕДЕЛЕНИИ СТЕПЕНЕЙ)

Критический текст, предисловие
и указатели
А. А. Али-заде



Том II



МОСКВА · 1976

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ НАРОДОВ ВОСТОКА

ТЕКСТЫ

Большая серия

IX

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ